

مجموعه سبزهها جلد ۸۸

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء

مقدمه فایل‌های ورد مجموعه سبزه‌ها

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستان آثار بانی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجلالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به‌خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف‌چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بانی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزه‌ها به چند نکته توجه شده است:

- ۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به‌نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تائیدی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزه‌ها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزه‌ها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.
- ۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.
- ۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمدۀ ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا تویع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هدا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالۀ» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم و

در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبداله‌اء، محقق نگشت.

در همین جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماماً توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبداله‌اء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیباشد
شهرالمسائل ۱۳۳ بدیع

این مجموعه مکاتیب مبارک حضرت عبدالبهاء روح ما سواه
سرکار خانم قدسیه انصاری علیها بهاءالله در تاریخ
۳ شهرالمسائل ۱۳۳ مطابق ۳۵/۹/۲۲ امانتا مرحمت
و پس از تسوید اعاده شد

هو الله

ستایش و نیایش پاک یزدانی را سزا که بنیان آفرینش را بر ظهور کمالات مقدسه عالم انسانی نهاد که هویت غیب بشئون و آثار و احکام و افعال و اعیان و اسرار در عرصه شهود مشهود گردد و از انوار حقیقت کنت کتراً مخفیاً فاحبیت ان اعرف از مطلع صبح عیان نمایان شود و محامد و نعوت کلیه حقیقت شاخصه بزرگواری را لایق که شمس حقیقت جهان آلهی و نیر اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات رحمانیت و مطلع آثار باهره حضرت احدیت است و بظهورش سرفخلقت الخلق لا عرف در حیز شهود تحقق یافت و تری الارض هامة و اذ انزلنا علیها الماء اهتزت و ریت و انبتت من کل زوج بهیج در این ایام و اوقات چون بعضی وقایع مخالف کل شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانی است از بعضی نادانان و بیخردان و شورشیان و فتنه جویان سر زده دین مبین آلهی را بهانه نموده ولوله آشوبی بر انگیخته اهل ایران را در پیش امم

امم دنیا از بیگانه و آشنا رسوا نمودند سبحان الله دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسانی دارند و سیرت حیوان پسندند و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هو المفسدون و لكن لا

یشعرون لهذا لازم شد که مجملی در اس اساس آئین یزدان بیانی رود و بجهت هوشیاری و بیداری یاران ذکری شود این مشهود و واضح است که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد آلهیست و دیگری کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مربی حقیقی است در اعیان خارجه ملاحظه نمائید که در اشجار و ازهار و اثماریکه طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت آلهیه است موجود و دیگری نضارت و حلاوت زاید الوصف است که به تربیت باغبان عنایت در آن مشهود چه اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشاید و ثمری نبخشاید و شایسته سوختن گردد

*** ص ۳ ***

و لکن چون در ظل تربیت و عنایت مربی در آید بستان و گلستان شود چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و بگل و ریاحین روی زمین بیاراید بهم چنین جمعیت بشریه و هیئت جامعه انسانیه نیز اگر بحال خویش ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمره بهائم و سباع معدود گردد درندگی و تیزچنگی و خونخوارگی بیاموزد و در آتش حرمان و طغیان بسوزد نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان هیاکل مقدسه انبیاء و اولیاء ادیب انجمن رحمانند و طیب شفاخانه حضرت یزدان بشیر عنایتند و آفتاب فلک اثیر هدایت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است بنار موقده آلهی برافروزد و امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت و عنایت مربی حقیقی لازم و نفوس بشریرا ضابط و رابط و مانع و را

*** ص ۴ ***

و رادع و مشوق و سائق و جاذب واجب چه که باغ آفرینش جز به تربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت و سیاست عادله حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد

و این رادع و مانع و این ضابط و رابط و این قائد و سائق بدو قسم منقسم حافظ و رادع اول قوه سیاسیه است که متعلق بعالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانی است و سبب محافظت جان و مال و ناموس بشری و علت عزت و علو منقبت هیئت جامعه این نوع جلیل است و مرکزرتق و فتق این قواء سیاسیه و محور دائره این موهبت ربانیه خسروان عالم و امنای کامل و وزرا عاقل و سران لشکر باسل هستند و مربی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسیه روحانیه و کتب منزله سمائیه و انبیای آلهی و نفوس رحمانی و علماء ربانی چه که این مهابط وحی و مطالع الهام مربی قلوب و ارواحند و معدل اخلاق و محسن اطوار و مشوق ابرار یعنی این نفوس مقدسه چون قوای روحانیه

*** ص ۵ ***

نفوس انسانیه را از شامت اخلاق رذیله و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیه نجات داده حقائق بشریه را بانوار منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی و خصائل و فضائل ملکوتی منور نماید تا حقیقت نورانیه فتبارک الله احسن الخالقین و منقبت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم در هویت مقدسه انسانی تحقق یابد اینست بفیوضات جلیله این مطالع آیات آلهیه حقائق حقیقت صافیه لطیفه انسانیه مرکز سنوحات مقدسه رحمانیت گردد و بنیان این وظائف مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است تعلقی بشئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه قوای قدسیه این نفوس طیبه طاهره در حقیقت جان و وجدان و هویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و رایات آیات این حقایق مجرد در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه خاکدان ترابی مدخلی در امور حکومت و رعیت و سائس و مسوس نداشته و ندارند بنفحات قدسیه آلهیه مخصوصند و بفیوضات معنویه صمدانیه

*** ص ۶ ***

صمدانیه مانوس مداخله در امور سائره نخواهند و سمنند همت را در میدان نهمت و ریاست نرانند چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محرمیت و مصدر معین و

هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیت را مرکز مقدس و منبع مشخصی این نفوس تعلقی بامور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند اینست در این کوراعظم و رشد و بلوغ عالم این مسئله چون بنیان مرصوص در کتاب آلهی منصوص است و باین نص قاطع و برهان لامع کل باید اوامر حکومتی را خاضع و خاشع و پایه سریر سلطنت را منقاد و طایع باشند یعنی در اطاعت شهریان رعیت صادق و بنده موافق باشند چنانچه در کتاب عهد و ایمان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامعست بنص صریح میفرماید امر منصوص اینست یا اولیاءالله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند درباره ایشان دعا کنید حکومت ارض بان

*** ص ۷ ***

نفوس عنایت شده و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الكتاب هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انه هو العلیم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم و هم چنین در رساله صریحه که مخاطباً ببعضی از علماء میفرمایند یک فقره از آن رساله مبارکه اینست حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم امام کعبه آلهی عهد مینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رای جهان آرای حضرت سلطانی باشد هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و بامرش عامل و بحکمش متمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت آلهی بوده و هستند این مظلوم با احدی مداهنه ننموده کل در این فقره شاهد و گواهند و لکن ملاحظه شئون سلاطین من عند

*** ص ۸ ***

عند الله بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح و معلوم خدمت حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الله یجوزان تعطی الجزیه لقیصرام لاقال بلی ما لقیصر لقیصر و ما للمه للمه منع نفرمودند و این دو کلمه یکی است نزد متبصرین چه که مالقیصر اگر من عند الله نبوده نهی میفرموند و هم چنین در آیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مقصود از این اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی که بنور عدل شان آفاق منور و روشن است امید آنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند کل باید از حق از برایش بطلبند آنچه را که الیوم سزاوار است الهی الهی و سیدی و سندی و مقصودی و محبوبی اسئلك بالاسرار التی كانت مکنونته فی علمک و بالایات التی منها تضوع عرف

*** ص ۹ ***

عنایتک و بامواج بحر عطائک و سماء فضلک و بالدماء التی سفکت فی سبیلک و بالاکباد التی ذابت فی حبک ان توید حضرة السلطان بقدرتک و سلطانتک لیظهر منه ما یکون باقیاً فی کتبتک و صحفک و الواحک ایرب خذ یده بید اقتدارک و نوره بنور معرفتک و زینه بطراز اخلاقک انک انت المقتدر علی ماتشاء و فی قبضتک زمام الاشیاء لا اله الا انت الغفور الکریم حضرت پولس قدیس در رساله باهل رومیه نوشته تخضع کل نفس للسلطین العالیه فانه لاسلطان الامن الله و السلطین الکائنه انما رتبها الله فمن یقاوم السلطان فانه یعاند ترتیب الله الی ان قال لانه خادم الله المنتقم الذی ینفذ الغضب علی من یفعل الشر میفرماید ظهور سلاطین و شوکت و اقتدارشان من عند الله بوده در احادیث

قبل هم ذکر شده آنچه که علما دیده و شنیده اند نسئل الله تبارک و تعالی ان یویدک یا
شیخ علی التمسک بما نزل من سماء عطاء الله رب العالمین پس ای احبای آلهی بجان

*** ص ۱۰ ***

بجان و دل بکوشید و به نیت خالصه و اراده صادقه در خیر خواهی حکومت و اطاعت
دولت ید بیضا بنمائید این امر اهم از فرائض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علین است
این معلومست که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی
جوید و در حفظ حقوق عادلانه تبعه وزیر دستان راغب و مائل و در رفع شرور متعدیان ساعی و
صائل است زیرا عزت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت سلطنت باهره و دولت
قاهره است و نجاح و فلاح اهالی منظور نظر اعلیحضرت شهریارانست و این قضیه امر فطری
است و اگر چنانچه فتوری در راحت اهالی و قصوری در نعمت و سعادت اعالی و ادانی
حاصل گردد این از عدم کفایت پیشکاران و شدت و سورت و جهالت بد خواهانی است که
بلباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر و محرک فتنه در اول و آخرند الفتنه کانت نائمة لعن
الله من ایقظها این جمع بیخردان یعنی پیشوایان پنجاه سال است در معابر

*** ص ۱۱ ***

و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت باین حزب مظلوم تهمت فساد میدادند
و نسبت عناد روا داشتند که این حزب مخرب عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنه آفاقند و
مضرت علی الاطلاق علم عصیانند و رایط طغیان دشمن دین و دولتند و عدو جان رعیت
مقتضای عدل آلهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه بود تا درانجمن عالم معلوم و
مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه جوین چه قومند و مفسدان کدام گروه والله
یعلم المفسد من المصلح خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود آنکه در
او غش باشد حال ای احبای آلهی بشکرانه این الطاف ربانی پردازید

که عادل حقیقی پرده از روی کار هر فرقه برانداخت و اسرار مکنونهٔ نفوس چون کوکب باهر مشهود و ظاهر گردید حمداً له ثم شکراً له و حال آنکه وظیفه علما و فریضه فقها مواظبت امور روحانیه و ترویج شئون رحمانیه است و هر وقت علمای دین مبین

*** ص ۱۲ ***

مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند و رائی زدند و تدبیری نمودند تشتیت شامل موحدین و تفریق جمع مومنین گشت نائره فساد برافروخت و نیران عناد جهانی را بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان در اواخر ملوک صفویه علیهم الرحمة من رب البریه علما در امور سیاسی ایران نفوذی خواستند و علمی افروختند و تدبیری ساختند و راهی نمودند و دری گشودند که شاءمت آنحرکت مورث مضرت و منتج هلاکت گردید ممالک محروسه جولانگاه قبائل ترکمان گشت و میدان غارت و استیلای افغان خاک مبارک ایران مسخر امم مجاوره گردید و اقلیم جلیل در دست بیگانه افتاد سلطنت قاهره معدوم شد و دولت باهره مفقود گشت ظالمان دست تطاول گشودند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند نفوس مقتول گشت و اموال منهوب بزرگان مغضوب شدند و املاک مغضوب معمورهٔ ایران ویران شد

*** ص ۱۳ ***

و دیهیم جهانیانی مقرر سریر دیوان زمام حکومت در دست درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر زنجیر و شمشیر خون خواران پرده نشینان اسیر شدند و کودکان دستگیر این ثمره مداخله علمای دین و فضلالی شرع متین در امور سیاسی شد و نوبت دیگر علمای امت در بدایت حکومت اعلیحضرت آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و برفرق ایرانیان خاک مذلت بیختند در تعیین سلطنت رائی زدند و در تشویش اذهان نغمه و نوائی بنواختند عریده و وضوئائی انداختند و علم اختلافی برافراختند طوفان طغیان

برخواست و سیل فتنه و آشوب مستولی شد هرج و مرج شدید رخ نمود و موج عصیان اوج آسمان گرفت سران قبائل سرسروری افراشتند و تخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند و بجان یکدیگر افتادند امن و امان مسلوب شد و عهد و پیمان مفسوخ گشت سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود تا آنکه واقعه

*** ص ۱۴ ***

واقعه فاصله کرمان بوقوع پیوست و غبار فتنه و فساد بنشست قطع دابر قدم فاسقین شد و قلع ریشه مفسدین گشت واقعه ثالثه در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان باز زلزله و ولوله انداختند و علم منحوس برافراختند و ساز جهاد با روس ساختند و باطبل و دهل قطع سبل نمودند تا بحدود و ثغور رسیدند چون آغاز هجوم نمودند برجومی گریختند و در میدان جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند و عار فرار اختیار کردند و چون جراد منتشر و اعجاز نخل منقعر در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان سرگردان و پریشان شدند و نصف ممالک آذربایجان و اژدر خان و دریای مازندران بباد دادند و مدار عبرت عظیم واقعه محزنه حضرت عبدالعزیز خان خلد آشیان مظلوم است که در اواخر ایامش پیشوایان امت عثمانیان بنای طغیان گذاشتند و رایت عدوان بر افراشتند از روی جنون حرکتی نمودند و در مهام امور مدخل و شرکتی خواستند

*** ص ۱۵ ***

خواستند فتنها برانگیختند و با رجال دولت بر آویختند دین مبین و شرع متین را بهانه ساختند و صلاح امت بر زبان راندند و عزل و زر خواستند و بنیان انصاف و مروت برانداختند خیر خواهان را دور نمودند و بد خواهان را مسرور صادقان را مغضوب ملت نمودند و خائنان را محبوب امت و چون بمقصد خویش موفق شدند رسم دگرپیش گرفتند تعرض بسریر سلطنت نمودند و دست تطاول بحکمران و حکومت گشودند فتوی بخلع دادند و قلع و قمع بر خواستند آبروی مروت ریختند و غبار ظلم برانگیختند شمی روا داشتند که دین مبین را بدنام

کردند و شریعت سید المرسلین را رسوا نائره افسوس و حسرت از این حرکت در دل‌های عالمیان
برافروخت و قلوب جهان و جهانیان بر مظلومیت آن جهانبان بسوخت عاقبت اصرار بر جنگ
نمودند و پنجه و چنگ بیازمودند سلاح بستند
و اعلان حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس دولتی

*** ۱۶ ص ***

دولتی است مایوس و سپاه و لشگرش پیکریست بیروح سرانش جبانند و مردانش ناتوان
دولتش بی صولت است و حکومتش بی قوت و شوکت ما امت قاهره هستیم و ملت باهره
جهاد کنیم و بنیاد عناد براندازیم شهره آفاق شویم و سرور امم و دول علی الاطلاق و چون
نتایج این حرکات آشکار شد و ثمرات این افکار پدیدار قهر مجسم بود و زهر مکرر نعمت
مشخص بود و نکبت دولت و رعیت زمین بخون بیگناهان رنگین شد و میدان حرب از تنهای
گشته منظر مهیب عموم رعیت جام بلا کشیدند و سیصد هزار جوانان امت و نورسیدگان
مملکت زهر هلاکت چشیدند چه بنیانهای عظیم که با خاک یکسان شد و چه خاندانهای
قدیم که منقرض و فقیر شد هزاران قراء معموره مطموره شد و ولایات آباد خراب آباد گشت
خزائن بباد رفت و ثروت دولت و رعیت محو و تاراج دو کرور رعیت از وطن مالوف مجبور
به هجرت شدند و جمع غفیری از سران مملکت و بزرگا

*** ۱۷ ص ***

و بزرگان ولایت بعد از فقدان ما ملک لانه و اشیانه ترک نموده طفلان خورد سال و پیران
سال خورده بیسر و سامان سرگردان دشت و بیابان گشتند علمای پر عریده که نعره الحرب
الحرب و حی علی الجهاد میزدند در صدمه اولی فریاد این الملاذ و این المناص برآوردند و
بحرب قلیل از اجر جزیل و ثواب جلیل گذشتند و رو بفریاد آوردند و این مصیبت کبری را
فراهم کردند سبحان الله کسانیکه تدبیر لانه و اشیانه و تربیت خانه و کاشانه خویش نتوانند و
از بیگانه و خویش بیخبرند در مهام امور مملکت و رعیت مداخله نمایند و در معضلات امور

سیاسی معانده و چون مراجعت بتاریخ نمائی از این قبیل وقایع بیحد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداخله روسای دین در امور سیاسی بوده این نفوس مصدر تشریح احکام آلهی هستند نه تنفید یعنی چون حکومت در امور کلیه و جزئیه مقتضای شریعت آلهیه و حقیقت احکام ربانیه را استفسار نماید آنچه مستنبط از احکام الله و موافق شریعت الله است بیان نما

*** ص ۱۸ ***

نمایند دیگر در امور سیاسی و رعیت پروری و ضبط و ربط مهم امور و صلاح و فلاح ملکی و تمشیت قواعد و قانون مملکتی چه و امور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند وهم چنین در جمیع اعصار و قرون اولی مصدر تعرض باحباء الله و تعرض بموقنین بایات الله اشخاصی بوده اند که بظاهر بحلیه علم آراسته و تقوی و خشیه الله از قلوبشان کاسته بصورت دانا و بحقیقت نادان و بزبان زاهد و بجان حاجد و بجسم عابد و بدل راقد بودند مثلاً در زمانیکه نفس روح بخش مسیحائی جسم عالم را جان بخشید و نفحات قدس عیسوی عالم امکانرا روان مبذول داشت علمای بنی اسرائیل مثل حنا و قیافا بر آن جوهر وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان اعتراض گشودند و احتراز نمودند و تکفیر کردند و تدمیر خواستند اذیت نمودند و مضرت روا داشتند حواریون را عقوبت نمودند و اشد نقتت وارد آوردند فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند شکنجه و عقاب نمودند و باشد

*** ص ۱۹ ***

و باشد عذاب شهید و دم اطهرشانرا سبیل کردند این تعرض و تشدد و نقتت و عقوبت کل از جهت علمای امت بود هم چنین در زمان سر وجود جمال موعود موید به مقام محمود حضرت رسول علیه السلام ملاحظه نمائید معترضین و محترزین معاندین و مکابراین علمای یهود و رهبان عنود و کهنه جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب و کعب ابن اشرف و نصر ابن حارث و عاص ابن وائل و حی ابن اخطب و امیه ابن هلال این پیشوایان امت قیام بر لعن و سب و قتل و ضرب آن آفتاب مشرق نبوت نمودند و چنان طغیان در اذیت شمع انجمن عالم انسان داشتند که ما اودی نبی بمثل ما اودی فرمودند و لسان بشکوه گشودند پس

ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای بیدین بود و اگر چنانچه حکومت تعرضی کرد یا تغرضی نمود جمیع بغمز و لمز و اشاره و همز این نفوس پر طغیان بود و هم چنین در این اوقات

*** ص ۲۰ ***

اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای آلهی محروم و از شریعة الله مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش و خروشند و اما دانایان پاک دل پاک جانند هر یک رحمت یزدانند و موهبت رحمن شمع هدایند و سراج عنایت بارقه حقیقتند و حافظ شریعت میزان عدالتند و سلطان امانت صبح صادقند و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ینبوع عرفانند و معین ماء عذب حیوان مربی نفوسند و مبشر قلوب هادی اممند و منادی حق بین بنی آدم آیت کبری هستند و رایت علیا جواهر وجودند و لطائف موجود مظهر تنزیهند و مشرق آفتاب تقدیس از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هوا و هوس عالم انسانی در کنار در مجامع وجود سرمست محامد و نعوت رب ودودند و در محفل تجلی و شهود در رکوع و سجود بنیان آلهی را رکن رکینند و دین مبین را حصن حصین تشنه گانرا عذب

*** ص ۲۱ ***

فراتند و گم گشتگان را سبیل نجات در حدائق توحید طیور شکورند و در انجمن تفرید شمع پرنور علمای ربانیند و وارثان نبوی واقفان اسرارند و سرخیل گروه ابرار خلوتگاه ذکر را صومعه ملکوت کنند و عزلت از غیر را وصول بارگاه لاهوت شمرند و مادون ایشان جسم بیجانند و نقش حیطان و اضله الله مع علم منصوص قرآن هیئت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریه است چه بدون این روابط صیانت و سلامت نیابد و امنیت و سعادت نیاید عزت مقدسه انسان رخ ننماید و معشوق آمال چهره نگشاید

کشور واقلم آباد نگرده و مدائن و قری ترتیب نیابد عالم منتظم نشود و آدم نشوونما نتواند راحت جان و آسایش وجدان میسر نگرده منقبت انسان جلوه نکند شمع موهبت رحمان نیفرورد حقیقت انسان کاشف حقایق امکان نگرده و واقف حکمت کلیه یزدان نشود فنون جلیله شیوع نیابد و اکت

*** ص ۲۲ ***

اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک مرصد افلاک نشود و صنایع و بدایع حیرت بخش عقول و افکار نگرده شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه بخار اقطار آفاق را مواصلت ندهد و این ضوابط و روابط که اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایت است شریعت و نظامیست که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت هیئت بشریه است و چون بحث دقیق نمائی و ببصر حدید نگری مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاست والا نظام هیئت اجتماعی نگرده و علت آسایش و سعادت جمعیت بشریه نشود چه که هیئت عمومیه بمتابه شخص انسانست چون از جواهر فردیه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراض است و چون از علل خلل طاری گردد طبیب حاذق و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و بتشریح عرض پردازد و در حقایق و دقایق علت و

*** ص ۲۳ ***

مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج و وسائط و حوائج تحری نماید و جزئیات و کلیات را خرق و تمیز دهد پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای این عرض چه و بمعالجه و مدوا پردازد از این معلوم شد که علاج شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و مرض است بهم چنین هیئت اجتماعی و هیکل عالم معرض عوارض ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت و نظام و احکام بمتابه دریاق فاروق و شفاء

مخلوق است پس شخص دانائی تصور توان نمود که بخودی خود بعلل مزمنه افاق پی برد
و بانواع امراض واعراض امکان واقف گردد و تشخیص اسقام
عالمیان تواند و تشریح آلام هیئت جامعه انسان داند و سر مکنون اعصار و قرون کشف تواند
تا بروابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء پی برد و نظام و قوانین وضع نماید که علاج
عاجل باشد و دواى کامل شبهه نیست که ممتنع و مستحیل است پس معلوم و

*** ص ۲۴ ***

و محقق شد که واضح احکام و نظام و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز علام است
چه که بحقایق وجود و دقایق کل موجود و سر مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای
بیچون نفسی مطلع و آگاه نه اینست که ز اکوان ممالک اوروپ فی الحقیقه نتایج افکار چند
هزار سال علمای نظام و قانون است با وجود این هنوز ناتمام و ناقص است و در حیز تغییر و
تبدیل و جرح و تعدیل چه که دانایان سابق پی بمضرت بعضی قوانین
نبرده اند و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق و
برخی را تبدیل نموده و مینمایند باری بر سر مطلب رویم شریعت بمثابه روح حیاتست و
حکومت بمنزله قوه نجات شریعت مهر تابانست و حکومت ابر نیسان و این دو کوکب تابان
چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان پرتو افکند یکی جهانرا روشن کند و دیگری عرصه
کیهانرا گلشن یکی محیط وجدانرا درفشان نماید و دیگری بسیط خاکدانرا جنت

*** ص ۲۵ ***

رضوان این توده خاک رشک افلاک گردد و این ظلمتکده تاریک غبطه عالم انوار ابر
رحمت بر خیزد و رشحه موهبت ریزد و نفخه عنایت مشک و عنبر ریزد نسیم سحر در وزد
و شمیم جان پرور رسد روی زمین آیین بهشت برین گیرد و موسم بهار دلنشین آید ربیع آلهی
باغ کیهان را طراوت بدیع بخشد و آفتاب عزت قدیمه آفاق امکانرا روشنی جدید مبذول
دارد تراب اغبر عبیر و عنبر شود و گلخن ظلمانی گلبن رحمانی و گلشن نورانی گردد مقصود
اینست که این دو آیت کبری چون شهد و شیر و دو پیکر اثر معین و ظهیر یکدیگرند پس

اهانت با یکی خیانت با دیگری است و تهاون در اطاعت این طغیان در معصیت با آنست
شریعت آلهیه را که حیات وجود و نور شهود و مطابق مقصود است قوه نافذه باید و وسائط
قاطعہ شاید و حامی مبین لازم و مروج متین واجب و شبهه نیست که مصدر این قوه عظیمه
بنیه حکومت و بارقه سلطنت است و چون این قو

*** ص ۲۶ ***

قوی و قاهر گردد آن ظاهر و باهر شود و هرچند این فائق و ساطع گردد آن شایع و لامع شود
پس حکومت عادله حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت شامله دیهیم جهانبانی
مخوف بتایید یزدانی است و افسر شهریاری مزین بگوهر موهبت رحمانی در کتاب مبین بنص
صریح میفرماید قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء پس
معلوم و مشهود شد که این عطیه موهبت آلهیه و نتیجه ربانیه است
و هم چنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید السلطان ظل الله فی الارض با وجود این
نصوص که چون بنیان مرصوص است دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلان
است و چه تصور بیدلیل و برهان ملاحظه فرمائید که درآیه مبارکه و حدیث صریح بیان مطلق
است نه مقید و ذکر عموم است نه خصوص محتوم اما شأن ائمه هدی و مقام مقربین درگاه
کبریا عزت و حشمت روحانیه است و حقوق شان ولایت حضرت رحمانیه

*** ص ۲۷ ***

اکلیل جلیل شان غبار سبیل رحمانست و تاج و هاج شان انوار موهبت حضرت یزدان سریر
معدلت مصیرشان تختگاه قلوب است و دیهیم رفیع و عظیم شان مقعد صدق عالم ملکوت
جهانبان جهان جان و دلند نه آب و گل و مالک الملک فضای لامکانند نه تنگنای عرصه
امکان و اینمقام جلیل و عزت قدیم را غاصبی و سالیبی نیست اما در عالم ناسوت سریرشان
حصیر است و صدر جلال شان صف نعال اوج عزت شان حسیض عبودیت است و ایوان

سلطنت شان گوشه عزلت قصور معمور را قبور مطمور شناسند و حشمت آفاق را مشقت لا
تطاق ثروت و گنج را زحمت و رنج دانند و حشمت بی پایان را مشقت جان
و وجدان چون طیور شکوردراین دار غرور بدانه چند قناعت نمایند
و در حدیقه توحید بر شاخسار تجرید بنطق بلیغ و فصیح به محامد و نعوت حی قدیم پردازند
باری مقصود این بود که بصریح آیت و صحیح روایت سلطنت موهبت رب عزت است و
حکومت رحمت

*** ص ۲۸ ***

رحمت حضرت ربوبیت نهایت مراتب اینست که شهریاران کامل و پادشاهان عادل بشکرانه
این الطاف آلهیه و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل مجسم باشند و عقل مشخص فضل
مجرد باشند و لطف مصور آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت رایت یزدان باشند و آیت
رحمن حکومت رعیت پرور واجب الاطاعت است و طاعتش موجب قربت عدل آلهی
مقتضی رعایت حقوق متبادله است و آیین ربانی آمر بصیانت شئون متعاده رعیت از راعی
حق صیانت و رعایت دارد و مسوس از سائس چشم حمایت و عنایت مملوک در صون
حمایت ملوک است و اهالی در پناه حراست پادشاه معدلت سلوک کل راع مسئول عن
رعیته حکومت رعیت را حصن حصین باشد و کھف امین سلطنت ملاذ منیع باشد و ملجاء
رفیع حقوق رعایا و برایارا بجمیع قوی محفوظ و مصون فرماید و عزت و سعادت تبعه و
زیردستان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت و دیعه آلهیه است و فقرا امانت

*** ص ۲۹ ***

حضرت احدیت بهم چنین بر رعیت اطاعت و صداقت مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و
خلوص خدمت محتوم و حسن نیت و شکرانیت ملزوم تا بکمال ممنونیت تقدیم مالیات
نمایند و بنهایت رضایت حمل تکالیف سالیان و در تزئید علو شان پادشاهان کوشند و در
تایید قوت حکومت و تزئید عزت سریر سلطنت بذل مال و جان نمایند چه که فائده این

معامله و ثمره این مطاوعه عائد بر عموم رعیت گردد و در حصول حظ عظیم و وصول بمقام کریم کل شریک و سهم شوند حقوق متبادل است و شئون متعادل و کل در صون حمایت پروردگار عادل

دولت و حکومت در مثل مانند راس و دماغ است و اهالی و رعیت بمثابه اعضا و جوارح و ارکان و اجزای راس و دماغ که مرکز حواس و قوی است و مدبر تمام جسم و اعضا چون قوت غالبه یابد و نفوذ کامله علم حمایت افرازد و بوسایط صیانت پردازد تدبیر حوائج ضروریه کند و تمهید نواتج و نتایج مستحسنه

*** ص ۳۰ ***

مستحسنه و جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و نهایت آرامش بکمال آرایش بیاسایند و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود و قوتش قصوری ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی امن و امان و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد بهم چنین چون قوای حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت آرایش یابد و رعیت آسایش و اگر قوتش مختل گردد بنیان سعادت و راحت رعیت متزلزل و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم حکومتست و چون حکومت شبان رعیت بود و رعیت بوظائف تابعیت قیام نماید و روابط التیام محکم گردد و وسائط ارتباط مستحکم قوت یک مملکت و قدرت تمام رعیت در یک نقطه شخص شاخص تقرر و تجمع نماید و شبهه نیست که در نهایت نفوذ تحقق یابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر مدور افتد حرارت بتماها در نقطه وسطای بلور و زجاج اجتماع کند و

*** ص ۳۱ ***

چنان نافذ و موثر و محرق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل باین نقطه بگدازد و لو تحمل در آتش تواند ملاحظه نمائید هر حکومت باهره و سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزت و سعادتست و تبعه وزیر دستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در

جميع مراتب بسرعت تمام در ترقيند و در معرفت و ثروت و تجارت و صنعت در علو پياپى و اين مشهود و مسلم در نزد هر عاقل و داناست بى شبهه و ريب اى احباى آلهى گوش هوش باز كنيد

و از فتنه جوئى احتراز و اگر بوى فساد از نفسى استشمام نمايد ولو بظاهر شخص خطيرى باشد و عالم بى نظيرى بدانيد دجال رجال است و مخالف آيين ذوالجلال دشمن يزدان است و هادم بنيان ناقض عهد و پيمانست و مردود درگاه حضرت رحمن شخص خبير بصير چون سراج منير است و سبب فلاح و صلاح عالم كبير و صغير بموجب ايمان و پيمان در خير عالميان كوشد و در راحت جهانيان اى احباى آلهى آيين رحمانى را دور جوانيست و

*** ص ۳۲ ***

و امر بديع را موسم ربيع عصر جديد آغاز نشأه اولى است و اين قرن قرن برگزيده خداوند يكتا آفاق امكان از شئون نير اوج عرفان روشن و منور است و شرق و غرب عالم از نفحات قدس معنبر و معطر چهره خلق جديد در نهايت صباحت و ملاححت است و هيكل امر بديع در غايت قوت و طروات گوش هوش را بر نصائح و وصايات آلهى گشائيد و در صدق نيت با خلوص فطرت و طيب طينت و خير خواهى دولت يد بيضائى بنمائيد تا در انجمن عالم و مجمع امم مبثوث و محقق گردد كه شمع روشن عالم انسانى و كل گلشن جهان آلهى هستيد گفتار ثمرى ندارد و نهال آمال برى نيارد رفتار و كردار لازم بالقوه جميع اشيا مستعد جميع اشياء نهايت بعضى سهل الحصولند و بعضى صعب الوصول لكن چه فايده انسان بالفعل بايد آيت رحمن باشد و رايت موهبت حضرت يزدان

والسلام على من اتبع الهدى

*** ص ۱ ***

هوالبهی

یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و بدقت تمام حسب الوظیفه قرائت گردید کلمات کثرت زادت حلاوته تا آنکه معانیش چون قند مکرر مذاق را پراز شهد و شکر نمود چه که منبعث از خیرخواهی بود مرقوم فرموده بودید که کل موقن بکتاب اقدس و کتاب عهد هستند هیچ منکری ندارد پس این اختلاف چیست و از کجاست نزد آنجناب واضح است که یقولون بالستهم مالیس فی قلوبهم و از این گذشته استقامت شرط است بمجرد قول تمام نگردد ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا نزل علیهم الملائكة با وجود اقرار و اعتراف بکتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید مثلاً از احبای ارض اقدس بلسان در نهایت فصاحت و بلاغت اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان مینمایند ولی با وجود تنبیهات شدیدة این عبد نظر بحکمت آلهیه که بدون اطلاع نفسی بجهات چیزی مرقوم ننماید خفياً متصلاً مکاتیب باطراف فرستاده که بانواع وسائل شبهات در قلوب افکند این اقرار با این اصرار در القاء شبهات بسی مبین این نبذ از مبیانتهاست و قس علیها البواقی این عبد نظر باینکه مباد از این جهات نفسی چیزی بنگارد که

*** ص ۲ ***

که نفحات دیگر داشته باشد چنین زحمتی را تحمل نمود که جمیع مکاتیب را با وجود مشاغل بی پایان قرائت کند و آنچه اشاره یا کنایه مناسب نه محو نماید چهار سال بجان عزیزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرکب میخورم و باین امید که بقدر امکان محافظه خواهد شد بعد یکدفعه ملاحظه گردید که از اطراف مکاتیب سربیه را دسته دسته اعاده مینمایند و چون بمضامین نظر شد جمیع مکاتیب مملو از القاء شبهات دیگر ملاحظه نمائید حالت تاثرات این عبد را که در حالتی که مستغرق در بحر بلاست و جمیع اعداء از جمیع نقاط مهاجم

و مشکلات بی پایان و زحمات و مشقات بیکران با وجود این شب و روز در
اعلاء کلمه الله مشغول و فریداً و حیدراً در بین احزاب عالم مقهور با وجود این
دوستان نیز جمیع اوقات و امورشان را حصر در خرابی این عبد نمایند شب و
روز در نهایت رفاهیت و نعمت و آسوده گی گذرانده جمیع اوقات را صرف
تخریب بنیان عهد و پیمان نمایند آیا ثمره کتاب اقدس این شد آیا نتیجه
کتاب عهد اینست آیا مضمون وصیت الله این بود آیا نصوص الهی این مقتضی داشت
فانصفوا یا اولی الانصاف و این معلوم است چون زمام امور از دست این عبد
برود البته در جمیع امور فتور حاصل گردد و هرکس بحسب فکر خویش حرکت نماید
حضرت روح خطاب باصحاب میفرماید انتم ملح الارض اذا فسد الملح بماذا یملح

*** ص ۳ ***

و اما سبب این اختلاف چیست و کیست مرقوم فرموده بودید آنجناب بحق
الیقین و عین الیقین اساس وجهه و سبب را بتمامه مطلع هستید اتقوا
من فراسته المومن فانه ینظر بنور الله ولی این عبد قسم بحضرت مقصود که با نفسی
جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین بکنایه و اشاره نفهمانم و شیعه
شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق ننامم و ضمناً تفسیق و تکفیر ننمایم کل را
احبای الهی گویم و دوستان جمال مبارک خوانم نهایتش اینست که گویم در
میثاق الهی متزلزل نشوید و در امر الله اختلاف نیفکنید عزت پایدار را محض افکار
بی پائی از دست مدهید تیشه بر این بنیان نزنید و ریشه کل را مکنید الطاف
و عنایات جمال مبارک را روحی لاحبائه الفداء بخاطر آرید و بر زحمات و بلایا
و مشقات و زنجیر و اسیری او رحم کنید خون مطهر حضرت اعلی را روحی لترتبه الغابته
الفدا هدر ندهید صد هزار نفوس مقدسه با کمال وجد و طرب در امر الهی جانبازی
نمود و با وجد و طرب بقربانگاه ربانی شتافت خانمان بر باد داد و مال و
منال بتاراج اطفال خورد سال باسیری داد و اهل و عیال بی معین و دستگیر

گذاشت حال شما که در نهایت عزتید و در منتهای راحت نه غمی نه غصه‌نه بلائی
نه زحمتی از جمیع اهل عالم مستریح تر حتی از زحمات و مشقات و تحمل تکلیفات
دولت بیخبر زحمات آن فدائیانرا اقلاً از میان نبرید و ذلت کبری از برای امرالله

*** ص ۴ ***

امرالله و خود روا مدارید لکن لاحیات لمن تنادی با وجود این الحمد لله تا
بحال نه قلماً و نه لساناً و نه کنایه و نه اشاره و نه ضمناً نفسی را تفسیق نمودم تا
چه رسد به تکفیر و انشاءالله بکل شب و روز خدمت نموده و خواهم نمود ابداً
نظر بقصور احدی نخواهم کرد بلکه محض عبودیت باستان مقدس جان فشانی
خواهم نمود ملاحظه فرمائید چند روز پیش از ایران خبر رسید که امت یحیی
جشن گرفته اند و رقص کرده اند که الحمد لله بعضی از اهل ارض اقدس در حق فلان
رد نوشته اند و اعلان کرده اند و بر دو فرقه شده اند و فلانرا رئیس المشرکین
دانسته اند و حزب شیعه شنیعه شمردند اینعبد بقسمی متأثر شد که آن شب را
تا بصبح بناله و مناجات مشغول شد و چنان احتراقی در قلب حاصل گشت
که صبح در وجه اثر غریبی از احتراق نمودار شد که معلوم گردید که در کبد چنان تاثیر
نموده که شبه آن در وجه ظاهر شده با وجود این ابداً ذکر نمی نمود و شکایتی نکرد ولی
بعضی از احبا از این خبر ابداً متأثر نشدند بلکه تبسمانه استماع نمودند یا حسرة
علینا نتیجه عهد و میثاق نیر آفاق این شد که دوستان حق چون آنجناب
خون بگریند و دشمنان رقص و طرب نمایند و اگر سستی و فتور دوستان
آلهی در پیمانی چنین استمرار یابد بعته مقدسه روحی لترا به الفدا قسم
که بد تر از این گردد و بکلی اساس آلهی متزلزل شود و جمیع در بئر ظلماء خذلان ابدی

گرفتار آئیم اینعبد در شب و روز امید و رجائی که از درگاه احدیت دارم
اینست که انشاءالله بزودی از این دام گرفتاری نجات یافته بعالم دیگر شتابم
تا در آن عالم نه از ستایش احباء و نه از سنگ طعنه مکفرین باشاره و ایما خبر
گیرم و اما چاره این کار استفسار فرموده بودید تا دوستانرا امید باقی
که توان بتدبیر و اراجیف این عین حیات میثاق را از مجرای اصلی تحویل نمود و
این کوکب منیر را از فلک اثیر ببرج دیگر نقل کرد ابداً این فساد ها تمام نشود
و این غمام ظلمانی از افق امرالله زایل نگردد اما اگر یاران چنانچه باید و شاید
بر عهد و پیمان قیام نمایند و ثبوت و رسوخ بنمایند دیگران از تغییر و تحویل
مرکز میثاق نومید شوند و ترک تحریک و تدبیر نمایند کم کم افق نورانی امرالله
از این ابر غلیظ پاک و مقدس گردد و دوستان حقیقی و یاران صمیمی چون آن
یار مهربان روح و ریحان یابند و دشمنان حضرت یزدان محزون و مایوس
و سرگردان بادیه خذلان گردند و جمیع اجزاء در ظل سدره منتهی از هر آفتی
محفوظ و مصون مانند بعد از صعود بقوت توکل و نیروی تائید جمال قدم روحی
لاحبائه الفدادر جمیع آفاق علم کلمة الله چنان مرتفع گردید که اعداء خون گریستند
و دوستان امیدوار گشته بی نهایت مسرور و محفوظ گشتند حال از نشر
این نفحات غیر مرضیه قضیه بر عکس گردیده و عنقریب سوء نتیجه و خذلان

و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر الفساد فی البر و البحر و اینعبد
همدمی جز چشم گریان و دل سوزان ندارد عالمی در عیش و نوش و ما و چشم
اشکبار انما اشکوا ثبی و حزنی الی الله دیگر آنکه از ضدیت قدیمه بین
احباب و این وسیله فتور در میثاق گشته مرقوم فرموده بودید اولاً آنکه
اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پیش از صعود و تلاوت کتاب عهد

میان جهتین اصلاً اسباب نثار در میان نبود بلکه اکثر باهم الفت داشتند و در میان بعضی که جزئی کلفتی بود بالفت تبدیل شد و میان نفوس دیگر که الفت بود بسبب ثبوت یکی و تزلزل دیگری بالعکس کلفت حاصل گشت و در میان متزلزلین دوستان بقسمی عداوت بود که نسبت بیکدیگر هراسنادی مینوشتند و تفسیق و تجهیل و تحقیر مینمودند که فلان سبب تضييع امرالله گشته و بسبب شدت جبانیت این طایفه را رسوای خاص و عام نموده و استشهاد تمام کرده که شیعه خالص مخلص مرتضی علیست و از هر مذهبی جز اثنی عشری بیزار است دیگری نسبت بدیگری مرقوم مینمود که این شخص نه چنان به فسق و فجور مشغول شده که شرح آن توانداد سبب ملامت و شماتت اعدا شده و از این قبیل بسیار و اینعبد این اوراق را در زاویه نسیان میانداخت و از اوراق بیهوده میشمرد و باحترام و ایتلاف و رعایت

ص ۷

خدمت امر میکرد حال بجهت فتور میثاق منتهای اتفاق را حاصل نموده اند پس معلوم شد که اساس اصلی اختلاف و ایتلاف بین نفوس احبا بثبوت و تزلزلست ثابتون متفق و اهل فتور نیز متحد پس باید بعون و عنایت جمال مبارک توکل نمایند و در حق این عبد دعا نمایند که بلکه انشاءالله بعبودیت جمال قدم کما هو حقه قیام نمایم و هم چنین در حق اهل فتور دعا فرمائید که خدا یک قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند یخربون بیوتهم بایدیهم اگر آنها محتاج بدعا نیستند ادعا مینمایند این عبد در نهایت احتیاج است و بجز دعای خالص منبعث از حقیقت قلب دوستان و تضرع و ابتهالشان در این نشئه انسان سبب تایید و علت حصول توفیقی نداند و دیگرانکه اهل فتور پایی این عبد پر قصورند و اینعبد حال مدت چهار سال است که تحمل جفا و انکار و افتراء و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و مینماید چنانچه

اگر در بعضی اوراق دقت فرمائید ملاحظه می کنید که جمیع ایاک اعنی یا جاراست
و خود در ضمن حکایت گوش دارگاهی ثابتین مشرکین شمرده شده است
مقصد اینست که بتصریح مشرکین تلویح رئیس مشرکین نمایند و قس علی ذلک
ولی اینعبد بفضل و عنایت جمال مبارک کل بسته و از این نسبتها آزرده نگشته
با وجود این با کمال محبت با کل رفتار کرده و خیرکل را خواسته و شب و روز منته

*** ص ۸ ***

منتهای زحمت را بجهت راحت کل میکشم وسم عذاب را میچشم و تیر
جفارا هدف میشوم و آه بر نیارم و ناله نکنم و فریاد و فغان ننمایم لکن از جهتی
اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکایت صادر حکایتی را خلق نمایند و خود تشهیر
دهند و بعد اظهار شدت و تاثر و تاثیر نمایند تا سبب رقت قلوب گردد
و علت تحسر نفوس و تا باین سبب بغضی از این عبد در نفوس حاصل شود
ملاحظه نما هیچ افترائی ماند که بجمال مبارک روحی لاجبائنه الفدا زده نشد
هر کس در مهد راحت آرمیده و بنهایت آسایش در بستر آرایش غنوده
و جمال مبین هدف سهام کل مبغضین بود و حصن حصین کل مومنین
باوجود این شکایت ضمنی از ظلم جمال مبارک مینمودند و فریاد و آه و ناله میکردند
سبحان الله اینعبد شکایت از ظلم بر میثاق و تعدی بر عهد و تعرض باین عبد
و حصول جمیع این بلایا و رزایا ندارد اهل فتور باین قناعت ننموده فریاد
شکایت را بعیوق رسانده اند چه خوش گفته عجیب حادثه و غریب واقعه
انا اصطبرت قتیلاً و قاتلی شاکی احبای پر فتور از جهتی سهم جفا بجگر
گاه این عبد روا دارند و از جهتی ناله و فغان آغاز کنند تا باین وسیله نیز
در قلوب شبهه اندازند فباطل ما هم یعلمون و مکروا مکرهم و عندالله مکرهم
سبحان الله نور حقیقت را بسحاب شبها پنهان توان نمود و یا آفتاب

راستی را بسحاب مفتریات نهان توان کرد لا والله مگر آنکه اغراض بصیرت را بکلی کور و بصر را بتمامه محروم و مهجور نماید در اینصورت احتیاج بسحاب و سبحات نیز نماند چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از مل بسوی دیده شد باری مقصود اینست که حزب فتور پایی طیور شکورند و آنی فراغت از حرکات و سکنات پر وحشت نمایند و فوراً ناله بلند کنند که پایی ما هستند متعرض بما و این عبد دائماً مساءً و صباحاً احبا را وعظ و نصیحت مینمایم که حضرات کل دوستان جمال مبارک هستیم و در ظل خیمه حیات حال اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرض ننمائید و پایی نشوید هر کس هر قسم میخواهد حرکت نماید لیس لک من الامر شئی و لست علیهم بمسیطر کاری بکسی نداشته باشید لسان حیف است که بذکر ما دون مشغول شود بذکر حق مانوس شوید در محافل و مجامع بتلاوت آیات و مناجات و بیان و دلائل و حجج و برهان پردازید و وصایای جمال مبارک را تکرار کنید و از روی و خوی او حکایت و از روش و سلوک او روایت نمائید و از فضل وجودش بشارت دهید تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرار افق انوار شود و هریک از احواء بجائی مکتوبی مرقوم نماید باوجود مشاغل عظیمه ان مکتوب بقدر

بقدر امکان قرائت میشود که اگر نسبت بنفسی مخصوص کلمه باشد محو میشود دیگر چکنم الان مدت دو سال است که از مدینه راتحه فتور پر زور استشمام مینمایم بقسمیکه بقوت تمام بر محو میثاق قیام نموده اند با وجود این تا بحال ابراز ندادم و ستر کردم و مراجعت در بعضی امور نمودند بلا فتور به ترویج بر خواستم دیگر چکنم لکن این نفوس نه بسکوت ساکن گردند و نه

بپای شدن ساکن بدو چیز سکون بر ایشان حاصل گردد یکی بتحویل
مرکز میثاق و اجرای سلسبیل عهد در مجری دیگری و یا خود مایوسی از تاثیر تدبیر
مختصر اینست تا تمام قوت را در تشویش اذکار و تخدیش اذهان و تشتیت
شمل امر رحمن و تفریق جمع دوستان مبذول نمایند آرام نگیرند و آنجناب
نیز اندکی بان کیفیت پی برده اید چه که از بعضی وقایع جزئیة اطلاع یافته اید
و بر شما این قضیه مجهول نیست ولی غافل و ذاهلند که این غبار و گرد آفتاب
عهد را پنهان ننماید و این تدبیر جلوه تقدیر را نهان نکند و این سدها امواج
این بحر را صد ننماید و این گرد بادهها شجره انیسا را از بیخ و ریشه نکند عنقریب
نفوسی بفیوضات ملکوت ابهی مبعوث گردند که سیف شاهد میثاق را
بر هیکل آفاق بیاویزند و نور عهد قدیم را از افق جبین طالع فرمایند و علم
پیمان را در قطب امکان بر افرازند یومئذ یستبشر المؤمنون

ص ۱۱

اما این عبد مقام نفسی را اعتراض ننمایم و از حقوق نفسی اغماض ننمایم در هر صورت
رعایت کل نمایم و خدمت بجمیع کنم چه که کل در ظل سدره مبارکه بودند
معززند و محترم و موقرند و مکرم کسی نباید بر کسی اعتراض کند و یا خود بهانه
نماید و اما قضیه ادعای الوهیت و ربوبیت این عبد الحمد لله از بدو نشئت طینتم
بماء عبودیت مخمر گشته و کینونتم به نسیم جانبخش رقیق نشوونما نموده چنانچه
سه سنه قبل از این باحبای عراق مرقوم شده است اعلموا ان العبودية
لعتبة السامية هی اکلیلی الجلیل وتاجی الوهاج و بها افتخر بین ملکوت السموات
والارضین و چندی پیش سؤال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد
که سوادش در این مکتوب مرقوم گردد هو الابهی ایها الخلیل
الجلیل قد تلوت آیات شکرک لله رب السموات والارضین بما کشف الغطاء
وجزل العطاء وارسل السماء مدرارا وانزل من معصرات الحیاة ماء ثجاجاً

واحیی بلده طیبه انبتت باذن ربها و اهتزت و ربت و اخضرت و
تزینت بكل زوج بهیج و لمثلک ینبغی ان یتبشر ببشارات فی هذه الايام
التي فاضت بفیوضات ربک القديم تالله الحق ان الاشعة الساطعة قد سطعت
وان نسائم ریاض الاحدية قد هبت و ان بحور الحیوان قد ماجت و ینابیع
الحکمة قد نبعت و انوار العرفان قد لمعت و نجوم الهدی قد بزغت و مطالع

*** ص ۱۲ ***

و مطالع الايات قد اضاءت و مشارق البينات قد اشرفت بالنور
المبین و ابواب الملکوت مفتوحة على وجوه اهل السموات و الارضین و انک
انت یا ایها المتمسک بذیل الکبرياء و المتشبث بالعروة الوثقی دع
المتزلزلین الضعفاء و المستغرقین فی بحور الشبهات الغافلین عن المرجع الوحید
المنصوص بميثاق من ربک الکریم لانهم فی معزل من مواهب ربک و فی عمه عظیم
تالله الحق سوف ترى رایة الميثاق تخفق فی اعلى قیل الافاق و ان نیر عهد ربک
یشرق اشراقاً تشخص منه الابصار عند ذلك ترى المتزلزلین فی خسران مبین
و الغافلین فی حسرة و یاس شدید ایخلیل مکتوب آنجناب واصل و از
نفحات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه
مقامیرا طالب و مدعی قسم بجمال قدم که این عبد از رائحة که بوی ادعا نماید
متنفرو در جمیع مراتب ذرة از عبودیت را ببحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم
چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نمودند حضرت قدوس روحی له الفداء
یک کتاب تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله است
و جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان باعلى النداء بلند نمود
و همچنین بعضی احباء در بدشت و جمال مبارک در قصیده و رقائیه میفرماید
کل الالوه من رشح امری تالھت و کل الربوب من طفح حکمی تربت ولی

*** ص ۱۳ ***

یک نفس را فرمودند که بعبودیت کما هی حقها قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را

بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است
تالله الحق ذل رقاب کل مقام و خضع اعناق کل مقام و رتبه لهذا المقام العظيم

ع ع

عبدالحسین علیه بهاءالله الابهی

هوالله قزوین جناب

الله ابهی

ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم تو خوشکام و من گمنام تو
بعبودیت اوقائم و من هنوز در وادی عصیان و در بادیه نسیان هائم تو چون
موفق بر عبودیت اوشدی دعائی نیز در حق من نما شاید بعجز و نیاز و نفس پاک
یاران این عبد نیز در میدان عبودیت حرکتی نماید ع ع باری این عبد
حصیر عبودیت را بسریر ربوبیت تبدیل ننماید و بندگی آستان جمال مبارک را
بخداوندی عالمیان مبادله نکند بهانه جویان بهتر آنکه بهانه دیگر کنند
و بجهة تشویش اذهان و تخدیش افکار یاران متزلزلان اراجیف دیگر بجویند
چه که این تیر سهم نافذ نه و زخم این خنجر بر جگر وارد نه جمال مبارک در سوره
هیکل میفرماید قد خلقت للالهية مظاهر و للربوية مطالع و در رساله
ابن ذئب میفرماید سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیا و اصفیا
ظاهر شده آنرا اسباب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده الع

*** ص ۱۴ ***

العبودية جوهره كنهها الربوية و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفسی
سؤال نموده فرموده و ثالثها اللاهوتية الملكوتية وهى قوة لاهوتية
و جوهره بسيطة حية بالذات الى قال عليه السلام فهى ذات الله
العليا و شجرة طوبى و سدرة المتهى و الجنة الماوى و هم چنین در آن
رساله از لسان حق صادر که حضرت امیر فرموده انا الذى لا يقع عليه اسم

و لا صفته و هم چنین فرموده ظاهری امامه و باطنی غیب لایدرک و هم
 چنین از لسان ابی عبدالله علیه السلام روایت فرموده اند که گفته اند نحن کعبه الله
 و نحن قبله الله و نحن وجه الله و هم چنین میفرماید روی جابر عن ابی جعفر
 علیه السلام قال یا جابر علیک بالبیان والمعانی فقال علیه السلام
 اما البیان هوان تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیئ فتعبده ولا تشکر به شیئاً
 واما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و علمه و حقه
 اذا شئنا شاء الله و یرید ما نریده انتهى حال ملاحظه فرمائید که از لسان
 اولیا چه نعماتی صادر و چه آهنگی بلند و اسم اعظم روحی لاجبائنه الفدا با آن افامه
 حجت و برهان بر منکر میفرمایند و این عبد جز فنای محض و انعدام صرف
 تحریراً و تقریراً ذکر ننموده باز مورد صد هزار اعتراض و انکار است و او ایلا
 اگر معاذ الله بکلمه از این کلمات تفوه نماید آنوقت چه آتشی افروخته گردد

*** ص ۱۵ ***

و چه شورش از حزب فتور بر خیزد ای یاران آلهی و منصفان حقیقی در رساله
 خال قدری ملاحظه فرمائید که در حق خاک پاک حضرت سید الشهداء روحی
 له الفداء چه میفرماید قوله الحق مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم اطهر
 آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه آن دم تراب چگونه
 غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای
 استشفاء بذره از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای
 حفظ مال قدری از آن تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت ثابته راسخه
 در بیت نگاهداشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تاثیرات آنست
 در ظاهر و اگر تاثیرات باطنیه را ذکر نمایم البته خواهند گفت تراب را
 رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره خارج گشته انتهى حال
 ملاحظه فرمائید که در وصف خاک عطرناک یک حرف از حروف فرقان چنین
 اوصاف و نعوت بیان فرمود اگر شرک اینست که حزب فتور فهمیده اند

در این صورت نفس مقدس محل اعتراض واقع گردد و زیارت حضرت
سیدالشهداء روحی له الفداء جمال قدم روحی لتربته الفدا بنعت وستایش خطاب
فرموده اند که از اول ابداع تا یومنا هذا چنین اوصاف الوهیت و نعوت
ربوبیت در حق مظهری از مطالع مقدسه نشده است مثلاً میفرماید آه آه من

*** ص ۱۶ ***

من ظلم به اشتعلت حقایق الوجود و ورد علی مالک الغیب والشهود من الذین
نقضوا میثاق الله و عهده و انکروا حجته و جحدوا نعمته و جادلوا بایاته فاه آه
ارواح الملاء الاعلی لمصیبتک الفدا یابن السدرۃ المنتهی والسر لمستتر
فی الکلمۃ العلیا و هم چنین میفرماید لولاک ماظهر حکم الکاف والنون و
مافتح ختم الرحیق المختوم ولولاک ما غردت حمامة البرهان علی غصن البیان
و ما نطق لسان العظمة بین ملاء الادیان بحزنک ظهر الفصل والفراق بین الهاء
الواو و هم چنین میفرماید بک ظهرت قدرة الله و امره و اسرار الله و حکمه
لولاک ماظهر الكنز المخزون و امره المحکم المختوم و لولاک ما ارتفع النداء من
الافق الاعلی و ما ظهرت لثالی الحکمة والبیان من خزائن قلم الابهی و هم چنین
میفرماید انت الذی باقبالک اقبلت الوجوه الی مالک الوجود و نطقت السدرۃ
الملک لله مالک الغیب والشهود و هم چنین میفرماید کل الوجود لوجودک
الفدا یا مشرق وحی الله و مطلع الایة الکبری و کل النفوس لمصیبتک الفدا یا مظهر
الغیب فی ناسوت الانشاء و هم چنین میفرماید بک اشرفت شمس الظهور و
نطق مکلم الطور و ظهر حکم العفو والعطاء بین ملاء الانشاء اشهد انک کنت
صراط الله و میزانه و مشرق آیاته و مطلع اقتداره و مصدر اوامره المحکمة و احکامه
النافذه و هم چنین میفرماید اشهد انک کنت کنز لثالی علم الله و خزینة

*** ص ۱۷ ***

جواهر بیانہ و حکمة بمصیبتک ترکت النقطة مقرها الاعلى واتخذت لنفسها
مقاماً تحت الباء انت اللوح الاعظم الذى فيه رقم اسرار ما كان وما يكون
و علوم الاولين والآخرين وانت القلم الاعلى الذى بحركته تحركت الارض
والسما بعد ميفرمايد سبحانک اللهم يا اله الظهور والمجلى على غصن
الطور اسئلک بهذا النور الذى سطع من افق سماء الانقطاع و به ثبت
حکم التوکل والتفویض فى الابداع انتهى وامثال اين بیانات بسیار
در کتب والواح آلهی بيشماروانى ادرجت فى هذه الورقة نبذة منها
لتكون بصيرة الاولى النهى و لئلا يزل الاقدام من صراط الله اذا سمعت الاذان
محامداً و نعوته لتراب انتسب بعتبة السامبته فى عالم الكيان بعد البيان
و ظهور العيان اين ستایشی بود که اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء در حق ذات
مقدس از ادلاء فرقان فرموده اند فاعتبروا يا اولى الابصار و معاذ الله
از ذکر این کلمات آلهیه همچو گمان نرود که این عبد مدعى یک کلمه از این مقامات
است استغفر الله عن ذلك انى عبد آمنت بالله و آياته و ليس لى شان
الا الذل والانكسار والضعف والانعدام فى جميع الشئون والاطوار
و ليس لى امل الا العبودية المحضه لله الحق العزيز الجبار بارى امواج شبهاتست
مرتفع از بحر مفتریاتست و ترویج متشابهاتست که در شرق و غرب

*** ص ۱۸ ***

و غرب كافة جهاتست امید این عبد چنین بود که جمیع احبای آلهی بمنزله
جناح این طیر مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر آلهی بال و پری بگشاید
و مقاومت جنود مهاجمه اعدا تواند حال جمعی از دوستان کمر بر بسته و
بسنگ طعن بکلی بال این مرغ بی آشیانرا شکسته و باین قناعت ننموده فریاد
از ظلم و ستم نموده و گریه و زاری آغاز کرده با وجود آنکه تعلیمات خفیه
متتابع است و مکاتیب سریه مترادف و جمیع هادم بنیان میثاق ثابت

لائح ولی این طیر مظلوم را عقاب حی قیوم مجیر و ظهیر و این مرغ بال و
پر شکسته را عنقاء مشرق احدیت معین و نصیر سهام طعن را سینه
سپر نمایم و سنان طغیان را جان و دل هدف کنم هر بلائی را در سبیل او
قبول نمودم و هر مصیبتی را بجان و دل آماده گشتم از رفتار کل شکرانه
نمایم و از کردار جمیع چشم پوشم و شب و روز بخدمت امرالله وحده پردازم
هیچ اسمی و رسمی نخواهم و هیچ نام و نشان نجویم از هر وصفی بزارم و از هر
نعتی در کنار جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا در یوم ولادت اول اسمی که
عنایت فرمودند عباس است و بعد از چندی در ایام طفولیت این عبد را احضار
و بعد اظهار عنایت کبری و موهبت عظمی مهر جد بزرگوار روحی له الفدا را التفات
فرمودند و آن دو مهر منور است که سجع یکی از این مهر حساس عبده عباس است

*** ص ۱۹ ***

اینست اسم و لقب و نعت و ستایش این عبد والا ارضی لی صفته ولا نعتاً
ولا اسماً ولا سمة الا هذا الاسم القدیم دیگر آنچه از قلم اعلی در کتاب اقدس
و کتاب عهد و سایر الواح نازل محض جود و فضل است ای احبای آلهی تقید
باسماء و تشبث باوصاف سرگردانیست و چون باد بادیه پیمائی کمر خدمت بر بندید
و در نشر نفحات الله بکوشید و در اعلاء کلمة الله جان فشانی نمائید قدری
در حالت انقطاع حضرت روح الله ملاحظه نمائی که آنروح مجسم و نور مصور
در سن دوازده سالگی بچه آزادگی بمشهد فدا بچه شوق و اشتیاق شتافت
و چگونه جان فشانی نمود کار از دوشق خارج نه یا بخدمت امر مقدس موید
میگردیم یانه اگر باین موهبت کبری موفق شویم جمیع اسماء حسنی طائف حول
و اگر مایوس و محروم شویم از اسماء و القاب و اوصاف و احساب چه ثمر پدیدار
فاستغوا عن کل اسم و صفته فی ظل ربکم الرحمن الرحیم تالله الحق اذا حفظتم
وصایاء الله و ثبتهم علی میثاق الله یخدمکم کل الاسماء الحسنی و یتباهی بکم

كل الصفات العليا دعوا هذه الاوهام ثم ابدلوا جهدكم فيما يتنور به وجوهكم في ملكوت الله المهيمن القيوم تتلقيكم به ملائكة القدس و تدرکم به بشائر الفوز والفلاح من جبروت ربکم القديم باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه بلائی و چه اضطرابی از جهتی هجوم ملل اولی و از جهتی جنود سایر اعدا و از طرفی وسائس امت

*** ص ۲۰ ***

امت یحیی و از سمتی وساوس بد خواهان سیاسی در مرکز علیا و از شطری اداره معضله عکا و از هر جهت مکاتبه و مراسله بسائر جهات و جواب مسائل معضلات و وقتی سرگردانی در تمشیت مهمات و ساعتی حیرانی در تادیه دیون در بعضی اوقات و شب و روز در حسرت و تاسف از هجوم جنود شبها و نشر متشابها با وجود این دوستان اکتفا ببلائی این عبد نمایند آنان نیز بکمال تدبیر در سر سر تعلیمات خفیه باطراف ارسال نمایند و نشر اراجیف کنند و بنیان پیمان را فتور خواهند و دروهن قصور نکنند با وجود آنکه هیچ زحمتی ندارند و هیچ تعبی ندانند و هیچ فکری نیندیشند و از هیچ چیز نه جزئی و نه کلی مسئول نباشند و مکلف نگردند لاله ساغر گیر و نرکس مست بر من نام فسق داوری دارم خدایا من کرا داور کنم آلهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نحول جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی و تزلزل اعضائی و ترزع وجودی و تضیق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحو و شدت بلائی فی سبیلک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای رب استأصلت الزوابع دوحتی الناشئة و اقلعت الزلازل ارومتی الثابتة و اخذتني اعاصیر البلوی و اهلکتني شدائد الباساء والضراء ای رب ضاقوبی ذرعاً و استأثروا بی هواناً و رشقوا علی سهاماً و رضیوا لی حرماناً وانی بعزتک فریداً و حیداً

*** ص ۲۱ ***

فی ملکک و لیس ملجاء منیع و لا ملاذ رفیع الا ملکوتک الابهی و لیس لی مناص
 ولامجیر الا جواررحمتک الکبری ایرب فارفعنی حتی تخمد هذه النار الموجهة فی قطب
 الاضلاع والاحشاء ویسکن هذا الطوفان المتواصل والغبار المثار الی کبد السماء
 حینئذ یستریح روحی ومنتعش قلبی و یفرح ذاتی وینشرح بفصلک و موهبتک صدری
 لان احبتک استقلونی و عبادک وقعوا فی حرج من وجودی وانی احاطنی
 القصور و ما تمكنت مما کنت ارجوه فی یوم النشور یا ربی الغفور ادرکنی ادرکنی
 نجنی نجنی من هذا الوهاد وخلصنی من هذا السنین شداد انک انت مخلص کل
 عبد اواب اما قضیه زجر احباب از بعضی اوضاع این معلوم آنجنابست
 که اهل فتور و حزب حشر و نشور در نهایت شین و شورند و بهیچ وسیله ساکن
 نگردند و اگر اینعبد با احبا نیز با گرز و چماق در افتم دیگر کسی در میدان باقی
 نماند بکلی باید انا لله وانا الیه راجعون خواند و از هر چیز چشم پوشید اینعبد
 به مجرد اینکه بنفسی نصیحتی نمایم فوراً حزب فتور اطراف او را گیرند و از عهد و میثاق
 منحرف نمایند چنانچه بکرات در این ارض تجربه شد حال بکلی پا و دست اینعبد
 بسته و بگوشه نشسته سیر و تماشا مینماید تا خدا چه راهی بنماید و قضا چه
 امضا کند شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی رئیس موهومند گفتم لا والله
 مرئوس مظلوم بقول شما این ریاست موهومه است و چنین مغبوط وای اگر ریاست

ص ۲۲

ریاست معلومه بود چه میشد با وجود آنکه عبارت از بلا و محن است چنین رشک
 و غبطه هر انجمن است وای اگر کام دل و راحت جان بود حال نقلی نشده
 است اینعبد بروضه مطهره قسم گوشه گیرد و توشه نپذیرد نفسی این ثقل
 اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد والله سبب روشنی چشم این عبد شود
 و علت راحت جان و آسایش وجدان گردد و اگر کسی در این قضیه شبهه نماید
 تجربه کنند چه ضرر دارد والله الذی لا اله الا هو آن یوم یوم عید اینعبد است

و اگر بصدق و راستی اقدام شود البته فوائد کلی بخشد و من بجان و دل
تایید نمایم و تعلیمات سریه بجائی نفرستم و تخدیش افکار نکنم و تشویش
اذهان ننمایم و تفریق کلمه الله نجویم و مظهر باطن و مظهر ظاهر تشکیل ننمایم
بصدق محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حل کنم
ادعای مظلومیت نکنم و کسی را نسبت زاغ ندهم و خویش را بلبل ننمایم
و ابداً بوهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپا مذهب سری تاسیس ننمایم
و خفیباً نفسی مخابره نکنم حضرت روح میفرماید آیا کسی سراج را زیر فانوس
حدید می نهد لا والله سراج بدست گرفته و واضح بهر دیده مینماید هرامر سری
ظلام است و هر نجوی مذموم در کتاب عزیز علام باری مختصر اینست که در این
مدت بجان عزیزت نهایت رعایت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائید

*** ص ۲۳ ***

که این عبد روش و حرکت را تغییر میدهد این روش سجیه اینعبد است اگر
آشنایان انکار کنند الحمد لله بیگانگان شهادت میدهند که اینعبد
به هر نفسی خواه محسن و خواه دون آن کمال محبت و شفقت را مینماید و ابداً
تعرض نمیکند اگر استشهاد لازم شود جمیع اهل بریه الشام مهر نمایند و بسو کنند
تاکید کنند سبحان الله روش و سلوک و جمیع شئون اینعبد نزد بیگانگان
مسلم ولی آشنایان انکار کنند و الفضل ما شهدت به الاعداء ای
دوستان آلهی گمان ننمائید که در ضمن این بیان اشخاصی مخصوصند بلکه مقصود
حزب فتور است و شمارا بجمال قدم میدهم کسی را توهین ننمائید و خواری
بجهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضر و ضلال و وبال
بما تصریحاً و تلویحاً و ضمناً بدهند ابداً تعرض ننمائید و کسی را تفسیق نکنید و
شخص معلومیرا ولو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائید بکمال ملاطفت

و محبت و دوستی و خیر خواهی و دلسوزی رفتار نمائید روش روحانیان گیرید
و مسلک کروبیان جوئید در حق کل دعا کنید و خیر کل را از خدا بخواهید هر
نفسی را بکمال ادب ذکر نمائید و شخصی را مبعوض مدارید و با هر کس مهربان
باشید و اگر بسمع خویش کنایه یا اشاره یا تلویحاً یا تصریحاً توهین این عبد را
شنوید بر آشفته نشوید کمال حلم و سکون را چون این عبد ملحوظ دارید و بنفحات

*** ص ۲۴ ***

و بنفحات قدس مانوس گردید ولی گول نفسی را نخورید و گوش بتملق بعضی
ندهید زود پی بشبهاات اهل متشابهاات برید اهل فراست باشید
متخدد نگردید مفتون مداهنه اهل فتور نشوید بنورالله ناظر باشید و مظهر
اتقوا من فراسته المومن فانه ينظر بنورالله گردید ورنه این جعدان دغل افروختند
بانگ بازان سپید آموختند بانگ هدهد گریاموزد قطا راز هد هد گو
و پیغام سبا ای یاران قسم بحضرت یزدان که این عبد در حق نفسی وهنی
راضی نشده و قصوری ننموده بلکه این قصور از آفتاب میثاق است که بر آفاق
اشراق نموده لیس هدامن عبدی بل من عنده الله اعلم حیث يجعل رسالة
اهم یقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بینهم معیشتهم جرم او اینست کو
باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس ای یاران روحانی جمال نورانی
مربی رحمانی آفتاب انور جهان آلهی روحی لمرقده الفدا و نفسی لارقائه الفداء
تحمل تیروزنجیر و تهدید شمشیر نموده در سلاسل و اغلال ایام را بسر بردند
مدتی در زندان بودند و بکرات در تحت عذاب الیم عوانان روزی سرگون
بعراق شدند و دمی متهم بشقاق در السن اهل آفاق یومی در بزم مصائب
جام بلا بدست گرفت و شبی در جشن وفا از کاوس جفا مدهوش و مست شد
سالی در بدشت بازار یوسفان شکست داد و از فرط دلبری اسیر هرستمگری شد

*** ص ۲۵ ***

و زمانی خانمان بتلان و تاراج داد بی سروسامان هر اقلیم و کشوری گردید
وقتی چون شمع در زجاجه غربت بگداخت و زمانی فرید و وحید در جبال
شاهق و مغار کردستان بی انیس و رفیق ماند مدتی در زوراء سینه هدف
سهام اعدا کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص
مقاومت مخصوص فرمود گاه آواره شرق شد و گاه رانده غرب گهی
ببلغار افتاد و گهی بصقلاب تا آنکه در سجن اعظم در زندان عمیق در افتاد تا
آخر ایام بسر آمد و یوم الله منتهی شد و آفتاب لقا فلول نمود و ليله ليلا هجوم
کرد و یاران با وفا در آتش حرمان سوختند و آتش حسرت بر افروختند باری
آن آفتاب توحید در مصائب شدید تحمل هر بلای عظیم فرمود تا جمعی بینوایان را
بانوا فرماید و نفوس پریشانرا مجتمع نماید افسردگانرا بر افروزد و پژمردگانرا
طراوت و لطافت بخشد مرده گانرا جان مبذول دارد و آواره گانرا سر
و سامان دهد مستمندان را بگنج روان دلالت فرماید و نادانانرا دانائی
بخشد این مدت مدیده با رافت کبری و ملاطفت عظمی این نفوس را در آغوش
عنایت تربیت کرد و بانواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی
و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بر بندیم و بجان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون
پوشیم مظهر حتی اجعل اورادی و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً
***ص ۲۶** *

سرمداً گردیم حال هنوز قمیص تقدیس تر و طری و بالین نازنین در نهایت
تازگی و رنگین ما جمیع آن وصایا را فراموش نمائیم و خوااموش نشینیم
و همه آن الطاف را نسیان کنیم و راه عصیان به پیمائیم و چون عزم و حرکتی
نمائیم طوفان اختلاف بر انگیزیم و با هر کس در ستیزیم بر بالین پرند و پرنیان
بخسیم و فریاد و فغان بر آریم در ایوان راحت جان بیاسائیم و شکایت از
تطاول مظلومان نمائیم هر چه خواهیم بکنیم و بگوئیم و بافاق انتشار دهیم
و از جهتی الغوث الغوث بعنان آسمان رسانیم خدمت که نکردیم سهل است

اهانت بهیکل امرش چرا بنمائیم نصرت که نمودیم بس است تیشه بریشه شجره
مبارکه اش چرا زنییم ای پروردگار از خواب غفلت بیدار فرما و از بیهوشی
هوشیار کن دیده را نوری بخش و گوش را شنوائی عنایت کن قدری انصاف
عطا فرما و بجزئی وفا موید نما بلکه تیشه خفیف تر گردد و طوفان قدری سکونت یابد
توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و دانا باری مقصود اینست که حزب فتور را مقصد
چنانست که در هر نفسی قصوری از این عباد در انظار جلوه دهد و باین سبب سیئات
تزلزل خویش را بپوشد و جمیع را از صراط مستقیم منحرف نموده در اطراف خویش
جمع نمایند و علم خلاف برافرازند و اساس اختلاف بنهند مثلاً ملاحظه فرمائید
که از هندوستان چه اراجیف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت بحاجی محمد حسین

*** ص ۲۷ ***

دادند و به مصر نوشتند تا آنجناب را نیز از او بی نهایت مکدر کردند و بحسب روایت
شکایت در مکاتیب اولیه نموده بودید چون محض لطف آلهی حاجی مذکور معذور
به مصر رسید ملاحظه فرمودید که اراجیف بود چنانچه در مکتوب اخیر مرقوم فرموده
بودید که جناب حاجی محمد حسین اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند بدقت
مطالب ایشان استماع شد ابداً کلمه مغایری از ایشان مسموع نگشت چرا بعضی
احباب اغراق نویسی را شعار خود ساخته اند این بنده خدا غرضی جز اتفاق احباء
بر کلمه واحده و ثبوت و رسوخ کل بر عهد آلهی ندارد و هتک حرمت نفسی را هم
نمیخواهد خداوند تبارک و تعالی میدانند چیزها نوشته بودند که عقل از استماع آن
متحیر و قلب مضطرب میشد انتهی حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان از این مفتریات
چه بود و مفتریات هند مقتبس از مفتریات عکاست و شما میدانید که مقصود
طعن بحاجی نبود و مقصود اینعبد است شما همین را میزان قرار دهید حقیقت حال
مشهود گردد ایکاش به همین کفایت می نمودند تالله الحق ان صدری مشبک
من سهام المفتریات و قلبی متقطع من طعان سنان الروایات و صرت اذا

اتنی من سهام تکسرت النصال علی النصال ملاحظه فرمائید این عبد خود را فدای
هریک از بندگان جمال مبارک مینماید و فدیتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کینونتی
میگویند و می نگارند و با وجود این در افواه شهرت میدهند که این عبد ادعای اعظم مراتب
*** ص ۲۸ ***

و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نمیشود با وجود آنکه اکثری از مترزلین
اظهار تذلل و انکسار و تبتل و ابتهال و تنزل و افتقار این عبد را بهانه وسیله
تزلزل خویش نموده که فلان روحی لاحبائه الفدا و لتراب اقدام احبائه مرقوم
مینماید پس چگونه برتری بر احدی دارد یا آنکه مرکز میثاق است که دائره کتاب
اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص مثبت دائراست پس جمیع امثال
واقران بلکه برتری براو دارند با وجود این این عبد این مقام را نیز اعظم از مقام
خویش میشمرد باری ایدوستان آلهی در دین الله تکفیر و تسفیق نبوده و نیست
و تزئیف و تحقیر جائز نه با کسی مجادله نمائید و منازعه مکنید و ذلت از برای
احدی مطلبید و نام نفسی را بوهن مبرید و ضرر نفسی را مخواهید و لسان را
بطعن کسی نیالائید غیبت نفسی ننمائید و پرده از کار کسی بر ندارید تا نفسی اظهار
ثبوت مینماید تعرض مکنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات را نفسی وسیله نزاع و
اعتراض نکنند به ثبوت و رسوخ بنیان تزلزل را از بنیاد بر اندازید و بتمسک و تشبث
اساس دین الله را محکم نمائید حزب فتور را بحال خویش گذارید و حواله بصاحب
عهد و میثاق نمائید آن حی قدیم قوی و قدیر است و هادم بنیان هر مکر و تدبیر
نصوص کتاب اقدس لوح محفوظ آلهی منسوخ نگردد و مرکز میثاق آلهی نلغزد علم مبین
سرنگون نشود کوکب صبح منیر آفل نگردد بحر محیط از فیض منقطع نشود شمس شهیر
*** ص ۲۹ ***

در پس سحاب شدید نماند نسیم عنایت منقطع نگردد و باب رحمت
مسدود نشود و مواهب جمال ابهی مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد و
شراب مقطوع نشود عنقریب کوکب میثاق اشراق بر آفاق نماید و آفتاب

عهد بر شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پشیمان گردند و حزب عجول
متشتت و پریشان و هذا وعد غير مكذوب ع ع

هذه صورة ما انشاه غصن الله الاعظم من قلم العلم والحكم

ببديع الاحان لاولياء خراسان

ايا نفحات الله هبى معطرة ويانسمة الله مرى مطيبته واقصدى وادى الرحمن
نادى العرفان بادية خراسان واعبقى امام احباء الله وامنائه وطينى مشام
اولياء الله واصفيائه الذين اضئت وجوههم و اكفهرت نجومهم ورسخت
اقدامهم ونشرت اعلامهم وثبتت قلوبهم ونبئت اصولهم وفروعهم
وانتعشت نفوسهم وانشرحت صدورهم فى يوم اللقاء ووفوا بعهد الله و ميثاقه
فى ذرالبقاء ثم بلغى نزلاء تلك المعاهد والربى تحيته ربك الاعلى وبشريهم
بايام الله لعمر ربى هذه موهبته اتبغاها مطالع النور ومواقع النجوم ومهابط وحى
ربك العزيز القيوم فى القرون الاولى وفاضت جفونهم وذرفت عيونهم وعا

*** ص ٣٠ ***

وعلت زفراتهم وسالت عبراتهم شوقاً وتوقاً اليها فهنيئاً ومرئياً
لكم من هذه المائدة النزلة من سماء فضل ربكم الرحمن الرحيم ويا ريح الصبا وشميم
عرار الوفا امتثلى بساحته احبته اهتزت رياض قلوبهم بفيض سحائب
محبته الله واشرقت وجوههم بنور معرفة الله وبلغى شوقى اليهم وتشوقى
لهم وولعى بهم وصرحى ونبسئى بولهى وشعفى وهيامى بذكرهم وقولى عليكم
بهاء الله وسلامه وتحيته وثنائه وفى وجوهكم نوره وضيائه وفى قلوبكم روحه و
وفائه وفى صدوركم حبه وشفائه يا اولياء الرحمن رطبوا السنتكم بشكره وثنائه

بما ايدكم بامر يهتف بذكره الملاء الاعلى ونادى به مبشر الفلاح فى الزبر والالواح
طوبى لكم من هذه الموهبته العظمى بشرى لكم من هذه المنحته الكبرى التى هى
فيض الله الطافح ونور الله اللائح جعلكم الله مشاعل ذكره ومواقع اسراره ومشارك
انواره ومطالع آثاره عميت اعين لم تشاهد انوار بهائه وما قرت بمشاهدة
اية الكبرى يوم ظهوره و سنائه وصمت اذ ان لم تسمع ندائه ولم تتمنع بلذيد خطابه
وخرست السن لم تنطلق بذكره وثنائه وخسرت افئدة لم يكن له نصيب من حبه
وولائه وخابت نفس لم تسلك فى سبيل رضائه ولم ترومن سلسبيل عرفانه
ويا حمامة الوفا خاطبى الضعفاء انه اذا وجدتم الضراء اشتدت والبساء
امتدت والارض ارتجفت والجبال ارتعدت وزوابع الشدائد احاطت وبحور

*** ص ٣١ ***

البلايا ماجت و ارياح الرزايا هاجت و طوفان الامتحان احاط الامكان
عليكم بالصبر الجميل فى سبيل ربكم الجليل و اياكم يا عباد الرحمن ان يعلوا
منكم الضجيج اذا اشتد احيج نيران الافتتان و ارتفع زفيرها و اياكم
الصريح والعويل فى سبيل ربكم الجليل عند ما يتلاطم بحر البلاء ويتفاقم امره
من ظلم اهل الطغيان ولا تحسبوهم بمفازة من العذاب ولا تحشوباً سهم
و جمعهم وقد مضت قبلهم المثالات و قصى عليهم الكتاب جند ما هنالك
مهزوم من الاحزاب ولقد كانوا القرون الاولى اشد قوة من هولاء
واعظم اثاثاً واقوى جنداً ولوانكم يا اغنام الله بين برائن الضوارى من السباع
ومخالب جوارح البقاع لا تياسوا سينكشف القناع باذن الله عن وجه
الامر ويسطع هذا الشعاع فى آفاق البلاد وتعلوا معالم التوحيد وتخفق اعلام
آيات ربكم المجيد على الصرح المشيد ويتزلزل بنيان الشبهات ويمشق حجاب الظلمات
وينفلق صبح البيئات ويشرق بانوار الايات

ملكوت الارض والسماوات وترون اعلام الاحزاب منكوسته وراياتهم
معكوسته والوجوه ممسوحة ممسوحة والاعين شاحضة غائرة والقلوب
خافقة خاسرة والبيوت خالية خاوية والجسوم واهيته باليته والاورواح
هاوية فى الهاوية لعمرالله ان فى قوم نوح وهود وقوم لوط و ثمود واصحا

*** ص ٣٢ ***

واصحاب الحجر واليهود وتبابعة سبا وجابرة البطحاء وقياصرة الفيحاء
واكاسرة الزوراء والموتفكات فى القرون الاولى لعبرة لاولى النهى
وذوى البصيرة الكاشفته لخواتم الامور وبفواتح الاثار قد انتشرت كواكبهم
وانعدمت مواكبهم واغربت وجوههم وانطمست نجومهم واستاصل ارومهم
واقتلع جرثومهم وانثلت عروشهم وانهزمت جيوشهم وتزلزلت اركانهم
وانهدمت بنيانهم واقفرت قصورهم وانكسرت ظهورهم وحسفت
قبورهم وشاهت وجوههم واقشعرت جلودهم واندرست دثارهم
وانمحت آثارهم فانظر الى مدائنهم وقراهم بالبادية لما اتى باس ربك
جعلها خامدة هامدة موتفكة بائدة لا تسمع لها صوتاً ولا همساً واما
الذين اتخذوا جوار رحمة ربك الابهى ملجاء وملاداً و ماوى ومعاداً هم طيور
اتخذوا افنان سدرة المنتهى مطاراً و اوكاراً فمنكنهم الله فى الارض وجعلهم ائمة
اخياراً واشهر لهم اثاراً واضاء لهم مناراً واتى بهم من افق التوحيد يلوح
وجوههم انواراً

هو الله

اى بنده درگاه آلهى يوم امتحانست وزمان افتتان قدم راسخ نماييد و قلب را ثابت

*** ص ٣٣ ***

که مبادا اریاح شدید که در هیجانست شمارا در عهد و پیمان آلهی سست نماید
و بلغزاند هذا هو الامر المحتوم طوبی لمن تمسک بعهد الله المهیمن القیوم
جمیع احبا را بیدار نماید

هو الناظر من افقه الاعلی

قوله تبارک و تعالی هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون خداوند عالمیان
در کتاب مجید که فرقان بین حق و باطل و نور و ظلمت و علم و جهل است بصریح
بیان مابین دانایان و جاهلان را فرق و تمیزگذارده یعنی انسان را در زمره
یعلمون و بشر را در سلک لا یعملون محسوب فرموده انسان را بمقام علمه
البیان مفتخر و بشر را در رتبه الصم البکم الذین هم لا یعقلون در آورده انسانرا
از سعه علم خود غنی فرموده و بشر را ضنک معیشت قسمت داده انسان را
شراب طهور نصیب فرموده و بشر را از قوم جهیم مقرر داشته انسانرا
علی سرر متقابلین یطوفون علیهم ولدان مخلدون باکواب العلوم والمعارف وقواریر
الحکم و الحقایق جالس نموده و بشر را علی حفرة الجهیم و درکات الجهیل یشربون
ماء الحقد و الحسد و یا کلون لحم البغض والعند مستقر نموده انسان را
رحیق مختوم سلسبیل مکتوم عطا فرموده و بشر را شرور و خمور و خمول مقرر
داشته جام می و خون دل هر یک بیکی دادند در دائره قسمت اوضاع چنین

ص ۳۴

چنین باشد هل یتوی الذین یعلمون ولا یعلمون انسان را نور
عرفان عطا فرموده و بشر را ظلمت حرمان انسان را باشراقات
آفتاب ایمان منور نموده و بشر را بغیوم تیره انکار مکدر داشته انسان را
بخلعت عرفان جمالش مخلع نموده و بشر را در پس پرده غیب منتظر داشته
انسان را بایه قد قضت العلامات کلها واقف نموده و بشر را به حجاب

هل القيامة قامت محتجب انسان را بعرفان كلمة مستغاث و غياث
 عارف نموده و بشر را در پس شماره اعداد و علامات معوق و معطل داشته
 انسان را بتمسك بعهد و ميثاق ثابت و مستقر نمود و بشر را بن نقض و وهن
 واهمال و تاويل و تخديش مهيا نمود هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون
 انسانرا بخلفت خلافت انا جعناك خليفة سرافراز فرمود و و تاج كرامت
 خلق الله الادم على صورته متباهى انسان را مسجود ملك و بشر را مردود
 فلک فرمود انسان را وارث ميراث نبوت و حكمت فرمود و بشر را
 مستغرق بحر حسرت و غفلت و نكبت نمود انسانرا منبع علوم و حكمت
 و معدن فتوت و شجاعت و مخزن همت و غيرت و مظهر آداب و تربيت
 فرمود تا چون آفتاب جمال در ظلل غمام مستور گردد انسان زاده گان چون اقمار
 منيره و انجم درخشنده در سماء امر متلائل و نوار گردند و بقوه نورانيت چنان

*** ص ۳۵ ***

يکديگر را متعاضد و متساعد شوند که نه از غمام اثرى و نه از ظلل خللى بر اشراق
 شمس احديت وارد آيد تا اشعه آفتاب عهد چنان غيب و شهود وجود را
 روشن و منور نمايد که از عدم و نقض و نفى جز اسمى و حرفى نماند استغفرالله
 عن ذلک اگر اشراق آفتاب عهد که مرادف با وجود است و امروز مصطلح
 از وجود نزد اهل بهاء آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقض و نفى نميشد
 هرگز بقميص هستى عارض موجود نبود فتعالى عن ذلک علواً كبيراً امروز
 جميع اشياء بافتاب عهد آلهى روشن يعنى جميع معهودات از فيض عهد
 ابهى معهود گرديده اينست اصطلاح اهل بهاء در اين عهد جديد که مطابق
 است با بيان حکماى آلهى که فرموده اند جميع موجودات از فيض وجود حق
 موجود گرديده قوالب و مجالى و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون و لکن
 معانى و حقائق و شراب و رحيق و سلسيل و مى و باده واحد هر لحظه
 بشکل دگرى آن بت عيار بر آمد روکرد و نهانشد سخن را روى با صاحب دلان

است ای الذین یعلمون آیا مقصود از عهد قدیم در جمیع الواح و صحف
آلهیه چه بود و از آیه شریفه یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم
و اوفوا بعهدی چه و از آیای فارهبون چه استنباط شده و مقصود از
سوره مبارکه و المرسلات عرفاً قالعاً صفات عصفاً و الناشرات نشرأ

*** ص ۳۶ ***

نشرأ فالفارقات فرقا فالملقیات ذکرأ کیانند حاشا لا ریب فیه هدی
للمتقین و ذکرى و هدی الاولى الالباب فى المبدء والماب الذین یعقلون
والذین یعلمون ای الذین اوفوا بعهدالله و میثاقه فى یوم الموعود یوم
الذی فیه طمست النجوم و فرجت السماء و نسفت الجبال یوم یقوم الناس
ای ایادی امر ملک الناس لنصرة رب الناس فى سنة الشداد یوم عسر
بعد الفرج الاعظم ای یوم طلوع شمس الذکر عن افق العهد الترتبه الناس
بعد یوم الالهی و صعود جمال الحق الی سماء قدسه الرفیع المنیع پس امروز
جای آن دارد که سیاره یعنی ایادی امر که بدلو طلب و مجاهده یوسف مصر
احدیه را در چاه غربت و وحدت بلا ناصر و معین یافته بیک لحن و یک
صوت و یک نغمه این نغمه سرایند بشری که در بزم وجود رخ یار عیان شد
چشم همه روشن از فجر بقا طلعت دلدار عیان شد چشم همه روشن
امروز که فجر یوم عهد آلهی است خفته گان بالین محورا ببشارت طلوع نیر
عهد صحو و بیداری سزاست چه هر روزی را روزی مقرر و هر صبحی را صبحی
مقدر گردیده

هو الله

ای احبای آلهی کور عظیم است و اشراق شدید و عصر خداوند مجید امکان در

*** ص ۳۷ ***

حرکت است و اکوان در وجد و بشارت حقائق کائنات در شوق و شورند و ذرات موجودات در طرب و سرور ارواح در فوز و فلاحند و احباب در علو و نجاح انوار در سطوعست و آثار روشنی بخش اقالیم صیت بزرگواری جمال قدم جهانگیر گشته و نیر عظمت حضرت احدیتش در جمیع محافل عالم بذکر اسم اعظم مزین و کل مجامع امم بخبر ظهور نیر اکرم مستخبر شرق از انوارش منور است و غرب از نفحاتش معطر بسیط غبراء از فیض سحابش گلشن است و فسیح و رفیع خضراء از انوار آفتابش روشن حقیقت کلشی در حشر و نشور است و کینونت کلشی در شوق و شور اشجار طیبه در نشو و نماست و اثمار لطیفه پر حلاوت و صفا علم میثاقست که منشور بر آفاقست دریای عهد و پیمانست که موجش بی پایانست و طوفانش در نهایت شدت و طغیان و منزلت ارکان جمال قدم روحی لاجبائه الفداء در این کور اعظم بر جمیع احباء حجت را بالغ و رحمت را سابق و نعمت را سابغ و برهان را واضح و دلیل را لائح فرمودند در کتاب اقدس که ناسخ جمیع الواح وزیر است و مهیمن بر کل بنص صریح واضح مبین صراط را معلوم و منهج نجات را منصوص نمودند و بیست و پنج سنه جمیع را از این ثدی مقدس شیر داده پرورش فرمودند و در جمیع الواح و کتب و لوائح و صحف ذکر عهد و میثاق نمودند و ثابتین و متمسکین را

*** ص ۳۸ ***

و متمسکین را تحسین و تمجید فرمودند و متزلزلین را توهین و تزئیف بلکه انذار بعقوبت آلهیه و تخویف بنقمت ابدیه نمودند و لوح سنه شداد که سنه صعود است نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد و بیان شدت امتحان و کثرت افتتانرا واضح و مشهود فرمودند و بعد

باثر قلم اعلی کتاب عهد مرقوم شد و لوح محفوظ میثاق مکتوب و کل را بتوجه و انقیاد و اطاعت و اتباع بامر واضح و صریح امر فرمودند تا چون دریای امتحان و افتتان سنه شداد بموج آید نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران نشود صراط مستقیم و منهج قویم و نور مبین موضح و معین و محقق و منصوص و معلوم باشد و مجال همسی برای نفسی نماند و وحدانیت کلمه آلهیه محفوظ ماند و اختلافی حاصل نشود حال نو هوسانی چند پیدا شده اند در سر سرزمینه بنا گذاشته اند و چون مطمئن گردند از نفسی واضح نیز ذکر نمایند یکی گوید جمال مبارک کل را غنی فرموده احتیاجی باقی نگذاشت مقصد سرش اینست که بمقام منصوص احتیاجی نیست دیگری گوید که عصمت محصور در جمال مبارک بود دیگر کسی معصوم نیست مراد باطنش اینست که من ارادة الله جائز الخطاست دیگری هر نفسی که در ایام مبارک مقبول بود یا موقن بود یا لوحی بجهة او نازل نمیشود که مردود گردد و مقصدش اینست که اگر مخالفت رضا کند و بخصومت اجتناسار

*** ص ۳۹ ***

ضری ندارد و از این قبیل اقوال در سر و اجهار ترویج نمایند و مقصد از این اقوال کل نقض عهد و میثاقست و این آن نعاقیست که در جمیع الواح محبوب آفاق خبر داده است ای احبای آلهی بیدار باشید بیدار هوشیار گردید هوشیار چه که امتحان و افتتان بسیار شدید است و متزلزلین در نهایت تدبیر و تدمیر بظاهر گویند که ما اول متمسک به میثاق هستیم و در باطن تیشه بریشه شجره عهد و میثاق زنده ع

هو الله

ایها الشهید ابن الشهید الثابت علی عهد الله و میثاقه الذی اخذه فی ذر البقاء
عمن فی ملکوت الانشاء لعمر الحق انه مذکور فیکل کتاب حکیم طوبی لک علی هذا
الثبات

بشری لک علی هذا الرسوخ الذی یصلین به علیک الملاء العالین ثبت الناس علی

هذا العهد الوثيق والصراط المستقيم و المنهج القويم و انه لميثاق لويلعلمون عظيم
لان به يستحكم ارکان الامر و يشيد بنیان الحق و يرتفع اعلام الذكر
و یصان دین الله عن شر المارقین و تحریف الغافلین و تهدید المولین خدمات
آنجناب در ملکوت ابهی مثبت بود و اکنون در نزد اینعبد از وصف فزون
ولک ان تشکر ربک فیکل آن و حین من هذا الفضل العظیم تفصیل آقاخان
و شیخ احمد و جمال الدین افغانی بکرات و مرات بانجناب مرقوم گردید که اینها

*** ص ۴۰ ***

اینها با چند نفس دیگر بی دین و ایمان بی فکر و ادراک اتفاق نموده اند و در مدینه
کبیره مخابره با کسان اهل فساد دارند و شبهه نیست که این فساد از آن
نفوس جاهله بروز خواهد کرد شما با اولیای امور این کیفیت را درست توضیح
فرمائید که مبادا وقتی که فساد آنها بروز کند کسان دیگر نیز بد نام شوند و متهم
گردند چه که خواهند گفت که شیخ احمد از آن طایفه است دیگر نمی دانند که این
شخص مردود داماد میرزا یحیی و مطرود این طایفه است و کمال عداوت را
با این عباد از جمیع جهات دارد و چند سال است که اول بالذات با آقاخان
و بعد با جمال الدین در جمیع محافل و مجالس در صدد تحریک انواع فساد
در حق این عباد بوده باری خصومت یحیی یعنی صبح ظلمانی با این طایفه بهائیان
مثل شمس در وسط سماء واضح و مشهود و مشهور و حتی در جمیع نشریات اروپا
مذکور با وجود این شاید بد خواهان و مدعیان در نزد اولیای امور باز امر را
مشتبه نمایند باید آنجناب بجمیع وسائل این کیفیت را دوباره واضح نمایند
که حکایت سخره شتر و فرار روباه نگرده الحمد لله این نفوس خائنه بسزای
خویش رسیدند زیرا که در مدینه کبیره ایشانرا گرفته اند و اوراق فساد در منزل
شان بیرون آمد کویا استغفر الله نسبت باولیاء آن سامان مذمت شدید
بوده است و بفساد عظیم دلالت مینمودند و با مفسدین اطراف مخابره داشتند

ص ٤١

ان الله لا يصلح عمل المفسدين الحمد لله اعلي حضرت شهريار ايران اين ايام
سرادق انصاف و مروت بلند نموده اند و در صدد راحت و آسایش
عموم رعیت هستند و هم چنین شاهزادگان عظام و وزرای کرام باری
جميع احبای آلهی باید که بدرگاه احدیت صد هزار شکر نمایند که شراین نفوس
مفسده از سر دولت و رعیت رفع شد چه که این نفوس قلبهای بیچاره را
اغفال مینمودند فقطع دابر قوم فاسقین الحمد لله رب العالمین ع ع

هو الله

الحمد لله الذى اشرق على الفواد بنور الرشاد ونور القلوب بسطوع آيات القدس
بكل روح و سداد و هدى المخلصين الى معين العرفان بينات ظهرت
فى حقيقة الايات والكلمات واخرج الطالبين الى عالم النور من بحبوحه الظلمات
والصلوة و التحية و لثناء على النور الساطع فى زجاجة القلب المقدس الطافح
بالبشارات و نزل الروح الامين على فواده بالايات المحكمات و اله
الطيبين الطاهرين اولى البراهين والحجج البالغه بين الممكنات و وسائط
فيض الحق بين الموجودات فاعلم ايها الواقف فى صراطه الله المتوجه
الى الله و المقتبس من انوار معرفة الله بان الاية المباركة التى نزلت فى الفرقان

ص ٤٢

فى الفرقان بصحيح القران قوله تعالى ما كذب الفواد ما راي الها سر
مکنون و رمز مصون و حقيقة لامعة و شئون جامعة و بينات واضحة
و حجة بالغة على من فى الوجود من الركع السجود و نحتاج فى بيان حقيقتها لبث

تفاصيل من موازين الادراك عند القوم وشرحها و حتى يظهر
ويتحقق بالبيان ان الميزان الالهى هو الفواد ومنبع الرشاد فاعلم بان
عند القوم من جميع الطوائف اربعة موازين يزنون بها الحقائق والمعانى
والمسائل الالهيه وكلها نقصة لا تروى الغليل ولا تشفى العليل ولنذكر كل واحد
منها ونبين نقصه وعدم صدقه فاول الموازين ميزان الحس وهذا
ميزان جمهور فلاسفة الا فرنج في هذا العصر ويقولون بانه ميزان تام كامل فاذا
حكم بشئى فليس فيه شبهة وارتياب والحال ان دلائل نقص هذا الميزان
واضحة كالشمس فى رابعة النهار فانك اذا نظرت الى السراب تراه ماء
عذب وشراب واذا نظرت الى المرايا ترى فيها صوراً متيقن انه محققة
الوجود والحال انها معدومة الحقيقة بل هى انعكاسات فى الزجاجات
واذا نظرت الى النقطة الجواله فى الظلمات ظننتها دائرة وخطاً ممتداً
والحال انها ليس له وجود بل يترائى للابصار واذا نظرت الى السماء
ونجومها الزاهرة رايت انها اجرام صغيرة والحال كل واحدة منها

ص ٤٣

تتوازى امثال واضعاف كرة الارض بالاف وترى الظل ساكناً والحال
انه متحرك والشعاع مستمراً والحال انه منقطع والارض بسيطة مستوية
والحال انها كروية فاذا ثبت بان الحس الذى هو القوة الباصرة حالكونها
اقوى القواء الحسية ناقصة الميزان مختلفة البرهان فكيف يعتمد عليها فى عرفان
الحائق الالهيه و الاثار الرحمانيه والشئون الكونيه واما الميزان الثانى
الذى اعتمد عليه اهل الاشراف والحكماء المشائون هو الميزان العقلى وهكذا
سائر طوائف الفلاسفة الاولى فى القرون الاولى والوسطى واعتمدوا عليه
وقالوا ما حكم به العقل فهو الثابت الواضح المبرهن الذى ليس فيه ريب ولا
شك وشبهة اصلاً وقطعاً فهؤلاء الطوائف كلهم اجمعون حالكونهم اعتمدوا
على الميزان العقلى فاختلفوا فى جميع المسائل وتشتت آرائهم فى كل الحائق

فلو كان الميزان العقلي هو الميزان العادل الصادق المتين لما اختلفوا فى الحقائق والمسائل وما تشتت اراء الاوائل والاواخر فبسبب اختلافهم وتباينهم ثبت ان الميزان العقلي ليس بكامل فاننا اذا تصورنا ميزاناً تاماً لو وزنت بهاماة الف نسمة ثقلاً لا تفقوا فى الكمية فعدم اتفاقهم برهان كاف واف على اختلال ميزان العقلي وثالثه الميزان النقلى وهذا ايضاً مختل فلا يقدر الانسان ان يعتمد عليه لان العقل هو المدرك للنقل وموزون ميزانه

ص ٤٤

ميزانه فاذا كان الاصل ميزان العقل مختلفاً فكيف يمكن ان موزونه النقلى يوافق الحقيقه ويفيد اليقين وان هذا الامر واضح مبين واما الميزان الرابع فهو ميزان الالهام فالالهام هو عبارة عن خطورات قلبية والوساوس الشيطانية ايضاً عبارة عن خطورات تتتابع على القلب من واردات نفسه فاذا خطر بقلب احد معنى من المعانى او مسئلة من مسائل فمن اين يعلم انها الهامات رحمانية فلعلها وساوس شيطانية فاذا ثبت بان الموازين الموجودة بين القوم كلها مختلة لا يعتمد عليها فى الادراك بل اضغاث احلام وظنون واوهام لا يروى الظمآن ولا يغنى الطالب للعرفان واما الميزان الحقيقى الالهى الذى لا يختل ابداً ولا ينفك يدرك الحائق الكلية والمعانى العظيمة فهو ميزان الفواد الذى ذكره الله فى آلايه المباركة لانه من تجليات سطوع انوار الفيض الالهى والسر الرحمانى والظهور الوجدانى والرمز الربانى وانه لفيض قديم ونور مبين وجود عظيم فاذا انعم الله به على احد من اصفياه وافاض على الموقنين من احبائه عند ذلك يصل الى المقام الذى قال على عليه السلام لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً لان النظر والاستدلال فى غاية الدرجة من الضعف والادراك فان النتيجة منوطة بمقتضيات الصغرى والكبرى فمهما جعلت الصغرى والكبرى ينتج منها نتيجة لا يمكن للاعتماد

ص ٤٥

عليها حيث اختلفت آراء الحكماء فاذاً ايها المتوجه الى الله طهر الفؤاد
عن كل شئ مانعة عن السداد فى حقيقة الرشاد وزن كل المسائل
آلهيه بهذا الميزان العادل الصادق العظيم الذى بينه الله فى القرآن الحكيم
والنبا العظيم لتشرب من عين اليقين وتمتع بحق اليقين وتهتدى
الى الصراط المستقيم وتسلك فى منهج القويم والحمد لله رب العالمين ع ع

هو الله

اي ناظر بحق قد تلجلج طمطم الكبرياء وتبلج فجر الهدى وتاجج النار الموقدة فى
سدرة المنتهى وترى الناس سكارى فائضين فى غمرات الهوى نابضين الماء فى الدركات
السفلى ناكسين على الاعقاب فى حيرة للمتوهمين ويا عذاباً للمحرومين ويا نعمة للذين لم
يؤمنوا بذلك الجمال الذى اشرق وتوارى بالحجاب ع ع

هو القيوم

حمداً لمن خلق حقيقة نورانية وهوية رحمانية وكنونة روحانية وجوهرة ربانية
ودرة نورا وفريدة غراء وجعلها واسطه الفيض العظمى ورابطة العهد الكبرى
ووسيلة الموهبة العليا ففاضت بمواهب ربها وافاضت برغائب اهلها
وتشعشت وتلألأت واضأت وشرقت ولاحت وابتاحت بالاسرار و

*** ص ٤٦ ***

وهتكت الاستار وشقت الحجاب وازاحت النقاب عن وجه توارت
به الشمس فى السحاب كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام
واقدم التحية والثناء والتسليم والبهاء على تلك الدررة البيضاء والياقوتة الحمراء

والخريدة النوراء الجوهرة الربانية والكينونة الصمدانية والذاتية الروحانية
والانية الوجدانية واسئل الله ان يجعلنى مغترفاً من نهرها ومستغرقاً فى
بحرها ومستفيضاً من فيضها ومستنيراً من اشراقها ومقتبساً من انوارها
ومصطلياً من نارها ومستضيئاً من مشكاتها فسبحان من خلقها وانشئها
وابداعها واختارها واصطفاها على العالمين ع ع

قال الله تبارك وتعالى حتى اذا بلغ مغرب الشمس فوجدها تغرب فى عين حمئة الاية يا
ايها الناظر الى الملكوت آلهى فاعلم بان هذه الاية المباركة والرنة الملكوتية والنعمة
اللاهوتية والحقيقة الروحية لايات للمتبصرين وآثار للشاهدين فانظر بان ذلك العالم البصير
والعارف الواقف العليم المطلع باسرار الرب القدير المشتاق الى مشاهدة انوار الجمال المنير
قد ساح فى اقاليم الوجود وسافر فى مشرق الابداع ومغرب الاختراع
واشتاق الى المشاهدة واللقاء فما رأى كائناً من الكائنات وموجوداً

*** ص ٤٧ ***

من الموجودات الا طلب فيه شهود نور الوجود وملاحظة الحقيقة الفائضة على كل موجود
مركز السنوحات الرحمانية ومطلع الانوار الربانية والسر المستتر والرمز الممكنون فى الكينونته
الفردانية فتوغل فى عوالم الغيب والشهود وخاض فى بحار الكبرياء ومفاوز عوالم المخفية
عن اعين اهل الانشاء حتى اهتدى الى شاطئ البقاء الساحل الذى خفى عن الانظار وستر
عن الابصار وغاب عن عقول الافكار الفجر القدم والاسم الاعظم والمطلع الاكرم والمغرب
المنور الطالع على آفاق الامم فوجد شمس الحقيقة الربانية والنيير الاعظم الرحمانية والهوية
القدسية السبحانية والذاتية النورانية الصمدانية غاربة اى مخفية مستورة مكنونة فى كينونة
جامعة لماء الوجود وحرارة النار الوقود حيث ان المظهر الرحمانى والمطلع الربانى والمغرب
الصمدانى له مقامان فى عالم الظهور ومرتبتان فى حيز الشهود وفى المقام الاول هو فائض

بماء الحيات و سلسبيل النجات والروح السارى فى حقائق الموجودات وهذا الفيض العظيم والوجود المبين يعبر بالماء المعين ومن الماء كل شئ حى وفى المقام الثانى هو النار موقدة فى السدرة المباركة والشعلة الساطعة فى السيناء المقدسة واللمعة النورانية فى طورالبقعة الرحمانيه كماقال الكليم عليهالسلام امكثوا انى آنست ناراً العلى اتيكم منها بقبس ولعلكم منها تصطلون فالماء الفائز

*** ص ٤٨ ***

الفائز من حقيقة الوجود على عالم الوجود فى حيز الشهود و الحرارة الشديدة التى ظهرت من النارالوقود اذاً اجتمعاً يعبران بالعين الحميه اى حامية بحرارة محبة العزيز الودود يا ايها الناظرالى ملكوت الوجود فلبنين لك معناً ثانياً فى الاية المباركة فان ذلك الاعلم السالك فى عوالم الايجاد بقدم الفواد السائح فى آفاق الكائنات بنور الرشاد لما اشتد فيه العزام والصبابة والاشواق الى مشاهدة الاشراق من نور الافاق تاه فى هيما مظاهر الكائنات وهام فى سبابس وصياصى مطالع الموجودات حتى وصل الى قطب الرحى مركز دائرة الوجود فى الفلك الاعلى و محور الكرة العليا الدائرة حول نفسها فى الفضاء الذى لا يتناهى فاهتدى الى نورالهدى و الكلمة العليا والسدرة المنتهى والمسجد الحرام والمسجد الاقصى الذى بورك حوله فوجد ان شمس الحقيقة غاربه فى مغرب عين الحيات الحمئه اى معين ماءالوجود المختلط بحماة اى طين من العناصر الموجودة فى حيز الخارج المشهود فذلك النور الساطع اللامع و حقيقة الحقائق والنير الاعظم موجود فى هيكل بشرى و قالب ترابى و جسم عنصرى اى متجلى بجميع الاسماء والصفات والانوار فى هذه المشكات الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها المصباح والعين له سبعون معن فى اللغة منها عين جاريه و عين باكيه و بمغبي الشمس والشعاع والسحاب والرئيس والحقيقة والذات

*** ص ٤٩ ***

وامثال ذلك وقال المفسرون كانها تغرب فى عين حمئه

ع ع

هو الله

آلهى آلهى ترى فقرى وفافتى وحرقتى وشدة لوعتى وسورة غلتى وكثرة ظمئى
وعطشى لمعين فيوضاتك وسلسبيل عنايتك فواولهى فى جمالك وواجذبى
لمشاهدة انوار طلعتك وواشوقى للقائك والتجرع من كاس طافحة بصهباء
عطائك ايرب انى اسير اطلقنى بقدرتك وانى مستجير فاجرنى من وهدة
حرمانى بقوتك وانى دخيل فاونى فى كهف حفظك وحمائتك ومشتاق
ارفعنى الى ملكوتك وملهوف ادخلنى فى ظل صونك وكلائتك وماسوف عليه
اشملى بلحظات اعين رحمانيتك اى محبوبى الى متى هذا الفراق والى متى هذا
الاحترق فى نيران حرمان الاشتياق فبعزتک ضاق صدرى وارتخا ازرى
وانكسر ظهرى واصفر وجهى وابيض شعرى وذاب لحمى وبلى عظمى وسالت عبراتى
وصعدت زفراتى واشتدت سكراتى وزادت حسراتى فى كل يوم اما
ترحمنى يا آلهى اما تتعطف على يا مولاي هل لى مجير الا انت ام له نصير الا انت
ام لى حنون الا انت ام لى ودود الا انت لا وحضرة عزك انت ملاذى وملجئى
ومهرى فيكل حالى اجرنى حفظى اعرج بى الى ملكوت جوار رحمتك انك انت
المقتدر

انت المقتدر الروف الرحيم ع ع

هو الابهى

يا ايها المتوجه الى ملكوت الوجود والتمشيت بذيل رداء العظمة فى حيز الشهود المنقلب
بين اهل السجود فامعن النظرى فى طبقات اهل البشر تربهم منهكمين فى الشهوات
التى هى المهلكة والسيئات الهاتكة والحجبات الساتره والظلمات الحالكة
من شرور النفس والهوى والهبوط فى مهادى الذل والشقى ومعذبين بشئون
الغفلة والعمى وهائمين فى هيماء الجهل والجفاء فكل الملل منتظر اشراق شمس الحقيقة
فى افق الامل وكل فرقة تترصد سطوع انوار ساطعة فى مشرق انور وكل
قوم موعودون بظهور سيد الوجود الموعود عند اليهود والمنتظر عند اهل الانجيل
بفضل الرب الودود والمبشر بظهوره فى حيز الشهود فى لسان الحبيب المحمود
حتى باسراقه عن افق العالم تنكشف الظلمات الصيلم وتزول الغيوم المتكاثفة
فى آفاق الامم ويتشتت شمل جنود الجهل وينتصر ملاك العلم والفضل ويتمكن
اولوالعرفان ويتبدد غوته الخذلان ويلوح صبح الهدى ويشرق
سراج النهى ويعتدل كل اعوجاج ويستقيم كل انحراف وتزول كل الشبهات
وتنكشف السبحات عن وجه الحقيقة فلما جائهم بالبرهان القاطع والنور الساطع
الدليل اللامع انقلبوا على اعقابهم صاغرين وعن الحق من المحتجبين ع ع

هو الله

سبحان من انشاء الوجود و ابدع كل موجود وبعث المخلصين مقاماً محمود
واظهر الغيب فى حيز الشهود ولكن الكل فى سكرتهم يعمهون واسس بنيان القصر
المشيد والكورالمجيد وخلق الخلق الجديد فى حشرميين والقوم فى سكراتهم غافلون
ونفخ فى الصور ونقر فى الناقور وارتفع صوت السافور وصعق من فى صقع الوجود
والاموات فى قبور الاجساد لراقدون ثم نفخ النفحة الاخرى واتت الرادفة
بعد الراجفة وظهرت الفاجعه وذهلت كل مرضعة عن راضعه والناس فى
ذهولهم لا يشعرون وقامت القيامة واتت الساعة وامتد الصراط و نصب
الميزان وحشر من فى الاكان والقوم فى عمه متبلون واشرق النور
واضاء الطور وتنسم نسيم رياض الرب الغفور وفاحت نفحات الروح
وقام من فى القبور والغافلون لفى الاجداث لراقدون وسعرت النيران
وازلفت الجنان وازدهت الرياض وتدفتت الحياض وتانق الفردوس
والجاهلون فى اوهامهم لخائضون وكشف النقاب وزال الحجاب وانشق
السحاب وتجلي رب الارباب والمحرومون لخاسرون وهو الذى انشاء
لكم النشاة الاخرى واقام الطامة الكبرى وحشر النفوس المقدسة فى الملكوت
الاعلى ان فى ذلك لايات لقوم يبصرون ومن آياته ظهور الدلائل والاشارات

والاشارات و بروز العلائم و البشارات و انتشار آثار الاخبار و انتظار
الابرار الخيار و اولئك هم الفائزون و من آياته انواره المشرقة من افق
التوحيد و اشعة الساطعة من المطمع المجيد و ظهور البشارة الكبرى من مبشره
الفريد ان فى ذلك لدليل لائح لقوم يعقلون و من آياته ظهوره و شهوده
و ثبوته و وجوده بين ملاء الاشهاد فيكل البلاد بين اظهر الاحزاب المهاجمة
كالذاب و هم من كل جهة يهجمون و من آياته مقاومة الملل الفاحمة
و الدول القاهرة و فريق من الاعداء السافكة للدماء الساعية فى هدم
البيان فى كل زمان و مكان ان فى ذلك لتبصرة للذين فى آيات الله
يتفكرون و من آياته بديع بيانه و بليغ تبيانه و سرعة نزول كلماته و حكمه
و آياته و خطبه و مناجاته و تفسير المحكمات و تاويل المتشابهات لعمر ك
ان الامر واضح مشهود للذين ببصر الانصاف ينظرون و من آياته اشراق
شمس علومه و بزوغ بدر فنونه و ثبوت كمالات شئونه و ذلك ما اقربه
علماء الملل الراسخون و من آياته صون جماله و حفظ هيكل انسانيه مع شروق
انواره و هجوم اعدائه بالسنان و السيوف و السهام الراشقة من الالوف
وان فى ذلك لعبرة لقوم ينصفون و من آياته صبره و بلائه و مصائبه و الامه
تحت السلاسل و الاغلال و هو ينادى الى الى يا ملاء الابرار الى الى يا حزب الاخيار

آلى آلى يا مطالع الانوار قد فتح باب الاسرار و الاشرار فى خوضهم يلعبون
و من آياته صدور كتابه و فصل خطابه عتاباً بالملوك و انذاراً لمن هو احاط الارض
بقوة نافذة و قدرة ضابطة و انثل عرشه العظيم بايام عديد و ان هذا
لامر مشهود مشهور عند العموم و من آياته علو كبريائه و سمو مقامه و عظمة
جلاله و سطوع جماله فى افق السجن فذلت له الاعناق و خشعت له الاصوات
و عنت له الوجود و هذا برهان لم يسمع به القرون الاولون و من آياته
ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً كفيض سحابه و اقرار
الغافلون بنفوذ شهابه لعمره ان هذا الامر ثابت واضح عند العموم من كل
الطوائف الذين حضروا بين يدي الحى القيوم و من آياته سطوع شمس
عصره و شروق بدر قرنه فى سماء الاعصار و الاوج الاعلى من القرون بشئون
و علوم و فنون بهرت فى الافاق و ذهلت بها العقول و شاعت و ذاعت
و ان هذا الامر محتوم ع ع

هو الله

شمع روشن است و انجمن روحانيان گلزار و گلشن نفحات قدس منتشر است
و نسائم حدائق ملكوت ابهى روح بخش هر مستبشر نداى آلهى از جبروت غيب
بلند است و صلاى رحمن از جهان پنهان كوش زد هر مستمند و ارجمند بحر الطاف

الطاف پرموج است و موج احسان رو باوج گلزار رحمت است که باغبان
عنایت بدست خویش تزئین نموده و مرغان چمن رحمانت است که رسالت
طیور بهشت برین گشته ریحیق مختوم است که نشئه بخش دماغ مواقع نجوم
است و کاس طهور است که طافح بمزاجها کافور است ای دوستان تا چند در
زاویه خمولیم و مخموردراین ناروقودیم وغافل از مقام محمود چه که جمال موعود
مقامی بجهت دوستانش مقدر فرموده که غبطه اصفیاست و منتهای آرزوی
سرور اولیاء و آن مقبولیت و محمودیت در ساحت کبریاست آنمقام
منصور است و منظور است موید است موفقست سپاهش جنود لم تروهاست
و پناهِش ملکوت ابهی رایتش یا بهی الابهی رایتش یا بهی الابهی ایتش علمه شدید
القوی

طوبی لمن فاز به بفضل ربه الاعلی ع ع

هو الله

حقائق کونیه عموماً مظاهر آیات حقائق الهیه ایسه ده انجق شرف کرامت و منقبت
موهبت کلیه ایله سرفراز و ممتاز اولان انسان دور ایت کبری در و نسخه
عظمی در مظهر کامل در نور باهر در طور شاهقدور مظهر اسما در
مطلع صفات علیا در برزخ جامع در مشرق لامع در ملتقا بحرین در
مجمع نهرین در مرکز سطوع انوار حقیقتیه برابر معدن ظلمت شرترقوای

روحانیه مقتضای جسمانیه یه غالب کلورایسه ملکوتی اولور جبروتی
اولور لاهوتی اولور رحمانی اولور معدن محبت اولور مظهر عنایت اولور
مطلع موهبت اولور مصدر فضائل انسانیه اولور منبع خصائل رحمانیه اولور
جامع عفت و استقامت و امانت و معرفت و رحمت و شهامت
و عبودیت اولور جهت شهوانیه و خصائص حیوانیه سی غالب کلورایسه
معدن ظلمت اولور منبع خیانت اولور مظهر جهالت و شناعت و شرت
اولور ای اللهک سوکلی قوللری چالشملی جماک مبارکک لطیفله مظهر رحمان
اولملی والسلام ع ع

هو الله

شمع شبستان حق نور بافاق بخش	مقتبس از شمس شو شعله و اشراق بخش
شرق منور نما غرب معطر نما	روح بصقلاب ده نور بافلاق بخش
جسم علیل جهان خسته شده ناتوان	مرهم هر زخم شو داروی دریاق بخش
فتنه عالم مجودر ره آدم میو	خالی از این گفتگو نور باخلاق بخش
گاه چو برق سحاب گاه چو ابر بهار	خنده بلبها بده گریه بافاق بخش
یوسف کنعان من مصر ملاحه خوش است	جلوه ببازار کن بهره باحداق بخش
فیض بهائی سراج عون بهائی زجاج	خاکدرش برتو تاج مژده بمشتاق بخش

جان بچنین دلبری آفت انس و پری کر بدهی بر پری فرصت عشاق بخش
بلبل گویا بیا نغمه بگلشن سرا صیحه بزن یا بها رجفه باطباق بخش

ع ع

هوالبهی

کیم که بودر کاهده دربان اولور کشور جان ودله سلطان اولور
مور ضعیف اولسه بیله لسبتون جمله اقالیمه سلیمان اولور
ذره صفت پرتو خورشید ده نور حقیقتله نمایان اولور
قطره نابود وجود اولسه بیل در گهر دن دولوعمان اولور
بنده ناچیز ضعیف اولسه کر تاج سر جمله شاهان اولور
لشگر جهل ایتسه هجوم باشنه میر سپه صفدر میدان اولور
شمع حقیقت اولور آغلینار نور هدی شعله سوزان اولور
دلبر جاناننه جانی فدا کیم که ایدر شاه شهیدان اولور
آفت هر فتنه دن اوقور تولور ثابت عهد راسخ پیمان اولور

ع ع

هوالبهی

ای بنده درگاه آلهی آنچه از خامه محبت الله جاری قرائت گردید و از مضامینش

*** ص ۵۷ ***

معانی دل نشین ادراک گردید امید از موهبت رب مجید چنان است که در کل احیان بنفحات رحمن زنده و تروتازه باشید در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقائد قدیمه اکثر امم و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آثوریان عظیم و لکن در نزد حق جمیع این اقوال و اوهام مزخرف و برهان عظیم تناسخیان این بود که مقتضای عدل آلهی این است که اعطای کل ذی حق حقه شود حال هر انسان ببلائتی مبتلا شود گوئیم که گناهی نموده است و لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه انعقاد کرده است و کور و کوروشل و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است که به چنین جزائی گرفتار شده است پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی نموده و لکن پیش ازین در قالب اقل جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده ولی این نفوس ازین نکته غافل گشته اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حق چگونه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید میگشت باری ذکر رجعت در کتب آلهی مذکور و این مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقایق و انواری است که در هر کور عود مینماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است مثلاً گفته میشود که این سراج دیشب امشب عود نموده است و یا آنکه گل پاری امسال باز در گلستان رجوع کرده است در اینمقام مقصد حقیقت شخصیه و عین ثابته و کینونت مخصوصه آن نیست بلکه مراد شئون و مراتبی است که در

*** ص ۵۸ ***

در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است در این مقام نظر به لطافت و طراوت و نضارت و حلاوت آن ثمره است والا البته آن

حقیقت متعینه و اعین مخصوصه رجوع ننموده آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متصلاً عود و رجوع و تکرر خواهند آیا یکمرتبه این مصائب و بلایا و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت نمیکنند که تکرر این وجود را در این عالم خواهند این کاس چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تتابع و تکرر شود پس دوستان جمال ابهی ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند و جز بادیه تمنای وصول برفرف اعلی نپویند نعمت باقیه خواهند و موهبت سرمدیه که مقدس از ادراکات امکانیه است چه که چون ببصر حدید نظر فرمائی جمیع در این عالم ترابی معذبند مستریحی نه تا ثواب اعمال حیات مکرر سابق بیند و خوشحالی نیست که ثمره مشقات ماضیه چیند و اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمره داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می بخشید بلکه موجودات و ممکنات و عوالم مکونات کل مهمل بود استغفرالله عن هذا التصور والخطاء العظیم همچنانکه ثمرات و نتایج و حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود و چون انتقال باین عالم وسیع نماید فوائد

*** ص ۵۹ ***

نشو و نما آن عالم واضح و مشهود میگردد بهم چنین ثواب و عقاب و نعیم و جهیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشئه حاضره در نشئه اخری عالم بعد از این عالم مشهود و معلوم میگردد و همچنانکه اگر نشئه و حیات رحمی محصور در همان عالم رحم بود حیات و وجود رحمی مهمل و نامربوط میگشت بهمچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال ثمراتش در عالم دیگر نشود بکلی مهمل و غیر معقول است پس بدان که حق را عوالم غیبی هست که افکار امکانی از ادراکش عاجزاست و عقول بشری از تصورش قاصر چون مشام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهر فرمائی نفحات قدس حدائق رحمانیه آنعوالم بمشام رسد والبهذا علیک و علی کل ناظر و متوجه الی الملكوت الابهی الذی قدسه الله عن ادراک الغافلین و ابصار المنکرین عبدالبهاء عباس

هو الله

ای ثابت بر عهد آلهی آنچه مرقوم نمودید ملاحظه گردید و مشاهده شد و معانی معلوم گردید حمد کن حضرت یزدانرا که از جام کوثر آلهی سرمستی و بر عهد الست ثابت و راسخ معدن حب جمال مبارکی و مخزن لطف قدیم و حدک لا شریک لک از خدا بخواه که بر این مقام ثابت و مستقیم مانی و باین جبل متین متمسک و از هر آفتی امین ملاحظه از انقطاع جناب ورقا و حضرت روح الله فرما روحی له الفدا آن

*** ص ۶۰ ***

آن طفل خورد بکمالاتی متصف بود که پیران سال خورده عاجز و بانقطاع و انجذابی ظاهر شد که نفوس مقدسه مات و متحیر ماندند سراج جان فشانی را در زجاج قربانی در سبیل رحمانی چنان برافروخت که شعله اش قلوب اهل ملاء اعلی را بسوخت و روشنایش عالم را منور و رائج طیبه آن نوکل بوستان انقطاع عالم را معطر نمود ای یاران آلهی این نفوس سزاوار بنده گی جمال مبارکند که بمبارکی اسم شان جهان و جهانیان عنقریب در بشارت روحی لهما الفدا کینونتی لهم الفدا تا بحال کودکی باین فرزانی و با کمال قوت و بی باکی جام شهادت را در بزم محبت حضرت احدیت ننوشید و زهر قتل را چون شهد لطف نچشید در زیر اغلال و زنجیر چون شیر بیشه انقطاع در کمال سرور و بهجت بنعوت و محامد حضرت احدیت مشغول بود کار این کار است ای هشیار مست پس ای دوستان یزدان باید بجان و دل عجز و نیاز آریم که از این جام لبریز سرمست شویم و از این نفحات انقطاع و تقدیس مشام معطر نمائیم تا به بندگی جمال قدم روحی لشهداء سبيله الفدا موفق شویم ع ع

هو الله

ای موقن بایات الله از غرابت آثار و عجائب اسرار پروردگار در هر کور و دوری
سرفدا بود یعنی جمعی از کاس ماء طهور مزاجها کافور سرمست و مدهوش شده رقص
کنان

*** ص ۶۱ ***

به قربانگاه فدا می شتافتند و به آتش انجذاب میگذاختند و هلهله گویان و پا کوبان خندان
و شادمان نعره طوبی لی بشری لی بعنان ملاءاعلی میرساندند ولی تا بحال چنین وجد و سرور
و جذب و حبور که در میدان جان فشانی از حضرت روح الله بظهور رسید از نفسی مسموع
نشد چه که آن طفل صغیر هنوز بوی شیر از فم اطهرش میامد با کمال صباحت و ملاحظت
چون پدر منیر از افق اغلال و زنجیر رویش تابان و لبش خندان و لسانش ناطق بذکر رحمن و
بصرش متوجه بملکوت یزدان بود در تحت سلاسل و اغلال چنان نعره یا یهءالابهی بر آورد
و زبان به تبلیغ گشود که شور و ولوله در ملکوت وجود انداخت و عوانانرا مات و متحیر ساخت
و خندان و رقصان و پا کوبان در میدان فدا جانفشانی نمود یا لیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً
باری اینست قدرت و قوت انجذاب در دور جمال مبارک روحی لشهداء سیله الفدا تا بحال
چنین واقع نگشته که کودکی خورد سال گوی سبقت

و پیشی را از مردان میدان ببرد و از افق فدا با کمال انقطاع با رخی تابان طلوع نماید اینست
شان نفوس مقدسه و این کور عظیم و اشراق مبین ملاحظه فرمائید طفل صغیری چنان بر
میثاق آلهی ثابت و مستقیم بود بچه سلطان مبینی مبعوث شد که هر منکری مبهوت گشت
اینست شان متمسکین بعهد و پیمان آلهی بعضی از گماشتگان که در طریق نگهبان بودند
روایت نمودند که آن نوگل بو

بوستان آلهی در بین راه در تحت سلاسل و اغلال خندان و غزلخوان بود
والبهاء علیک ع

هو الله

ای پروردگار در این کور عظیم بسطان مبین تجلی فرمودی و در حشر اکبر بجمال
انور اشراق نمودی این قرن سلطان قرون و این عصر نوبهار اعصار در جمیع
شئون و چون بجمیع جهات و مراتب این کور را ممتاز از سایر ایام ظهور
مظاهر احدیت فرمودی محض سد باب خلاف و شقاق و قطع ریشه
انشقاق و دفع شبهات و منع ارتیاب در کتاب اقدس که ناسخ کل
کتب و صحف است بنص جلیل قاطع حق را از باطل واضح فرمودی که جمیع
مدعیان محبت را از ثدی غد رای کتاب اقدس سی سال بلبن عهد و میثاق
پرورش دادی و در جمیع الواح و صحائف متمسک بعهدت را نوازش و
ستایش نمودی و متزلزل و ناقص را نفرین و نکوهش فرمودی پس باثر
قلم اعلایت کتاب عهد مرقوم نمودی و لوح میثاق نگاشتی تا مجال شبهه
و ارتیاب نماند و امر و مقرر الله چون آفتاب واضح و روشن باشد و هیچ نفسی
نتواند رخنه نماید و در امر مبارکت که سبب اعظم اتحاد عالم و دافع اختلاف امم
است رائحه خلاف و نفاقی افکند و این بنیان عظیم را خراب کند و این جنت ابهی را

خارستان جفا نماید حال نوهوسانی چند در فکر نقض میثاق افتادند و بیخردانی
چند در صدد قلع و قمع این بنیان در سر بلکه الیوم چهاراً تیشه بریشه ایمان و

پیمان و امرت زنند و سیف برهیکل میثاقت روا دارند و در هر دقیقه بظلمی
 بر خیزند و جفائی وارد آورند و فریاد مظلومی بلند کنند الواحت را که بنص
 صریحت مبین واضح و مشهود باوهام خویش معنی کنند و در جیب و بغل
 نهند و استدلال بر اوهمات و ترهات خود کنند و بر بندگان مظلومانت
 استهزاء نمایند تیری نماند که روا نداشتند طعنی نماند که نزدند و زخمی نماند که
 وارد نیاورند ای پروردگار تو آگاهی ای آموزگار تو ملجاء و پناهی ای کردگار تو
 گواهی دوستان ثابت گرفتارند تو نجات بخش و یاران راست مبتلایند
 تورهایی ده علم مبینت را بلند کن و ثعبان مبین را اجازت بخش تا از استین
 کلیمت بدر آید فاذا هی تلقف ما یا فکون و البهاء علی کل ثابت علی عهدالله
 المحکم المتین ع ع

هو الله

ای یاران آلهی و دوستان حقیقی پروردگار عالمیان جمیع کائنات را بفیض رحمانیت
 از کتم عدم بحیز وجود آورد و از کنز غیب بعرضه شهود هر حقیقتی از کائنات را
 بفضائل و کمالاتی که بمقتضی رتبه و صقع آن شئی است تخصیص داد که آنخصائل و

*** ص ۶۴ ***

و فضائل و کمالات سعادت ابدیه و جنت حقیقه آن شئی گردد و چون
 از آن خصائل و فضائل محروم شود در اسفل جحیم و سعیر مظمور گردد پس معلوم
 و واضح شد که صحن منزل و طرف کهسار چون گل و ریاحین برویاند گلشن
 بهشت برین گردد و چون از این فیض محروم شود و از این نعیم مقیم ممنوع
 گلخن جحیم و سعیر گردد و قس علی ذلک سائر الکائنات و الموجودات از جمله ممکنات
 حضرت مقدس انسانست که این حضرت ملکوتی را حضرت لاهوت بفضائل

و خصائص و خصالی مشرف و ممتاز فرموده است که عین اعیان موجوداتست و روح حقائق ممکنات از جمله خصائص ملکوتی این حقیقت مقدسه عقل و هوش است و عدل و انصاف از فیض سروش و این قوای آلهیه باو عنایت شده که در حیز فعل مجری دارد نه مهمل و معطل انگارد مثلاً عقل عنایت شده است که در مبادی و عواقب امور بفکر ثاقب تعمق نماید و تأمل کند تا اعمال و افعال صحیح و سقیم را امتیاز دهد و مضر و نافع را ادراک کند و بعدل و انصاف حرکت نماید و مظهر لطف رحمن شود و مطلع انوار رحمت حضرت یزدان و این دو قوه قدسیه عقل و عدل دو آیت کبرای رب منان است در این روزها خبر مکدر و حوادث ظلم عظیم است که بر اعلیحضرت شهریار کامل و خسرو عادل واقع از جمیع اطراف بواسطه روزنامه ها میرسد فی الحقیقه باید جمیع ایران بلکه جمیع

*** ص ۶۵ ***

جهانیان بر این پادشاه بکمال افسوس بگریند و ناله و زاری و بیقراری نمایند اولاً آنکه مدت مدیدی بود که این پادشاه غیور زمام امور را در کف کفایت خویش گرفته و بفریاد هر مظلومی از بیگانه و خویش رسیده در بدایت سلطنت زمام امور جمهور در دست صدور بود آنچه میخواستند برای خویش مجری میداشتند ولی مدت مدیدی بود که پادشاه با نفس نفیس خویش بداد رسی میپرداخت و کمال عدل و انصاف را مجری میفرمود در جمیع نواحی ایران بفریاد مظلومان میرسید و در کل نقاط ممالک محروسه سرشک ستمدیدگان را پاک مینمود ملجاء بیچارگان بود و ملاذ آوارگان ثانیاً آنکه در دست چنین قوم غداری مبتلا شد که باین ظلم شدید بجهان جاوید پرید بر مظلومیت هر نفسی باید گریست علی الخصوص چنین سرور غمخوار عموم ثالثاً آنکه ملت ایران در بین جمیع ملل رسوا و بدنام شد و این بدنامی تا جهان باقی در صفحات تاریخ عالم نقطه سیاهی و رابعاً آنکه این ظلم و ستم را چه قدر نتایج مضره در پی

واین درنده گی و بی باکی را چه قدر فساد و فتن در پس نفوس جهول پی بوخامت
عواقب این امور نبرند ولی شخص هوشیار با چشم اشکبار در آتش حرقت
و افسوس میسوزد حال آن قاتل مردود و هاتک عنود آگرفی الجله عقل و هوش
و یا انصاف داشت چگونه باین ظلم عظیم اجتسار می نمود الا لعنته الله علی القا

*** ص ۶۶ ***

علی القاتل الهاتک اللئیم الا غضب الله علی کل من رضی بهذا الظلم العظیم
ملاحظه فرمائید که اعلیحضرت خاقان مغفور عبدالعزیز خان مرحوم در دست خائنانی
گرفتار شد و عاقبت بخلع اکتفا نمودند بلکه اجتسار بر قتل آن پادشاه مظلوم
نمودند و همچو گمان می نمودند که این قضیه بجهت خائنین مورث منافع عظیم خواهد
شد

به نتایج و ثمراتش ملاحظه نمائید که چگونه هرج و مرج شد و کار در دست گروه هزله
رزله خذله افتاد زمام امور از دشت پادشاه خیر خواه جمهور بدر رفت
و حرب روس نتیجه یافت دو کرور نفوس و صد کرور اموال بهدر رفت
صد هزاران خانواده و خاندان بر باد رفت و هجرت نمود قطعات جسمیه
از ممالک اسلام بدست دول خارجه افتاد و عاقبت خود آن نفوس بدبخت
خائباً خاسراً در طبقات جحیم مقریافت جمیع این مضرات از مظلومیت
آن شهریار بعالم اسلام وارد گشت و اگر چنانچه کاردانی و مهارت سیاسی
و دور اندیشی حضرت پادشاه کامل عبدالحمید خان نبود تا بحال از وخامت
و سوء نتیجه آن ظلم و طغیان دولت و ملت عثمانیان بکلی محود و نابود شده بود
ولی این بود که از فضل خدا بعد از استیلاء آن مرض مزمن شدید بر جسم دولت
و ملت این طیب حاذق ماهر پیدا شد که هنوز بمعالجه آن مرض مهلک مشغولند
و امید از فضل خداوند مجید آنست که موفق بر علاج تام کلی گردند و این شخص

*** ص ۶۷ ***

در هیکل دولت قوی الشوکت جسمش از جمیع آلام و محن و امراض پاک و مبرا
گردد ای احبای آلهی اگر چه آن خسرو مهربان بدرود این جهان فرمود
حمد خدا را که سریر تاجداری ایران بجلوس میمنت مانوس شهاریار عادل مزین گشت
و بر تخت جوانبخت شهریاری این کشور خاوری استقرار یافت این سرور داد
پرود فی الحقیقه آیت رحمت یزدانست و حقیقت مصوره عدل بی پایان قلبش
رحیم و رقت دلش چون نکبت نسیم است در این مدت حکومت آذربایجان
خاطری را نیاززد و دلی را نشکست خیر خواهان را نوازش فرمود و بدخواهان
طاغیان باغیان را مدارا کرد چشم از قصور میپوشید و بعفو و صفح معامله
میفرمود پس دست بعجز و نیاز بلند کنید و بدرگاه بی نیاز نماز آرید
که ای خداوند این شهاریار جوانبخت را در کھف حفظ و حمایت خویش محفوظ دار
و این تاجدار داد پرور را بعین عنایت ملحوظ دار بجنود ملکوت نصرت کن
و بسپاه آسمانیت یاوری فرما شوکتش را افزوده کن و سلطنتش را ثابت
و مستقر فرما از شر خائنین دولت این سریر تاجدار را محفوظ دار و از فساد
باغیان طاغیان مصون کن روز بروز بر شوکتش بیفزای و دیده خیر خواهان را
روشن کن ای احبای آلهی در جمیع الواح رحمانی ملاحظه نمائید مامور باطاعت
و انقیادید و مجبور بخدمت و صداقت و عبودیت سریر سلطنت خداداد پس

*** ص ۶۸ ***

پس بکمال صدق طویت و حسن نیت و اطاعت حکومت قیام بر خدمت کنید

و در اجراء وظائف رعیتی جانفشانی نمائید و همچو بدانید که عزت این تاجدار
عزت عموم اهل ایرانست و راحت این شهریار سعادت کافه و اعیان کاری
کنید که خدماتتان بسریر شوکت مصیر سر رشته عموم جهانیان گردد و السلام

ع ع

بسم الابهی

ای ادیب دبستان آلهی مکاتیب متعدده آنحضرت ملاحظه گردید و مضامین سبب حیرت
شد که احبای آلهی را چه شده است که باین قسم اختلاف در امر جزئی نموده اند و از نشر
نفحات الله و اعلاء کلمة الله باز مانده اند و باین مباحث لایسمن و لایغنی پرداخته اند آیا
حال وقت این صحبتهاست و یا زمان ایگونه حکایتها لا والله لا والله بلکه باید از جمیع این
شئون و مباحث و قصص غافل و بیزار گشت و فرار نمود بقسمی که در مجلسی که این گونه
سخنان بمیان آید نباید نشست چه که اختلاف تزیید نماید و ضوضاء و غوغاء اشتداد یابد
واصل مقصود از میان رود و روح و ریحان بکلی تمام گردد و اعداء در خارج مسرور شوند و
خصماء داخل ممنون و خوشنود قسم بجمال قدم که این مخاصمات ارض طاء بکلی اینعبد
را مایوس نموده که احبا بجهت تخته اینقدر ضوضاء و غوغاء

*** ص ۶۹ ***

بلند نمایند که این عبد مورد شماتت و موقع ملامت گردد صدمات ناقضین و هجوم ناکثین
و اذیت مهاجمین کفایت نمینمود احزان شدید و آلام کثیر و بلا یاء متتابعه و رزایاء متعدده و
سیوف مسلوله و سهام مسمومه و سنان مشروعه بس نبود که این امواج اختلاف نیز اوج گرفت
یا سبحان الله یا سبحان الله بگوای یاران بر خود رحم کنید ایدوستان بر من ترحم نمائید ای
احباء بر امر الله نوحه نمائید این چه اختلافی بود این چه ضوضائی تحیت امری
نبود که شما اختلاف نمائید مبین منصوص حاضر سؤال مینمودید استفسار میکردید

نزاع لازم نداشت حال حکمش مرقوم شد حضرت ایادی باید متفق الکلمه باشند و متحد الاراء و باهریک در کمال محبت و یگانگی و در نشر عبودیت و اعلاء بندگی اینعبد بدرگاه احدیت قیام نمایند و آنچه اینعبد مرقوم مینماید ترویج کنند و در جمیع احوال فکراین باشند که ترجمان لسان اینعبد گردند ملاحظه نکنند که در الواح آلهی در حق این عبد توصیف عنایتی و نعت الطافی مذکور بلکه بیان این عبد را ترویج کنند و آن اینست که جمیع آیات آلهیه که در الواح و زیر رحمانیه در حق اینعبد نازل کل یعنی عبدالبهاء جز این معنی ندانم و غیر از این شرح و تفسیر نخواهم و کل باید اطاعت نمایند و هر ذکر و نعوت و محامد و ستایش و قصائد و توصیف و تعریف ناس که خارج بیان و تفسیر اینعبد است مقبول نه ای ادیب عشق

*** ص ۷۰ ***

عشق آن نام دوست درد مرا درمان است و زخمم را مرهم دل و جان شهد شیرین است و مائده شکرین چون غم و اندوه از هر طرف هجوم آرد به محض آنکه آن نام مبارک را بر زبان رانم ظلمت غم نور صبحدم گردد و تلخی احزان تبدیل بشیرینی مذاق دل و جان شود جسم مرده جان یابد و جان افسرده راحه جانان استشمام کند الله ابهی الله ابهی ولی احبا نباید پایی کسی شوند و زبان بتوهین یکدیگر گشایند و این امور را واسطه اختلاف کنند و عریده برپا کنند که قائل مخطأ است و یا ناقل مفسد چه که تحیات اربعه از نصوص است ولی ایام مبارک بین احباء تحیت تخصیص یافت بالله ابهی و این خصوصیت باقی و برقرار لا یتغیر و لا یتبدل چه که اینعبد نحویت شرب ماء ایام مبارک را راضی بتغییر نه تا چه رسد به تحیت انا کل عباد له و انا کل بامرہ عاملون و بخصائص سنن ایامه متمسکون باری قائل و ناقل هر ایندو تحیت در ظل جمال مبارک و مومن و موقن و ثابت و راسخ البته هیچیک حق تعرض ندارد و نزاع و جدال را باید از میان بردارند و الا هر دو طرف باعث اختلاف و نزاع و جدال و سبب احزان اینعبد گردند بگوای احبای آلهی شب و روز بکوشید و جان ایثار نمائید و روح نثار کنید تا نزاع و جدال را از بین عالمیان بردارید و جهان را فردوس جنان کنید و جهانیان را در جنت ابهی آزاد نه اینکه خود

*** ص ٧١ ***

اينگونه امور را واسطه محاججه و اسباب مجادله و علت مخاصمه نمائيد اعوذ بالله من ذلك نستعيد بالله من غضب الله بحق حق كه تلخى اين اختلاف ارض طا هرتلخى را در كام من شيرين كرد يا سبحان الله ع ع

هو الابهى

يا من ادبه الله لنشر نفحاته و اثبات القلوب الضعفاء على عهده و ميثاقه
وللقيام على خدمت امره قد تلوت آيات شوقك الى الله و رتلت كتاب
انجذابك الى ملكوته الابهى و لمثلک ينبغي هذا الشأن العظيم لعمرالله ان جنود
التايد مجنده فى الملاء الاعلى وان كتائب النصر و فياليق الغلبة لفي اهبتة
النزال والكفاح فى ملكوت الابهى حتى تهاجم على مدائن القلوب و حصون النفوس
و تشرد فى القتال و تبدد شمل جنود الشهباء و لكن قائد تلك الجنود يترغب
النقط المهمة المنتجة حتى يسوق الجيش و يزول الطيش و يجرى تعبته الجيش
و هذه النقاط المهمة فى ميدان القتال و القلاع الحصينة فى مواقع النزال
عبارة عن النفوس الكاملة والاسود الصائلة والصقور الصافرة والعقاب
الكاسره الهاجمة على وحوش الشهباء و ثعالب الارتياب تالله يا حبيبي
ان سكان الرفرف الاعلى كل واحد يترغب الى هذه الدار دار البلاء والشقى
لعله يتوفق الى خدمت الميثاق و نشر النفحات و ينسلك فى سلك افراد جيش الحياة

*** ص ۷۲ ***

الحياة ويحارب الوحوش الضاريات من جنود الشبهات در خصوص اختلاف
در بين احبا از جهت تحيت مرقوم فرموده بوديد در اين امور جزئيه نبايد احبا
پر پاي يكيديگر شوند تا بخود مشغول شوند و از نشر نفحات قدس و اثبات قلوب بر
ميثاق باز مانند بلکه سبب ميشود که متزلزلين بر عهد رخنه مينمايند و ضعفا را
متزلزل ميکنند حال وقت تاسيس است نه زمان ترتيب ثبت العرش ثم
انقش مثل مشهور است آنحضرت احبارا آگاه نمايد که حال اينگونه اختلافات
مثل سم نقيع و زهر سريع است ناقصين بکمال قوت در هدم بنیان پيمان
ساعی و شما که الحمد لله ثابت و راسخيد شب و روز بايد در اتحاد و اتفاق
و قطع ريشه شقاق بکوشيد و اگر چنانچه مباينت جزئی در مسائل فرعيه
حاصل گردد پاي يكيديگر نشويد و اصرار در رای ننمائيد بکمال محبت و يگانگی
بدون افسردگی نفس اختلاف زائل و ائتلاف حاصل ميگردد در مسئله
تحيت اين چهار تحيت از حضرت اعلى روحى له الفداست و مقصد از هر چهار
جمال قدم روحى لاحبائه الفداست نه دون حضرتش و اجراء هر چهار جائز
و نص مانع از تلفظ يکی از اينها موجود نه پس اگر نفسی هر يك را تلفظ نمايد از
دين الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود و تعرض و تحقير جايز نه
و اعتراض نبايد نمود چه که هر چهار تحيت در کتاب آلهی وارد ولی اليوم بانگ

*** ص ۷۳ ***

ملاء اعلى الله ابهى است و روح اينعبد از اين ندا مهتر هر چند مقصود از الله
اعظم نیز جمال قدم روحى لاحبائه الفداست چه که اوست اسم اعظم و نير اعظم و ظهور
اعظم اما اين تحيت الله ابهى کوس ربويت جمال غيب احديت است که در

قلب امکان تاثیر مینماید ولی این اختلاف را بنوع بسیار خوشی بدون سرزنش احدی از میان بردارید که مبادا اسباب احزان قلوب گردد و نفسی دیگری را ملامت نماید الیوم باید احبا آلهی در نهایت خضوع و خشوع و محویت و فنا و فقر حقیقی و سکون و وقار باشند هیچیک بر دیگری اعتراض نکند و خجلتش نه پسندد تا کل در ظل کلمه میثاق اخوان علی سرر متقابلین زیست نمایند در خصوص استعفاء از دارالفنون مرقوم نموده بودید استعفاء جایز نه انشاءالله در دارالفنون رجال ذوفنون تربیت میگردند ع

الله ابهی

ای ثابت بر میثاق دو قطعه منشور ثبوت و رسوخ ممهور رسید و بعین رفت ملحوظ افتاد از مضامین لوائح استقامت کبری ساطع و لوامع ثبوت بر پیمان جمال ابهی با هر حمد خدا را که چنین بندگان در آغوش عنایت پرورده که حصن حصین میثاق را علم مبینند و برج عظیم پیمان را بدر منیر ناقضین عهد را شهاب ثاقبند و راتعین در مهد را مقاوم عظیم در ثنای محبوب آفاق لسان

*** ص ۷۴ ***

لسان ناطقند و در حدیقه وفا نخلی باسق پس آنجناب باید بشکرانه این موفقیت بذل جهد نمائید که بهیچ وجه در میان اصحاب صحبتی واقع نگردد که سبب اختلاف و نزاع و جدال شود اگر چنانچه در مسئله تباین فکر حاصل گردد طرفین بکلی سکوت نمایند و سؤال کنند و آنچه جواب ارسال میشود مجری نمایند باری من از شما این را میخواهم که بعون و عنایت جمال ابهی این اختلاف از میان احباب در طهران بر خیزد چه که سبب شماتت گشته و این عباد را ملامت مینمایند از معویه سؤال نمودند که با وجود آنکه حضرت رسول در حق تو

لا اشبع الله بطنه فرمود ولعن الله الناقة وراكبها وقائدها گفت و پدر تو دندان پیغمبر بشکست و مادر تو جگر حمزه عم پیغمبر بمکید و خود تو مبعوض بودی چگونه شد که شهریار سریر اسلام شدی و بر تخت خلافت استقرار یافتی گفت از بس که اصحاب امیرالمومنین اختلاف کردند و هر چه آنها اختلاف کردند من قوت گرفتم باری حال نیز از اختلاف احباء ناقضین در نهایت سرور و فرح و اینعبد در منتهای حزن و الم البته شما بحزن من و سرور اهل فتور راضی نمیشوید ای ثابت بر میثاق وقت آنست که کمر همت بر بندی و این مباینت را از میان احباء بنیاد بر اندازی این تعدد تحیت اهمیتی نداشته که در بین احباب باین درجه اسباب اختلاف شود که زلزله اش بارض

*** ص ۷۵ ***

اقدس رسد و احزان وارده یک بر صد گردد این چهار تحیت را حضرت اعلیٰ روحی له الفداء قرار فرمودند و از این تحیات اربعه مقصود جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفداءست چه که اوست اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم و هیچیک در شریعة الله منسوخ نه و آنچه در ایام مبارک جاری تا یوم بعث جدید باقی تغییر و تبدیلی نه چو الله ابهی سمت موحدین بود لهذا باید تحیت الله ابهی باشد و از این گذشته منتهای آرزوی اینعبد اینست که جمیع ادکار و اوارد اسم مبارک باشد و چون ندای الله ابهی شنوم روحم مهتز گردد و جانم مستبشر شود فوراً ندا برآرم این مطرب از کجاست که گفت نام دوست ولی اگر نفسی الله اجمل بر زبان راند نباید تکفیر کرد و تحقیر نمود زیرا در نص شریعة الله ناسخی ندارد باید با کمال ملایمت و مهربانی گفت که در زمان ظهور تحیت الله ابهی بود و در ایام بطون نیز سنت ثابتین و صفت راسخین حتی تحیت من اراده الله ابهی پس ما باید متابعت کنیم و اطاعت نمائیم اگر پذیرفت فبها والا کیفیت محرمانه بارض اقدس مرقوم نمائید از آنجا حکم قاطع خواهد آمد اگر قرار

براین باشد که در این امور جزئیة بین احباء الله اختلاف حاصل شود پس بعد چه خواهد شد باری رفع این اختلاف را از میان احبا باید شما بنمائید و ابداً هیچ

*** ص ۷۶ ***

هیچ یک مخطی نیستند تشبث به منتهای محبت و الفت و یگانگی و دوستی نمائید تا متزلزلین مسرور و مشعوف نگردند ع ع

هوالبهی

ای منادی میثاق نامه های محرر چون جامهای مکرر نشئه صهبا داشت و نفحه رعنا چه که آثار انجذاب بود و دلیل التهاب بنار محبت الله جمیع ملاحظه گردید مضمون معلوم و مراد مفهوم گردید جواب بعضی ارسال شد و اینک جواب مطالب دیگر تحریر میشود در خصوص عقائد مختلفه در حق اینعبد مرقوم نموده بودید الیوم تکلیف جمیع یاران آلهی در بساط رحمانی اینست که آنچه شنیده و دیده و فهمیده از عقیده بنهند و فراموش کنند و نسیاً منسیاً شمرند و آنچه صریح و وضوح بیان اینعبد است قبول کنند و ابواب تاویل و تلویح و تشریح را بکلی مسدود نمایند تا حصن حصین امرالله از تعرض مارقین و تصرف مبتدعین محفوظ و مصون ماند و اهل ارتیاب رخنه نتوانند و بهانه نجویند و عقائد مختلف نگردد و آراء متعدد نشود و اگر الیوم این اساس عظیم محکم و متین نگردد من بعد صد هزار رخنه در بنیان آلهی پدیدار شود و اساس شریعة الله از بنیاد بر افتد آفتاب حقیقت متواری گردد و مه تابان مخفی شود علم مبین سرنگون گردد و قلوب موحدین غرق خون شود سدره منتهی از ریشه بر افتد و تیشه در تیشه

*** ص ۷۷ ***

جنت ابھی افتد صد ہزار شجر در دمی مقطوع گردد و صد خروار ثمر در نفسی متساقط و منشور شود انوار ہدی غائب گردد و ظلمت دہما غالب شود آیت رحمت منسوخ گردد و امت نعمت ممسوخ شود لہذا باید الیوم سد ابواب نزاع کرد و منع اسباب جدال و این ممکن نیست جز آنکہ کل متابعت مبین کنند و اطاعت مرکز میثاق معین یعنی تمسک بصریح بیان او جویند و تشبث بوضوح تبیان او خواهند بقسمی کہ لسانشان ترجمان لسان او گردد و خامہ شان روی بیان او حرفی زیادہ و نقصان نگویند کلمہ از تاویل و تلویح و تشریح نیفزایند تا کل در ظل کلمہ وحدانیت محشور گردند و در تحت لواء فردانیت مجموع این امر اہم امور و این اساس اعظم اساس و اگر چنانچہ دونفر اختلاف کنند ہر دو بیجا زیرا نقض و خلافی اعظم از اختلاف نہ و مشاعر متفاوت اگر ادراکات نفوس مرجع امور شود بیت معمور در لحظہ خراب و مطمور گردد و آیت نور منسوخ شود دلیل دیجور مستولی گردد پس ای یاران آلہی و حبیبان معنوی بجان و دل گوش کنید و بصریح عبارت اینعبد اکتفا نمائید و بقدر حرفی تجاوز نمائید اینست عقیدہ ثابتہ راسخہ و حقیقت معتقدات واضحہ صریحہ این عبد و اہل ملکوت ابھی کہ جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلیٰ شمس حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در

*** ص ۷۸ ***

در این زجاجہ رحمانیت و این مشکاة وحدانیت ساطع و لامع اللہ نور السموات والارض مثل نورہ کمشکوۃ فیہا مصباح فی زجاجۃ الزجاجۃ کانہا کوکب دری یوقد من شجرۃ مبارکۃ زیتونہ لا شرقیۃ و لا غربیۃ یکاد زینہا یضئی و لو لم تمسسہ نار نور علی نور و آن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد ہم در این زجاجہ فردانیت ساطع و ہم در این مشکاة وحدانیت ظاہر و واضح و لامع ولی مشکاة مقتبس از زجاج چہ کہ نور حقیقت در زجاجہ رحمانیت ساطع و از زجاج و ہاج فائض بر مشکاة چون سراج و مقام مبشری باین برہان محقق میگردد این مشکاة شمس آفاق است و این زجاج نیر اعظم اشراق این مشکاة مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملاء اعلیٰ اینست کہ با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و تعدد

بحسب ظاهر باز حقیقت واحده بودند و کینونت واحده جوهر توحید بودند و ساذج تفرید چون در نور نگری نور واحد بود چه که در زجاج و مشکاة هر دو ساطع و چون بهویت نگری تعدد مشاهده شود و زجاج و مشکاة بینی و هم چنین این زجاجه رحمانیه و حقیقت شاخصه بدرجه لطیف و نورانی و شفاف و رحمانی که بانوار حقیقت بقسمی تعاکس یافته که حقیقت واحد تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده یکاد زیتها یضئ ولولم تمسه ناررق الزجاج و رقت الخمر و تعاکسا فتشابه و کانما

*** ص ۷۹ ***

خمر و لا قدح و کانما قدح و لا خمر نورانیت سراج و لطافت زجاج دست بهم داده نور علی نور کشته اینست که میفرماید ایاکم ان تذکروا فی آیتین ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت و مادون این دو شمس حقیقت کل عبادله و کل بامرہ یعلمون حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند نور بازغ بودند و کوکب شارق جوهر تقدیس بودند و ساذج تنزیه و البته صد هزار انی انا الله ازفم اطهرش صادر با وجود این کینونه لا تحکی الا عن الله ربها و کان مظهرأ بدیعاً و عبداً و فیاً و اما مقام اینعبد عبودیت محضه صرفه حقیقیه ثابته راسخه واضحه من دون تاویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقه بگوش و بنده غاشیه بر دوش تراب آستانم و پاسبان و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر آلهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه است عبدالبهاء و هر تاویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است انی برئی منه و اشهد الله و انبیائه و رسله و امنائه و اولیائه و اصفیائه و احبائه علی ذلک من مبین آیاتم اینست بیان من و ما بعد الحق الا الوهم المبین ع

هو الابهی

ای بنده حق صد هزار فرسنگ را قوت فرهنگ دردمی طی نماید و باورنگ سلط

سلطنت آلهیه پی برد و صد هزار لولو لاء لاء از صدف عقل و نهی دردمی
خارج گردد و در بازار جوهریان ملکوت ابھی جلوہ نماید ولی خزیان بجوی نخرند
چه کہ تمیز بین خرف و صدف ندهند و تفاوت بین گوهر و حجر و مدر ندانند
فنعیم اجر العارفين ع ع

هو الابهی

ای سرگشته کوی دوست مکتوب مرسلو مخاطباً لاقا مهدی ملاحظه و مطالعه گردید
حمد خدا را کہ مدد بر ثبوت و رسوخ بر امر الله و اهتزاز قلوب بنفحات الله بود و
لمثلک ینبغی ذلک کن اسوة حسنة بین احباء الله و قدوة كاملة بین امناء الله
وناطقاً بثناء الله و ناشرراً النفحاته و معلیاً لکلماته و معلماً لایاته در زمان مسافرت
قرار بر این گذاشتید کہ با شخصی آخوند کہ از توابع یحیی و در قریه از قرای اطراف
کاشان است و بعضی نیز در حول او هستند ملاقات فرمائید من بعد چیزی در آن خصوص
مرقوم نفرمودید و ما مقصدمان اینست کہ از هر جهت حجت بر کل بالغ
گردد اگر چه حجت آلهیه در یوم اول ظهور بالغ گشت ولی بلوغ بر دو قسم است
بلوغ عدلی و بلوغ فضلی او باید کہ در پی فحوص افتد و باینجا آید لکن حال ما نظر
بفضل آلهی در فکر او هستیم و از خدا میطلبیم کہ برحمت سابقه و عنایت لاحقہ
اورا بر شریعت آلهیه وارد نماید چه کہ بر حقیقت حال او اطلاع است کہ امر بر او

مشتبه شده است نه اینکه غرض خصومی دارد چنانچه نفوسی در صحرای کربلا بودند و نمیدانستند که معارضه با چه نفس مبارکی مینمایند و همچو گمان می نمودند که حامی حق هستند باری جمیع احبای آلهی را از قبل این عبدالبهاء تکبیر ابداع ابلاغ نمائید و اسماء مشتعلین بنار محبت الله که در اشد درجه انجذابند از قمصر و کاشان مرقوم نمائید که مکاتیب ارسال شود عبدالبهاء ع و هذه العبودية ابهى جوهره مثلثاً فی قطب الاکوان و بها افتخرفی ملکوت الوجود باری العبد عبد والرب رب اگره اینعبد خطائی مینمایی از جان فریاد برآریا عبدالبهاتا جانم را گلشن و رخم را روشن نمائی والبهاء علیک و علی کل من یخاطبنی بعبدالبهاء

هو الله

ای سرگشته دشت و صحراء محبة الله اگر چه تبریز تب خیز بود و اردبیل از باده بلا و محن جامی لبریز آذربایجان زنجیر و زندان بود و قزوین اسیری از دست عوانان سیه جان الحمد لله چون بطهران رسیدید از ظلم و عدوان رهیدید و در دارالامان منزل و ماوی گزیدید در پناه شخص خطیری مسکن نمودید و در مهمان خانه امیری وطن کردید که ملجاء فقر است و پناه ضعفاء حصن حصین خائفان و کھف متین مضطریان فریاد رس مظلومان است و حامی مطلق ستمدیدگان از نسائم گلشن عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهده آیات باهرات جلیل اکبر بصری منور در

*** ص ۸۲ ***

در ساحت نیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بوده و بعدالت و انصاف و مروت موصوف آمدم ایشاه ما اینجا قنق ای تو مهمان دارسکان افق از خلق و خوی و احوال دل جوی و کشایش روی این حضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح اهل نفاق شد زیان بشکرانه گشا و در گلستان محامد

و نعوت آلهیه چون طیور حدائق ملکوت آغاز نغمه و ترانه نما در جمیع اعصار و قرون
علماء سوء موجود و منشاء فساد و طغیان اهل عناد بودند اینست که در قرآن میفرماید
واضله الله علی علم و در آیه ثانیه میفرماید فرحوا بما عندهم من العلم و در
حدیث میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم ظهرت الفتنة
والیهم تعود شیخ بهائی می گوید علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تبلیس
ابلیس شقی ملای رومی گفته ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ
بازان سپید آموختند بانگ هدهد گریاموزد قضا راز هدهد کو و پیغام
سبا باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پرند و پرنیان
کوشک و اوطاق در آنجا هر دمی زخم شدید و در اینجا هر نفسی مرهمی جدید
در آنجا مشقت و زحمت بی پایان و در اینجا مروت و رحمت بیکران در آنجا
زحمت اغلال و زنجیر و در اینجا حلاوت شهد و شکر و شیر در آنجاست دوشنام
و در اینجا نقل و لوزینج و بادام فردوسی میگوید اگر بگذری سوی انگشت گراز

*** ص ۸۳ ***

او جز سیاهی نه بینی اثر به عنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه
عنبری خوب سیاحت و سیرست گاهی مهمان در مدارسی و داد رسی نیافتی
و گاهی گوشه نشین صومعه و خانقاهی و پناهی نجستی گاهی چون صهباء
در خمخانه مستوری پرده نشینی و گاهی چون کل رسوائی کوی بازار و با یار و
اغیار هم نشینی گهی در ظلمتکده زندان قرین مجرمینی و گهی اسیر سلاسل و زنجیری
و زمانی امیر کشور آسایش و راحتی و نعمت بی نظیر دیگر تماشا و سیری در این عالم
فانی اعظم از این نه این سیر اجسامست از خدا میطلبیم که سیر روحانی میسر گردد
و بتفرجگاه آلهی پی بری در اینوقت زندان حکم ایوان یابد و زحمت و زنجیر
و حدت شمشیر حلاوت شهد روضه رضوان بخشد اسیری امیری گردد و مرده گی
زنده گی بود پژمردگی تر و تازه گی شود زخم مرهم شود و زهر داروی اعظم

گردد ذلت عزت سرمدیه شود و زحمت رحمت ابدیه گردد و سالک گهی چون خلیل در
آتش

چهره برافروزد و گهی چون یحیی خون خویش سبیل سازد گهی چون یوسف چاه و زندان
جوید

و گهی چون آفتاب حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح الوجود له الفداء سینه را
هدف سهام و سنان سازد زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند
در هر نفس صد جان نثار باری علی العجاله تو خوش بخت بودی چه که در ظل این

*** ص ۸۴ ***

این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایه امیر کبیر آن حبس و زندان دید
تو قصر و ایوان یافتی آن زجر شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت
تو حلاوت لطف و مهر او بتاریکی چاه راه یافت تو باوج ماه خون دل و
جام می هر یک بکسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین باشد خلاصه
از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزت مستقر و بر صدر
جلال مقریابند و در صون حمایت آلهیه محفوظ و مصون مانند و به منتهای
آمال مقرون گردند والسلام علی من اتبع الهدی

هوالبهی

ایدوستان آلهی و مشتعلان بنار محبت رحمانی در این خاکدان ترابی آشیانه نمودن صفت
خراطین ارض است و سمت طیور خاک پست مرغان چمنستان آلهی جز در گلبن آلهی لانه
نخواهند و پرندگان بوستان تقدیس جز در حدائق باقی توحید بر سدره تجرید مسکن
نجویند بازان اوج عظمت بغیر از هوای سماء عزت محل طیران و میدان جولان نخواهند
این خاکدان فانی چون سراب بادیه حیرانی ظلی است زائل و این عالم ترابی در نظر

اولیای آلهی از ذره متلاشی پست و حقیرتر است چون از شئون این عالم و محو و فنایش و کدورت و صفایش و کثافت و خفایش و سراب بقیعیش و ثمر نقیعیش کما هو حقّه واقف و

*** ص ۸۵ ***

از جهان و جهانیان بیزار شدند و از هر چه جز حقست در کنار گشتند دل به جهان باقی بستند و از این شئون کون و ظلمات امکانی رستند پری از صفات تقدیس گشودند و در این فضای وسیع پرواز نمودند تا باوج اعلی و ملکوت ابهی و مقعد صدق عند ملیک مقتدر عروج نمودند و شرف لقای جمال اعلی و نعمت لا تحصی و موهبت عظمی مشرف گشتند پس ای مخموران صهبای آلهی و سرمستان جام جذب و موهبت رحمانی از جمیع شئون و فنون و ظهور و کمون و مقتضیات جنون چشم پوشید و از راحت و نعمت و عزت و ثروت و بزرگواری این جهان فانی بگذرید و همت را باقتباس انوار رحمانی و استفاضه مواهب ملکوت صمدانی بگمارید و اگر بلایای عظیمه و رزایای شدید رخ دهد و جمیع من فی الوجود برادیت و جفای بر شما قیام نمایند محزون نشوید مغموم نگردید و جزع و فرج نمائید بشارت عظیمه از فم مطهر درالواح آلهیه وارد و مژده جانبخش در کتب صمدانیه نازل و مضمون آن کلام مبارک اینست که بلائیکه بر احبای آلهی وارد شد و صدمات و اذیات و مصیباتیکه بر عاشقان جمال رحمانی نازل میشود حکمتش اینست که چون این نفوس مقدسه بمنزله فروع و اوراق سدره مبارکه هستند لهذا آنچه بر اصل شجره مبارکه الهیه وارد بر فروع و اوراق آن نیز نازل میشود حال چون اعظم بلایا و محن و الام و

*** ص ۸۶ ***

و متاعب سجن و سلاسل و اغلال را حق بنفسه در سیل جمالش حمل فرموده و بکمال سرور و حبور و تمام روح و ریحان ایام مبارک را در سجن و زندان بگذرانند شما نیز ای احبای آلهی هریک بقدر لیاقت و استعداد خویش از این موهبت عظمی بهره باید ببرید و از این رحمت کبری نصیبی باید بگردید چون بحقیقت ملاحظه فرمائید چه فضلی اعظم از این فضل و چه احسانی اکبر از این احسان که در این سیل رحمن در بلایا شریک جمال قدم باشید و سهیم نیر اعظم گردید بشری للمخلصین و اگر از عوالم آلهیه و جهان معنوی

آلهی که بعد از عروج این ارواح بملکوت آلهی و جبروت اعلیٰ مقدر شده بوئی بمشام
جهانیان رسد البته هریک در

قربانگاه در سبیل محبت الله بکمال شوق و اشتیاق بشتابند و اگر نفعات معطره آن جهان
آلهی مشام روحانیان را معبر نمی نمود و قلوب مبارک شانرا انوار ساطعه از افق آلهی معطر
نمیکرد هرگز این بلائی شدید و مصائب کلیه را تحمل نمیفرمودند پس بدانید که نسائم
جانبخش جهان آلهیست که مشام اولیای آلهی را معطر نموده و ارواح مقدشانرا مبشر کرده
که باین حلاوت شدائد اذیت و نقت اهل عالم را تحمل مینمایند و اگر مواهب آن عوالم
آلهیه و اسرار آن ملکوت باقیه در این عالم فانی و جهان ترابی مشهود و واضح نیست
جای عجب نه و وسیله شک و شبهه نیست زیرا این واضح و مشهود بلکه

*** ص ۸۷ ***

بدیهی است که هر استعداد و لیاقتی و قوا و کمالی که هر شئی در رتبه از مراتب تحصیل
و اکتساب مینماید در رتبه مافوق آن رتبه چون مبعوث شود ظاهر گردد مواهب مکتسبه در
رتبه اول که ما دون این رتبه است در این رتبه مافوق ظاهر و آشکار شود و بعبارۀ اخری
کمالات مکتسبه در عالم ما دون ظهورش در عالم ما فوقست زیرا آن عالم مادون استعداد
وسعت ظهور آن مواهب را ندارد مثلاً استعداد و مواهبی را که جماد در عالم جماد تحصیل
مینماید در عالم جماد مشهود نگردد بلکه چون از عالم جماد بعالم نبات انتقال نماید آن
موهبت موهوبه رخ بگشاید و چون نبات استعداد جسم حساس را در عالم نبات تحصیل
نماید حین انتقال بعالم حیوان این کمال ظاهر شود و چون انسان در عالم رحم قوه باصره و
قوه سامعه و قوه شامه و قوای سائر و احساسات بشریه و کمالات انسانی را اکتساب نماید
در عالم رحم سعت و گنجایش ظهور این مواهب موجود نه بلکه غیر ممکن و محال است
که بصر عیان شود و سمع نمایان گردد لکن چون از تنگنای رحم مادر باین عالم وسیع منور
انتقال نماید آن چشمش روشن و بینا گردد و گوشش شنوا شود و لسانش گویا گردد و کمالاتش
واضح و عیان گردد و یقین داند بلکه مشهود بیند که این موهبت را جمیعاً در عالم ظلمانی
رحم اکتساب و تحصیل نموده بود و لکن آن عالم وسعت و گنجایش ظهور این اسرار را ندا

نداشت بلکه خود مولود نیز بتمامه از این مواهب بیخبر بود و اگر چنانچه جبرئیل بر او نازل میشد و خبر میداد که چنین فضل و عنایتی بتو در این محل تنگ و تاریک احسان شده قبول نمی نمود بلکه تکذیب میکرد حال بهم چنین فضل و مواهبی و الطاف و رغائبی که بنفوس مقدسه در این عالم عنایت شده و کمالاتیکه تحصیل نموده اند این عالم سعت ظهور آنرا ندارد بلکه چون بعالم سائره آلهیه انتقال نماید این موهبت کبری رخ بگشاید و این رحمت عظمی جمال بنماید و هم چنین حینی که از این مواهب محروم بود محرومیتش بعد از انتقال ظاهر و عیان گردد مثل اینکه محرومیت و نقائص نفوس محتجبه بعد از فوت از این عالم معلوم و مشهود گردد عبده عباس

هوالبهی

ایشمع محبت الله در این قرن عظیم که چشم و چراغ قرون اولی و شمس مشرق مشرق لامع بر قرون اخری است بکوش تا مظهر آیات رحمن گردی و مطلع انوار حضرت یزدان این ایام را غنیمت شمر و این اوقات را اکسیر اعظم دان تا رمقی باقی قدمی بردار و تا نفسی موجود آرزو و هوس جهان آلهی کن تا در این کهنه رباط تنگ اسیر آب و رنگ نمائی و چون گوهر تابناک در اکلیل وجود مقریابی و البهاء علیک و علی کل ثابت مستقیم ع ع

هوالبهی

رب ورجائی هذا عبدک الذی خضع علی سلطان احدیتک و خشع لحضرة
وحدانیتک و آمن بجمال فردانیتک و ابتهل الی ملکوت صمدانیتک ایرب
اجب دعائه و یسر آماله و اسمح له رجائه و اعط منائه و اشرح صدره و فرح قلبه
واجعله مستبشراً ببشاراتک و مخضراً بنفحاتک و حياً بنسائم حقایق اسرارک
انک انت الکریم المنان عبدالبهاء ع

هو الابهی

ای امین درگاه آلهی شکر کن حضرت مقصود و جمال معبود و سلطان غیب
و شهود را که باین چنین عنایتی مخصص گشتی و بچنین موهبتی موفق و بچنین
لقبی ملقب جواهر وجود آرزوی ذکری در ساحت اقدس مینمودند و بلکه تمنای
ذکری در میان خلق می نمودند یعنی خلقیکه مومن بالله و موقن بایات الله بودند
چنانچه در قرآن میفرماید و اجعل لی لسان صدق علیا یعنی ذکر
خیر مرا در میان بندگانت منتشر فرما حال تو موسوم بامین از ساحت اقدس گشتی
و باین ذکر در ملاء علی و ملکوت ابهی مذکور و مشهور و مالوف و معروف پس اگر
در هر آنی صد هزار لسان بگشائی و بهر لسان صد هزار شکر نمائی از عهده شکر
این موهبت بر نیائی ذکر احبای آلهی را که در مکاتیب خویش نمودی کل ملاحظه شد

*** ص ۹۰ ***

شد و در روضه مطهره روحی لعتبة الطاهرة فدا بدعای ایشان مشغول شدیم
که خدایا بحق این تربت مبارکه و نفحات منتشره و انوار ساطعه و اشعه لامعه
و روایح طیبه بندگان درگاهت را از هر ضری مصون و محفوظ فرما و از هر بلائی
مامون عاکفان کویت و والهان رویت را در ظل عنایت ملجاء و پناهی

بخش و سرگشتگان کوه و صحرایت را در کهف رحمت منزل و ماوی
عنایت فرما بیچاره گانرا چاره بخش و بینوایان را سر و سامانی مرحمت کن
بشکستگانرا سرور و جوری ده و افسرده کانرا حرارت بی فتوری و حالت
مشکوری ببخش افتادکانرا دستگیر شو و آشفتهگان را معین و ظهیر ای
پروردگار این موران را قوت سلیمانی بده و این وامانده گانرا همت یزدانی
این فقیران را بکنز غنای حقیقی دلالت فرما و این مسکینانرا بثروت آسمانی
تا در پناه تو مصون و محفوظ مانند و بلحظات عین رحمانیت منظور و ملحوظ
تویی توانا و تویی مقتدر دانا و تویی بینا و شنوا جمیع احبای آلهی را تکبیر
ابدع ابهی ابلاغ فرما والبهاءعلیک ع ع

هوالبهی

ایخادم درگاه حضرت پروردگار اگر صد هزار زبان بشکرانه بگشائی و بستایش
این بخشایش بر شاخسار حدائق حمد و ثنا بدایع الحان بسرائی که مورد چنین الطاف

*** ۹۱ ص ***

شدی و مظهر چنین عنایتی گشتی که بفضل الله در سبیل دوست معنوی یکتا
روحی لاحبائه الفداء در تحت سلاسل و اغلال افتادی و در زاویه سجن مجرمین
خریدی و از سم بلا چشیدی و شبها الی الصباح از ثقلت حدید شدید نخفتی
و نیارمیدی چه بلند طالع و فرخ بخت بودی که در ایام صعود جمال قدم
فدیت بروحی و ذاتی و کینونتی احبائه در این سجن در زیر غل و زنجیر و در تحت
تهدید تیغ و شمشیر بودی باری این یک آثار الطاف آلهیه و آثار باهره
دیگر آنکه چون از آن بند و بلا یای چند نجات و رهائی یافتی بشرف نفی و تبعید
و سرگونی و تعذیب فائز شدی و در بلاد آلهی سیر و مرور نمودی و بملاقات

احباء جمال رحمانی چشم را گشودی و قلب را منور و روح را مبشر فرمودی و بنار موقدهٔ محبت الله در قلوب احباء الرحمن چنان بر افروختی که پرده صبر و سکون بسوختی و لسان بستایش آن جواهر وجود بگشودی که الحمد لله قلوبشان بنسائم خلوص مهتر و روح شان بنفحات قدس ملته و صدورشان بایات توحید منشرح و افنده شان بر عهد و پیمان حضرت رب مجید مستقیم و ثابت از افق محبت الله بانواری ساطع و لامعند و از مطلع آمال و مشرق و معرفت الله بصفتی و شانی جامع مشرق و لائحد این خبر و اثر چون مشک جان مشام مشتاقانرا معطر نمود که الحمد لله بفضل جمال قدم و اسم اعظم تاییدات ملکوت ابهی متتابع

ص ۹۲

متتابع و متوالی است و عنایات جمال کبریا متواصل و متعالیست و چون آن وجود نورانیه و مظاهر الطاف رحمانیه را ملاقات فرمائید بگوئید ای احبای آلهی و ای مطالع انوار فضل غیر متناهی حمد خدا را که از ملکوت ابهی موفق بتاییدات روح القدس و الهامات روح الانس هستید در بحر الطاف مستغرقید و در ریاض احسان مخلد بر شاطی بحر احدیتید و بر سر چشمه زلال عنایت مشمول لحظات عین رحمانیتید و منظور انظار وحدانیت در ظل تربیت رب عزتید و در کھف جود و موهبت سلطان سریر ربوبیت ملجاء شما ملکوت آلهی است پناه شما افق رحمانی جمیع جنود ملاء اعلی ناصر شماس

و ملائکه مقربین موید شما نظر بمنظر ابهی کنید و توجه بمقصد اقصی رخ را بنضرة رحمن مزین نمائید و جبین را بنور مبین منور لسانرا بشنای جمال قدیم ناطق کنید و جنان را بذکر رب کریم لامع چشم را بمنظر اکبر بگشائید و قلب را بشیم و صفات جمال انور بیارائید سمع را متوجه ندای آلهی و هاتف غیبی نمائید و دل را مطلع انوار آیات لاریبی مرکز انوار توحید شوید و مطلع آیات

و آثار تجرید روح امکان شوید و مظهر اسرار عنایت حضرت رحمن بر اعلیاء
کلمة الله قائم باشید و بر خدمت امرالله ساعی و جاهد در انجمن عالم شمع روشن
گردید و در بین ملل آیه عظمی حضرت ذوالمنن مربی بندگان پروردگار گردید

*** ص ۹۳ ***

و مروج آثار تقدیس و تنزیه کردگار در قمیص پاکی و آزاده گی محشور گردید و در
خلعت خصائل و فضائل مقدسه عالم انسانی مشهور خیر خواه عموم باشید
و مظهر رحمت یزدان پاک بجهة کل نفوس در اطاعت حکومت صادق باشید
و در دعای خیر ملک و سلطنت لسانی ناطق ملوک عمار مملکت خواهند و راحت
و آسایش جویند اگر چنانچه وهنی بر شما واقع شد این از شدت الحاح و تعرض
نفوسی بود که بظاهر ادعای شبانی مینمایند و در باطن ذنب اغنام آلهی هستند
و بلباس علم ظاهرند و در سبیل نادانی و فتنه و آشوب و فساد سالک بنص
کتاب رب الارباب کمال صداقت و اطاعت و امانت و خدمت بسریر سلطنت
واجب و فرض است چه که مظاهر قدرت و آیت سلطنت رب عزتند و حامی
رعیت و محافظ مملکتند ای احبای آلهی جهد بلیغ و سعی عظیم نمائید که سبب
تقوی و صلاح باشید و چون صبح رستگاری و فلاح از افق عالم بدرخشید
آیت جود باشید نه عبد عنود رایت فضل و موهبت باشید نه مروج آشوب
و مشقت بزرگواری انسانی در مظهریت صفت رحمانیت است و عزت
سرمدیه حقیقت بشریه در مشرقیت آفتاب موهبت حضرت ربوبیت این
نصائح را شب و روز بخاطر آرید و موفقیت عمل را از درگاه احدیت بطلبید
آنچه مشاهده مینمائید کل فانی کاری کنید که با رخی روشن و جانی چون گلشن در وقت

*** ص ۹۴ ***

در وقت رفتن از این عالم فانی بجهان رحمانی بشتابید و البهاء علیکم
یا احباء الله ع

هوالبهی

یا ابن النبیل الذی عرج الی ملکوت ربہ الجلیل ایدک اللہ فی جمیع الشئون وجعلک آية باهرة و نجماً بازغاً فی افق الامکان از خدا بخواه که یادگار آن پدر بزرگوار باشی و در جمیع احوال منقطع از ماسوی اللہ و متخلق باخلاق آن متصاعد الی اللہ شوی تا سرالود سرابیه مشهود و معروف گردد و در انجمن عالم باروی تابان و بشارتی بی پایان جان رایگان در ره جانان قربانی نمائی همیشه در خیال تو بوده و هستیم آنی فراموش ننموده و نخواهیم نمود مطمئن باش والبهاء علیک و علی جمیع احباء اللہ فبشرهم بعناية اللہ فی کوره العظیم ع ع

هو اللہ

ای امین درگاه آلهی چند روز پیش مکتوبی مرقوم و ارسال گردید و امروز نیز این مسطور با چند تحاریر که از پیش خواسته بودید ارسال میگردد اگر فرصت داشتیم شب و روز مخاطباً بشما بتحریر مشغول میشدم ولی حال بجان پر روح و ریحانت قسم که فرصت تقریر ندارم تا چه رسد بتحریر ولی با وجود این می نگارم مقصود اینست که الیوم اعظم خدمات بامر آلهی نفوس مقبله را بر عهد و پیمان که از صبح ابداع تا شام اختراع

*** ص ۹۵ ***

مثل و مانندی نداشته ثابت و راسخ نمودن است که مبادا از هبوب اریاح افتتان شدید که در جمیع صحائف آلهیه مذکور و مصرحست متزلزل گردند این قضیه بسیار مهم است چه که ادنی سستی و فتور در تمسک بميثاق اصل بنیان آلهی را از اساس براندازد و تشبث و تمسک بلفظ نمیشود چنانچه دأب بعضی متزلزلین شده است که در لفظ اظهار ایمان و ایقان مینمایند و در باطن در فکر آندند که این بنیان آلهی از بن و بنگاه ویران گردد و لکن ضعف الطالب والمطلوب

این بنیان از زبر حدید معادن کریمه ملکوتست اعظم قوای امکان عاجز از رخنه بود ولی آنقدر هست که بعضی ضعفا از دست میروند و در جمیع آیات و خطب و مناجات فارسی و عربی از آثار آلهیه ذکر نقض و سیئات ناقضین موجود باری شما ذکری از متزلزلین میفرمائید بلکه تشویق بر تمسک و تثبیت نمائید و ضرر تزلزل را بیان کنید و قوت و سلطان این عهد و پیمان را ذکر کنید و ثبوت و رسوخ لازمه عند ظهور افتتانرا شرح و بسط دهید باری از فضل و مواهب جمال مبارک که بانجناب داشتند امید است که در انجمن روحانیان چون شمع با رخی افروخته و جانی سوخته مبعوث گردید و کل بنار موقده در سدره رحمانیه گرم نمائید و در هر ارض که وارد میشوید تخم پاک استقامت و ثبات در آن

بیفشانید تا بفیوضات ملکوت ابهی سبز و خرم گردد و در هر بلد نفوسی را

*** ص ۹۶ ***

نفوسی را دلالت کنید که سائرین را دائماً متذکر بقوت و برهان و عظمت و سلطان عهد و پیمان نمایند و مکاتیب شما باید متصل برسد نفس طهران را چون تعهد نمودید که داخل نشوید اگر چنانچه ملاحظه فرمائید که دخولش سبب حرف میشود داخل نشوید بلکه از قزوین بسمت دیگر توجه نمائید و در این خصوص از ایادی امر استشاره و استفسار نمائید که از حقیقت حال خبر دهند ع ع

هو الابهی

ای عزیز آلهی حمد کن خدا را که در مصر محبت آلهی عزیزی و در شهرستان عرفان و ایقان پرصیت و شهیر در اوج تبلیغ باز افکنی و در بیشه دعوت الی الله نخجیر و شیرگیر دست از آستین عرفان برآر و بر عالم بیفشان پطرس اکبر که شمعون صفا موصوف صباغی بود بظاهر حتی نوح نجی بحسب ظاهر نجاری چون تایید آلهی یافتند آن جمعی را نجات از طوفان اعظم فرمود و این بانوار هدایت جهانی را برافروخت باری الیوم وقت ثبوت و رسوخ است و هنگام تمسک بعروة الوثقی و آن

کتاب عهد و پیمان آلهی است و نص کتاب اقدس من تمسک به نجی و تخلف
هلاک فاعلم بان الامر بکله قد رجع الی هذا المکمن المعلوم و المرجع المنصوص فلیس
لاحد مدخل فی امرالله الا بعد الاذن من هذا المقام الموجود حتی بهذا یحفظ حصن امر
الله عن حلول کل فتور و حصول کل شقوق و هذا امر من اذق الامور و تبنى علیه استقرار
*** ص ۹۷ ***

دین الله و استحکام شریعة الله تمسکوا به بكل قوة و قدرة و ثبوت و رسوخ و البهاء
على الثابتین الراسخین فی امرالله ع ع

هو الابهی

ایطائف حول ضریح مطهر حمد کن خدارا که بچنین موهبت آلهیه فائز شدی و بچنین
نعمت غیر متناهییه و اصل در مقامی وارد شدی که مطاف ملاء اعلی است و کعبه
اهل ملکوت ابهی انوار رحمن از افقش طالع و کواکب اسرار از مطلعش لائح
ترا بش عبیر و عنبر است و غبارش در مشام روحانیان مسک اذ فر خطه اش
در جمیع کتب و صحف آلهیه بالارض المقدسه مشهور و مرزبومش بالبقعة
المبارکه مذکور اقلیمش وادی طویست و قطرش البقعة البیضاء جبلش
طور سینا است و تلالش مواقع تجلی رب السموات العلی حضرت کلیم الله را
وادی ایمن است و حضرت خلیل الله را ملجاء امن و ملاذ و مامن حضرت
لوط را رکن شدیدا است و حضرت یعقوب را موطن مجید حضرت داود را
محراب عبادتست و حضرت سلیمان را سریر رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی حضرت زکریا را مسجد تبتل و عبودیت است و حضرت یحیی را
وادی ملکوت و صحرای بشارت حضرت روح الله را محل تجلیات است
و حضرت حبیب الله را سبحان الذی اسری معاهد انبیا است و مشرق انوار

انوار آیات ربه الكبرى مطلع تقدیس است و مشکوة انوار رب مجید معهد
لقا است و محل معراج سید او ادنی هر اشراق و ظهوری یا مبدئش از این
ارض مبارک است و یا محل هجرت آن نیر مکرم و یا منتهایش راجع باین
ارض مقدسه این دلایل واضح و براهین قاطعه اگر چه چون آفتاب روشن واضح
و مبرهن است و کسی را مجال توقف و گمان و ظن نه چه که صریح الواح و زبر
آلهی است و نصوص صحف و کتب ربانی و شایع و شهیر در نزد جمیع طوائف
و قبائل کره ارض لکن چون حق تا امری را ظاهر نفرماید هر چند مشهورتر از آفتاب
است و معروف تر از ماه عالمتاب باز در تحت استار است و در خلف
پرده مخفی نه آشکار و چون پرده را حق بردارد واضح گردد و الروح والبهاء
علیک ع ع

هوالبهی

ای متوجهین بمنظر اعلی در لیل و نهار و صباح و مساء و عشی و ضحی در عوالم
قلب و روان بذکر احباء الرحمن مشغول بوده و هستیم و از حق تایید و توفیق میطلبیم
که احبای آنخاک پاک ارض مقدسه را در جمیع مراتب اخلاق و اطوار و گفتار و رفتار
و شئون و آثار ممتاز فرماید و بجدب و وله و شوق و عرفان و ایقان و ثبوت
و رسوخ و اتحاد و اتفاق در انجمن عالم بارخی روشن و جمالی چون گلشن محشور نماید

ای احبای آلهی ایوم اتحاد است و روز روز یگانگی در عالم ایجاد
ان الله يحب الذین یجاهدون فی سبیلہ صفاً کانهم بنیان مرصوص
ملاحظه فرمائید که صفاً میفرماید یعنی جمیع مرتبط و متصل بهم و ظهیر یکدیگر مجاهده
در این آیه مبارکه در این کور اعظم بسیف و سنان و رماح و سهام نبوده بلکه بنوایای

صادقه و مقاصد صالحه و نصایح نافع و اخلاق رحمانیه و افعال مرضیه
و صفات ربانیه و تربیت عمومیه و هدایت نفوس انسانیه و نشر نجات روحانیه
و بیان براهین آلهیه و اقامه حجج قاطعه صمدانیه و اعمال خیریه بوده و هست
و چون نفوس مقدسه بقوت ملکوتیه بر این شمیم رحمانیه قیام نمایند و صف اتحاد
بیارینند هر یک از این نفوس حکم هزار یابد و امواج این بحر حکم افواج جنود ملاء
اعلی یابد این چه موهبتی است که کل چون سیول و انهار و جداول و شواقی و قطرات
در یک صقع جمع گردد بحر عظیمی تشکیل گردد و چنان وحدت اصلیه غالب و فائق
شود

که آثار و احکام و تعینات و تشخصات وجود وهمی این نفوس چون قطرات
بکلی محو و فانی شود و بحر وحدت روحانیه موج زند قسم بجمال قدم که در این
وقت و حال فیوضات محیط اکبر چنان احاطه نماید و قلمز کبریا چنان فیضان
کند که سعت خلیجان چون دریای بی پایان گردد و هر قطره حکم قلمز بیکران یابد
ای احبای آلهی بکوشید تا باینمقام بلند اعلی فائز شوید و چنین نورانیتی در

*** ص ۱۰۰ ***

در این اکوان ظاهر و عیان کنید که اشراقش از مطلع آفاق جاودان مبذول
گردد اینست اس اساس امر آلهی اینست جوهر شریعت ربانی اینست بنیان
رزین رصین مظاهر رحمانی اینست سبب انزال کتب آسمانی اینست علت ظهور
شمس جهان آلهی اینست سبب استواء رحمن بر عرش جسمانی ای احبای آلهی
ملاحظه کنید حضرت اعلی روح العالمین له الفداء بجهة این مقصد جلیل صدر مبارک را
سپر سهام بلایا فرمود و چون اصل مقصود جمال قدم روح ملاء اعلی له الفداء
این مقصد اعظم بود حضرت رب اعلی در این سبیل سینه مبارک را هدف هزاران
رصاص اهل ضغینه و بغضا نمودند و به مظلومیت کبری شهید شدند و هزاران
دماء مطهره نفوس مقدسه رحمانیه در این راه بر خاک ریخته و بسا اجساد مبارکه

احبای خلص حضرت ربانیه بدار آویخته نفس مبارک جمال ابهی روح ملکوت
الوجود لاحبائه الفدا حمل جمیع بلایا فرمودند و اشد رزایا قبول کردند اذیتی نماند
که بر آن جسد مطهر وارد نیامد و مصیبتی نماند که بر آن روح مجرد نازل نگشت
بسا شبها که در تحت سلاسل از ثقل اغلال نیارامیدند و چه بسیار روزها
که از صدمات کند و زنجیر دقیقه آرام نیافتند از نیاوران تا طهران آنروح مصور را
که در بالین پرند و پرنیان پرورش یافته بود سر و پا برهنه با سلاسل و زنجیر دواندند
و در زندان تنگ و تاریک در زیر زمین با قاتلین و سارقین و عاصین و باغین محشور
*** ص ۱۰۱ ***

نمودند و در هر دقیقه اذیت جدیدی روا داشتند و در هر آنی وقوع شهادت
یقین کل بود بعد از مدتی از وطن بیدار غربت فرستادند سنین معدودات
در عراق هر آنی سهمی بر صدر مبارک وارد و در هر نفسی سیفی بر جسد مطهر نازل
ابدأ دقیقه امنیت و سلامت مامول نبود و اعدا باکمال بغضا از جمیع جهات مهاجم
بنفس مبارک فرداً و حیداً مقاومت کل میفرمودند بعد از جمیع بلایا و صدمات
از عراق که قاره آسیاست بقاره اروپا انداختند و در آن غربت شدید
و مصیبت عظیمه اذیات شدید و مهاجمات عظیمه و سائنس و مفتریات
و عداوت و ضغینه و بغضای اهل بیان نیز ضمیمه صدمات وارده از اهل فرقان
شد دیگر قلم عاجز از تفصیل است البته شنیده و مطلع شده اید و حال
مدت بیست و چهار سال بود در این سجن اعظم باعظم محن و بلایا اوقات مبارک
گذشت مختصر اینست که مدت اقامت جمال قدم روح الوجود لمظلومیته الفدا
در این جهان فانی یا اسیر زنجیر بودند ویا در زیر شمشیر ویا در شدت آلام و محن
بودند ویا در سجن اعظم هیکل مطهر از شدت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرم
از کثرت مصائب بمتابه تاری گشته بود و مقصود مبارک از حمل این ثقل اعظم
و جمیع این بلایا که چون دریا موجش باوج آسمان میرسید و حمل سلاسل و اغلال
و تجسم مظلومیت کبری اتفاق و اتحاد و یگانگی من فی العالم بود و ظهور آیه توحید

*** ص ۱۰۲ ***

توحید آلهی بالفعل بین امم تا وحدت مبدء در حقایق موجوده نتیجه خاتمه گردد
و نورانیت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت بر آفاق اشراق کند
حال ای احبای آلهی وقت جوش و کوشش است همت بگمارید و سعی کنید
و چون جمال قدم روحی لتراب مقدم احبائه الفدا شب و روز در مشهد فدا بودند
ما نیز سعی کنیم و جانی نثار نمائیم و وصایا و نصائح آلهی را بگوش هوش بشنویم و
از هستی محدود خویش بگذریم و از خیالات باطله کثرات عالم خلق چشم پوشیم
و این مقصد جلیل و مقصود عظیم را خدمت کنیم این شجر را که دست موهبت آلهیه
نشانده باوهامات خود قطع نمائیم و این انوار ساطعه از ملکوت ابهی را بغمام تیره
اغراض و اوهام مستور نکنیم و امواج بحر کبریا را سد حائل نشویم و نفحات قدس
ریاض جمال ابهی را حجاز از انتشار نکریم فیضان نیشان فضل را در این یوم
فصل قطع نمائیم و شعاع آفتاب حقیقت را زوال نجوئیم هذا ما وصانا الله به
فی کتبه و زبره و الواحه المقدسه الناطقه بوصایاه علی العباد المخلصین و البهائم
علیکم و رحمة الله و برکاته

هو الابهی

ای مشتاق تراب استان مبارک دانایان ارض در فضائل عناصر و ترجیح یکی از
دیگری اختلاف کردند قومی بر آنند که عنصر نار فائق است و مرکزش بلند و شاهق

*** ص ۱۰۳ ***

نفوذش شدید است و قوتش غریب جسم غیر موزون است و سبب حیات
جماد و نبات و حیوان و انسان در جمیع شئون و گروهی بر آنند که تراب افضل است
و فوایدش اشهر ملجاء جمیع ذی روح است و منبت رزق هر موجود امین است
نه خائن غنی است نه فاقد مظهر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها است چه که تخمی

دهی اضعاف پس دهد دانه کاری شجر پر ثمری عطا کند سینه اش را بخراشی فیض و برکت بخشد سلیم است و حلیم امین است و کریم بخلاف نار آنچه دهی تمام کند و آنچه بخورانی هل من مزید گوید اقلیمیرا در نفسی متلاشی کند و خرمنی را دردمی محو و لا شئی نماید شدید است و تند خوی حدید است و جنگجوی پس ای موقن بایات

الله

چون سمت از این عنصر کریم است بکوش که دارنده این صفات جلیله گردی و متصف به این اخلاق حمیده شوی ع ع

هو الله

یا من اسمع الذكر الحکیم قد فاز نار السینا فی فاران السنا و تسعر سعیر الحب فی ساعیر البقا و تجلی الجبار فی لهب من النار المضطربة فی السحره المبارکه و نادى الرحمن من غیب الاکوان علی ذروة الملكوت یا اهل الناسوت ابشروا بفیوضات مترادفة و غیوث هاطله و میاه منمهره من سحاب الرحمة و غمام الرافة یا سماء امطری و یا سحابة افیضی و یا غموم ابرقی و اراعدى و یا تغور الافاق تتسمى و یا نسمة الله هبتی

*** ص ۱۰۴ ***

هبتی و یا روح الله تهتیجی طوبی للمنصفین و سرور للمتوسلین و یا فرحاً للثابتین و یا شوقاً للمنجدین و انک انت یا ایها المشتعل بنار الولاء و المقتبس من نیران المحبته و الوفاء دع الخراصین الموفکین و استمع القول الحق و الصریح الصدق المنصوص فی کتاب الله مرکز الميثاق مبين الكتاب العالم بتاويله الراسخ والعلم بنص صریح لا تقبل التفسیر والتاویل و دع اهل الظنون فی خوضهم یلعبون قد تتبین الرشد من العنی والقوم فی سكرتهم یعمهون و البهاء علیک ع ع

هوالبهی

ای دوستان آن یار مهربان آن آفتاب حقیقت نیر اعظم فلک رحمانیت پرتوش جهانگیر است
و بخشش اش بر شرق و غرب مبدول و بی نظیر نیسان عنایتش در زیش است و ابر رحمتش
در پرورش ابواب فیوضاتش مفتوح است و قواء تاییدش نفحات روح
نسیم موهبتش حیات بخش است و شمیم مرحمتش جان مشتاقان روی دلکش پس امید
وار باشید که صبح امید دمیده است و خورشید فیضش درخشیده کل از بحر عطایش
مستفیضیم و از دریای وفایش مستفید اگر روی پنهان نمود خوی آشکار کرد اگر تن ستر نمود
جان بیاران همدم زار فرمود چون اختران انوار بدرخشید و چون نوبهار بطراز گلزار جلوه نمائید
چون ابر بگرئید و چون برق بخرئید چون نسیم به هر اقلیم بوزید و مشام طالبان معطر نمائید
کل یاران او هستید و همدم

*** ص ۱۰۵ ***

اسرار او دمساز رازید و مرغان خوش آواز پس بسرائید و بنوازید که در گلشن عرفانش
عندلیبان خوش الحان گردید و طوطیان هند یزدان تا گوشها باز گردد و دلها واقف راز اوست
مویذ اوست موفق اوست مجلی اوست متجلی خوشا بحال ما که چنین دلبری داریم و چنین
مهربان سروری والبهاء علیک ع ع

الله ابهی

ای یاران ایوم یوم اتحاد و اتفاق است و خلوص در امر نیر آفاق وقت
جان فشانی است و انقطاع از هر نام و نشانی روز استفاضه از فیوضات
جمال قدم روحی لاحبائه الفداست و وقت استضائه از ملکوت اسم اقدس ابهی
روحی لعتبة المقدسة الفدا مارا امید چنان بود که دوستان و یاران آلهی شب
و روز از شدت غلیان حب معانقه و مصافحه و ملاطفه و مجاذبه نمایند نه منازعه

و مجادله و مباحله این چه حالتست که جالب صد هزار مضرتست این چه فطرتست
که علت این همه حزن و کدورت است اگر اختلاف در مقام اینعبد است قسم به
آستان مقدس و انه قسم لو تعلمونه عظیم که مقامی جز عبودیت محضه صرفه
خالصه از هر تصویری نداشته و ندارم هذه سجیتی من یوم رضاعتی من ثدی رحمة الله
و هذه طینتی منذ نعومة اظفاری و تربیتی فی مهد الطاف الله از فضل وجود
آن سر وجود امیدوارم که برائحه مقدسه عبودیت آن مرقد مطهر آفاقرا معطر نمایم

ص ۱۰۶

نمایم و آنچه از این قلم صادر باقی و برقرار خواهد شد جمیع نعوت و ستایش
از عالم اسما و صفاتست ولی عبودیت حقیقت شاخصه مقدسه از عالم محو
و اثبات ام الكتابست نه یمحوا الله ما یشاء و یشاء و اگر اختلاف بجهة حمایت
اهل فتور است از حق میطلبم که چنان ثبوتی و رسوخی از احبایش ظاهر فرماید که رافع
هر فتور و قصور است و این عبد نه بقصور احدی متعرضم نه بفتور شخصی متأثر
بدیل مبارکش متشبم و در خدمت امرش مجاهد و بتایید ملکوت ابهایش
مطمئن و در مرکز عبودیت با قدمی ثابت و راسخ قائم این موهبت کبری را باسلطنت
سریر افق اسماء و صفات ندهم و این گوهر درخشنده افسر بنده گی را بتاج
خسروی دو جهان تبدیل ننمایم عنقریب ملاحظه خواهید فرمود ان هذه العبودية
ابهی جوهره تتلألأ علی اکلیل القبول و ابهر یاقوته یتشعشع علی تاج سلطنة الغیب
والشهود البهاء علیکم ع ع

رب اخلص وجهی لوجهک و خلصنی من عقبات هوائی و مخاطرات رضائی لرضائک و
اسقنی کاس الفنا واسکرنی من صهباء الانعدام والاضمحلال و یحیینی جواذب المحو

المحق وينعشني نسيم العدم البحت ويميتني البقاء ويفقرني الغناء ويزيني الوجود ويمنعني
عن السجود ايرب نجني من هذه المهالك وخلصني من هذا الظلام

*** ص ۱۰۷ ***

الحالك واسلك بي في اقوم المسالك و هو نسياني امكاني و ذهولي عن وجودي و
غفلتي عن فطرتي و رجعتي عن رغبتى فبعزتک ان البقاء لى سم نقيع والفناء درياق بديع و
ان الوجود بلائى والحيات دائى والتعين ابتلائى وقابليتى نارى واستعدادى نيرانى ايرب
ارحمنى بفضلك و جودك و الطف بي برحمتك و فضلك ايرب الى م هذاالرحمان والى
متى هذا الهجران انلنى كاس الغفران و اسقنى من معين الحيوان انك انت الرحمن ع ع

هو الله

ای امین آلهی حضرت احدیت شما را بجهت الیوم تربیت فرمود تا امروز
چون شمع ظلمت سوز برافروزی و جمیع نفوس را برعهد و میثاق آلهی ثابت و مستقیم
سازی و اگر چون ذهب خالص در آتش مصائب بگدازی بسوزی و بسازی
حال وقت میدانست و آزمایش مردان چه که بنیان عظیم امر آلهی بستون
عهد و میثاق قائم است و آسمان دین الله بکوکب پیمان روشن و تابان
معاذ الله اگر این عمود را شخص کنودی تغرض نماید سرادق آلهی و سراپرده رحمانی را
میخی برقرار نماند و انجمن رحمانی را شمعی روشن برقرار نگردد بیت معمور از بنیاد
و اساس مطمور گردد کور مهمل شود و احکام معطل گردد بحر عنایت از موج
باز ماند نهر موهبت منقطع شود نسیم حیات از هبوب بیفتد و سفینه نجات

نجات را شرع منظوی گردد صبح نورانی شام ظلمانی شود مشرق آمال بسحاب
غموم مغموم و مستور گردد جمیع این زحمات بهدر رود و این خونهای ریخته
پاک بی ثمر شود دم اطهر شهداء هواء منبثاً شود و هدفی سینه مبارک حضرت اعلی
بصد هزار تیر بغضا ذکرش از میان رود و تاثیرش مفقود شود و بلا یای
پنجاه ساله جمال مبارک از تالان و تاراج و سجن و ضرب و توهین و زجر و در بدری
و سرگونی و تهدید تیغ و شمشیر و کرانی غل و زنجیر کل بهدر رود و فراموش
گردد و سبب تسخر و استهزاء اعدا و ممنونیت و خوشنودی اهل بغضا شود
پس در هر کوی و دشت که مرور نمائی فریاد برآر این عهد عهد الست است و این میثاق
میثاق قدیم نیز آفاق جنود ملکوت ناصر این پیمانست و افواج ملاء اعلی حافظ
این بنیان شعاع ثابت مستمر شمس حقیقت است و سراج باهر انجمن حضرت
احدیت جبل متین است و نور مبین عروة وثقی است و ثمره شجره طوبی
لوح محفوظ است و کتاب مسطور و ورق منشور عهد است عهد میثاقست میثاق
در جمیع الواح و زبر مذکور است و در جمیع صحایف اولین و الواح آخرین مسطور
حاکم سنه شداد است و میزان یوم حساب سفینه نجات و ملجاء یوم
الایاب نفحات قدس حضرت پروردگار است و نسومات حیات ریاض کردگار
حصن حصین است و ملاذ متین رکن شدید است و خلاصه کتب و صحف عهد قدیم

و جدید هنیئاً لمن تمسک به و تشبث به و ثبت علیه و رسخ قلبه بایاته
و حشر تحت رایاته و البهاء علیک ع ع

هو الله

ای شیدائیان روی دلبر آلهی آن یار دل نشین چون شاهد نازنین در انجمن

روحانین جلوه فرمود و بانوار آن حسن یوسفی جمیع آفاقرا مشکاة اقلیم مصر نمود بی پرده
ببازار آمد و دکان شکران باز کرد و بازار یوسفان در هم شکست جمعی خریدار پدیدار شد
یکی بلولو ابدار و گوهر شاهوار طبل طالبی بکوفت و بعضی بکلافه ریسمان در جرک
خریداران داخل گشت و برخی چشم پوشیدند و در اخماد آن سراج کوشیدند ولی هیئات
هیئات آن یوسف رحمانی در سریر عزت جاودانی در اقلیم ملکوت سبحانی عزیز حقیقی و
سلطان ملکوت آلهی گردید حال ملاحظه کنید که سلطنتش در عالم غیب لکن پرتوش
باینجهان بلا ریب متتابع ع ع

الله ابھی

ای قوام الحکما طیب حقیقی و حکیم معنوی جمال قدم روحی لدریاقه الاعظم الفدا بود
هیکل امرالله و جسم دین الله را بجهت سلامت مستمره و صحت دائمه و اعتدال
مزاج و محافظه از آفات دریاق فاروقی ترتیب فرمود و آن معجون برء الساعة
میثاقست که انوار تقدیش مشرق بر آفاق مرجع مخصوص منصوص شد مبین

*** ص ۱۱۰ ***

مبین آیات معلوم گشت رافع خلاف مذکور شد دارو و درمان تفویض طیب
خاذق منصوص گردید حال بیخردان طیب مسلم منصوص را ترک نموده اند و در پی
بیطارهای مخصوص میدوند فسوف تریهم فی خسران مبین والبهاء علی کل
ثابت مستقیم ع ع

هو الابهی

یا علی اعلم حق الیقین ان اسمی عبدالبهاء و سمتی عبدالبهاء و صفتی عبدالبهاء

و لقبی عبدالبهاء و شهرتی عبدالبهاء و حقیقتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء
و ذاتیتی عبدالبها و سری عبدالبها و علاینتی عبدالبها و ظاهری عبدالبها
و باطنی عبدالبها و اولی عبدالبها و آخری عبدالبها و قلبی عبدالبها و روحی عبدالبها
و فوادی عبدالبها و جسدی عبدالبها و بصری عبدالبها و سمعی عبدالبها
و نطقی عبدالبها و فکری عبدالبها و ذکری عبدالبها و حفظی عبدالبها و ادراکی
عبدالبها و مخیلتی عبدالبها و ملکوتی عبدالبها و جبروتی عبدالبها و ناسوتی
عبدالبها و لاهوتی عبدالبها و ماهوتی عبدالبها و کعبتی عبدالبها و حلی عبدالبها
و حرمی عبدالبها و قبلتی عبدالبها و منائی عبدالبها و عرفانی عبدالبها و مشعری
عبدالبها و مسجدی الحرام عبدالبها و مسجدی الاقصی عبدالبها و غایتی القصوی
عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبها و ملاذی عبدالبها و ملجئی عبدالبها و کهنفی
عبدالبها

*** ص ۱۱۱ ***

و حصنی عبدالبها و منیتی تسمیتی عبد عبدالبها و بغیتی شهرتی رقی البهاء
هذا مذهبی و دینی و مشربی و مخبری و اقراری و اعترافی کما قال القائل اصم اذا
نودیت باسمی و اننی اذا قیل لی یا عبده لسمیع عبدالبها عباس

اللہ ابھی

ای منجذبان جمال ابھی در هویت قلب بحور محبت یاران پر موج و هیجان
و از صهبای مودت دوستان پر نشئه و سکران آنی نمیگذرد مگر آنکه بخاطر آید
و دمی نمیروند مگر آنکه یاد شوید در آستان مقدس بکمال تضرع و ابتهال نیاز می شود
که ای قوی قدیر کل در قبضه قدرت اسیریم تو مجیر تو دستگیر عنایتی کن موهبتی فرما
ابواب فضل بگشا و نظر الطاف افکن نسیم جانبخش بفرست دلهای

مشتاقانرا زنده کن دیده هارا روشن کن و ساحت دلها را رشک گلزار
و چمن نما بشارت بارواح ده و مسرت بجانها بخش قوت قدیمه ظاهر نما
و قدرت عظیمه باهر طیور نفوس را در هوای دیگر پرواز ده و محرمان ناسوت را
باسرار ملکوت دمساز کن قدم ثابت بخش و قلب راسخ عطا فرما ما گنه کاریم تو
آمرزگار ما بنده گانیم تو پروردگار بی سرو سامانیم تو ملجاء و پناه برنشر نفعات
تایید کن بر اعلاء کلمات توفیق بخش بی سرانرا سروران کن بی نوایانرا گنج روا

*** ص ۱۱۲ ***

روان بخش ناتوانانرا توانائی بخش ضعیفانرا قوت آسمانی ده توئی
پروردگار توئی آمرزگار توئی داور کردگار ای یاران این مناجات را بکمال
تضرع و انتہال بدرگاه ملیک ملکوت جلال بخوانید و طلب تایید کنید امید
از فضل قدیم و روح جدید رب مجید آنست که این مسئول مستجاب گردد

ع ع

هو الله

ای احبای آلهی جناب کبریا و حضرت رب بیهمتا جلت عظمتہ و عظمت قدرته و کبر برهانه
و غلب سلطانه انسانی مطلع آیت رحمن و مشرق موهبت یزدان یرا دوب
انوار اسما و صفاتیلہ اول حقیقت نورانیة نی و کینونت رحمانیة نی حیرت بخش عقول
وافکار ایدرک آئینه جهان نمای اسرار ایلدی پرتو حقیقت آفتاب موهبت
حضرت احدیتدن جلوه ساز و شعله نثار اولنجه نور پاک و عنصر افلاکدن یرادلمش
اولان یورکلر مشکاة انوار تک استفاضه ایدرک کافه جهاته شعشعه پاش دلمعہ نثار
اولدیلر بناء علیه ای یارانمز و دوستانمز کوکلرک صفوتنه و یورکلرک لطافت
و نورانیتنه چالیشیلوت تاکیم یوزلرده صباحت رحمانیه و کوزلرده ملاحظت ربانیه

ظاهر و آشکار اوله جمال قدمک لطف و عنایتی و فضل و موهبتی چو خدور جودی
عظیمه ور و کرمی عمیمدورانکین دنکیزدور موج انگیز دور در و کهری چو خدور ولولو

*** ص ۱۱۳ ***

و مرجانی امثالی یوقدور یالیکر توجه کرکدور توکل کرکدور تمشیت ؟؟
عهد و میثاقده و پیمان و ایمان آلهیده ثبوت و رسوخ کرکدور؟ و نفعات ؟
آلهیه چالشملی اعلاء کلمة الله چالشملی عموم اهل عالم و جمیع ؟ بنی ؟؟
محبتله قونومثلی و دانشملی و امر جمال مبارکه اطاعت ؟؟؟
انقیاد و متابعت ایتملی خدمت و صداقت ایتملی حضرت ؟؟؟
عدالتدن بشقه بر حرکت بیورمدلر بناء علیه دعا خوان؟ و ثنا ؟؟؟
و بوعد الله قارشو موید اوله جقلرینه شبهه یو خدور آذربایجان ؟؟؟
دوستان کندولرینه خیر خواه اولملی ع ع خویده و حولی ؟؟؟
احبالری جناب امین لسان ستایشیله یاد ایدرک فوق ؟؟؟
یازیور ربم موفق ایلیه موید ایلیه ع ع

هوالبهی

ای سینور مکرم سینای حق پر نور شد وادی مقدس طور شد اسرار حق
مشهور شد مطمورها معمور شد عالم همه در خواب بین دور بهاء الله بین
رمز کتاب الله بین سربیان الله بین شرح کلام الله بین عشاقرا بی تاب بین
بال و پیری بگشا کنون پروازکن ای رهنمون در عالم بی چند و چون وز عون آن رب حنون
بس شمع عالمتاب بین آنجلوه رب جنود رخ در که صهیون نمود کرمل نداها می نمود

می نمود باچنگ ونای وتار وعود نوررخ احباب بین بانک آلهی گوش کن
آن کاس ابهی نوش کن چون بحرهردم جوش کن عالم همه مدهوش کن جام
شراب ناب بین آن می زخمخانه خداست ساقی خوش رویش بهاست صهبای
کاس پرفصفاست سکرش همه مهر و وفاست پیران از این می شاب بین

ع ع

هوالبهی

ای بنده جمال ابهی مکاتیب شما واصل و بر مضمون اطلاع یافتم از الطاف جمال قدم
امیدواریم که در جمیع احوال و اوقات بنفحات تقدیس مهتر گردید و بقسمی در بین نفوس
محشور شوی که کل آیت تقی و مظاهر تقدیس جمال ابهی کردند و در جمیع محافل و کل
بلاد نفوس را بعبادت و اشتغال بذكرالله دلالت نمائید بلکه باین ماء طهور نفوس روز بروز بر
طهارت قلوب و تقدیس ارواح بیفزایند و مظاهر تقوی گردند و بانچه باید و شاید و سزاوار یوم
میثاقست از طهارت باطن و تقدیس روح و قلب قیام نمایند آنچه مکاتیب خواسته بودید
مرقوم گردید یکدسته در این پوسته و دسته دیگر در پوسته آینه ارسال میگردد جمال افندی
کاغذی بشما مرقوم نموده جواب ترقیم نمائید و اظهار محبت کنید دیگر آنکه چون
اعلیحضرت شهریار عادل و وزراء کامل نهایت عدالت و انصاف و عنایت را در حق عموم
رعایا و برایا مبذول فرموده و میفرمایند بنص قاطع

آلهی جمیع دوستان باید بحقوق مقدسه پادشاهی قیام نمایند یعنی در کمال صداقت و دولتخواهی بخدمت و رعیتی قیام نمایند و دعای خیر کنند چه که عزت این سرور عزت کل است و راحت او راحت کل در جمیع محافل ذکر بدعای او مشغول شوند ع

الله ابھی

ای بنده آلهی تو عبدالله و من عبدالبهاء بیا هر دو همتی بنمائیم و باستان مقدس خدمتی اگر رضای من جوئی نعره یا عبدالبهاء برآر و باثبات عبودیت محضه من در استان جمال ابھی قیام نما اگر بدانی که مذاقم چگونه شیرین میگردد البته بانگ بربط و چنگ و نی این آهنگ بنوازی ای بعد بها ای بنده آستان بها ای خاک درگاه بها ای غبار راه بها ای آشفته روی بها ای سرمست روی بها ای معتکف کوی بها زودی بیا زودی بیا والبهاء علیک ع

هو الله

ای مهمان نواز احبای آلهی خوشا بحال تو که بخدمت دوستان آلهی قیام نمودی خوشا بحال تو که در مشرق الاذکار گشودی و خوشا بحال تو که قلب یاران خوش نمودی خوشا بحال تو که سبب روح و ریحان یاران گردیدی خوشا بحال تو که علت فسحت قلوب آشنایان شدی خوشا بحال تو که غلام حلقه بگوش یاران گردیدی خوشا بحال تو که بمنصب من قیام نمودی که تاج مرا بر سر نهادی این اکیلل وتاج خدمت و

عبود

و عبودیت احباء بهاست ع ع جناب آقا جمال واقا عباسقلی را از قبل اینعبد
تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید و بگوئید هنیئاً لکما هذه الكاس الطافحة بصهباء
محبة الله و طوبی لکما بما خدمتما احباء الله المهیمن القیوم ع ع

هو الابهی

یامن انجذب الی الملکوت و شرب الکاس الی مزاجها کافور در این ایام که فیوضات
ملکوت ابهی جبروت غیب و شهود را احاطه نموده است و تجلیات مجلی طور
از سماء غیب چون غیث هاطل متتابع گشته و بحر اعظم امواجش از عالم پنهان
بساحل امکان پیوسته و انوار بخشایش جمال ابهی از جمیع جهات تاییده
و صبح امید بانوار توحید دمیده باید همتی نمود و در آستان آلهی خدمتی بنمود
در این فضای رحمانی پروازی کرد و در این بزم یزدانی آغاز ساز و نوازی نمود
خمودت جمودت آرد و سکوت سبب هبوط گردد خاموشی فراموشی آرد
و صبر و قرار نسیان و اغبرار ایراث کند پس شب و روز آنی آرامی مجو بلکه در جنت
ابهی کامیابی خواه و دقیقه راحت جان و عافیت روان و مسرت وجدان مطلب
بلکه سرور آلهی را در مشقات و احزان عوالم جسمانی بجو و لذت روحانی را در زحمت
این عالم فانی بین شهد و شکر را در تلخی زهر مکرر بدان ونیش بلایارا مرادف
نوش عطایا بین و حسیض ذلت را در وفائی بجمال قدم اوج عزت شمار

و هبوط را عین صعود بدان و ممات را جز هر حیات یقین کن و آنچه در الواح
آلهی ذکر حکمت است مقصود اینست که در امور اتقان شود و در هر امری
بوسایط کامله و مناسب زمان و مکان تشبث شود تا مریض معالجه بقاعده
گردد و علیل مداوا بنوع موافق شود نه اینکه بکلی از معالجه و مداوا دست کشیده
شود هیکل امکان مریض است و جسم کیهان علیل اگر طیب و پرستار
بکلی ترک علاج و دوا نماید بکلی مهمل و معطل گردد بلکه بمرض موت مبتلا شود
حکایت

شمعون صفارا ملاحظه باید نمود دونفراز حواریون حضرت روح الله بجهت تبلیغ امرالله
به شهر انطاکیه رفتند بمجرد ورود بنای وعظ و بیان نمودند اهالی چون بکلی
از مسائل آلهی بیخبر بودند جزع و فرح نمودند این جزع و فرح منتج حبس و زجرشد
و بهیچ وجه نفوس از تفصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت
و چون این خبر بشمعون صفا رسید عزم آن دیار نمود و چون وارد شد اول
بمعاشرت و الفت پرداخت تا باسران و سروران نرد محبت باخت
بزهد و ورع و تقوی و بیان و تبیان و فضائل و خصائل عالم انسانی در مدت
قلیله شهرت یافت تا آنکه با سلطان آن مملکت آشنا گشت و چون ملک
مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حق او حاصل نمود شبی بمناسبتی ذکر
حواریین شد پادشاه ذکر نمود که دونفراز جاهلان بیخردان چندی پیش وارد این

این شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند لهذا آنها را گرفته اسیر غل و زنجیر نمودیم حضرت شمعون اظهار میل بملاقات ایشان نمود احضار کردند به مقتضای حکمت تجاهل فرمود و سؤال کردند که شما کیستید و از کجا آمده اید در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم میائیم سؤال از حضرت روح نمود که او کیست گفتند موعود توره و مقصود جمیع عباد بعد بنوع معارض از جزئی و کلی مسائل سؤال نمود و مجادله کرد و از نفس سؤال میفهمانید که چه جواب بدهید مختصر اینست که شبهات قوم را فرداً فرداً ذکر نمود جواب دادند گاهی بعضی را قبول مینمود و بعضی را مشکلات بیان میکرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست خلاصه چند شب بدین منوال بسؤال و جواب گذراند گاهی مجادله و گاهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره میفرمود تا جمیع حاضرین از اس مطالب آلهیه با خبر شدند و آنچه شبهات داشتند زائل شد در ليله اخيره گفت حقيقتش اينست كه آنچه گفتند صحيح است و جمیع تصدیق نمودند آنوقت فهمیدند که این ثالث نیز رفیق آن اثنین است اینست که در آیه مبارکه میفرماید فعزنا هما بثالث باری مقصود از حکمت اینست که انسان باید بنوع موافقی که در قلوب تاثیر نماید و نفوس ادراک کند تبلیغ امرالله نموده و نماید نه اینکه سکون و سکوت یافت عندلیب هزار آواز اگر ساز نغمه نماید صعوه لال است

و بلبل گلزار معانی اگر ترانه نسازد عصفورا بکم بی پروبال است حمامه گلشن اسرار اگر تغردی نفرماید چون غراب گلخن نمودار گردد و طاوس فردوس بقا اگر جلوه نفرماید چون زاغ خرابه زار فناست اگر از طیور حدائق قدسی بال و پیری زن و آگراز عندلیبان ریاض حضرت انسی آغاز راز و آهنگی نما و آگراز عاشقان جمال کبریائی

آه و فغانی بکن و اگر از آشفته کان روی دلبری ناله و فریادی بر آر تا زلزله در
ارکان عالم اندازی و آتش بجان بنی آدم زنی و جمیع عاشقان و مشتاقان را
مست و مدهوش نموده در این جنت ابهی علم عزت قدیمه افزای و آنچه منتهی
آمال مقربین و نهایت آرزوی مخلصین است فائز شوی و البهاء علیک عبدالبهاء

هوالبهی

ای طالب تقوی آلهی در قرآن العاقبة للمتقین میفرمایند متقی پرهیزکار است مقصد اینست
که هر چند مریض پرهیز نماید و بدلالت طیب از مائده شیرین منع شود بلکه از داروهای
سخت کام کام تلخ کند و غیر پرهیز کار یعنی مریض بی تمیز تلخی نخواهد و شیرینی بجوید
از هر نعمتی قسمتی برد شهد و شکر بمزد و بادام و طبرزد بیامیزد الی پایان مریض پرهیزکار
خوشنود گردد و غیر پرهیزکار دل خون شود آن تلخی شیرین گردد و حنظل انگبین شود و آن
شهد و شکر سم ستمگر و زهر گردد اینست که میفرماید العاقبة للمتقین ع ع
هوالبهی

*** ص ۱۲۰ ***

هوالبهی

ای احبای رحمانی و یاران معنوی ایام قیام بر خدمت و هنگام اشتعال بنار
محبت است ظهور اسرار قدم و فیض اسم اعظم یک حکمت عظیمه و ثمره
طیبه اش محبت و الفت و اتحاد و انجذاب بین احباست تا باین موهبت
و عنایت بین سائر احزاب محشور و ممتاز گردند علی الخصوص در این کور جدید
و دور مجید که بوصایای موکده محبوب قدیم باید قیام نمود و آن تشدید روابط

الفت صمیمه با جمیع خلیقه است دیگر معلوم است باید دوستان حقیقی و یاران
معنوی چگونه باشد قسم بجمال قدم که الیوم نفسی بر عهد و پیمان آلهی ثابت و راسخ
که جان خویش را بجهت احبای رحمن فدا نماید و تا باین درجه انسان نرسد
بعهد و میثاق وفا ننموده و قطره از بحر صفا نچشیده و از گلستان جنت
ابهی رائقه استشمام نکرده پس ای احبای حقیقی بدل و جان با یکدیگر مهربان
باشید و در محبت یکدیگر جانفشان گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید
مولوی در غزلیات خویش گفته بوی جان میاید از پشم شتر این شتر
از خیل سلطان ویس در ملاحظه فرمائید که چون ویس قرن شتر بان بود از پشم
شتر بوی جان استشمام مینمود پس اگر مشام روح باز شد از هیاکل احبای آلهی
که قمیص یوسف محبت الله هستند چه نفعه استشمام نمایند قسم بجمال قدم

*** ص ۱۲۱ ***

که نفعه استشمام نمایند که جان فدا کنند عبدالبهاس

هوالبهی

ای آیت جود سلطان وجود الطافی که باستحقاق باشد که اعطاء کل ذیحق حقه است از
مقتضیات عدل است و لکن هدایت کبری موهبت عظمی است و از متعلق فضل است و
جود پس تو چون گل شکفته شو و چون سنبل آشفته و چون بلبل گلزار در ستایش پروردگار
نغمه و آواز آغاز کن که باین فضل و جود که ملکوت وجود بان روشن است فائز و واصل و نائل
شدی والبهاء علی اهل البهء یا احباء الرحمن ع

هوالبهی

آلهى ترى توحدى و تحزنى و تحسرى و تلهفنى و تنهدى فى هذه البيداء من حرمانى
عن المشاهدة اللقاء و هجرانى عتبتك العليا و بقعتك النوراء و حديقتك
الغناء و غليل شوقى و عظيم توى الى الصعود الى جوار رحمتك الكبرى و تضمن
الغبراء جسدى تحت اطباقها متذللاً لعظمتك الغضى و تسمع نياحى و صياحى و
صريخى

فى هذا اغضاء مبتهلاً اليك و متضرعاً بباب رحمتك التى سبقت الاشياء
ايرب ترى مدامعى تجرى كفيض السحائب و تلهب نيران حرمانى كلظنى نار موصدة
فى منابة شجرة الغضا و القلب يشكونجوى و يحن الى ملكوتك الابهى ايرب ارزقنى

*** ص ١٢٢ ***

ارزقنى كاس الردى بعد ما اذقتنى سم النوى بعزتك انها اشهى و احلى
وليس لى من مناص من البلاء و الاسى الا الوفود بباب رحمتك يا رب الاخرة
و الاولى ايرب ان قدرت على العباد عن تلك الروضة المقدسة مطاف
الملاء الاعلى لا تحرمنى عن نفحاتها المعطرة للافاق و فوحاتها المنتشرة فى سبع
طباق ايرب ارحم اسقامى و تستهدى و احزانى و توقدى بنا حرمانى و توحدى
فى هجرانى اننى فى وحشتى و ارحنى من دهشتى و اجرانى من عذابى
و انقذنى من عقابى فوعزتك ليس لى شفاء لعلتى و لارداء لغلتى الا الهلاك
فى مفاوز الفراق ملتهباً بنار الاشتياق يا محبوب الافاق ادركنى بفضلك
و جودك و نجنى برحمتك و هون على المشكلات و خلصنى من المعضلات
و اشوقى للوفات و واطمنى للتجرع كاس الممات فان العظم يا آلهى قدوهن
و الجسم انضنى من عظم المحن و البلايا تتابعت فى السر و العلن انك انت
المقتدر الكريم ع ع

هوالبهی

حضرت خادم علیه بهاء الله الابهی را بجان و دل مشتاقم و شب و روز بیادشان
هستم از درگاه احدیت ملتمسم که همیشه در نهایت روح و ریحان و اشتعال
و انجذاب باشند خواهش من اینست که از قبل اینعبد در روضه مبارکه این مناجات را

*** ص ۱۲۳ ***

در حالت بکاء و عجز و ابتهال بصوت تضرع و ابتهال و آه و زاری و فغان
تلاوت نمایند و مستمعین استدعای اجابت کنند ع

هوالله

ای متفکر در ملکوت وجود بیخردانی در ملک وجود حیز ناسوت نظر نمودند و حدت بصر
آرزو کردند و جستجو نمودند و گفتگو کردند و کشف اسرار کون خواستند و اطلاع بر اسرار
خلیقه اراده کردند و از ماوراء الطبیعه آگاهی تمنا نمودند هیئات هیئات این چه جنون است
و این چه تصور وهم و ظنون و عجب تر آنکه این ظنون را فنون شمرده و این جنون را هوش
عالم بیچون در مواد قوت جستجو نمودند و در اجسام روح تحری کردند و چون بصر و نظر
حصر در مادیات بود از جهان جان بیخبر ماندند و از ملکوت جانان بی اثر گشتند در عالم
جماد بودند و کشف قوه نما و نبات خواستند در حیز نبات زیستند و تمنای شئون جسم
حساس نمودند در صقع حیوان رحل اقامت انداختند و اکتشاف حقیقت انسان آرزو کردند
خود را جنس و فصل ستوران دانستند از عالم وجدان اطلاع
خواستند محبوس عالم طبیعت ماندند و از حقایق ماوراء الطبیعه خبر تحری نمودند در قفس
زیستند و آرزوی پرواز نمودند در قطب مرکز خاک ماوی کردند و از امواج بحر اعظم بهره و
نصیب التماس نمودند مزکوم بودند و از طیب مشموم تلذذ

*** ص ۱۲۴ ***

تلذذ جستند در زیر زمین چون خراطین و کرم مهین تکاپو نمودند و از جهان علیین اطلاع خواستند فباطل عمل الخراصون و انهم فی درکات جهلهم نازلون و عن اسرار ما وراء الطبيعة لمتحجبون و عن مشاهدة الايات الكبرى لغامضون یا حسرة لهم و یا اسفالهم و هم عن الفضل والدرك والشهود والوجود والحیات و عما به تزين حقيقة الانسان لمبعدون ع ع

هو الله

ای مشتاق کوی دوست از شدت شوق چون آتشی و از تشنگی چون نیران سرکش حرارتت سرایت بجهان نموده و اشتیاقت تاب و توان برده ولی شوق و اشتیاق این عبد بمشاهده روی دل جویت بسی افزون و میل ملاقات در شدت انبعاث و هیجان اما چون آنجناب اوقات را وقف خدمات فرموده اید و خدمت یاران حق اعظم موهبات و اشرف ثویبات و در ساحت قدس جمال قدم روحی لمن یشتاق تربته الفداء مقبول ترین اعمال و محبوب ترین افعال بناءً علی ذلک قرار بر این شد که این عبد سر بر آستان مقدس گذاشته بالوکاله عجز و ابتهال نمایم و نماز و نیاز کنم و تلاوت زیارت نمایم حال شما اگر این نیابت و وکالت این عبد را قبول میفرمائید بشکرانه بیشتر از پیشتر کمر خدمت یاران آلهی را بر بندید و چنان بکوشید که از افق خدمت امر الله چون

*** ص ۱۲۵ ***

کوکب منیر بدرخشید و تاییدات رب آیاترا من کفالت مینمایم و در زیارت
نیز وکالت میکنم شما نعم الموکلین و من وکیل مقیم جمیع احبای آلهی را تکبیر
برسانید ع ع

هو الله

ای ناطق بذکر آلهی صبح قدم چون مشرق عالم را روشن نمود خفاشان
پریشان شدند که ای وای وای ما را مجال و میدان نماند و دکه و بازار
ور شکست پس چاره باید کرد چه که محراب و منبر برهم خورد یکی گفت این
صبح کاذب است دیگری گفت کوکب آفل برخی گفتند فجر شمالی است
نادرالوقوع و کوکبی لامع از پس ندارد و بعضی گفتند که شعاع کوره ولکانی است
که وقت طغیان آتش فشان است و چون آفتاب انوار دمید بزویای ظنون و
دخمه های او هام گوناگون خزیدند که این شب است نه روز ظلمت است نه شعاع
دل فروز کوآن خسرو کشور اثر کوآن پرتو جهانگیر کوآن کوی آتشین
کوآن روی نازنین و چون آن نیر تابان در وسط آسمان در نقطه معدل النهار
خیمه برافراخت نوبت سلطنت بنواخت که ای ناینبایان و ای خفاشان
پرتواشراق است و تجلی نیر آفاق لمعه طور است و شعله پرنور چشم مشتاقان
منوراست و مشام عاشقان معنبر نفحات جان پروراست و نسما ت ریاض حشر اکبر

*** ص ۱۲۶ ***

اکبر نفحه صور است و نفحه گلشن سرور فیض عنایت است و یوم بشارت

دهشت قیامت است و وحشت خسران دنیا و آخرت خوف تضع
 کل ذات حمل حملها است و بیم ترهل کل مرضعة عما ازضعت و هراس
 و تری الناس سکاری و ماهم بسکاری ولكن عذاب الله شدید است و ظهور
 و نفخ فی الصور و ذلك رجع غیر بعید است سرور و حبور است و حشرونشور اصحاب
 یمین در فلک امین است و اصحاب شمال در شروبال ان الابرار لفی نعیم است
 و ان الفجار لفی جحیم شمع آلهی روشن است و انجم رحمانی گلشن خلاصه
 این وقوعات عظیمه بیهوشانرا بیدار نمود و مدهوشانرا هوشیار نکرد
 منتظر آن یومند و مستحق زجر و لوم ذرهم فی خوضهم یلعبون پس ای احبای
 آلهی شما که صدر نشین این بزمید و تیغ آتشین این رزم طیور حدائق توحیدید
 و ظهور حقائق تجرید و در ظل کلمه وحدانیت جمع شوید و تحت لواء حضرت
 احدیت مجتمع الشمل قیام براظهار آثار باهره حشراکبر نمائید و در صدد تشهیر انوار
 زاهره این نشر اعظم افتید در الفت و محبت بکوشید و باهم بجوشید
 باخلاق آلهی ممتاز از ناس شوید و بروش و سلوک مالک الملوک سالک بین
 ناس در جمیع شمل بکوشید و در ترقی در جمیع مراتب بین جمع بیکدیگر مهربان
 باشید و با آشنا و بیگانه خیر جوین نظر بقصور ننمائید و از فیض ظهور محروم نگردید

*** ص ۱۲۷ ***

در نظم امور بکوشید و در ترقی جمیع شئون بذل مجهود دارید ولی شاهد
 این مواهبت در انجمن یاران پرده برانداز و چون عهد و پیمان محفوظ گردد
 ولا حی علی الوبال حی علی الضلال حی علی خيبة الامال حی علی الیاس
 والاضمحلال حی علی عذاب شدید المحال و البهاء علیکم ع ع

هوالمقصود

آلهى ورجائى و غاية آمالى هولاء عباد خضعوا لسلطانك و خشعوا لقوة
برهانك و عنت وجوههم لعزتك يا حى و يا قيوم و ذلت رقابهم
لسلطنتك يا ربى القديم قبل الدهور و خضعت اعناقهم لهيبتك
يا مولى الحنون و قد وقعوا تحت مخالب سباع ضاريات من البليات
و سقطوا فى وهدة الخذلان من المصيبات و استولى على تلك الديار
والاقليم القحط و المحال و السقم و السيل و الويل فقلع بنيانهم و زلزل
اركانهم و امراض اجسامهم و ازعج ارواحهم ايرب لا تاخذهم بذنوب غيرهم
و اشرق عليهم بانوار عفوك و غفرانك و فضلک و رحمتك و امتنائك
و ادفع عنهم كل بلاء و مشقة و سقام انك انت الرحمن ع ع

هو الله

اي رب افتح ابواب معرفتك على وجه عبدك على الذى توجه اليك و تشبث

*** ص ۱۲۸ ***

و تشبث بالحبل المتين و تمسك بذيل رداء نورك المبين و احب
السلوك على صراطك المستقيم و المشى فى منهجك القويم انك انت الكريم
الغفور الرحيم ايرب ثبت اقدامه و يسر آماله و اشرح صدره بنور عرفانك
يا ارحم الراحمين ع ع

هو

سوكلى يارانم و نورانى دوستانم حضرت احديت عالم بشرى پرتو

تحلی ایله و فیض مجلی ایله رشک عالم ملکیت ایلدی انوار فیوضات
قیومیتی نور سحر کبی آفاقدہ منتشر و اسرار موہبتی جهان ملک و ملکوت ده
مشتہر اولان جناب اسم اعظم و ہویت قدم حضرت لرینہ شکر اولسون
کہ بزم کبی مور ضعیفی سریر سلطنت سلیمانی اولان تخت نیکبخت محبت اللہ
و معرفت اللہ تا صدر عزتندہ اوتورتدی و الطاف بی پایانی نی سزاوار
و ارزان بیوردی ریم سکاشکر اولسون حمد اولسون جانم اوغرونده
قربان اولسون ع ع

هوالبہی

ای احبای آہی این جهان ترابی و خاکدان فانی آشیان مرغ خاکبست
ولانہ خفاش ظلمانی نہ طیر آہی ملاحظہ فرمائید کہ طيور حدائق قدس و نسور

*** ص ۱۲۹ ***

حظائر انس در هیچ عصری در این گلخن فانی آرامیدند و یا از شاخسار آمال گلی
چیدند و یا دمی راحت و آسایش دیدند و یا آنکہ مسرت جان یافتند
و فسحت وجدان جستند ہر صبحی را شام تاریک دیدند و ہر شامی را وقت
وقت سرگردانی و بی سرو سامانی یافتند گاہی غل و زنجیر یوسفی اختیار
نمودند و گاہی تلخی شمشیر چون سید حضور بکمال سرور چشیدند دمی
آتش جانسوز نمرود را گلستان یافتند و گہی صلیب و دار یهود را اوج
آرزوی دل و جان ملاحظہ نمودند وقتی نیش ستمکارانرا نوش یافتند
و زمانی تیر و تیغ یزیدانرا مرہم زخم دل ناتوان باری اگر جهان بی بقا و یا
جهانیان بیوفا را قدر و بہائی بود اول این نفوس مقدسہ تمنای آسایش و زندگانی
مینمودند و آرزوی خوشی و کامرانی پس بیقین بدانید و چون نور مبین

مشاهده کنید و آگاه و پربانتباه گردید که اهل هوش و دانش بلایای
سیل آلهی را راحت جان و مسرت وجدان شمرند و مشقات را
صرف عنایات دانند زحمت را راحت بینند و نعمت دانند
ملح اجاج صدمات را عذب فرات خوانند و تنگی زندانرا فسحت ایوان یابند
حرارت محبت الله با خمودت و جمودت جمع نشود و انجذابات جمال الله
با متانت و سکون مجتمع نگردد و آتش و ثلج دست درآغوش نشوند و کره نار

*** ص ۱۳۰ ***

و کره نار در تحت برف و تل خس و خار پنهان نگردد ای احبای خدا صدا
و ندائی و ای بندگان درگاه فغان و آهی و ای عاشقان سوز و گدازی
و ای ای عارفان راز و نیازی درالواح آلهی ذکر حکمت گشته و بیان مراعات
مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عنصری
نبوده بلکه مراد آلهی این بوده که شمع در جمع برافروزد نه در صحرای بی نفع
ماء فیض آلهی بر ارض طیبه نازل گردد نه ارض جرز و الا خواموش
شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی جمع را علامت وحدت
نتوان شمرد افسردگی حیات و زندگی تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی
هوشمندی و زیرکی نگردد ایدکم الله یا احباء الله علی اشتعال بنار
محبت الله ع ع

هو الله

ایدوستان حضرت رحمن صد هزار بشارت از ملکوت ابھی در هر دقیقه آید و هزاران
نجوم فیوضات از افق عنایت در هر دمی بدرخشد ولی نفوس غافله را چون صخور قاسیه
از فیوضات آلهیه نصیبی نه و حقائق سفلیه را از افاضات علویه بهره نیست غراب و
ذباب عقاب نگردد وزاغ وزغن طوطی شکرشکن نشود پس شما که از این فیض بهره
ونصیب

*** ص ۱۳۱ ***

بردید و از این فضل عظیم سهم و فیر یافتید باید چون ساقیان باده پرست مدهوش و سرمست
شده و این جام آلهی را بدست گرفته طالبان عهد الست را صهبای آلهی بنوشانید و مشتاقان
جمال رحمن را از ملاحظت و صباحت وجه قدیم خبر دهید تا هریک بدیده بصیرت نظر
نمایند که جمال یوسفی آلهی در مصر یزدانی چنان جلوه نموده که رونق بازار صد هزار
یوسف کنعانی در شکسته و چنان رخی بر افروخته که ولوله در شهر انداخته و علم فتنه در
قطب آفاق برافراخته ایدوستان آلهی افسردگان در جزعند و پژمردگان در فزع مقصدشان
اینست که بخمودت و جمودت خویش ایامی بسر برند و اوقاتی بگذرانند و این کور عظیم و
دور کریم را بی نور مبین بدانند تعساً لهم تباً لهم ع

هو الابهی

هذا لوح الله قد نزل من جبروت العزة والاقطار قوله جل سلطانه
من ينتظر ظهوراً بعدى انه من الخاسرين والذى يظهر بعد الالف انه
ناطق باسمى وفى المستغاث ياتى من يشهد لى بانى انالله رب السموات
والارضين ما عرف احد هذا الظهور الاعلى قدر انه بكل شئى عليم انتهى
جناب محمد على المشهور برجال الغيب عليه بهاء الله الابهى ملاحظه نمایند هو

هوالبهی

ای طالب صادق و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گشت
و به منتهای دقت تلاوت گردید الیوم تکلیف اینست که آنچه از قلم اعلی
نازل آنرا اتباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح اینعبد است اعتقاد کنند
ابدأ تاویل و تفسیر نمایند و تلویح ندانند قسم بمری غیب و شهود هر
نفسی از خود تصویری نماید و یا تخطری کند سبب احتجاب او گردد و علت
ارتیاب شود اینست اعتقاد صمیمی صریخی بدیهی اهل ملکوت ابهی
و سکان جبروت اعلی که ظهورات کلیه نقاط اولیه و شمس حقیقیه و مبادی
فیوضات رحمانیه هستند منتهی بظهور اعظم و جمال قدم روحی
لاقدام احبائه الفدا شد و تا قبل از موعده مذکور در کتاب الله یعنی الف سنه
جمیع نفوس مقدسه که موجود شوند ادلاء و عباد و ارقائه بل تراب آستان
جمال مبارکند کل در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزله سرج مستضیئه و نجوم
مستیره هستند که به شعاعی از اشعه آنشمس حقیقت مستفیض گشتند
کل عباد له و کل بامرہ یعلمون سبحان الله چه نسبت است بین تراب
و رب الاباب و چه مشابہت است بین ذره و آفتاب جهانتاب
و اما اینعبد مقامش عبد عبدالبها و ذره خاک آستان جمال ابهی

در ساحت احبائش محو و نابودم و در آستان بندگانش تراب بیوجود
استغفرالله من دون ذلك يا احباء الله ولى اينمطلب را بکمال محبت
و رافت تفهم کل نمائيد نه بعنف و زجر که سبب اختلاف شود ع ع

هو الابهى الابهى

يا من انجذب بنفحات القدس التى تهب من مهب موهبته الله ربك الرحمن
الرحيم و لمثلک ینبغى هذا الانجذاب و لمثلک یلیق هذا الاشتعال
و لشبهک جدیر هدیر الورقاء فى حدیقة التوحید و الاتقاد بنار الاتحاد
تالله الحق ان جنود ربک ظهیرک و ان مولاک مجیرک و محبوبک سمیرک
لا تتیس من قصور الافهام و لا من فتور اللام و لا من قلة شعور الانام
فاطلق اللسان و ارخ العنان فى حله البیان لتخور قصبات
السواق فى الافاق و توبدک قوة الميثاق على تشتیت شمل اهل
الشقاق و تبديد صفوف النقض و النفاق لعمرک ان قبیل ملائكة
ملکوت الابهى لفى هجوم و ان رب الجنود لفى حزب من الاحزاب فسوف
ترى رايت الايات مرتفعة و اشرعة البينات منتشرة و نجوم
الهدى ساطعة و رجوم السما ثاقبتہ و انوار التقى لامعة و غمام السهى
فأفضته و نسائم ارواح هابة و شمائم الفتوح عابقة لعمرک یبعث الله

يبعث الله نفوساً اعينهم كاللهيب والسنهم كالصارم الشديد
وارجلهم من حديد يحمون حمى الميثاق ويدافعون عن حصن عهد الله
ويمنعون هجوم المارقين وتحريف المبتدعين وتمليق الناقضين
وانك كن قائد هذا الجيش العرمرم وقدوة هذا العصبته القائمة يقوة
الاسم الاعظم والبهاء على كل ثابت على العهد المبرم ع ع

هوالبهي

ای ناطق بشنای حق و متمسک بعهد و پیمان آلهی چندیست که از گلزار
اسرار نسیمی مشکبار نوزیده و از گلشن احوالت شمیمی عنبر نثار
نرسیده چرا ساکت و صامتی و واله و هامد وقت نطق و بیان است
و هنگام غریدن چون شیرزیان اگر آهنگ اوج اعلی داری پری بگشا
و اگر توجه بمنظر ابهی داری پروازی بکن و اگر سلسبیل معین حیوان
طلبی در ظلمات بلایا بشتاب و اگر شهادت کربلا جوئی در بحر کرب و بلا
خوض کن از چیزی فتور میار و قصور مساز آنچه در سبیل آلهی از احوال
و حوادث و طوارد و مصائب و موارد حاصل کل تاکید در تاییدات
و بشارات رب مجید مقصود اینست که منتظر چه روزی و مراقب
چه ایام وقت میگذرد عنایت جمال قدم در حق آنجناب در منتهی درجه بود

و الطاف ملکوت ابھی امیدواریم کہ مستمر باشد والبہاء علیک ع ع

هو اللہ

ای خیاط جامہ کہ براندام ہیکل عالم موافق و موزون و برازنده است
خلعت میثاق است و تشریف عہد محبوب آفاق چہ کہ خیاط آلہی
این جامہ را بریدہ و سلطان حقیقی بخشیدہ حال کھنہ دوزانی چند
کمر ہمت بر بستہ کہ از قماشہای عتیق مندرس کہ تار و پودش اوہام صرفست
جامہ آلودہ بچہ ہیکل عالم دوزند و از این خلعت تقدیس رحمانی عاری
و بری نمایند فبئس ماہم یفعلون این قمیص از حریر ملکوت است و دستگاہش
در جہان لاهوت و صناعتش سلطان جبروت والبہا علیک ع ع

هو الالبھی

ترانی یا آلہی مبتہلاً الی ملکوت رحمانیتک متضرعاً الی جبروت وحدانیتک مہترأً من
نسیم ریاض احدیتک و مشتعلأً بالنار الموقدۃ فی سدرۃ فردانیتک باذلاً روحی و ذاتی و
کینونیتی و جسمی و دمی فی سبیلک فریداً فی ارضک وحیداً فی بلادک ؟؟؟ من جمیع
عبادک هدفاً لسہام اعدائک غرضاً لسان اشراء خلقک مصوب علیہ النصال و مفوق علیہ
النبال من کل الافاق و سل علیہ السیوف من صفوف مجندۃ بالالوف من جمیع

من جميع الانحاء وهو مع عجز الظاهر وضعفه الواضح ووهن العظم ذوب اللحم ونحول
الجسم وانحناء الظهر وشبوب نيران الشيب فى الراس يقابل بكل قبول وسرور تلك النبال
المفوقة ويستهدف تلك السهام المصوبه ويشرب تلك السموم الناقعة ويتجزع تلك
الكاوس الطافحة بمرارة قاطعة فان الامم المحتجبة عن نور جمالك والملل المتميزة من
الغل والغىظ على طلعتك لما سمعوا غيبوبة شمس احديتك وافول نيرفردانيتك وسكون
امواج بحر بيانك ووقوع المصيبة الكبرى وحصول الزرية العظمى هاجوا فرحاً وسروراً و
ماجوا طغياناً وسروراً اطلقوا اعنته الظلم و اشرعوا اسنة الاعتساف و غضوا اعين
الانصاف و هجموا هجوم الذاب الكاسرة وصالوا صولة الكلاب الضارية على هذا المسجون
الوحيد وهم يتمنون نزول راياتك وسقوط آياتك و خمود نيرانك وكمون برهانك ودنو
كلمتك و طى شراع موهبتك وافول انوارك وغروب آثارك ودروس معالمك ودحور
ماثرک و خسوف كواكبك و نفود شعارك ايرب فاخلق بقدرتك الكاملة وشيتك النافذة و
رحمتك الواسعة عباد الذين وعدتنى بهم بفضلك وجودك من حقائق مقدسة من شئون
خلقتك ثم اسئلك ان تويد عبادك المصطفين وارقائق

المتحجيين على التمسك بذيل رداء كبرياتك والتعلق باهداب ازار غنائك والسعى فى
اعلاء كلمتك والجهد فى نشر نفحاتك والرافع للواء آياتك والحث على ظهور بيناتك
ايرب انا الضعيف قونى على امرک وانا الفقير اغننى من كنوز ملكوتك وانا الحقير فانصرنى
بسلطان جبروتك رب اشدد ازرى بقوتك القاهرة وقو ظهري بسلطنتك القادرة وانجذنى
بملائكة الصائلة وايدنى بجنودك الغالبة ايرب اجعلنى وعبادك المخلصين جنوداً مجندة
من ملكوتك الابهى وعصبة مشردة للاحزاب المقاومة للملاء الاعلى حتى يتشتت شمل
فيلق الممات ويلم شعث جنود الحيات وتشق قوة الاشعة الساطعة من عالم النور حجبات

الظلمات و تنتشر انوار صبحک المنير و فجرک المبین علی سائر الجهات ايرب طهر القلوب
و اکشف الکروب و اغفر الذنوب و اجعلنی مخلصاً لوجهک الکریم و مغرماً لجمالک المبین
و متشبثاً بجلک المتین و متمسکاً بعهدک القديم و ثابتاً رأسخاً علی میثاقک العظیم و
سالکاً علی الصراط المستقیم و خالصاً لوجهک الکریم و مخلصاً فی الدین لا تاخذنی فی
اتباع امرک لومة لائم و لا تصدنی عن رضائک صولة قائم و لا تحجبني دولة غافل فوعزتک
یا آلهی تزلزل ارکانی عند تذکری شدائد الامتحان و تفکری فی اعاصیر الافتتان التي تستاصل

*** ص ۱۳۸ ***

تستاصل جلی نعمان ايرب احفظنی بعین عنایتک و احرسنی یحفظک و کلائتک و ثبتت
قدمی علی صراطک و وفقنی علی خدمتک و اشرح صدری بمشاهدة افق فیضک المبین
و اجعلنی آیه من آیات رحمتک للعالمین و رایة من رایات موهبتک بین الموحدين و اجعلنی
سبباً لجمع شمل المومنین و اسقنی من عین الیقین و اشغنی بحبک عن سواک یاری
الرحمن الرحیم و جنبنی عن دونک و الحقنی بعبادک الصالحین انک انت الکریم انک
انت الرحیم انک انت الرحمن ذو الفضل العظیم ع ع

الله ابھی

ای احبای آلهی از جواهر کلمات رب الایات البينات معین معانی جاری و از هویت
کلام حضرت احدیت سلسیل هدایت جاری ولی کشف این بیناترا
راسخون در علم نمایند و ینابیع این معانی را مقنی حقیقی منفجر فرماید لهذا
کتابرا بنص صریح قاطع بوضوح عبارت در کتاب اقدس و در کتاب عهد
مبین مبین تعین و منصوص گردید حال نو هوسانی چند خیال اجتهاد نموده اند
نفس منصوص را مخدول نموده اند و بنیان مرصوص را مهمول گذاشته اند

و چون خلیفه ثانی فریاد حسبنا کتاب الله برآوردند تا حقیقت دین الله را
از بنیان براندازند و هریک علم اجتهادی بلند نمایند ملاحظه کنید که این
بینوایان

*** ص ۱۳۹ ***

از خود چه قدر بیمایه و بی پایه اند که چون خواستند که بنیان عهد براندازند و
بنیاد میثاق ویران نمایند و مرکز پیمان را تغییر و تحویل دهند از خود نتوانستند
احداث بهانه نمایند بلکه بذیل خلیفه ثانی تشبث جستند و کلمه معروفه
اورا بر زبان راندند و ندای حسبنا کتاب الله بلند کردند و همچنین قول
ابو حنیفه و رای خوارج و معتزله را میان گذاشتند و نفسی معصومی پیدا
نگردد و لکن هر نادانی نفس منحوس خویش را معصوم شمرد چنانچه در همین مسئله
اگر بیکی گفته شود که شاهد تو خطا کرده چه که معصوم نیستی بی نهایت استیحا
نماید و فریاد او ایلا بلند کند ولی چون بمقام منصوص چون بنیان مرصوص رسد
جائر الخطاء والذنوب والكفر والشرك والاحاد والزندقه والفسق والفجور
والظلم والجور شمروند تبالهم وتعسا بما غفلوا عن ذکر الله وفرطوا فی جنب الله
و یحسبون انهم یحسنون صنعاً فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین
ای احبای آلهی تالله الحق اهل فتور را مقصد از نشر اوراق مفتریه و انتشار
اراجیف مبتدله اینست که مرکز میثاق را نسیاً منسیاً نمایند و خود را در انظار
جهال جلوه دهند والا بمیع مقربه وحدانیت الهیه و معترف بعصمت ذاتیه
جمال مبارک اختلافی در میان نیست جز عدم ثبوت بر عهد و اگر نفسی را
از عصمت نصیبی باشد این از فیض و عنایت جمال قدم است و للارض

*** ص ۱۴۰ ***

و للارض من كاس الكرم نصيب يعنى جمال مبارك حفظ و صيانت
ميفرمايد انه خير حافظاً و هو ارحم الراحمين والبهاء عليكم ع ع

الله ابهى

يا من توجه الى ديارالله فى صون حمايةالله فديت بروحى كل من قام بالعبودية
للعتبة الساميته العليا چنين معلوم ميگردد که در ديار آلهى احبای رحمانى
هر يک در مقامات عرفان نسبت باينعبد بيانى مينمايند و نعوت و محامدى
عنوان ميکند جمال قدم روحى لمن قام لعبودية الفداء در مقام نعت و ستايش
حضرت سيد الشهداء عليه السلام تربت طاهرش را ستايش رب الارباب
فرمايد و اين نظريه نسبتش بان نفس مقدس است ولى از آنجائیکه مدارک عرفان
مختلف لهذا بايد کل احبای آلهى رجوع بکلمه واحده نمايند تا کل در ظل
کلمه توحيد استقرار يابند و آن کلمه بيان اينعبد است آنچه اينعبد ميگويد و يا
مينويسد بايد بان تمسک نمائيد اينعبد از جميع اسماء و صفات و القاب
عارى و فرارى و اسم و لقب و کنه ذات و صفت و رسم عبدالبهاء است
يعنى عبوديت محضه صرفه حقيقه التى لا تقبل لا تاويلاً ولا تفسيراً ولا تحويلاً
و لسان احبای آلهى بايد ترجمان لسان اينعبد باشد و قلمشان ترجمان قلم اينعبد
فلا يخاطبني ولا يذكرني احد الا بهذا النعت العظيم هذا هو النعت الذى يشرح به

*** ص ۱۴۱ ***

صدري و يفرح به روحى و ينعش به قلبى و يخضر به عودى و يتعطر به مشامى و يتنور
به وجهى و تقربه عينى و تلتذبه اذنى و ليس لى اسم ولا رسم ولا نعت ولا صفته
ولا لقب ولا ثناء الا هذا الذكر الحكيم از جميع احباء رجای اينعبد اينست که شب و
روز دعا نمايند که اينعبد بشروط عبوديت جمال قدم موفق گردد و البهاء عليك

ع ع سواد این مکتوب را بجهة حضرت اسم الله عليه بهاء الله الابهی و حضرت
فروغی عليه بهاء الله الابهی لازم است

هو الله

ای یاران حقیقی دست شکرانه بساحت اقدس دلبریگانه بلند کنید و آغاز
این راز و نیاز نمائید که ای پروردگار ستایش و نیایش و شکر و پرستش
ترا سزاوار که موفق و موید بر ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان نمودی و قوت
تمسک بر عروة الوثقی بخشیدی هر پرده را از پیش دیده دریدی و هر حائلی را
از صراط مستقیم برانداختی و هر مانعی را از مشاهده نور مبین برداختی چشمها را
روشن فرمودی و ثابتین بر میثاق را شمع انجمن کردی علم عهد را در آفاق
امم چنان بلند نمودی که هر پیر و برنا و کودک و بزرگ و دانا و یار و اغیار و بیگانه
و آشنا و نانوان و توانا مجبور بر اعتراف گشتند و مجال انکار بجهة نفسی
باقی و برقرار نماند پس باید آن یاران با وفا در هر آن صد هزار شکر بدرگاه

*** ص ۱۴۲ ***

بدرگاه احدیت نمایند که باین تایید و توفیق و استقامت موفق گشتند ع ع

هو الابهی

ای جناب کبریانیک احبای حقیقی لری نورهدایت مطلع احدیتدن طلوع

و آفاق ممکناته سطوع ایلدی جهانی رشک جنان وافق امکانی غبطه مشرق
لامکان ایلدی ابررحمت باقدی نسیم عنایت اسدی باران موهبت دوشدی
اراضی کائنات و حقائق مجردات استفاضه واستفاده ایتدی اولی الابصار
مشاهده انوار ایلدی اولی الاذان استماع نغمات ایلدی خفاشان محزون و مایوس
اولدیلر و زاغان مهموم و دلخون اولدیلر کیمییدی کون سرنگوندر کیمی
دیددی بلبل برمفتون مجنوندور کیمی دیددی شمعک عاقبتی سونمکدور کیمی دیددی
چمنستان حقیقتک ذوق و الفتی هدایتی سومک نهایتی ؟ ؟ دکنکدور
بناء علیه ظلمت یاخشیدور انوار ایماندور گلزار و چمن بی اعتبار در
گلخن باقی و برقرار در حاصلی گفتگو چو قالدی و جستجو هر طرفه یایلدی
نهایت کیمی محرم کیمی محروم کیمی امید وار کیمی مایوس اولدیلر جناب
کبریاء ملکوت ابهائیک فیوضاتندن بری با نصیب ایدرک انوار احدیتدن
یوزلرمزی نورانی و کوزلرمزی حقیقت بینائی سوزلرمزی نصائح رحمانی
بیورسون تا حصن حصین میثاقده جنود شدید اوله لیم و قصر مشید عهد

*** ص ۱۴۳ ***

آلهیه ئی محافظه ایدلم سوکلی دوستلر ع ع

هوالبهی

ای یار مهربانم هر لساندن مراد بیان معایندر و هر معایندن مقصد تبیان
میانیدر نغمه آلهی اولملی خواه فارسی اولسون خواه عربی اولسون خواه ترکی اولسون
آهنگ و هوا جانسوز اولمه لی خواه مقام حجازی اولسون خواه عراقی اولسون
انجق ایمدی آقا سید اسدالله علیه بهاءالله حاضر و محفلده موانسدور

کندسی ترکی لره چاتغین وترکی یه الیشکین بولندیغندن آهنگ ترکیدن
شوق و طربه و جذب و ولهه مستغرق اولورین دخی شوسبیه بینی
قلمی آلدوم وبو مکتوب لری ترکیجه یازدوم حاصلی حمد اولسون که اول
عزیز محترم مشمول عنایت اسم اعظم در و مظهر الطاف جمال قدمدر کیجه بی
کوندوزه قاتملی و خدمت امرالله ایتملی و توجه ملکوت ابهی ایتملی الولد
سرابیه سرنی آشکار ایتملی عهد و میثاقده ثابت اولملی و پیمان و ایمانده
راسخ اولملی عبدالبها عباس

احبای آذربایجان علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

ای درگاه آلهی نک سوکلی قوللری مظاهر حضرت احدیتک ظهوری و مشارق
نور حقیقتک طلوعی بردور عظیمدر و عصر مجید در و قرن جدید در هربر مظهر مقدسنک

*** ص ۱۴۴ ***

مقدسنک کتاب مبین تدوینی اولدیغی کبی حقیقت رحمانیه سی و کینونت
نورانیه سی ام الکتاب تکویندر لوح محفوظ در رق منشور در کتاب مسطور در
کتاب تدوین و تشریح سوز و آیات و کلمات و حروفاته محتوی اولدیغی
کبی حقیقت وحدانیه یعنی کتاب تکوین دخی من حیث الاسماء والصفات
والافعال و الاحکام والآثار آیات و کلمات و حروفاته فائز و شامل در
بو آیات و حروف و کلمات تکوینیه حقائق احبا و رقائک کینونت
ارقا در آیات منزله حجت و معجزه اولدیغی کبی آیات و کلمات تکوینیه
دخی خارق عاده و حقائق ممتازه اولمق کرکدر یعنی تکوین طبق تدوین
و تدوین اوصاف تکوین اولمق کرکدر یعنی احبای آلهی مظهر آیات
توحید اولملی و مطلع اسرار تفرید اولملی مشارق اسماء و صفات اولملی

و مهابط الهام رب الارضين والسموات اولملى نور حقيقتك اشعه ساطعه سى
اولملى و نار موقده ربانيه نك لمعات لامعه سى اولملى مظاهر اخلاق رحمانيه
اولملى و مطالع آثار ربانيه اولملى سائر امم دن هر جهتجه ممتاز اولملى اى
جمالقدمنك احبای صادقانى و دوستان حقیقیسی سعی و غیرتی بذل
و جهد و همتی صرف ایدرک حقیقت انسانیه ئی سنوحات رحمانیه ایله
تزیین ایتمک کرکدر حمد اولسون جنود تایید ملکوت ابهادن هجوم ایتمکده در

*** ص ۱۴۵ ***

و فریق ملائکة توفیق اعلى دن ورود ایتمکده در انجق توجه لازم در
تبتل لازم دور تضرع لازم دور تصفیه لازم در ترکیه لازم در عهد و میثاق
آلهیده ثبوت و رسوخ لازم در عهد و پیمان رحمانیده استقامت و رکوز
لازم در اخلاق کزی اخلاق رحمانیه و اطوار کزی اطوار مقدسه روحانیه
و کفتار کزی ستایش و ثنای جمال قدم ایتمک لازم در والبهاء علیکم
یا احباء الله ع

هو الله

ای متمسکین بعهد و پیمان آلهی ایوم اهل ملاء اعلى از ملکوت ابهی ناظر و از جبروت
قدس بشری و طوبی ملتفت چون نظر بمجامع و محافل ثابتین بر عهد و میثاق نمایند فریاد
بشری بشری بر آرند و بتهلل و تسبیح لب بگشایند و ندا فرمایند ای انجمن رحمانی و ای
مجمع یزدانی طوبی لکم بشری لکم ای روی شما روشن ای خوی شما گلشن که بمیثاق
محبوب آفاق متمسکید و از پیمان پیمان آلهی مدهوش و مستید بجمال قدم وفا نمودید و

جام صفا نوشیدید و محافظت و صیانت امرالله نمودید و سبب تفریق کلمة الله نشدید و علت
ذلت دین الله نشدید و در عزت اسم حق کوشیدید و استهزاء امم را بر امر مبارک

*** ص ۱۴۶ ***

مبارک روا نداشتید مقام منصوص را اهانت نمودید و مرجع مخصوص را ذلت و اذیت
و اهانت نخواستید در وحدت کلمه کوشیدید و بابواب الرحمة پی بردید جمال مبارک را
زود فراموش نمودید و البهاء
علیکم ع ع

هو الابهی

اللهم یا موید المخلصین بجنود الملکوت الابهی و موفق الثابتین علی عهدک
بقییل من ملائکة الملاء اعلی یدعوک عبدک الخاضع الخاشع بعبتک
السامیته العلیا متضرعاً مبتهلاً الی حضرت رحمانیتک الکبری ملتجاء الی
کھف حمایتک و صون کلائتک الادقی ان تصونه من شر الاعداء و تجعل کلمة
ھی العلیا و کلمة عداته و شماته هی السفلی و تشفیہ من استقامة التی اورثت له
و هن القوى والعلل التی اعترته بقوة کبری ایرب اجب مسؤله و هیئى له
من امره رشداً و افتح علیه ابواب التایید من السماء واسقه من کاس
الشفاء یا طیب قلوب اهل الولاء و شافی صدور اهل التقوی و معین الضعفاء
و موفق عبادک الذین ثبتوا علی عهدک و میثاقک الذی هو العروة الوثقی
المدودة من ملکوتک الابهی ایرب انه ضعیف قوه بقدرتک العظمی یا مالک
الآخرة والاولی و انک انت الکریم الرحیم یاربى الاعلی ع ع

هوالبهی

ای سرگشته کوه و صحرا در سبیل جمال ابهی مکاتیب متعدده ارسال شد
امید از فضل جمال مبارکست که چشم را بمشاهده اش روشن نموده اید نظر
بحکمت امر مرقوم شده بود که بعد از خلاصی توقف نفرمائید و یکسربارض مقصود
توجه فرمائید حال از اخبار که تازه رسیده مملکت قفقاز بسیار
استعداد دارد و مبین سیار کم و مبلغ باید که لسان ترکی را بداند
چون این شرایط در آنجناب جمعست لازم است که در آنصفحات چندی
در کمال گرمی و روح وریحان بتبلیغ امرالله مشغول گردید این امر بسیار مهم است
البته صد البته کمال مقدرت را بذل فرمائید در جائی استقرار دائمی از
آنصفحات مجوئید بلکه نسائم چون اسحار در مرور باشید والبهاء علیک
و علی کل من نشر دین الله زحمت شما از این سفر بسیار بود و مشقت بشمار
هم چنین لازم است و من مطلع بر جمیع بلایا بوده وهستم راحت و صحت
و نعمت بعد از صعود جمال مبارک بجهت ما حرامست جمیع اوقاترا باید در
کمال مشقت و زحمت و مصیبت و تعب و آلام بسر بریم والبهاء علیک ع

الله ابهی

یا من ثبت و نبت فی میثاق الله بانگ بانگ پیمانست و عهد حضرت یزدان

یزدان طیور قدس از این ندا در وجد و طربند و جغدان جفای از این نوا در کرب
و محن بلبلان گلشن توحید را هدیر و رقاء و صوت صریر قلم اعلیٰ خوش آید
و زاغان گلخن تحدید را نعیب و نعیق و یا زفیر و شهیق پس چون جام می ازباده
سرور لبریز باش که در این صبح انوار چون مرغ سحر بگلبانگ آلهی آهنگ
میثاق بسرودی و دلها بر بودی و سبحان ربی الابهی باواز بلند فرمودی
والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

یا من توجه الی ملکوت الله احسنت ثم احسنت بما انجذبت بنفحات عبقت
من ریاض میثاق الله و بخ بخ لک بما احییت بروح عنایة ربک العزیز
الوهاب قم یا عبد بکل قوة علی خدمة امرالله و اشکرنی فی عبودیة عتبه جماله
الابهی واسق الطالبین من کاس الذکر فی محفل العرفان لعمرالله ان قواء الوجود
من الغیب والشهود تویدک علی هذا الامر فی کل آن و حین و البهاء علیک
و علی کل مستقیم ع ع در خصوص اذن حضور مرقوم نموده بودید حال
تامل داشته باشید انشاء الله در وقتش داده میشود حال حکمت چنین اقتضا
مینماید الیوم یوم عبودیت استان مبارک است بیانا جمعاً متفقاً
و متحداً بعبودیت ساحت اقدسش قیام نمائیم تا نورانیت امرش آفاقرا

روشن نماید ع ع

هوالبهی

ای ناظر بملکوت ابهی چشم بصیرت باز کن تا مشاهده انوار ساطعه و تجلیات لامعه از ملکوت ابهی جبروت غیب مشاهده نمائی و بملاحظه آیات کبری چشم روشن نمائی و بر سریر اطمینان جالس گردی و بر کرسی یقین مستقر تا بموهبت آلهیه که از برای تو مقرر پی بری و دیده روشن نمائی عبدالبهاء ع

جميع احبای آلهی را ابلاغ فرماید که اریاح افتتان شدید است و قوت امتحان عظیم وقت ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق است و هنگام قیام بر عهد و پیمان نفوسی پیدا شده اند که بتحریر و تقریر و تدبیر بنهایت تدویر به همسات سرّیه ناس را بر عهد و پیمان سست کنند آنجناب باید انشاءالله چون سد سکندری از زبر حدید مقاومت یاجوج نقض میثاق و ماجوج کسر عهد و پیمان آلهی نمایند تا نفسی نتواند ادنی رخنه نماید

ع ع

الله ابهی

ایشمع محبت الله صبح است و پرتو میثاق از آفتاب عهد بر شرق و غرب زده جهانی روشن فرموده و نسیم جانبخش از ملکوت ابهی مشامرا معطر و دماغرا معنبر مینماید سحاب جود در فیضانست و فیض شهود جان دو جهان بحر الطاف

الطاف پر موجست و موج احسان رو باوج ترتیل آیات توحید است که آهنگش بملکوت تقدیس واصل تهلیلش بجبروت تجرید متواصل پس بگلبانگ آی چون بلبل معنوی بر شاخسار روحانی فریاد کن سبوح قدوس رب الملائكة والروح رب ملکوت الغیب سلطان سریر الکبریاء الجمال الابهی ع ع

هو الابهی

ای مستشرق شمس هدی هر رحمتی ممکن است که با استعداد و استحقاق و لیاقت و قابلیت افاضه گردد مگر فیض ایمان و ایقان و صرف موهبت و مجرد عنایتیست و از متعلقات یختص برحمة من یشاست پس بحصول این فضل لسان بشکرانه حضرت رحمن بگشا که بچنین موهبتی فائز شدی و بچنین عنایتی واصل در چنین گلشن داخل شدی و به چنین نعمتی نائل از جام محبت الله مست و مخمور شدی و از کوثر معرفت الله پر نشئه و شور از بحر عطا لالی غنا یافتی و برگنج روان پی بردی و بوجه فاطر الارض و السموات توجه نمودی و گوی سبقت و پیشی را از اعظم ارض ربودی عبدالبهاء ع

الله ابهی

مولای مولای انی تذلل الی سدرة الوهیتک و سریر سلطنته ربوبیتک و عرش

رحمانیتک ان تثبت اقدام عبدک المتذلل بباب احدیتک المنکسر الی ملکوت
وحدانیتک المتشبت بذیل فردانیتک علی عهدک و میثاقک ایرب اجل بصره بمشاهده
انوار الميثاق و فرح قلبه بنفحات المغبرة المنتشرة من رياض عهد نورالافاق و طيب روضه
فواده بصيب سحاب الوفاق و احفظه من شر الشقاق و صاعقة النفاق انک انت الکریم
انک انت ارحم الراحمین ع ع

هو الابهی الابهی

ای بندگان آلهی و یاران من صبح هدی از فیوضات بهاء پرتو بر آفاق
انداخت نور محبت مبدول داشت و اشراق الفت فرمود حقائق
متنوعه مختلفه متضاده را بفیض واحد کامران نمود تا جمیع امم و ملل در ظل
خیمه یکرنگ داخل گردند و بیک اهنگ بتهلیل و تقدیس جمال قدم مشغول
شوند خطوط شعاعیه ممتده از مرکز بمحیط دائره هر چند متعددند ولی چون
از مرکز واحد ساطع است لهذا آن خطوط در نقطه واحده جمع و بمركز واحد
وابسته اند و اگر چنانچه نفوس چون خطوط شعاعی توجه بمركز اصلی داشته
باشند وحدت اندر وحدت است و اگر چنانچه آن خطوط شعاعی از محیط
تجاوز کند لابد تفرقه حاصل شود و آن مرکز مبدء فیض است و محیط دائره

*** ص ۱۵۲ ***

دائره و آن تعالیم آلهیه است تا از تعالیم آلهیه تجاوز نشود انشقاق حاصل نگردد

پس ایدوستان مهربان بان مرکز قدیم و جمال مبین آفتاب انوار ملکوت غیب
توجه نمائید و چون خطوط شعاعی از آن مرکز قدسی ساطع شوید و از محیط دایره
ذره تجاوز نمائید تا جوهر توحید شوید و حقیقت تفرید شمع روشن ملکوت
گردید و آیات باهره سلطان جبروت نجوم افق احدیت گردید و طیور
حدائق رحمانیه الحمد لله بفضل جمال قدم تاجی از جواهر موهبت بر سر دارید
و سراجی از پرتو عنایت در سر ردائی از سندس فردوس در بر دارید و سیفی
از براهین آلهیه و دلائل سبحانیه در کمر در بحر الطاف مستغرقید و از نور احسان
مستشرق کلمات کتاب مبینید و حروف صحف علین آیات صریحه
رب الایاتید و صحائف بدیعه صاحب بینات قدر این موهبت را بدانید
و شب و روز در اتحاد و اتفاق و الفت کوشید نهایت احترام را
از یکدیگر بردارید و غایت رعایت را بهم منظور نمائید خادم یکدیگر باشید
و هادم بنیان انشقاق و شر ایادی امرالله که ثابت بر عهد و میثاقند سرج
آفاقند چون امری را قرار دهند اطاعت و انقیاد فرض است و اطاعت
آنان موجب اتحاد و الفت و یگانگی دوستان زنهار مخالفت و مباینت
نمائید و هم چنین باید که شب و روز در فکر تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله

*** ص ۱۵۳ ***

و اعلاء کلمة الله باشید و بکمال مهربانی و تواضع و خشوع تشنه گان سیل هدایت را
به معین صافی رحمانیت دلالت کنید بی نوایانرا عین عطا باشید و بیچارگانرا ملجاء
و پناه در ترقیات عصریه بکوشید و در مدنیت مقدسه جهد بلیغ و سعی
شدید نمائید دبستانهائی در نهایت انتظام ترتیب دهید و اصول
تحصیل معارف را ترویج معلمانی در نهایت تقدیس و تنزیه جامع آداب
و کمال تعیین نمائید و ادیبان و مربیان حائز علوم و فنون ترتیب دهید
و هیئت مقدسه ایادی امرالله باید مواظبت در حفظ شئون و لوازم

این دبستانها نمایند تا روز بروز اسباب ترقی از هر جهة فراهم آید و انوار دانش جهانرا روشن نماید و هم چنین در ترویج صنایع و اکتشاف بدایع و توسیع دائره تجارت و صناعت و ترتیت آداب مدنیت و تزین مملکت و اطاعت و انقیاد تام بحکومت و اجتناب از هر رائحه مفسدت بکوشید و جهد نمائید تا باین سبب مظاهر تایید آسمانی گردید و مطالع توفیق رحمانی فی الحقیقه حکومت عادلہ حاضرہ حضرت پادشاهی شایان ستایش است و مستحق اطاعت قلبی صمیمی جمیع رعیت در این خصوص نهایت تقید را مجری دارید چه که بنص قاطع آلهی واجب و فرض است والبهاء علیکم
ع ع یا صاحبی السجن
هو

*** ص ۱۵۴ ***

هوالبهی

ای منجذبان روح القدس جناب آقا سید مهدی و جناب آقا سید اسماعیل و جناب آقا غلامحسین وارد گشتند و ستایش عظیم از آن احبای آلهی نمودند که الحمد لله از ظلمات وهم و هوی نجات یافته و بنور هدی روشن گشته از فیوضات ملکوت تقدیس در نهایت نشو و نما و غایت اهتزاز بنفحات الله هستند ای احبای آلهی یوم یوم عظیم است و مدتش نهایت فیض رب کریم و اشراق اشراق نور مبین صبح یقین طالع است و افق علین ساطع ذرات کائنات در اهتزاز و حرکت است و حقیقت وجود رو ببلوغ و مستفیض از مقام محمود انوار فضائل کور اعظم است که بر جهان تابیده و فیض دور مکرم است که بکیهان رسیده ایوان بلند است که از کیوان گذشته و فیضان نیسان یزدان است که اقالیم امکان را سبز و خرم نموده نفوسیکه الیوم از این

فیوضات مستفیض و از این مواهب مستفید آیات توحید رب مجیدند و انوار
تقدیس نیر فرید وحید پس بکوشید و جهد بلیغ مبذول دارید و هر یک
آیتی از آیات کبری گردید و شعله نار موقده در سدره سیناء در امرالله فتور نیارید
و قصور نه پسندید عبدالبهاء از دست اعداء در خطر عظیم است مبادا عند
نزول البلاء سستی حاصل نمائید و مضطرب گردید جمال قدم در ملکوت اعظم سلطنتش

*** ص ۱۵۵ ***

ابدی و سرمدی است جنود تائیدش متتابعاً نازل و نوار تقدیسش متماداً ساطع
احباباید نظرشان بافق اعلی باشد نه بهیکل ناتوان عبدالبهاء این هیکل البته باید
در سبیل رب جلیل محو و ناپدید گردد شما که آیات الطاف نیر آفاق هستید باید
جهانرا روشن نمائید و اطاعت مجمع ایادی امرالله و در هر نفسی بانفاس طیب
طیب ملکوت ابهی زنده و ترو تازه باشید والبهاء علیکم ع ع

هو الابهی الابهی

آلهی آلهی ترانی بکل ذل و انکسار اناجیک فی خفیات قلبی و سرائر روحی
واقول رب رب احرس احبائک فی حصنک الحصین و معقلک المتین و انظر الیهم
بعین عنایتک و رعایتک و احفظهم بلحظات حمایتک و کلائتک و اجعلهم آیات
التوحید النازلة من سماء تقدیسک و صنهم عن شئون الهوی و متابعة النفس
الاثارة بالسوء ارب احفظهم من الغرور و اتباع مصدر الشرور و اجذبهم بنفحات
قدسک و اجعلهم ثابتین علی امرک و ناصرین لذكرک و منشیرین لنفحاتک لثلا یهنوا
ولا یفتروا عند ما یدوق عبدک هذا المرالبلاء و یخوض فی غمار البلیاء فی سبیلک
اوسبق الی مشهد الفداء فی محبتک اوالقی فی بئر ظلماء او طوحته طوائح
البغضاء الی اقصی بریة من الغبراء ارب اشدد ازورهم و قو ظهورهم و اشرح
صدورهم برحمتک الکبری انک انت العزیز المقتدر الکریم ای احبای آلهی دریا

*** ص ۱۵۶ ***

دریای بلایا در تلاطم است و امواج رزایا در تهاجم دقیقه بر عبد بها نمیگذرد
مگر آنکه سهام شدیده از جهات متعدده وارد و ذآب کاسره و سباع مفترسه
از جهات عدیده در هجوم کاس احزان سرشاراست و سحاب آلام مدرار
با وجود این الحمد لله شب و روز بذکر یاران آلهی مستبشر و بیاد دوستان معنوی
متذکر مقصود اینست که آنچه وارد گردد و هر مصیبتی که رخ نماید بعبدالبهاء
مبادا دوستان را فتوری و یاران را قصوری حاصل گردد بلکه باید بیشتر از پیشتر
در وله و انجذاب آیند و در نشر امرالله کوشند یوم ثبوت آن یوم است
که انوار استقامت کبری از وجوه احبا لمعان نماید و هم چنین باید که جمیع یاران
آلهی در نهایت خضوع و خشوع و تذلل و انکسار بعبودیت یکدیگر قیام نمایند
و در منتهای اتحاد و اتفاق و الفت و یگانگی بکوشند الیوم هر خاضع و
خاشعی که بهیچوجه رائجه وجود در او نیست و به بندگی جمیع دوستان قائم در ملکوت
ابهی رویش چون مه تابان تابنده و در خشنده و هدایت بخشنده ایادی امرالله
چون سرج نورانیه اند در هر امری قرار دهند و اتفاقی نمایند و یا اکثریت آراء
حاصل گردد کل باید اطاعت و انقیاد کنند و هم چنین بر جمیع دوستان آلهی
بنص قاطع رحمانی فرض است که بجان و دل حضرت شهریار عادل را دعا کنند
و در اطاعت و انقیاد سعی بلیغ مجری دارند و البهاء علیکم ع ع یا صاحبی السجن

*** ص ۱۵۷ ***

هوالبهی الابهی

آلهی آلهی انت الذی سبقت رحمتک و سبغت نعمتک و ثبتت حجتک
و علت کلمتک و اشتهرت آیاتک و وضحت بیناتک و سطعت انوارک و ذاع
و شاع آثارک و فاض غمام موهبتک و سالت اودیة معرفتک وانی
اتضرع الیک و ابتهل الیک ان ترسل نفحات قدسک علی تلک العدو القسوی
الشاسعة الارعاء و تعطر بها مشام احباء الله الذین اخلصوا وجوههم لک و توجهوا
بکلیتهم الیک و انجذبوا بنار محبتک و طاب سرائرهم بنور معرفتک و استنارت
ضمائرم باسراق سراج موهبتک و اهترت و ربت ارض قلوبهم بفیض سحاب
هدایتک و انبتت بریاحین عنایتک ایرب ثبت اقدامهم علی صراطک
المستقیم و اسلک بهم فی المنهج القویم انک انت الکریم انک انت الرحیم انک
انت البرالروف القدیم ای احبای آلهی بادهای مخالف سراج میثاق را
احاطه نموده و امواج بغضاء پیرامن سفینه نجات گشته ظلام دیجور سطوع نور را
مقاومت خواهد جعل عندلیب گلشن را هلاک جوید و یوم شوم عقاب اوج
حی قیوم را رقابت خواهد حشرات پرتو آفتاب میثاق را تاریکی خواهند
و خفاشان مهین نور مبین را ظلمات گویند لهذا از هر جهة بفساد قیام نموده اند
و غبار فتنه بلند کردند و تحریک شدید نمودند که بلکه باین اریاح مخالف شمع رو

*** ص ۱۵۸ ***

شمع روشن را خواموش کنند و زر خالص را مغشوش نمایند هیئات هیئات
دست نفاق علم میثاق را سرنگون ننماید و غبار شقاق باوج نور آفاق نرسد
و ذباب ذلیل عقاب جلیل را مقاومت نتواند و غبار شبهات نور پیمان را
ستر نکند نهایت تسلط این رهط بر جسم ترا بیست نه بروح آسمانی و غایت زور
بازوی اینقوم پرلوم افنای قالب ترا بیست نه موهبت آلهی الحمد لله سراج
میثاق پراشراق است و مه تابان ساطع بر آفاق اگر سحاب هیکل ترا بی متلاشی

گردد نور افق حقیقت ساطع گردد و سراج رحمانیت لامع شود زجاج را
حکمی نه و سحاب را بقائی نیست مشکاة ترا بیست و غمام جسم متلاشی نور عبودیت
سطوع شدیدش وقتی است که مشکاة ناپدید شود و سراج میثاق شدت اشراقش
بعد از انکسار زجاج است قوت تاییدات آلهیه و کثرت توفیقات رحمانیه در
جمع اعصار بعد از شهادت ابرار ظاهر شد هر چند کوكب هستی شان در مغرب نیستی
متواری شد ولی صبح موهبتشان دمید و انوار عبودیتشان چون اشراق
سحری در آفاق بسیط فلک محیط منتشرگشت مقصود آنست که احبای آلهی باید
چون کوه آهنین رزین و رصین باشند و در غایت وقار و تمکین از هیچ حادثه مضطرب
آگردند و از هیچ واقعه مشوش نشوند اریاح انقلاب گاه را بحرکت آورد نه کوه
و بادهای مخالف و صرصر حوادث چراغ ضعیف را خواموش کند نه شعله نور و لمعه طور

*** ص ۱۵۹ ***

معلوم است امر عظیم است و خطب جسیم قیامت عظمی است و طامه کبری
چه که قرن اول است و عصر جمال قدم البته وقایع عظیمه رخ بنماید و انقلابات
شدیده بمساعی اهل فتنه جلوه نماید اگر احبای آلهی باستقامت کبری
و موهبت عظمی و قدمی ثابت و قلبی راسخ و قوتی ملکوتی و تاییدی لاهوتی و انجذابی
رحمانی و انقطاعی روحانی و ولهی ربانی و روحی قدسی و شعله نورانی و لمعه آسمانی
بر خدمت امر قیام نمایند خضعت لهم الاعناق و عنت لهم الوجوه و ذلت لهم
الرقاب و از مطلع امکان چون مه تابان چنان اشراق نمایند که بسیط غبرا
چون محیط خضراء جلوه گاه اختران بی پایان گردد و پرتو خلوص عبودیتشان از حضيض
ادنی ممتد بملکوت ابهی شود و لمثل هذا فلیتنا فس المتنافسون ای احبای آلهی
در طوفان اعظم سفینه استقامت را مقام و مسکن نمائید اینست فلک نجات
و کشتی حیات علیکم بالدخول فیها و نشر شرعها و قولوا بسم الله مجریها
و مرسیها و البهاء علیکم حضرت سمندر علیه بهاء الله الابهی ذکر هر یک

شما را فرمودند و در آستان مقدس و تربت مطهر از برای هر یک تایید و توفیق
طلبیدند و عنقریب امیدواریم تاثیرش چون مهر منیر آشکار گردد و از برای
هر یک منفرداً مکتوبی مرقوم خواستیم ولی شدائد بلایا و کثرت محن و فتن و هجوم
اهل نقض و شکایات مفتریه متتابعه بحکومت و عدم فرصت و تشتت احوال مانع

*** ص ۱۶۰ ***

مانع شد ولی در صفحه قلب بهریک تحریر مفصلی مرقوم گشت و این اعظم از مکاتیب
قرطاسیه است و اشکروا الله علی ذلک انه یویدکم ویوفقکم فی جمیع الاحوال
والبهاء علیکم ع ع یاصاحبی السجن

هوالبهی

ای امة الله قلم چون سمند در جولانست ولی چه فایده که از کثرت جولان خسته و بی
تاب و توان گشته چه که از صبح تا بحال که شام است در منتهای تاخت و تاز بود گهی
در میدان فروغ جولان نمود گهی در عرصه ادب بتاخت دمی در مضمار اکبر دوید و گهی
بطور سینا شتافت و وقتی در وادی ایمن تکاپو کرد و تفرعات این میادین و عرصه ها
و تپه ها و دره ها را قطع کرد و وقت غروب بصحرای پرفسحت طلعت رسید حال
دیگر قدمرا نیز بعسرت بر میدارد و این وادی نیز باید بحکم محتوم طی گردد ایقلم
بتاز و جان بباز جولانی آسمانی کن وقوت الطاف جمال ابهی بنما و بنگار نقش
از صور عالیہ ملاء اعلی در عالم ادنی بریز و رسمی از نقوش تقدیس ملکوت ابهی در
صفحه آفاق تصویر نما شاید هیاکل تحدید بفضای توحید شتابند و اسیران زندان
ناسوت بروش و شیم آزاده گان ملکوت پی برند احجاب نفس و هوی بدرند
و بانوار هدی بدرخشند و از شهد کمالات آلهیه بچشند و از کاس عطا بنوشند
آیات تقدیس شوند و هیاکل توحید مشارق اشراق کردند و مطالع فیض نیر آفاق

ای امة الله ورفات موقنه را ابلاغ نما که وقت تقدیس و تنزیه است و هنگام ظهور آیات توحید شب و روز بذکر حق چنان گرم گردید که حرارت آتش محبت الله بکل آفاق تاثیر نماید و تابش تبش بارض اقدس رسد و لیس ذلک علی الله بعزیز والبهاء علیک و علی کل امة آمنت بالله ع ع

هوالبهی

ای بشیر چون شیر بشیر مصری حامل قمیص یوسف کنعان بود اما تو حامل پیرهن عزیز مصر رحمن ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ولی قوت استشمام پیرکنعان لازم تا رائحه آن قمیص یوسفی را استنشاق نماید و قدرت استنشاق یعقوب آلهی واجب تا رائحه جان بخش پیرهن این یوسف آلهی استشمام کند مقصود اینست که بوی دل جوی این پیرهن دمن و چمن و گلشن را معطر نموده ولی حیف که مزکوم محروم است و مختل الدماغ مایوس و مشئوم تو این رائحه آلهیه را عرضه کن و قمیص یوسف الهیه را حامل شو فمن شاء فلیثم ومن شاء فلیزکم

ع ع

هوالبهی

ای بنده درگاه جمال ابهی در فردوس آلهی و جنت ابهائی مقامی مقدر شده که منتهی آرزوی مقربین است و آن فنای در جمیع شئون و فدای کلی در سبیل حضرت بیچون یعنی

*** ص ۱۶۲ ***

یعنی بجمیع حواس و قوی و جوارح و اعضاء و ارکان و عقل و نهی و قلب و فواد و روح و نفس و نهاد قیام بر خدمت امرالله پس از خدا بخواه که از این جام صهبای روحانی نوشی و از این معین صافی حیوان سیراب گردی و البهاء علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله ع ع

هو الله

ای حامی میثاق از اطراف آذربایجان خبر میدهند که در نشر میثاق نور اشراقی و در اعلان همان غضنفر میدان در افق عهد بازگی و در ظلمات ثلاث بعضها فوق بعض فجر ساطع در دفع مارقین و ماردین شهاب ثاقبی و در محفل ثابتین شمعی لامع در هر موردی توجه بملکوت غیب ابهی کن و مدد جو قسم باسم اعظم روحی لاحبائه الفداء که روح القدس تایید نماید و روح الامین تقویت فرماید و روح الله تلقین کند و انک انت فاطمئن بهذا الفضل العظیم و البهاء علیک ع ع

هو الابهی

یا من اهتزم من نفحات الله اسمع ترتیل آیات الشکر الی ملکوت ربک الابهی بما اید المخلصین علی الثبوت علی الميثاق بتایید من الملاء الاعلی و انطقهم بالثناء فی المجامع الکبری و نور وجوههم بنور ساطع من الطلعة النوراء المشرقة من افق الغیب خلف سحاب الجلال بالعظمة و الکبریاء و انک انت لو اسمعت بالاذن الواعیه

*** ص ۱۶۳ ***

لسمعت النداء من کل الارحاء فسبحان ربی الاعلی و البهاء علیک و علی کل عبد

استقام على الامر بقوة الميثاق ع ع جناب ميرزا على آقا در خدمات امر
نهایت همت را مبذول داشته اند و حضرات ایادی امر غایت ستایش را
از ایشان نموده اند از فضل جمال قدم روحی لاجبائه الفدا امیدوارم که جمیع ما را
بر عبودیت استان مقدسش موفق فرماید انه موید من یشاء على ما یشاء انه لعلی
کل شیئی قدیر والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای امة الله در ظل وحدانیت ورقاتی محشور شدند که فخر رجال گشتند انشاء الله تویکی از
آن ورقاتی توکل بجمال ابهی کن و توسل بعروہ وثقی جو تا در این کور عظیم بفضل
قدیم فائز گردی و آیت نور مبین شوی ع ع

الله ابهی

یا من استبشر بظهور الميثاق قد انتصب خباء المجد على اعلى قلال الافاق واستقر
سلطان الميثاق على سریر قلوب اهل الاشرار و ارتفعت اصوات التهليل
من ملکوت الرب الجليل و نادى ملائكة البشرى يا اهل التنزيل والبراء من التاويل
طوبى لكم بما ثبتتم بشرى لكم بما استقمتم تالله ان ميثاق رب الاشرار سلطان
الافاق يحكم باذن رب العهد على الشرق والغرب تخضع له الاعناق وتخضع له الاصوات

له الاصوات وتشخص منه الابصار طوبى لاهل القرار والويل لمن استكبر وتولى القرار

ع ع

هو الله

ای سالار سپاه ایقان لشگر اجسام اگر چه چون هزبر و ضرغام باشند ولی همتشان متوجه
هدم بنیان و مرگ انسان ولی لشگر ایقان و عرفان جان بارواح و وجدان بخشند و ساغر حیات
کشند و شهد نجات چشند مردگانرا زندگی جاودان مبدول نمایند و محرومانرا محرم خلوتگاه
لا مکان کنند تشنگانرا ماء حیوان سبیل نمایند و سلسبیل عرفانرا رایگان بنوشانند پس لشگر
صفدر این سپاه جان پرورند و شیران بیشه یزدان این عسکر فولاد پیکر ع

هو الابهی

ای سرمست جام الست آلهی یوم الست یوم ظهور است ساعت حشر و نشور است
هنگام تجلی نور است وقت اشراق بر سینا و طور است قیامت کبری است و تامه عظمی که
آنشمس حقیقت از افق امکان اشراق میفرماید و بر ممالک ابداع انوار ابذال مینماید از
حرارت و تابش درخشش اسرار اراضی حقائق موجودات مشهود گردد و از فیض و عنایت
ابر پرکریه و ریزش اش حقایق اثمار هر اشجار مشهود شود حقائق جمیع آن کور اعظم در آن
یوم مبارک بین یدی الرحمن مبعوث و جمیع بخطاب الست

مشمول و عهد و میثاق آلهی گرفته و ایمان و پیمان رحمانی اخذ میگردد تا که باین حبل
متین تشبث تام جوید و باین عروة الوثقی ربانی تمسک کامل کند
والبهاء علیک و علی الثابتین ع ع

اللّٰه ابھی

ای بنده جمال ابھی از ثبوت بر میثاق تاجی بر سر نه و خراج از اقلیم علیین گیر در ملاء
ادنی باعلی النداء کوری چشم اعداء فریاد یا بها الابهی برآر تا از ملاء اعلی لیبیک طوبی
لک یا طوبی استماع نمائی دیده بافق عنایت باز کن و به نفحات قدس دمساز شو و
بالهامات ملکوت ابھی همراز گرد تا قدرت آلهیه مشاهده نمائی و آثار هیمنت رحمانیه
ملاحظه کنی و البهاء علیک و علی کل ثابت مستقیم ع ع

اللّٰه ابھی

ایها المتذکر المتفکر دع الافکار و اترک الاذکار و توجه الی الانوار الساطع من ملکوت
الاسرار و استمع النداء المتواصل من الملكوت الابهی جبروت الغیب سبحان ربی الاعلی و
قل لک الحمد بما مننت علی عبدک هذا و هدیت الی سوی الصراط و وطدت المهاد و
وفقت علی الثبات فی یوم تزلزل ارکان الکائنات و اشتعل قلوب الموجودات و وضعت کل
ذات حمل حملها و ذهلت کل مرضعة عما ارضعت انک انت الکریم الوهاب ع ع

هو اللّٰه

هو الله

آلهی آلهی ترانی متشبثاً بذیل رداء رحمانیتک و متمسکاً بحبل رحمتک و فردانیتک
ای رب افرغ علی صبراً فی هذا البلاء و ثبت قدمی علی صراطک و نور وجهی بضیاء اشراق
من مطلع رحمانیتک و اسقنی من الکاس الطافحة بماء رحمتک و اضرم فی قلبی نار
محبتک و اشغلی بذكرک حتی انس غیرک و اتوجه الی وجهک الکریم
انک انت الکریم الرحیم العطوف الغفور ع

الله ابھی

ایها المثلث بالنعمة شکر حضرت احدیت را که در کشور نظم شهریاری و در حکمت
آلهیه مطلع و دانا و در گلشن میثاق گل صد برگ خندان سلطنت نظم و حکمت عرش را
با نعمت میثاق جمع نمودی این نیست مگر از مواهب کلیه جمال ابهائی در این کور
آلهی پس خوشا بحال تو خوشا بحال تو صد هزار آفرین بر بدایع خصال تو چه که
از محبت جمال ابھی گریبانی چاک داری و از فیوضات ملاء اعلی دلی تابناک
و در خدمت امر جمال قدم نیتی پاک پس ای طیر افلاک در اوج غیر متناهی پرواز کن
وبا مرغان چمن رحمانی هم آواز گرد و به شهنواز بخوان ما ثابت میثاقیم ما کوکب
اشراقیم ما ناطق آفاقیم گوشه بیار هوشی بیار از جام حق سرمست بین کاس
الست در دست بین ایوان کیوان پست بین گوشه بیار هوشی بیار ع

قصیده غراء که انشا نموده بودید قرائت شد فی الحقیقه در فصاحت و بلاغت
و بدیع و بیان جوهر تبیان نمود از حق تایید میطلبیم و توفیق که داد سخن
دائماً بدهی و در گلشن توحید طوطی شکر شکن و البهاء علیک ع ع

هو الله

ای منصور مظفر سپاه ملاء اعلی مصفوف است و جنود ملکوت ابهی چون صفوف
الوف و منتظر مرد میدانی و رستم دستانی و شیر خدائی و پاک جانی
که صف حرب بیاراید یعنی به نشر نفحات الله و ترویج میثاق الله پردازد
تا آن جنود با اعلام و نبود بنصرت آیند و آن جیوش چون دریای پر جوش
بخروش آیند ای یار موافق وقت را مغتنم دان و فرصت را غنیمت شمار
نسائم جانبخش بهشت جز در اردی بهشت نوزد و انوار ساطعه آفتاب را
موسم صیف حرارتی دیگر و سورتی دیگر است در فصل ربیع شجر را نموی
بدیع و در موسم بهار ازهار را جلوه لطیف وقت اشراق است و هنگام
جلوه در آفاق تمتع من شمیم عرار نجد وما بعد العشیة من عرار ملاحظه بفرمائید
که در اعصار اولیه و قرون اولی چه قدر مشاهیر وزراء و نحاریر علما و اکابر امراء
و اعظام اغنیا بودند و هریک را ممکن که در آن قرون چون مهر منیر در فلک اثیر
بدرخشند و چون سراج در زجاج آفاق نور بخشند و انوار عزت قدیمه شان

*** ص ۱۶۸ ***

قدیمه شان در افق ملکوت روح الله فیض ابدی و جلوه سرمدی گردد در آن زمان
پطرس حواری و بولس حواری و چند حواری دیگر که بظاهر پبله و و صیاد ماهی
و اهل صنعت بودند قیام بر اعلاء کلمة الله نمودند و این نفوس چنان اشراقی
بر آفاق کردند که پرتو جهانگیرش ثری و اثیر را احاطه نموده و بحر محیطش بر سواحل

بسیط موج میزند حال ملاحظه نما که اشراق از افق ملکوت ابهی که پرتو سرمدی
و جلوه ابدی دارد والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ای مستعلی برشئون ملاء ادنی علو این عالم جسمانی تصویرست وهمی و نمایش است
و امر اعتباری در حقیقت علو و دنوی و هبوط و سموی تحقق ندارد چنانچه مدققین
پی برده اند که کره ارض بالنسبه سیاراتی سماست و سیارات سائره نیز
بنظری آسمانند و بنظری توده غبراء پس تو علو و سموی حقیقی طلب و ارتفاع
و امتناعی واقعی بخواه والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

اللهم یا آلهی ان هذا عبدک المبتهل الیک المتضرع بباب احدیتک الثابت
الراسخ علی عهدک و میثاقک الناطق بثنائک المتذکر بذکرک المنجذب الیک
المشتعل بنار محبتک اللهم ایده و شیده بقوتک و قدرتک و اجعله آیه ملکوتک

*** ص ۱۶۹ ***

الابهی حتی یثبت الضعفاء علی عهدک و میثاقک یا رب السلطنة العظمی و یشوق الکسلی
علی القيام علی امرک یا ذالقوة القاهرة علی الاشیاء و بیرء کل اکمه بنور العرفان و یشفی کل
مریض بروح الایقان و ینطق کل صامت بابدع البیان و احسن تبیان ایرب اجعله آیتک
الکبری و مطلع هویتک العظمی و مظهر آثار رحمتک التي سبقت الاشیاء یا مالک الاخرة
و الاولی و بارک له فی جمیع الامور انک انت المقتدر الغفور ای ثابت بر میثاق بر خدمت
حق چنان قیام نما که کل من علی الارض را عاجز یابی و در ساحت جمال قدم روحی

لاحبائه الفداء چنان فانی باش که خود رامحو و لاشئی بینی و چون باینمقام بلند اعلی رسی
بقوتی از ملکوت ابھی جنود نقض را هبائاً منبثاً کنی و سپاه شبهات را بصولتی درهم شکنی
ولشگر اوهام رابحمله پریشان نمائی و ذلك بقوة ربك الرحمن الرحيم ع ع دع الضعفاء
فی حفرة الارتياب و اترك الاصم مختوم السمع بغضب من الله و ذرا الاكمه
مغشى البصر بغشاوة الاحتجاب و توجه الى رب الاباب بقلب خاضع و هيكل خاشع و وجه
ساطع و بشر لامع و روح مستبشر تالله الحق حينئذ تستغرق في بحار الرحمة و تسترزق من مائدة
النعمة و تذوق حلاوة الموهبته و تنتشاء من صهباء فضل ربك العلي الكريم اليوم ساقى ميثاق
نير آفاق تجلى رحمانيست از ملكوت غيب جبروت ابھی میفرماید و کاس عطا می بخشد
هنيئاً للشاربين

*** ص ۱۷۰ ***

هنيئاً للشاربين والبهاء عليك ع ع

الله ابھی

يا من استبشر ببشارات الله و استمطر من سحب رحمة الله و استضاء من نور
انتشر من صبح الهدى قد ارتفع اصوات التهليل و التكبير من الملاء الاعلى سبحان
ربي الابهي و المقربون لفي فرح عظيم قد تعطر الافاق من انفاس طيب عابقة
من حدائق التوحيد و المخلصون لفي فوز بديع قد انتشرت اجنحة الطاوس في
بحبوحة الفردوس و الموحدون لفي بشر عظيم قد فاض غيوث الاطاف على الاطراف
و الرياض لفي ابتهاج شديد قد تغردت حمامة القدس في حدائق الابداع لعمر الله
هذا اللحن مليح و ايقاع جديد و البهاء عليك ع ع آن طير رياض ايقان و حمامة
ايك عرفان بايد بتعليم شديد القوى و الهام ملكوت ابھی در انجمن احبا مزامير آل

داود را ساز نمایند و باوازی نغمه سرایند که سکان ملاء اعلی لسان تحسین گشایند
و طلب تایید نمایند از فضل قدیم و جود حدیث و مواهب فوز عظیم امید است که نفوس

را

در ظل کلمه الهیه تربیت نموده بر شریعه بقا وارد نمایند ع ع

اللّٰه ابھی

ای یاران جانی شمس حقیقت در حلال غیب و نقاب بطون مجلل ولی اشراق از کل جهات
محیط بر آفاق حال ابر تیره بر خواسته که پرده اشراق میثاق گردد و آفاق در ظلمات

*** ص ۱۷۱ ***

محاق اندازد و این سحاب لم یزل حجاب و نقاب گشته و در جمیع کورها سبب پریشانی
جمع احباب گردیده و عزت امر از میان رفته مسئله جدیده نیست که علت شبهات شود و یا
مورث ارتباب گردد الم یسیروا فی الارض فلینظروا کیف کان عاقبة المکذبین و ان کذبوک
الایة حال بعضی با وجود آنکه واقف بر سر این استکبارند اغماض مینمایند و اعتراض
میکنند و اظهار ارتباب مینمایند و کل میدانند که جمال مبین روحی لاحبائه الفداء بنص
قاطع کل را حتی مقتدای اهل فتور را امر اطاعت فرمودند ع ع

اللّٰه ابھی

ای یادگار آنجوهر هدی در جمیع اوقات و احیان در خاطر بوده و هستید و از درگاه
جمال قدم استدعای تایید و توفیق میشود که موفق بترویج عبودیت اینعبد باشید
ای ثابت شرط استقامت متابعت در کل شئونست یعنی آنچه میگویم

باید بگوئی و آنچه ترویج میکنم باید ترویج کنی و آنچه معتقد من است اعتقاد نمائی
و آن اینست که این عبد بنده آستان مبارکم و چون راستان بعبودیت قائم هوائی
جز هواء عبودیت محضه در سر ندارم و آرزوئی جز رقیبت صرفه در دل ندارم نهایت
اوج عزتم تذلل در آستان مقدس است و منتهی علویتم تبتل در درگاه احدیت از
جامی از بحر الطافش سرمستم و در بزم عبودیتش پیمانہ بدست هذا هو اعظم عزى و

*** ص ۱۷۲ ***

و شرفى و منتهى املی و غاية رجائی و جوهر منائی و حقيقة مقصدی و مأربى و البهاء
على كل من تمسك بهذا الجبل المتين و اعتقد بهذه العقيدة التي هي عروة الوثقى
بين العالمين احرام زیارت كعبه مقصود بر بند و توجه بمطاف ملاء اعلى نمائید
فاستبشر بهذه البشارة العظمى ع ع

الله ابهى

آلهى هذا عبدك المنجذب بنفحات الايات المشتعل بالنار الموقدة فى سدره الكلمات
المتوجه اليك بقلب خاضع خاشع متصدع الى ملكوتك مشعوف بحبك محترق
بنار الاشتياق قد احتمل فى سبيل محبتك كل بلاء و آلام و خضع لسلطان
احديتك بوجه ناضر و بصر ناظر و جبين باهر و قلب طاهر الى ان تجلل جمال وحدانيتك
بغمام الغياب فثبت و نبت و استقام على العهد و الميثاق ايرب اجعله مروجاً
بعبوديتى لعنتك الساميته و منادياً برقيتى لحضرتك العالیه و تبيع رضائى فى كل
الشئون حتى يتمكن من رضائك يا حى و يا قيوم و يقول ما اقول و ينطق بما انطق به
و يرضى بما ارضى و يفرح بما افرح و يعتقد بما اعتقد من فنائى و عبوديتى و محويتى و
اضمحلالى فى عنتك القدسية انك انت المويد الكريم ع ع

هو الله

ای احبای آلهی وقت جانفشانی است و هنگام دست افشانی دم حیات

*** ص ۱۷۳ ***

جاودانی است و روز جلوه رحمانی یوم میثاق است و زمان انتشار
انوار آفاق عین حیات در جریان است و نسیم عنایت در سریان شمع هدی
روشن است و فجر بقا پرتو بخش گلزار و چمن روح القدس قوه تایید است
و روح الامین مبین معنی کتاب مجید فصل خطاب عنوان کتابست و ورق
منشور صفحه لوح محفوظ است کتاب تکوین است که مبین کتاب مبین است
پس گوشی باز نمائید تا اسرار ملکوت ابهی شنوید و انوار رفیق اعلی مشاهده
نمائید جمال قدم و اسم اعظم روحی لثربته مرقدہ الفداء هر چند از افق امکان
غروب فرمود و از مطلع اینجهان افول نمود و بجهان غیب شتافت ولی فیضش
مستمر است و ماء فضلش منہمرباب رحمتش مفتوح است و کاس
عنایتش مملو شجره مبارکه اش بار وراست و بقعه مقدسه اش پراز حدائق
پرثمر روح القدسش تلقین مینماید و جبرئیل امینش تایید میکند پس ای
یاران دل بالطافش بندید و چشم بعنایتش بگشائید مخمود نگردید محزون مشوید
امید است که در جمیع محافل که موانس حضرت ابن ابهرید صبح امید بتابد
و انوار الطاف از ملکوت ابهی بدرخشد ع ع

هو الابهی

ای دوستان آلهی در این ایام که افتتان و امتحان لوح فتنه جمیع آفاقرا احاطه

*** ص ۱۷۴ ***

احاطه نموده است و شدائد سینه شداد جمیع بلاد را متزلزل نموده اوراق
شبهات است که منتشر در سائر جهات است و عین یمحوم است که نابع در
ارض مقصود است رائقه گلخن است که منتشر در هر انجمن است و رایات جهل است
که بر فراز هر کوه و تلال است معارضه با حق است که در هر خطه و بوم است
ایدوستان پناه بجمال مبارک برید و ندای منادی الحق شنوید بانگ
دیوانست که بلند از هر گوشه ایوان است و همسات غافلانست که مضل بیچارگانست
زلزله میثاق است که در ارکان اهل آفاقست و روائح نفاق است که مهلک
اهل وفاق است پس بکوشید تا خمر ثبوت بنوشید و بعروه وثقی
تمسک نمائید و بحبل تقوی تشبث نمائید تا از کوثر کافور حق بنوشید و البهاء علیک

ع ع

هو الله

یا احباء الرحمن و مشارق شمس الایقان و الثابتون الراسخون علی الميثاق
والمستضيئون بنور الاشرار اعلموا نعق الغراب فی قطب الافاق و انتشرت
اجنحة الیوم فی الفضاء المعلوم دعوی کل معادی غشوم و امتد ظل من یمحوم
وفاحت الرائحة الدفراء و نفخت نفحة العذاب و عفنت الغبراء والخضراء کونوا
یا احباء الله لكل مارد شهاباً ثاقباً و لكل غافل عرقاً نباضاً و لكل ظلوم عدلاً
خالصاً و لكل جهول علماً كاملاً و لكل معاند برهاناً قاطعاً و لكل طالب دليلاً لائحاً

ولكل ظمأ سلسبيلاً عذباً فراتاً ولكل بنت روحاً حياً ولكل مخمود
ناراً ولكل مايوس رجاءاً وانى ابتهل الى ربي الابهى ان يويدكم بجنود من الملاء
الاعلى ويوفقكم على كشف الغطاء عن اعين المتزلزين فى هذا الميثاق الذى
لم ترعين الوجود مثله من اول الابداع ويل لكل متزلزل وخسران لكل متردد
وحسرة لكل متوقف وعذاب لكل غافل لئيم سوف ياخذهم الله اخذ عزيز
مقتدر والبهاء عليكم ع ع

هو الابهى

ايها النجمان البازغان فى افق محبته الله قد حمى الوطيس وفاز التنور وتشهق
الطاوس ونعب الغراب وصفر العقاب وخضعت الاعناق وذلت
الرقاب سبوح قدوس رب الله المصون والرمز المكنون ان فى ذلك
الاية لقوم يعقلون فانظرالى ما يقولون الغافلون الناكثون الناكصون على
اعقابهم وهم من فضل ربك المحجوبون ذرهم فى خوضهم يلعبون حتى ياتيهم
نباء ما كانوا به يستهترون سيستدر جهم ربهم من حيث لا يشعرون
اتظنان انهم يفهمون او يدركون كلاً ان هم الا بهم صم بكم عمى لا يعقلون
والبهاء عليكما من ربكم القيوم ع ع

اي ياران

هو الابهى

ای یاران حقیقی و مشتاقان جمال آلهی چون حی قیوم بجمیع اسماء و صفات
و کمالات و شئون بر ماکان و مایکون تجلی فرمود و مطلع امکانرا بانوار نیر
لامکان منجلی فرمود و جوش و خروش در ذرات کائنات افتاد نیشان رحمت
فیضان نمود و پرتو آفتاب درخشید و نسیم صبا بوزید ندای آلهی بگوشها رسید
دلها بطپید و جانها برهید رخها را برافروخت و پرده هارابسوخت و روی یارمهربان
جلوه نمود قلوب عاشقان شعله سوزان بزد و چشم مشتاقان از سرور گریان شد گلشن
توحید تزئین یافت و گلزار تجرید آراسته گشت و جشن فیوضات ترتیب یافت و بزم الست
آماده شد سریر سلطنته الهیه استقرار جست والرحمن علی العرش استوی متحقق گشت
پس اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هیکل میثاق جلوه فرمود و بر آفاق اشراق
نمود مطرب آلهی اوتار مثال و مثنائی بدست گرفت و باهنگ پارسی آغاز نغمه و ساز
نمود و بشهنای این ترانه آغاز کرد این عهد الست این پیمان بدست است این
بازار شکست است این از یوسف رحمانی میثاق وفاق است این
پیمان و طلاق است این آفات نفاق است این از رحمت یزدانی
این عهد قدیم است این این سر قویم است این این رمز عظیم است این
از طلعت ابهائی روحی لاحبائه الفداء ع ع

هوالبهی الابهی

یا من اضاء وجهه من افق الثبوت والرسوخ علی میثاق الله
هنيئاً لك هذه الكاس الطافحة بصهباء محبة الله هنيئاً لك هذا الملاء
الذي فاض من غمام موهبة الله لعمرک ان الملاء الاعلی ينطقون با الشناء
علی کل ثابت راسخ علی میثاق الله و يشكرون کل ناشر لنفحات الله و يسبحون

بحمد ربهم فى العشى والاشراق ويحمدونه بما بعث من عباده رجالاً لا يلهيهم
شئون الممكنات ولا تمنعهم الشبهات ولا تصدهم المتشابهات
عن النورالمبين والصراط المستقيم والافق القديم وانك انت ياايهاالمنجذب
من الاشعة الساطعة من شمس الجلال المتعطش الى عذب فرات من ماء رحمة
ربك استبشر بما ايدك شديد القوى على اعلاء كلمة الله ونشر نفحات الله
واثبات القلوب على ميثاق الله لعمرک يصلين عليك ملائكة مقربون من الملاء الاعلى
ويمدنىك جنود النصر من ملكوت الابهى فاشدد ازرا وانشرح صدرأ واستبشر
قلباً وانتعش روحاً وافرح فواداً بما فاضت عليك تلك السماء المدرار اعانا
غدقاً مجللاً وقل الحمد لله الذى وفقنى لهذا وانا اول الشاكرين ع ع

هو الله

يا من اشتعل بالنار الموقدة فى سدرة السيناى قد تنفس صبح الهدى وتوقد نار
شجرة السيناى وتموج بحر الكبرياء واشراق نير الافق الاعلى بنور اضائت به الارض
والسماى

*** ص ١٧٨ ***

والسماى ولكن الناس عميوا عن مشاهدة تلك الانوار وملاحظة تلك الاثار
وغابت الامال وانتهدت الاجال وافل ذلك النورالمبين وغرب ذلك النير
الذى اضاء ونور السموات والارضين وانى ابتهل الى الرحمن الرحيم ان يهتاء
السبب القوى ويمتهد الصراط المستقيم ونقيح على الوجوه الباب الرحيب
ويويد المخلصين بالروح العظيم وينور بصائرهم بفيوضات ذلك اليوم الكريم
والبهاء على كل ثابت على الميثاق الوثيق ع ع

هوالبهى

ای ولی آلهی واضع اسماء و معطی حقیقی اسمت را ولی الله وضع نمود و صفتت را
حبيب الله فرمود پس بشکونی ان اسم مبارک و رهنمونی آن نعت و صفت
دال بر حب جمال لايشارك قدم در میدان و يجاهدون فى سبيل الله بنه
تا از مسجد الحرام صبر و سکون بمسجد الاقصای ان الله يحب الذين يجاهدون سير
و حرکت نمائی و مشاهده اية الله الكبرى نمائی و ملاحظه مقام دنی فتدنی و كان قاب
قوسین اوادنی کنی و در این کور اعظم مجاهده نشر نفحات الله و ترویج امر
کلمته الله است اگر عون آسمانی خواهی در فوج روحانی داخل شو و بقوت
بیان و سطوت تبیان و رویت عیان و سلاح تقوی و تایید جنود ملکوت
ابهی صفدر وصف شکن شو تا قدرت جنود لم تروها بینی و صولت سپاه ملاء اعلى

*** ص ۱۷۹ ***

مشاهده کنی و فتوحات مدن و قراء قلوب ملاحظه نمائی و تسخیر قلاع و حصون
نفوس نظر کنی و البها عليك و على كل من سعى فى نشر نفحات الله ع ع

هوالله

يامن ادخره الله لنشر الميثاق قد تلوت كلمات التوحيد و آثار التجريد و رتلت
آيات الشكر للرب المجيد بما بعث نفوساً صفت افئدتهم و طابت سريرتهم
ولطفت كينوناتهم و رقت هويتهم و تشعشت انوارهم و تثلثت آثارهم
وانى اتضرع الى الله ان يزيدهم فى كل يوم استقامة و فيضاً و حبوراً و سروراً
و اذا مررت باولى التوقف من العباد قل تالله الحق ان المركز المنصوص كالبنیان
المرصوص وان مرجع الميثاق كالجبل الراسخ بين الافاق لا يتزلزل من عواصف

الانكار وزدابع الاستكبار ما لكم لا تفقهون قولاً قل من اخذ هذا العهد الوثيق
ومن ادار كاس هذا الرحيق ليقولن الله قل انى توفكون قل من انزل الكتاب
الاقدس ونص بالمرجع الموسس ليقولن الله قل انى تضلون قل من انزل
فى الالواح ذكر ميثاق الله ودعا لمن وفا وثبت قدماه ليقولن الله قل انى تهيمون
لعمرا لله ان الامر اوضح من الشمس ولكن اهل الفتور لفى سكرتهم يعمهون
وانك انت دع اهل الغرور اتباع كل ناعق يميلون بكل ريح وتوجه الى ربك
الغفور ع ع
الله ابهى

*** ص ۱۸۰ ***

الله ابهى

يا من ادخره الله لترويج ميثاقه از عالم اشتياق بيان نتوان لهذا حواله بضمير
ووجدان خوشتر تا بحال كار در بيروت البته بانجام رسیده عزيمت بديار الله
جزم گشته بايد در اين سفر بعون و عنایت حق مردگانرا زنده نمائی و پژمردگانرا
تروتازه متزلزلان را ثابت و راسخ کنی و اهل فتور را از قبور مبعوث نمائی تشنگان
را عذب فرات گردی و کم گشتگانرا سبيل نجات کورانرا بينائى فرمائى کرانرا
شنوائى جاهلانرا دانا کنى و کاهلانرا توانا و البهاء عليك ع ع

هو الله تعالى

يا من انقطع عما سوى الله از قرار نامه که مرقوم نموده بوديد معلوم ميگردد
که مجبور بر توقف ايامى در بيروت هستيد و حال آنکه سرعت حرکت بسوى
آذربايجان لازم چه که ارياح تزلزل در هيجان ولى بايد که مسئله اسنانرا مکمل

فرمائید که من بعد دو مرتبه احتیاج بتعمیر نگردد در هر صورت همت در اتمام کار
در بیروت بفرمائید اگر طیب حاذق دیگر یافت شود والا تانی فرمائید امة الله والده
و سایرین الحمد لله صحیح و سالمند ع ع

هو الله

یا من ادخره الله لاعلاء کلمته از صحت و سلامت آنجناب نهایت روح و ریحان

*** ص ۱۸۱ ***

حاصل گشت و در طلب تایید از ملکوت تقدیس مداوم هستیم از عون و صون
حی قیوم امیدواریم که در هر نفسی بتاییدی جدید موفق گردید و بجنود ملکوت
ابهی که نفحات قدس مطاف ملاء اعلی است موید شوید در هر ارض که وارد گردید
در هر آن کل را بر ثبوت و رسوخ بر میثاق الله و هم چنین بر تشبث مندرجات
رسالة که در جواب آقا میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله مرقوم شد و اعظم امور
اجراء احکام عبادتیه آلهیه از قبیل صلوة و صیام باتم قوی دلالت فرمائید
مندرجات رساله چون تعلق بعقائد ثابتة حقه دارد لهذا اول باید رسوخ در قلب
نماید پس بعبادت مشغول شود و البهائ علیک قلب انسان جز بعبادت رحمن مطمئن
نگردد

و روح انسان جز بدکر یزدان مستبشر نشود قوت عبادت بمنزله جناح است
روح انسانی را از حضيض ادنی بملکوت ابهی عروج دهد و کینونات بشریه را
صفا و لطافت حقیقی بخشد و مقصود جز باین وسیله حاصل نشود آلهی اید
عبادتک علی عبادتک و التمسک فی خدمتک و نور قلوبهم بانوار عبادتک
و اشرح صدورهم بایات معرفتک و اذقهم حلاوة ذکرک و ثبتت اقدامهم
علی عهدک و میثاقک انک انت المقتدر القدیر ع ع در ورود باذربایجان

با جناب ابن ابهر اولاً ملاقات فرمائید و از تفصیل نهایت اطلاع یابید و کمال محبت را بایشان مجری فرمائید و باید منتهای روح و ریحان در میان باشد و

*** ص ۱۸۲ ***

و بعد از مذاکره تمام و اتفاق کلام به نشر نفعات الله و تاسیس بنیان قیام فرمائید که مبدا بهانه در دست متزلزلین آید زیرا از برای متزلزلین آن رساله که باقا میرزا ابوالفضل مرقوم شده قرائت نمودند ثمره حاصل نگشت ابداً بلکه سبب مزید تزلزل گردید زیرا مقصودشان نقض میثاق است این اقوال را بهانه مینمایند باری انشاء الله چون نار مشتعله در وادی ایمن آن صفحات را روشن فرمائی و چنان نغمه میثاق در آفاق اندازی که شرق و غرب را بحرکت و اشتیاق آری والده و اهل بیت کل صحیح و سالمند ولی والده از حال زمزمه ناله مینماید والسلام ع ع

الله ابھی

یا من نادى بميثاق نيرالاشراق لعمرالله ان القلوب تصاحبك فى الاسفار و ان الارواح ترافقك فى اناء الليل و النهار ولا تغفل عنك فى لمححة من الابصار و انى ابتهل الى ربى الابهى ان ينصرک بقوة من الملاء الاعلى و جنود من الملكوت الاسمى و يويدک فيکل الامور و يجعلک آيته الباهره و راية الشاهره و نجماً بازغاً فى افق الميثاق و نوراً لامعاً باشد اشراق ايرب هذا عبدک تحمل کل بلاء فى سبيلک و احتمال کل عناء فى محبتک و ترک الاهل والال فى شزح الشباب و ريعان الحيات و توجه اليک فى عنفوان العمر بقلب ملتهب و روح منجذب و احشاء مضطرم و دموع منسجم و صبر منصرم و دخل مدينتک النورا على

حين غفلة من اهلها و فاز و شرب كاس الوفاء و ثمل من صهباء الغطاء
و خدم امرک بقلب طافح بالسرور فى محافل الحبور و ذکر ينشرح به الصدور
و نفس يتعطر منه الارحاء و نفس زكية مطمئنة راضية مرضية فى ملكوت الابهى
ثم ابقيته يا آلهى فى مدينتک السلام و تحمل كل مشقة من العباد الذين غفلوا
عن طلعتک النوراء و اضطهد يا آلهى من كل الامم و الاعداء و احترق بنار
بغضائهم المتسعة الى السماء و اشتدت عليه البلاء و تفاقمت عليه المصائب
التي لا تعدو ولا تحصى و بكت عليه الارض و السماء و ناحت له الطيور فى الاجمة
الغناء الى ان سافر و ورد فى السجن الاعظم فى البقعة المباركة النوراء و استجارک فى
هذه القلعة التي باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ثم ارسلته الى البلاد
الشاسعة و الاقاليم الواسعة حتى يهدى الناس الى سبيل الهدى و ينهائهم عن
اتباع النفس و الهوى فذهب بقلب مبتهل اليک و روح مستبشر من نفحاتک
و فواد مشتعل بنار محبتک و كينونة متوقدة بنيران معرفتک و نادى باسمک
و دعا الكل الى نورک الاعلى و سقى الطالبين كاس الهدى و ارى المشتاقين
آيات الملكوت الابهى حتى وقع فى يد الاللاء و ابتلى بظلم اهل الجفاء و وقع فى
سجن شديد الابتلاء تحت السلاسل و الاغلال ثم مكث فى سجنهم عدة سنين ثم
نجى و ادركه بشائر الطافک التي احاطت النقباء فرجع اليک و وفد عليك و مكث

و مكث بين يديک الى ان تسعرت نار الفراق و غاب الاشواق و اظلمت الافاق
فاخذته قوة الميثاق و هاج قلبه من نسيم الوفاق و انتصر للعهد و احترق
لمظلوم الوقت و ترك الراحة و الرخاء و دع الامل و النعماء و توجه الى الانحاء
ناطقاً بذكرک قائماً بامرک ناشراً لعهدک شارباً من كاسک ناهضاً بخدمتک

صابراً علي البلاء شاكراً في البليته الدهماء ايرب احرسه من ايدي الناقضين و
احفظه من شرالمبغضين وايده بجنود ملكوتك يا رب العالمين وانشر به اعلام التوحيد
وارفع به معالم التفريد و ايسط به بساط التجريد ومهدبه وعورانصلال و قوم
به اعوجاج كل عالج مختال انك انت المقتدر العزيز المتعال و البهاء عليك ع ع
جناب حسين آقا پسر مرحوم حاجي على اصغر مكتوبى مفصل بخليل مرقوم نموده در
جوف است بعداز آن كه قرائت فرمائيد نسخه اشرا برداشته از برای خليل و متزليين
بخوانيد اگر ممكن باشد نسخه اصل را با و ندهيد يا هر قسم مصلحت است و البهاء عليك
جناب آقا ميرزا حسين را تكبير ابدع ابهى ابلاغ نمائيد ع ع

هو الله

يا من تمسك بذيل الكبريا طوبى ل نفس استنشق رائحة الوفاء من حديقة الكبرياء
و استضاء من النور الذى اشرق به الارض و السماء و استهدف السهام
و جادر الرغام فى سبيل ربه الاعلى و نطق بالثناء على الجمال الابهى و ذاق حلاوة

*** ص ۱۸۵ ***

ذكر الله فى كل صباح و مساء و انقطع الى الله و غض الطرف عن كل نعمة و راحة
فى الدنيا و اختار الاخرة على الحيات الاولى طوبى ثم طوبى و البهاء على كل من
تشبث بالعروة الوثقى ع ع

هو الابهى

اى بنده حق نظر بملكوت ابهى كن و توجه بجبروت اعلى و مناجات نما اى پروردگار

ای آمرزگار بنده ضعیفم و وجود نحیف ملجاء رفیع بیچارگان توئی و ملاذ منیع آوارگان توئی
اریاح افتتان شدید و عواصف امتحان ریشه کن هر دور و نزدیک و بنیاد برانداز قریب و بعید
عون و صون ارزان فرما و عفو و غفران دریغ مدار عهد قدیم را حصن حصین ما کن و میثاق
غلیظ را ملاذ رفیع ما نما تا از هرفتن هراهریمن محفوظ و ببدایع الطاف محظوظ توئی قادر
و توانا توئی مقتدر و بینا توئی مقدر و شنوای ع

هوالبهی

ایمظلوم علماء سوء و اسیر طلاب جهل و نادانی تفصیل اردبیل و صدمات
ضرب شدید و جور جفا کاران و ستمکاران از اهل عمائم مسموع شد این قوم
خویشرا علمای دین مبین و حامی شرع متین و جانشین سید المرسلین
میشمرند چون ثعبان بد کیش بیگانه و خویش را نیش زنند و چون مار و عقارب

*** ص ۱۸۶ ***

و عقارب اباعد و اقاربرا میگزند بنیان رحمن بر اندازند و بنیاد عدل
وداد ویران کنند و بزبان از خشیه الله دم زنند چون گرگان خونخوار اغنام
آلهی را بدرند و دعوی شبانی کنند و چون دزدان راه قطع طریق و سد
مسیل نمایند و غافله سالاری خواهند در مجالس علم ابکم و اصم نشینند
و در برهان و بیان لال گردند و بضررب سیاط و چوب و چماق اثبات مدعا
خواهند چون بعمائم نگری هریک چون جبل ابی قییس بلند و عظیم و چون
بفضائل نگری هریک از جهل از انعام و بهیم بگواگر مرد میدانید زبان بیان
و برهان گشائید و گوی و چوکان طلبید و حقیقت تبیان ظاهر نمائید
و اگر حامی دین مبینید آئین رحمة للعالمین بگذارید و اگر از مجاهدین سبیل
رب العالمینید با ملل سائره زور بازو بنمائید و بحدود و ثغور بدوید

و با عساکر جرار محاربه نمائید حال در مدارس چون بهائم اسیر خوردن و خوراک اند و چون صباغ ضاربه بی مبالات و بی باک بر سر آهوی از غزالان صحرائی محبة الله هجوم نمایند و شجاعت و مردانگی و عصبيت دینیه بنمایند فباطل ما هم يعملون فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین و لیس لهم من ملجاء و معین جعدان سیه دل بر بازواج معانی جفا روا دارند و ظلم و بیداد نمایند که چرا هوای ساعد شهریاری داری و هوس صید حقائق و معانی در دشت

*** ص ۱۸۷ ***

گلزار کنی و زاغان گلخن جهل بر بلبلان گلشن علم هجوم نمایند که چرا شوق گلستان داری و آرزوی بوستان کنی باری این عادت دیرین و خصلت قدیم این قوم لئیم است و چون بکتب سیر رجوع نمائی واضح و مشهود گردد که حضرت خلیل به فتوای این قوم جهول در آتش نمرودی افتاد و حضرت کلیم بحکم این قوم ظلوم در عذاب و عقاب فرعونى مبتلا شد و حضرت مسیح بشور این حزب عنود در پنجه یهود بانواع بلایا آزرده گشت و حضرت سید حضور بجور این جمع منفور سر بریده شد و حضرت رسول روح الوجود له و لهم فداء و علیه و علیهم الصلوة والسلام بمزاحمه و منازعه و مجادله و فساد این علماء سوء بچه بلایا که گرفتار گشت حتی نور دیده ملاء اعلی و سرخیل قافله طریق هدی شهریار اقلیم جمال کبریاء شهید دشت کربلا روح المقربین له فداء بفتوای هفتصد نفر از این علماء سوء که هر یک خود را رکن رکن دین مبین می شمردند شربت شهادت نوشیدند پس شما از جور و جفای اینها محزون و مغموم م باشید ذلک شانهم فی الحیوة الدنیا این شان علماء سوء است اما علماء ربانی که از بحور علم حقیقی نوشیدند و با سرار آلهی پی بردند و از کاس حقائق و معانی چشیدند و بملکوت توحید عروج نمودند و با قلبی نورانی و روحی رحمانی و جذبی صمدانی و انقطاعی حقیقی علمی ربانی و فتوحی آلهی مبعوث شدند و در بین خلق محشور گشتند از انوار و جوهشان شرق و غرب روشن و منور است و از

*** ص ۱۸۸ ***

و از نفحات قدس شان مشام ملاء اعلیٰ معطر و معنبر این نفوس قدسیه بمثابه
روح جسم امکانرا جانند و جسد عالم را تاثیر آیات اسم اعظم بخشند مظهر رحمة
پروردگارانند و آیت موهبت آمرزگار دست مظلومان گیرند و لطف به
ستمیدگان کنند خون بیچاره هدر نمایند و زبان بطعن و سب و شتم نیالایند
ملجاء ضعفاء هستند و ملاذ فقرا باشند باری شما الحمد لله در آخر در ظل معدلت حضرت
اشرف والا ولیعهد عدالت مهد در آمدید همت آن بلند همت دستگیر شد و از
زنجیر و اسیری خلاص شدید حقیقه آن سرور تا بحال فریاد رس مظلومان است و مجیر
ستمیدگان محط رحال رجالست و مرجع رجاء آمال اهل کمال تا بحال
باحدی اذیتی نفرموده و خاطری نیاز زده و دلی نشکسته بکمال رافت و بمنتهای
انصاف و مرحمت با کل معامله فرموده لهذا باید کل بکمال صداقت بخدمتش
پردازند و بصدق نیت در ظل حکومتش اطاعت و انقیاد نمایند و در لیالی و اسحار
و اوقات اذکار بدعای خیر و طلب عون و نصرت قیام کنند که الحمد لله در ایران
چنین سرور عالی و امیر مهربانی موجود شده که پناه بیچارگانست و ملاذ افتادگان
کهف منیع فقر است و ملجاء رفیع ضعفا و از خدا میطلبیم که نامش را چون
نوشیروان عادل در جهان جاودان فرماید و در جهان آلهی ذکرش را بلند نماید
البهاء علیک ع ع

*** ص ۱۸۹ ***

هو الله

ای دو مرغ حدائق میثاق شکر کنید حضرت حی توانا را که ثابت بر عهد و پیمان

حضرت یزدانید و راسخ بر عهد و میثاق جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء درافق
ایمان دو ستاره روشنید و در میدان ایقان دو تهمتن روئین تن قسم
بجمال قدم که در هرنفسی صد جانم فدای نانش باد که اگر الیوم ذبایی مستقیم بر عهد
و پیمان گردد عقاب اوج عرفان شود و عصفوری ملک طیور و سلطان نسور گردد
موری سلیمانی کند و گمنامی سلطنت جاودانی راند چاه افتاده عزیز مصری شود
و یوسف کنعانی صیاد ماهی شمعون صفا شود و چویان بیابانی ابوزر غفاری
آتش گلشن شود و اشتری ناقة الله در مرغزار و چمن شبان با ثعبان مبین
ظاهر گردد و نجاری ناخدای فلک عظیم باری الیوم امر موید در ملکوت ابهی
ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله است چه که فلک عهد را طوفان از جمیع جهات
احاطه خواهد نمود و اوراق شبها و استدلال بمتشابهات سرأ منتشر شده
و جهراً منتشر خواهد شد و اما الذین فی قلوبهم مرض فیتبعون ما تشابه
منها سبحان الله مبین منصوص محصور واضح و مشهود مهجور گشته و
اطفال شارح و مبین الواح و جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء
واقف و اعلم بود که کار را باین قسم محکم و امر را مستحکم فرمود از بدایت فجر ظهور
بلکه

*** ص ۱۹۰ ***

بلکه در توریة و انجیل و زبور بلکه در صحف ابراهیم این میثاق عظیم را ذکر فرمود
و در جمیع الواح و زبر تمجید از متمسکین و متشبثین و توقیر ثابتین و راسخین فرمود
حال با وجود مبین واضح و منصوص نوهوسان کلمه توجهوا را تاویل و توجه را باقسام
مختلفه متضاده تفسیر مینمایند و اخر فی الحقیقه توجه را بدرجه اعراض و تفسیق و
تخطئه میرسانند ذلک مبلغهم من العلم ذرهم فی خوضهم یلعبون ان ربک لغنی
عن العالمین والبهاء علیکما و از همه عجیتر آنکه اینعبد تابحال امری باحدی ننمود
و تکلیفی به کسی نکرد که درجات بجهة توجهوا قرار داده شود و شبها بمیان آید
و آیات متشابهات تاویل شود نهایت کل را بنشر نفعات الله دلالت و از

اختلاف که هادم بنیان الله است منع نمودم اگر این قول مقبول نه خود میدانید
اعتراض بکسی ندارم والبهاء علیکم ع

هوالبهی

ای عاشقان جمال رحمانی و ای مخموران صهبای روحانی مشامتان از نفعات گلشن
آلهی معطر باد و قلوبتان بتجلیات انوار جمال الله منور باد از گردباد امتحان و افتتان
مخمود نشوید و از شدائد و زلازل و زوابع متحرک نگردید چون درختان جنت توحید
ریشه در ارض تقدیس و اطمینان محکم نمائید و چون اشجار فردوس آلهی شاخه و فروعرا
بعنان آسمان رسانید از اریاح عنایت آلهیه در اهتزاز و خفیف باشید و از فیوضات

*** ص ۱۹۱ ***

غمام احدیت پر برگ و شکوفه و ثمر لطیف هریک در امر الله چون نجم لامع باشید
و سراج ساطع و غمام همام و در ثبوت بر امر الله چون جبل راسخ و در عرفان
جمال رحمان چون بحر موج بی پایان و در ثنای جمال جانان لسانی ناطق و در
تمسک بوصایای آلهی شهیر آفاق و در تبلیغ امر الله منادی بین ارض و سماء
و در اخلاق آلهیه رحمت بر جهانیان ای احبای آلهی تمسک بعروة وثقی جوئید
و تشبث بذیل عنایت جمال ابهی بعهد و پیمان آلهی و وصیت جمال رحمانی
چنان ثابت و راسخ باشید که جنود شبهات تصور خلاف نتوانند و در امر الله
تفریق نتوانند در جمیع صحائف آلهیه که در این مدت باطراف ارسال شد
بصریح عبارت و لطیف اشارت مذکور و مسطور که چون شمس حقیقت غروب
نماید طیور لیل بطیران آیند این خفاشها جنود شبهاتند که عنقریب بحرکت
خواهند آمد البته قدم را ثابت کنید و پایرا راسخ قلب را مطمئن نمائید
و روح را مستبشر جنود شبهات نفوسی هستند که مخالف صریح کتاب اقدس

و عهد و پیمان آلهی از لسان حرفی رانند امر بتمامه راجع بمقر معلوم مشهود است
و این مقام موجود بجمع شئون از جمیع من علی الارض چون آفتاب ممتاز و مشهور
و منصوص لکن با وجود این جنود شبهاتی بجولان خواهد آمد ع ع فی ۱۳۱۰

ای احبای آلهی

هو الابهی

*** ص ۱۹۲ ***

ای احبای آلهی حق بایات ملکوتی و آثار جبروتی و رایات آیات تدوینی و اعلام
آثار تکوینی و شئون آفاقی و انفسی بر آفاق کائنات تجلی فرمود و جهان جان
و دل را بانوار حقائق و معانی و بیان و تبیان منور نمود تجلی علی خلقه بکلماته
و آیاته و آثاره فتلوح علی القلوب کالشمس الساطعة فی دایرة معدل النهار
آثار آفاقی آفل و آیات انفسی غائب گردد اما آیات تدوینی بعکس تکوینی باقی
و برقرار و ثابت چه که معانی است نه صور حقیقت ثابت است نه مجاز رزاق ارواح
است و حیات قلوب روح نجات است و شرح صدور در هر خانه کلمه
از آیات آلهیه اگر موجود سراج آن بیت است و نفحه روح القدس در مشام اهل
حیات پس ای احبای آلهی این کتب مطبوعه را بجان هدیه نمائید تا از قرائتش
نفحات بمشامتان رسد و قلوب مهتر گردد و نفوس زنده شود و البهاء
علیکم یا احباء الله الثابتین الراسخین علی میثاق الله العظیم القدیم الشدید
الکریم ع ع کتاب اقدس کتاب مبین کتاب اشراقات کتاب ایقان کتاب مقاله
کتاب مدینه رساله سیاسیه رساله مناجات کتاب آثار خط مشکین قلم ع ع

هو الله

ای بنده بها چه نویسم و چه اندیشم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبائه الفداء
از بدو امر اساس عهد و میثاق را از زیر حدید متین و رزین و رصین نهاد و این بنیان

*** ص ۱۹۳ ***

بلند پیمان را ایوان رحمن قرارداد هر نفس اندک انصاف دهد ملاحظه می نماید که از
بدایت نشئه انسانی تا این کور رحمانی چنین عهد و پیمانی در قطب ملاء اعلی و
مرکز ملکوت ابهی تاسیس نگشت از بدایت ظهور شعله نورانی طور تا غروب آفتاب انوار
جمال مشکور هیچ لوحی نازل نشد مگر آنکه صراحةً یا کنایهً یا اشارهً ذکر این عهد
الست و میثاق قدیم فرمودند و متمسکین را حمد و ستایش و مدح و نیایش فرمودند و
متزلزلین و ناقضین و ناکثین را زجر و نکوهش پس با اثر قلم و نقوش خط ابهی در
صفحات بیضا از من فی الوجود از غیب و شهود عهد و پیمان گرفتند و کتاب عهدی
فرمودند و وصیت الله آنکه ثبت نمودند انصاف باید داشت که جمال مبارک چه قدر
احتیاط مجری داشتند حتی در کتاب اقدس که ناسخ کل کتب است به بیان واضح

صریح

نه اشاره و کنایه و تلویح در مواضع متعدده بچه قوت و قدرت مشدده بیان
فرمودند با وجود این خاک بر سر خلق احمق که ما محل ظنون و اوهام گوناگون واقع
شدیم بلکه بسهام و سنان شبهات مطعون ولی اینقدر بدان که سراج آلهی
روشن گردد و نجم بازغ ساطع بر انجمن بحر آلهی بجوش آید و نهنک دریای رحمانی
در خروش عندلیب گلستان بهائی در نغمه و شور آید و بلبل گلشن ربانی در ترانه
بی فتور آنوقت گوش شنوا که معتاد استماع نغمه بلبل است آواز سروش شنود
که سبوح قدوس اینست عندلیب گلزار من اینست بلبل باغ من اینست شمع

شمع آفاق من والبهاء عليك ع ع هو الله ای یار موافق
در این بامداد که انوار کوکب صبح اشراق شرق و غرب آفاق را احاطه نموده است
قلب عالم در اضطراب است و هیکل امکان در ارتعاش چه که بنیان پیمان یزدانرا
تیشه جفا احاطه نموده است و شجره عهد و میثاق را گردباد نقض در اشد استنصال
از خدا ثبوت و استقامت طلبد ع ع

الله ابهی

آلهی آلهی قد غشت القلوب غاشیة الاضطراب و حجت الابصار سبحاب
الاعتساف و حرمت الاعین مشاهدة الانوار و منعت الاذان من استماع
الاسرار ارب اخرق الاستار و احرق الحجب الساترة الابصار و كشف الغطاء
عن البصائر یا ذالعطاء انک انت الکاشف الخارق للحجات والسحاب و مظهر
الشمس فی رابعة النهار ای بنده حق حق عیان چون مهر تابان آمده
حیف کاند در شهر کوران آمده جمال ابهی روحی لاحبائه الفداء سی سال قبل از
صعود کل را بمرجع مخصوص دلالت و بکرات و مرات احباء حاضرین را دلالت
بعد در کتاب اقدس بنصی صریح چون بنیان مرصوص بمقام منصوص هدایت فرمودند
و شب و روز احبارا گاهی بتصریح گهی تلویح بکنایه کهی باشاره احضار و ایفاظ
میفرمودند تا آنکه کتاب مبین و لوح محفوظ میثاق آلهی باثر قلم اعلی مرقوم شد و
مرکز میثاق

مشروح گشت آفتاب عهد بتابید نور هدایت کبری بدرخشید تا باز بعد از صعود
اختلاف حاصل نگردد و اجتهاد بمیان نیاید و هر کس بهوای خویش نپرد خلیفه ثانی

حسبنا کتاب الله نگویید خلیفه ثالث انا ذوالنورین نفرمایند مرکز میثاق معلوم باشد و مبین آیات نیرآفاق منصوص صغیر و کبیر کل اطاعت نمایند عظیم و حقیر کل هدایت جویند حال مرکز منصوص متروک و مرجع مخصوص مخزول و منکوب احزاب مهزومه در جولان و شبهات استنباطیه مستولی بر قلب هر جبان و هزار افترا ورد زبان یکی گوید نسخ شریعت نمودند دیگری گوید نماز و روزه را برداشتند حزبی گویند چنین و حزبی گویند چنان جمیع این روایات و حکایات محض القاء شبهاتست والا دین دین الله است و شریعت شریعت الله لا تتغیر ولا تتبدل الی یوم الله تا کل در ظل شریعت آلهیه مستظل و باحکام آلهی مکلف تخلف نتوانیم و تمرد نخواهیم این چه تصورات و این چه تفکر از این تدبیر ثمری جز تفضیح خویش نبینند و مفری از برای خود نیابند مقصودشان از این افترا تخدیش اذهان است و تشویش افکار اینعبد اول من تمسک بشریعة الله و اول من اتبع او امر الله فانصر لتری ولی نفوسیکه در این افترا را میزنند آیا از شریعة الله خبر دارند یا از احکام آلهی چیزی عمل نموده اند شما استفسار نمائید شریعتشان القاء شبهات و دینشان اتباع متشابهات مثل سائر ملل غابراست

ص ۱۹۶

غابراست قوم موسی خویش را اول مطیع حضرت موسی میدانند و بجمیع احکام عامل ولی حضرت روح را بصلیب زنند و هم چنین دیگران لب و دندان پیغمبر بشکنند قوم فرقان خویش را اهل شریعت دانند و احکام مجری دارند و شبی هزار رکعت نماز کنند ولی صد هزار گلوله بسینه مبارک حضرت اعلی زنند و اهل بیان نماز کنند و روزه بگیرند اما در هر ساعتی هزاران تیر بصدر منور زنند ولی این عباد مومن بالله و موقن بایات الله و تابع شریعة الله و عامل باحکام الله و ثابت و راسخ بر میثاق الله ولی نزد حضرات هر کس ثابت بر میثاق فاجر است کافراست خاسراست تارک الصلوة است فاطر لصیام است هاتک شرعست

ولو عبادت اولین و آخرین را بنماید شما شخص راویرا سئوال نمائید که شروط
وارکان صلوة چند است فبهت برب الكعبة والبهاء عليك ع ع

هو الله

یا خادم البهاء آنچه بجناب میرزا اسدالله مرقوم نموده بودید معلوم گردید حمد
حضرت احدیت را که در نشر روائح حیات و بث آیات بینات ایامرا میگذرانید
همه اهل مسجد و صومعه پی ورود صبح و دعای شب من ذکر طره طلعتت
ومن الغداة الى العشاء شکر کن جمال قدیم را که موفق باین خدمت گشتی و موید
باین موهبت عظمی که جمیع اوقات را در سبیل حضرت دوست وقف نمودی نه

*** ص ۱۹۷ ***

آسایشی جوئی نه آرایش نه راحتی و نه عزتی نه سکونی و نه سروری نه نعمتی و نه وسعتی
سرگشته دشت صحرا گشتی و آواره کوه و گم گشته دریا گاه در عشق آباد نرد عشق
باختی و گهی در قفقاز با اهل راز دمساز شدی گهی در طهران اسیر زندان شدی
و گهی در آذربایجان آذربجان هر مشتاقی انداختی حال توکل بحضرت احدیت نما
و چون شعله آتش بخرمن تزلزل و اضطراب زن خفته گانرا بیدار کن و غافلانرا
هشیار کورانرا بقوت اسم اعظم بینا کن و کرانرا شنوا جمال مبارک
روحی و ذاتی و کینونتی لاحبائه الفداء مارا بجهة عبودیت آستان مقدسش تربیت
فرمود تا در روی زمین در خدمت امرش هر یک علم مبین گردیم و در افق
انقطاع نجمی منیر سر در بیابان عشق نهیم و از هر تعلقی برهیم مشامرا از شمیم
حدائق ملکوت ابهی معطر نمائیم و لسان را بذکر و ثنائش بیاریم جزا و نجوئیم و غیر
از او نطلبیم هستی خویش فراموش کنیم بتمامه گرفتار او گردیم آنی نیاسائیم
و دمی آرام نگیریم گهی سر ب صحرا نهیم گهی در هر انجمن چون شمع بر افروزیم

گهی اسیر زنجیر شویم و گهی ندیم هر خطر عظیم یومی در زندان حشمت ایوان جوئیم
وروزی ذلت کبری را عزت عظمی دانیم ع ع

هو الله

ایدوستان آلهی و یاران معنوی خداوند عالمیان در قرآن حکیم میفرماید ولکم فی

*** ص ۱۹۸ ***

ولکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی متابعت حضرت اسوه
حسنة است و اقتدا بان مقتدای حقیقی حصول نجات در دو عالم امت
رسول مامور باتباع در جمیع امور و شئون بودند چون افرادی این منهج قویم را
صراط مستقیم دانسته سلوک نمودند در اقلیم راستان و کشور خاصان ملوک
گردیدند و نفوسیکه در راحت و حصول آسایش کوشیدند خود را از جمیع مواهب
محروم نمودند و در اسفل حفره یاس معدوم یافتند ایامشان بسر آمد و خوشی
شان پایان رسید صبح روشن شان تاریک شد و جام صافیشان درد آلود
و غبار آکین نجم بازغشان آفل شد و کوکب لامعشان غارب اما نفوس
مقدسسی که تاسی نمودند در افق چون نجوم هدی بدرخشیدند و در مطلع آمال
بانوار بیمثال ساطع گشتند بر سریر سلطنت جاودانی نشستند و بر تخت
کامرانی رحمانی استقرار یافتند آثارشان باهر است و انوارشان لامع کوکبشان
دریست و موکبشان ملائکة افلاک سرمدی قصرشان مشید است و بنیادشان
وطید نورشان جهان افروز است و حرارتشان جهانسوز حال قیاس
نمائید نفوسیکه تاسی بان نور مبین نمودند بچنین مواهب و مراتب فائز
شدند حال اگر تاسی بجمال ابهی و حضرت اعلی روحی لمن استشهد فی سبیلهما
الفداء نمائیم چه خواهد شد حضرت اعلی از بدایت طلوع جمالش تا یوم شهادت

*** ص ۱۹۹ ***

کبری شب و روز در اشد بلا در سبیل خدا گذرانند و آخرالکاس سینه را هدف هزار تیر بلا فرموده باسینه شرحه شرحه بملکوت ابھی شتافتند جمالقدم و اسم اعظم زهر هر بلائی چشیدند و جام لبریز زهر هر ابتلائی نوشیدند سینه را هدف هر تیر نمودند و کردن را رهین هر شمشیر فرمودند اسیر زندان گشتند و بسته زنجیر بی امان عرضه هجوم اعدا شدند و هدف رجوم اشرار مقهور سلاسل و اغلال گشتند و مغلول وثاق و اصفاد بعید از اوطان گردیدند و سرگون بلغار و صقلاب شدند در سجن اعظم مبتلای بلای مبرم گشتند و اسیر ظلم و ستم در این زندان جفا و بئر ظلماء ایام مبارکش بسر آمد و صعود بملکوتش فرمود حال ایدوستان با وفا و یاران آن طلعت نورا آیا سزاوار است که دیگر دقیقه ما آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آزمایش و کسالت افتیم و بخیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم لا والله باید شب و روز آنی نیاسائیم و دل پاک را بالایش این عالم نیالائیم بزم فدا را بیالائیم و جشن عشق برپا نمائیم و با چنگ و دف و نی به آهنگ ملکوت ابھی نغمه سرائیم و رقص کنان شادمان بقربانگاه فدا بشتابیم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم ای یاران وفائی و ایدوستان ثبوت و استقامتی ای مبتهلان تشبث و توسلی ای متضرعان تعلق و تمسکی هر یک باید مشوق دیگری گردیم

*** ص ۲۰۰ ***

گردیم و محرک سائرین شویم و در نشر نفعات الله کوشیم و باعلاء کلمة الله پردازیم از نسیم گلشن عنایت دائماً مهتر گردیم و از شمیم گلزار احدیت ملتذ شویم در قلب ابرار شوق و شور افکنیم و در دل احرار وله و سرور اندازیم حمد خدا را

که جنود ملکوت ابهی در هجوم است و نجوم افق اعلی در سطوع و سجور علم هدی در

جنبش

است و سحاب عنایت در ریزش و نیرافق معانی در تابش جشن و عیش ملکوت
در نهایت مسرت است و صبح عنایت ناشر پرتو هدایت آهنگ ملکوت
ابهی است که از ملاء اعلی میرسد ای مرده بیجان و دل جاندار شو جاندار شو
ای خفته در آب و گل بیدار شو بیدار شو اشراق آتشبار شد از جان و تن
بیزار شو بیزار شو هنگام قربانی بود انفاس روحانی بود اسرار ربانی بود
بر عاشقان سردار شو سردار شو گلبانگ مرغ خوش سخن بر شاخ سرو اندر
چمن درس معانی می دهد تو محرم اسرار شو تو محرم اسرار شو ع

هوالبهی

ایدوستان رحمانی این خاکدان فانی منزل جعدان بیوفاست و آشیان خفاشان
نابینا ظلمتکده تاریک است و آتشکده نار نفی و نفاق هر دور و نزدیک
شرابش سرابست و عذبش عذاب شهیدش زهر است و مهرش قهر
گشایش ضیق است و بخشایش نجل بر اهل توفیق سریر شهریارش لحد

*** ص ۲۰۱ ***

ضریح است و تخت کامرانش سنگ سخت کریه نجومش رجوم است
و قصورش قبور نورش ظلماتست و سرورش سكرات پس جمال قدم روحی
لاحبائه الفداء در اینجهان تاسیس بنیان جاودانی بجهة احبای خویش فرمود
و در اینعالم ترابی مدارج و معارج صعود بملکوت آلهی نصب فرمود و از این روزنه
صغیر ابواب فلك اثیرگشود تا این طیور بال و پر آلوده باب و گل را باوج عزت
قدیمه پرواز دهد و این نفوس پژمرده را بروح حیات ابدیه زنده فرماید

صفیري از ملاء اعلي زد شور و نشور در جوق طیور افتاد برخي بقوت آن صفیر
تا ملکوت رب قدیر پرواز نمودند و بعضی بالی گشودند و پری زدند ولی بوبال
ملال و کللال مبتلا گشتند و برخی بکلی جناح را در طین ضلال غرق نمودند پس ای
طیور حدیقه وفا شهپر تقدیس بگشائید و بقوت این صفیر تا ملکوت ابهی
پرواز نمائید والبهاء علیکم یا احباء الرحمن ع ع

هو الله

ایخیل جلیل رقیمه ملحوظ افتاد حمد خدا را که از سلسیل محبت الله نوشیده اید
و از مطلع امرالله مشاهده آیات کبری نموده اید پس تمسک بحبل متین نمائید
و حرکت بر صراط مستقیم توجه بملکوت ابهی کنید و توسل بذیل حضرت کبریاء
شمع جمع باشید و علت اشتعال نارالله الموقدة در افنده و قلوب اهل شرق و

*** ص ۲۰۲ ***

و غرب الیوم هر نفسی نصرت عهد و پیمان نماید از ملکوت ابهی منصور گردد
و هر کسی بخدمت میثاق برخیزد منظور نظر ملاء اعلی شود پس دامنی بر میان زن
و کمر همت را بر نصرت این فرید وحید بر بند چه که اریاح شبها در مرور است
و شک و ریب اهل متشابها در ظهور ع ع

هو الابهی

یا من ادخره الله لخدمة امره مسطورات از آذربایجان و قزوین و طهران واصل
و بر معانی واقف و حوادث مطلع گشتم و از بشارت و اشتعال احباءالله و سعی
و جهدشان در اعلاء کلمة الله نهایت روح و ریحان حاصل گردید البته حضرات

ترکان پاکان در انجذاب جمال رحمن چون شعله فاران بودند که آنجناب خوشنود شده ستایش نمودند و فی الحقیقه بعد از صعود جمیع آنصفحات روز بروز در ترقی و نمودند و از سایر جهات گوی سبقت و پیشی ربودند و روی ترکان حتی تاتار دشت قباچان و مغولان صحرای ختا و ختن را سفید نمودند امیدواریم که حدیث مشهور ولابد لنا من آذربایجان تحقق یابد و از انوار شمس حقیقت از جمیع ارجاء و اطراف آن کشور در مدت قلیله ساطع و لائح گردد اهل آن بلاد فطرت استعداد غریبی دارند و حرارت و انجذاب شدید ماده اشتعال در حقیقتشان در نهایت استعداد است و اهتزاز و حرکت در هویتشان در غایت اشتها و مقتضای طبیعت

*** ص ۲۰۳ ***

در خصائص طینت چیزیکه لازم است سلوک دوستان و روش و رفتار و حسن گفتار و تنزیه و تقدیس یاران آلهی امیدواریم که از ملکوت ابهی تایید
رسد ع ع

هوالبهی

ایمشتاق درگه حضرت مقصود در کور سابق حدیثی روایت کرده اند الاعمال
بالنیات ولکل المرء مانوی حال آنجناب بکمال اشتیاق احرام
طواف کعبه مقصود بر بستی و بجان و دل دویدی و از وطن مالوف بیزار شدی
هوای کوی جانان در سرگرفتی این نیت شما امیدواریم حکم عمل یابد و این
عرض حکم جوهر یابد و این بدایت کرامت نهایت جوید چون خروج لله بود
رجوع نیز لله بدرگاه احدیت استدعا مینمائیم که خیر زیارت مقدر گردد
اجر فوز بعبه طاهره احسان شود فاطمئن بفضل مولاک و افرح بعنایة ربک
و ابشر بنفحات هبت من ریاض الرحمة التي تدل علی موهبتة عظیمة فی عالم الوجود

ایها المتمسک بالعروة الوثقی در این صبح نورانی که انوار معانی آفاق وجدانی را احاطه نموده است شام ظلمانی هوس استیلاء بر عالم انسانی نموده هیئات هیئات

*** ص ۲۰۴ ***

هیئات منشور شبهات منتشر گشته و اوراق اوهام متفرق شده دیگر ندانند که نفوسیکه بر عهد و میثاق آلهی ثابت چون جبل حدیدند و باین مفتریات نلغزند چه که همه مغزند نه پوست شائق کلام معلومند نه حرف موهوم باری آنجناب بعون آلهی چنان پای استقامت راسخ فرمائید که نفسی استماع کلمه جز از این قلم که خادم قلم اعلی و مستفیض از خامه ابهی است استماع ننماید فان الكل فی فیء هذا المقام المحمود و تحت هذا اللواء المعقود و الظل الممدود ضعفاء بسیار ملاحظه لازم دارند همت را بگمارید که حفظ نمائید چه که اهل شبهات بانواع وسائل قیام نموده اند گاه مظلومیت نمایند و گهی کلمه توحید بر زبان رانند گهی بتمجید حضرت مقصود پردازند و گهی اظهار ثبوت و رسوخ بقلم و لسان نمایند تا بانواع خداع در قلوب ثابتین تزلزل اندازند هر ورقه که بدون خاتم اینعبد از این ارض ارسال شود مقصود القاء شبهات و نقض میثاق و توهین مرکز امرالله و تفریق کلمه الله و تشتیت شمل احباء الله است و این است آنچه جمال مبارک در جمیع الواح و زبر آلهی خبر دادند فاعتبروا یا احباء الله باری آنجناب احباء رحمن را بیدار نمائید که چنین اوراق بخاتم مزین نه مندرجاتش صرف اغواست ابدآ ملاحظه ننمایند بلکه ارجاع باین ارض کنند تا بصاحبش داده شود و البهائ علیک وعلی کل ثابت علی میثاق الله در خصوص مسافرت و رفاقت با جناب امین علیه بهاء الله

الابهی

*** ص ۲۰۵ ***

مرقوم نموده بودید بسیار موافق زیرا چنین خوش است و جناب امین نهایت ستایش را از احباء آذربایجان علی الخصوص شما نموده اند والبهاء علیک ع ع

هو الله

ای مبتهل الی الله ناله و انابه بدرگاه خداوند بیمانند نمودی و بسمع ساکنان ملاء اعلی رسید و جمیع بحضرت احدیت تضرع و زاری نمودند که احبای آن ارض در ظل شجره انیسا که در کلمات مکنون فارسی مذکور مستظل و بان عهد آلهی متمسک و متشبث باشند و از ملکوت ابهی مستمند تو بشتایش حضرت بیچون مشغول شو که در سایه سدره میثاق آرمیدی و بمنتهی آمال اهل الله رسیدی و در ساحت اقدس مقبول گشتی والبهاء علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله

ع ع

هو الله

اللهم یا غافر الذنب وقابل التوب یا رحمن الدنیا والاخرة ان العبد لیس له رب سواک والمذنب لیس له غافر دونک والکسیر لیس له جابر غیرک والعلیل لیس له شاف دونک والفقیر لیس له کنز الا انت والخائف لیس له مامن الا انت والهائم لیس له ملجاء الا انت ملاذ المضطربین و ماوی المضطربین و حصن الموحدین و مقعل الهاربین عاملنا بفضلک و عفوک و غفرانک ولا تاخذنا بما فرطنا فی جنبک

فى جنبك انك انت العفو الغفور وانك انت لتعلم يا آلهى شدة تعلقى
وعظيم تعشقى بافنان سدره وحدانيتك وفروع دوحه فردانيتك وانى احببت
لهم الا ان يخلصوا بفيض سحاب رحمانيتك ويزهروا بازهار قدس توحيدك
ويثمروا باثمار جنته تفريدك حتى ينتشعوا فى حديقة تقديسك وينموافى روضة تنزيهك
تعقب منهم نفحات القدس فى الاشطار وتنشر منهم روائح الانس فى الاقطار ايرب
ثبت قدم عبدك الذى ناجاك بالاستغفار على عهدك وميثاقك الذى ارتعد منه
فرائص كل عتّل مختال ايرب سكن جاشه واضطرابه وارح روحه من نفحات العفو
والغفران ونعمات طيور حديقة الاحسان واصفح عن الخطيئات انك انت الغفور
التواب ع ع

هو الا قدس الابهى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

اللهم يا آلهى وملجئى وملاذى انى كيف اذكرك بابدع الاذكار وافصح المحامد
والنعوت

يا عزيز يا غفار وارى ان كل فصيح وبلغ وناطق وواصف كل لسانه فى نعت
آيه من آيات قدرتك ووصف كلمة من كلمات انشائك وان طيور العقول
انكسرت اجنحتها عن الصعود الى هواء قدس احديتك وعناكب الاوهام غخرت ان
تنسح بلعابها فى اعلى ذروة قباب عرفانك اذ أمقرلى الا الاقرار بالعجز والقصور
ولامقرلى الا وهدة الفقر والفتور فان العجز عن الادراك عين الادراك والقصور عين
الحصول

*** ص ٢٠٧ ***

والاعتراف بالفقر عين الاقتراف رب ايدنى وعبادك المخلصين على عبودية
عتبتك السامية والتبتل الى حضرتك الرحمانية والتخشع لدى باب احديتك
ايرب ثبت قدمى على صراطك ونور قلبى بشعاع ساطع من ملكوت اسرارك
وانعش روحى بهبوب نسمة هابة من حدائق عفوك وغفرانك وفرح فوادى بنفحة
منتشرة من رياض قدسك وبيض وجهى فى افق سماء توحيدك واجعلنى من عبادك
المخلصين ومن ارقائك الثابتين الراسخين ع ع

هو الله

ربى ورجائى وغاية املى وحرزى وموئلى انى بكل ذل وانكسار اترامى فى عتبة قدسك
على تراب التذلل والابتهاال وانا جيک واقول رب رب هذا فرع رفيع من دوحة
رحمانيتك خضل نضر ريان بفيضان و ابل رحمانيتك مورق مزهر مثمر
مفروع بفروع نامية ثابتة ممتدة الى سماء فردانيتك ايرب اجعل هذا الفرع
الجليل ارومة الهدى وجرثوم الموهبته والتقوى وزده طراوة ونضارة ولطافة
فى كلحين بالماء المعين وانشرفروعه فى الخافقين ممتدة الى عنان افق المبين
مستطيله الى مشارق الارض و مغاربها وجنوبها وشمالها ايرب قدر له كل خير
فى كل من عوالم القدس و ادخله فى حظيرة الانس و ايده و فروعها الثابتة
على الميثاق على خدمة امرک وانتشار آثارک وتشهير آياتک وتوضيح بيناتک وتقرير

*** ص ٢٠٨ ***

وتقرير احكامك و اعلاء امرک و هداية خلقتك ورفع قواعد بيتك وتأسيس صوامع
ذكرک ايرب انک لتعلم مبلغ حتى مع هذا الفرع الجليل المحبوب وكثرة تولعى
بهذا الافنون الحنون وعظيم ودادى بهذا العبد الذى انجذب بنفحاتک يا حى ويا قيوم
اذأيا آلهى عامله بما يرضى به قلبى المحزون انک انت الکریم الرحيم وانک انت

الروف العطوف ع ع هو الله ای فرع جلیل سدره مبارکه اریاح مخالف سراج
میثاق را احاطه نموده است و امواج نقض و فساد سفینه نجات را در گرداب عدوان
بیوفایان انداخته و گردباد طغیان پیرامون شجره پیمان شده و این عبد فریداً
و حیدراً در مقابل هجوم عموم باستقامت تام مقاوم شرق محاربت غرب مجادل
جنوب منازع است شمال مخاصم صد هزار عمر بن سعد و سنان است که با تیغ و سنان
و رمح و سهام است و هزاران بوجهل عنود و بولهب جحود است که در ایقاد نار و قود است
بیگانگان چنان آشنایان چنین با وجود این الحمد لله شمع امرالله روشن و منیر است
و آوازه کلمه الله جهانگیر صبح هدی پرتوش از ملاء اعلی منتشر و هر ثابت و راسخ از
ملکوت ابهی منتصر صیت عظمت حق شرق را بحرکت آورده و نفحات قدس غرب را
معطر

نموده افق حقیقت بنور پیمان چون مه تابان گشته و مطلع امکان بطلوع انوار
بخشش یزدان مشرق احسان شده اما عبدالبهاء در خطری عظیم و مقری محاط
بصد هزار تهدید شدید لهذا باید آنحضرت در کمال قوت و استقامت قیام نمایند

*** ص ۲۰۹ ***

و افنان سدره منتهی را جمع کنند یعنی یکدل و یکجهت نمایند و با ایادی امرالله
متفق و متحد شوند تا انجمن بیت عدل کلی امکان تشکیلش ممکن گردد
و در وقت لزوم مضمون وصایا مجری گردد زیرا حضرات افنان شجره مقدسه باید
در حفظ و حراست حصن حصین امرالله در صف اول قیام نمایند و بانچه سزاوار اینمقام
موهوب است موفق گردند امرعظیم است عظیم و مقاومت و مهاجمه جمیع
ملل و امم شدید است شدید عنقریب نعره قبائل افریک و امریک و فریاد فرنگ
و تاجیک و ناله هند و امة چین از دور و نزدیک بلند شود و کل به جمیع قوی
بمقاومت برخیزند و فارسان میدان آلهی بتاییدی از ملکوت ابهی بقوت
ایقان و جند عرفان و سپاه پیمان جند هنالک مهزوم من الاحزاب را

ثابت و آشکار کنند بشارات بسیار از جمیع اطراف رسیده ولی اظهار نتوان نمود
زیرا یاران جفا کار فوراً تشبث باخمداد نمایند و در صدد تفریق انجم افتند
لهذا مختصراً بشارات داده میشود که امر بسیار بزرگوار شده و عظمتش پدیدار گشته
عنقریب غلیان عجیب خواهند نمود والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

یا حبیبی و مونسى و انیسى مسطورات مختلفه متنوعه وارد و مضامین در نهایت
تشویش و اضطراب در چنین وقتی و چنین موردی و چنین حالتی که اعداء جما

*** ص ۲۱۰ ***

جمال مبارک از جمیع نقاط ارض در هجوم بر اینعبد و صدمات و بلیات و مشکلات
و مشقات و صعوبات و احزان از جمیع جهات و فتن در ارض مقدس بمثابه بحر
مواج و اینعبد در نهایت سوز و گداز و حسرت و حرقت و کدورت فرید و حید
در گوشه کوه کرمیل در کلبه احزان مشغول بناله و تضرع و ابتهال که مراسلات پرآه و
نال و شکایات و حکایات واقعه در آن ارض وارد قسم بجمال قدم که حیرت بدرجۀ
منجر که علت بهت حاصل باری ایجان من احزان اینعبد کفایت شرق و غرب
می نماید اینعبد بگوشه خزیده و بکلی از هر فکری و هر مداخله بریده و سربالین
خموشی نهاده و شب و روز باستغاثه مشغول و بنفحات ملکوت ابهی مالوف و منتظر
فتوح ابواب رجوع و شتآن بین هذا الجوار و جوار رحمة الکبری در مکاتبات
سابق چه قدر التماس از آنجناب نمودم که بساط این کدورترا منظوی نمائید
که منجر بمشکلات میشود و حال وقت آنست که باید بهر وسیله باشد الفت مهیا
کرد قسم باسم اعظم و جمال قدم روحی لعباده الفداء که این عبد در این ارض

خود را خادم ذلیل کل نمودم و بعد از صعود با وجود متابعت و مشاغل لا تحصی
مثل کمینه چاکری بخدمت کل قیام نمودم و زحمات جزئی و کلی کل را بکمال
ممنونی و خوشنودی حمل کردم و منت کل را داشتم و نهایت تذلل و خشوع
و خضوع را با کل نمودم با وجود این آنچه طعن و ذمّ و کنایه حتی بگوش خود می شنیدم

*** ص ۲۱۱ ***

تجاهل میکردم و میگفتم شاید این طوفان ساکن شود و این امواج را کد گردد
ممکن نشد عاقبت بدون اطلاع اینعبد در سرّ اوراق معلن بر بینونت
باطراف نشر شد و بکلی زمام از دست اینعبد رفت با وجود این بمدافعه بر نخواستم
و تعرض نمودم و شب و روز در حق کل دعا مینمایم رب اهد عبادک علی الصراط
المستقیم و قدر لهم التبصر فی الامور حتی ینتبهوا لخیرهم الذی به ینتضی
وجوههم فی ملکوتک و یکفهر به نجومهم فی افقک و یستنیر به قلوبهم من مواهبک
و حال نیز تعرض بمدافعه ندارم و آنچه اجوبه از اطراف مرقوم ارسال نمودید جمیع را
ضبط نمودم و منع از نشر کردم و اما قضیه هتک اینعبد نسبت بحضرت اسم الله
بر روش و سلوک این عبد مطلعید لهذا مختصراً مرقوم میشود که اینعبد بر راستی میگویم
که تا بحال نه تحریراً و نه تقریراً کلمه هتکی از او نسبت بنفسی صادر نه کنایات
و استعارات و استهزاء متتابع و مترادف و من سالت وصامت با وجود این ممکن است
که نسبت بشما کلمه هتکی از من صادر گردد بر من مسکین جفادارند ظن که وفا را
شرم میاید زمن باری ای یار مهربان بهتر آنست که جمیع این اذکار را
فراموش نمایم و از جمیع این تصورات بگذریم و متفق و متحد شده و عمود
خیمه آلهی را در قطب آفاق بلند نمایم و بخدمت جمال قدم پردازیم و در درگاه
احدیت عبودیت خویش ثابت و محقق سازیم اگر باین صفت مقدسه که بهتر

که بهتر از ربوبیت دو جهانست متصف گردیم هر مشکلی آسان گردد و هر صعب
مستصعبی شیر خیر از روح و روان ع ع حضرت اسم الله را
بتلگراف خواستیم و انشاء الله شما را نیز می‌خواهیم مطمئن باشید که نهایت عنایت
در حق شما مجری خواهد گشت ولی شما باید با حضرات ایادی چنان خشوع نمائید
که کل فی الحقیقه شمارا بجان و دل محبت حاصل نمایند و ثبوت و رسوخ شما نیز
مثل کل نزد جمیع ثابت و مبین گردد چون حضرت اسم الله بیایند مخابره
مفصل خواهد گردید حال مختصر می‌گذریم والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ای مشتعل بنار محبت الله در این عصر عظیم که تاییدات ملکوت ابهی جمیع جهات را
احاطه نموده است و نفحات قدس مشام روحانیانرا معطر نموده است جهدی نما
که مظهر آیت توحید گردی و مطلع اسرار تفرید شوی قسم بجمال قدم و اسم اعظم که
افواج ملکوت ابهی چون امواج محیط اکبر پیایی میرسد ع ع

هوالبهی

ای ناظر بملکوت آلهی از خدا بخواه که ترا بامری موفق و موید فرماید که چون
ستاره صبحگاهی از افق عالم روشن گردی و چون نسائم سحری پر مشک و عنبر و روح

پرور

شوی اگر سعادت در این طلبی در میدان جولانی کن و اگر عزت قدیمه جوئی این گوی را
چوگانی بزن ع ع

هوالبهی

ای اسد میدان فدا شیرانرا فضیلت درندگی و تیز چنگی ویی باکیست ولی هزبران
بیشه عرفانرا آزادگی و بخشندگی و بندگی و یگانگی پس تو که شیر این نیستان و بنده
این آستانی همتی نما که سبب حیات گردی نه ممت علت نجات شوی نه هلاک
شمع پر نور باشی نه آتش جهانسوز کوکب ساطع گردی نه عفرتی غالب والبهاء علیک

ع ع

هوالبهی

ای امة الله فضل وجود سلطان وجود بدرجه رسیده که نسائی در این کور اعظم
مبعوث شدند در عرفان و ایقان و بیان و تبیان گوی سبقت را از رجال
بر بودند و در ظل کلمه جامعه چنان محشور شدند که مظهر اغراب آثار گشتند والبهاء علیک

ع ع

هوالبهی

ای سرور وفا پرور روحانی وی مهر جوی کامور رحمانی ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در محفل انسیم در محضر قدسیم هم ساکن فردوسیم ای جای تو خالی ای جای تو
خالی

در گلشن اسراریم در گلبن ازهاریم در مکنم انواریم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در خلوتگه رازیم با دلبر دمسازیم با ناز و نیازیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در جنت ماوائیم در مسجد اقصائیم در یثرب و بطحائم ای جای تو خالی ای جای تو

خالی

در خلوت لاهوتیم در فسحت ملکوتیم بیزار ز ناسوتیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی

*** ص ۲۱۴ ***

در ساحل دریائیم در سینه سینائیم در بقعه حمرائیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
در وادی ایمن پوئیم گل‌های چمن بوئیم دیدار قدیم جوئیم ای‌جای تو خالی ای جای تو خالی
در دشت صفائیم سرمست وفائیم فارغ ز جفائیم ای جای تو خالی ای جای تو خالی
اگرچه مدتی بود که بواسطه خامه و مداد بیاد روی و خوی آن راحت جان و فواد نیفتادیم
لکن دردل و روح و روان شب و روز بذکر دیدارت و خلق و صفات مشغول
واز حضرت رحمن در حق آنحضرت تمنای فضل و احسان مینمودیم علی‌الخصوص
در ساحتی و حالتیکه بتحریر اینعریضه پرداختم که حرفی به از کتابی بود و قطره به
از دریائی مقصود اینست چنان گمان مفرمائید که آنی فارغ از یادم و یا از دام محبت
آزادم اسیر زنجیر محبت قدیم و الفت دیرینیم از فضل و عنایت یزدان پاک چنان
امیدوارم که مشام مبارکت همواره بنفحات قدسش معطر و دماغ جان بعبیر
عنایتش معنبر باشد تا در این یوم اعظم بموهبت کلیه آلهیه که منتهای
آمال مقربین و کرویین است فائز باشید باقی همیشه در کهف حفظ و حمایت آلهیه
محفوظ و مصون مانید ع ع

ایحضرت امین علیک بهاءالله و ثنائت خدمات آنجناب در آستان آلهی چه در ایام
ظهور چه بعد از صعود مشهود و این اعظم توفیقات رب جنود است فاشکرالله

*** ص ۲۱۵ ***

علی ذلک و اثن علیه این از فضل جمال مبارکست چون من و چون امثال من
باین موهبت موفق و موید میگردد پس اکف ابتهال را بدرگاه ذوالجلال باز کن
و آغاز این نیاز فرما که پروردگارا محض فضل عظیم و لطف عمیم نابود و تباهی را

پناهی عنایت فرمودی و در بارگاه آلهی راه دادی و آگاهی بخشیدی و بنور صبحگاهی و فیض نامتناهی هدایت فرمودی و بر خدمت موفق کردی احسان وجودت چنان وجود را احاطه نموده است که ذرات حکم نیرات یافته است و قطرات موج بحیرات پیدا نموده از فضل و فیض دمادمت و پرتو آفتاب موهبت هر گیاهی درخت بارور شده است و هر اعشایی گل و ریحان و سنبل ضیمران گردیده است اینعبد را تا نفس پایان بر خدمت مستدام بدارع ع چند مراسله پیایی ارسال گردید انشاءالله خواهد رسید عنقریب در این ایام اریاح امتحان از شطرافتتان بهبوب آید و گردباد آزمایش از هر جهة بحرکت آید و آنچه در الواح آلهیه اخبار داده شده است کل ظاهر گردد و چون امر عظیم است البته امتحان عظیم خواهد بود هر سال که بهارش رشگ فردوس جنانست و ربیعش لطیف بدیع و گل و ریحانش و سنبل و ضیمرانش در غایت طراوت و لطافت و میوه و بارش و فواکه مشک بارش در نهایت حلاوت البته طوفان بارانش و بوران زمستانش و برف و یخ و طغیان سیل روانش نیز شدید است تا

*** ص ۲۱۶ ***

تا این شدت برودت احاطه ننماید آن بهار جان پرور جهانرا نیاراید و جمال گل چهره نگشاید و مرغان چمن نسراید و کوه و دشت رشک بهشت برین نگردهد باری امرالله آنچه امتحانش عظیم وافتتانش شدید شود قوت و قدرتش در عالم ظهور پدید گردد و انوارش در شرق و غرب جهان ساطع و مضمیئی شود حمد جمال قدم و اسم اعظم را که ارکان نفاق را در مدینه کبیره از بنیاد برانداخت و ریشه شقاقرا بکلی قطع نمود شیخ احمد عنود و آقاخان مردود را با جمیع عونه اسیر ذل و خذلان فرمود و در جمیع نقاط عالم امرش را تایید کرد دوستانش را در کل مواقع بجنود ملاء اعلیٰ نصرت کرد و معاندانرا در جمیع مقامات ذلیل نمود صدق طویت و خیریت نیت و صداقت و امانت و دیانتشانرا نزد کل واضح و مشهور فرمود

و فساد و عناد و فتنه و کینه بد خواهانرا مشهود و معلوم کرد در نزد جمیع حکومت
عالم ثابت و مقرر داشت که این حزب مامور باطاعت و وفاند و ممنوع از مخاصمه
و شقاق خیر خواهان دولتند و محبان و دوستان سلطنت سریر شهیاریرا مطیع
و منقادند و درگاه خسرویرا بجان و دل بنده آزاد طوعاً خادمند و بطیب خاطر
ملازم این کیفیت تا بحال مجهول بود بلکه بر عکس مشتبه و نامعلوم حال الحمد لله
بعون و عنایت اسم اعظم حقیقت حال معلوم و مشهود گردید جمیع راهها
استوار شد و هر سنگلاخ هموار از خارج مشکلی نماند و از اعدا و صندید معاندی نماند

*** ص ۲۱۷ ***

معاندان باقی را شان و وجودی نه و دشمنان صمیمیرا قدر و شهودی نیست
این از توجه طوائف سائر و اعداء خاسره اما در امر مبین و نباء عظیمش نیز بیست و
پنجسال پیش در کتاب اقدس عظیمش که لوح محفوظ آلهی و ام الکتاب ربانی بود بنص
صریح و فصل خطاب صحیح منهج قویم قدیم و صراط مستقیم را واضح و دلیل جلیش
را

لائح فرمود و شریک و سهیم در امر عظیم و سلطان مبینش نگذاشت و جمیع دوستانش را
چون طفل رضیع از ثدی عزیز در این مدت مدیده شیر داد و رکن شدید را آشکار و پدید
کرد پس با اثر قلم اعلی از ملاء انشاء و اهل ملاء اعلی و اهل سرادق قدس خلف حجبات
بقا عهد و پیمان گرفت و قسم و ایمان یاد فرمود که ثابتین را بجنود ملکوت ابهی
نصرت فرماید و راسخین را بقلیل ملائکه از افق اعلی حمایت مارقین را اسیر خذلان
کند و متزلزلین را اخیر شیطان امریرا مستور نداشت و شبهه نگذاشت ولی
پیمان باین عظیم را البته متزلزل شدید حاصل گردد و میثاق باین وثیق را البته
ناقض ناقص غیر مستقیم مشهود آید این از سنن آلهیه است و از امتحانات لاریبیه
ولن تجد لسنة الله تبدیلاً امیدواریم که اینگونه امور واقع نگردد
و از این قبیل وساوس بمیدان نیاید اولاً اینکه میثاق شدید و بنیان پیمان از زبر

حدید ثانیاً آنکه این عبد را بانفسی کلفتی و تعرضی نیست تکلیفی ندارم و تمیزی
نجویم در درگاه جمال مبارک را عبد فانیم و استان مقدس را پاسبانی دانی باکسی

معارضه

نکنم

*** ص ۲۱۸ ***

نکنم و منازعه ننمایم سر تسلیم دارم و قلبی سلیم من شاء فلیتمسک بعروة الله
الوثقی و حبله المتین و من شاء فلیترزل فی میثاقه الغلیظ و امره المبین
باری این را بدان اگر کل احبای آلهی نعوذ بالله متزلزل شوند این عبد در حق
نفسی توبیخ روا ندارم و حرفی بر زبان نرانم بخدا واگذارم و بعروه تسلیم و رضا
تشبث نمایم ولی این را بدان که این نور مبین را هیچ حجابی حائل نگرده
و هیچ نقابی ستر نشود فسوف تری المتزلزین فی خسران مبین ع ع
هو الله آلهی آلهی هذا عبد صادق فی خدمتک و امین بین بریتک
ساع بروحه و ذاته و جسده فی امرک لا یطلب الارضائک ولا یتمنی الا
اعلاء کلمتک و نشر آثارک و سطوع انوارک و ظهور آیاتک قد انفق ماله و علیه
فی سبیلک و بذل ما احیناه فی محبتک انک انت القوی المعین الکریم

ع ع

هو الله

هوالموسس و المؤلف بین القلوب لک الحمد یا آلهی بما الفت بانفاس عبدک
الظاهرة بین احبائک و جمعت شمل اودائک و احییت بذلک قلوب اصفیائک
ولممت شعث فقرائک ایرب ثبت قلوبهم علی الولاء و رکز اقامهم علی الوفاء
والبسهم رداء التقوی و احرسهم عن شهوات النفس والهوی و لیس للانسان الا باسعی

پاک یزدانا دل‌های پریشانرا التیام بخش و افکار بیچارگانرا ایتلاف ده
اغنام متفرقه را شبان مهربانی و طیور پراکنده را فرخنده جامع در مرغزار
دلها را بنور وحدت روشن کن و جانها را بنفحات الفت زنده و مهتر نما
بنده دیرینت را ناصح امین فرما و خادم استان قدیمت را موفق برتالیف
و تجلیب کن تا کل چون امواج بحر احدیت متفق گردند و افواج ملکوت
رحمانیت متحد شوند ع ع از خبر الفت دوستان مسرت بی پایان
رخ نمود و علت روح و ریحان گشت امیدوارم که همواره رشته عقد
اللئال احبای ذوالجلال کردی و رابطه الفت قلوب اهل کمال والله یوفقک
و یویدک علی هذا الامر العظیم در خصوص تاسیس محافل تعلیم و تذکیر مرقوم نموده
بودید بسیار موافق البته باید که هر چند نفر از احبای آلهی در بعضی اوقات
چون ستاره های پروین در سپهر علین جمع شوند و بتلقین تعلیم گیرند هذا
هو الفضل البدیع البته استمرار و دوام لازم طوبی للمجتمعین شب ساعت
هفت است خدا حافظ شماع ع مکاتیب که خواسته بودید در جوف است

هو الله

ایدوستان حقیقی عبدالبهاء بنیان نقض نسج عنکبوتست و ایوان پیمان بنیان
حی لایموت آن پایه اش بر شفا جرف هار و این مایه اش رحمت و موهبت

و موهبت پروردگار آن اساسش ظلمت حقد و حسد برادران پر جفا و این
بنیانش بر صیانت و محبت یوسف وفا آن منبعث از صرف بغضاء و این صادر
از یختص برحمة من یشاء پس ملاحظه نمائید که بنیان این بیوفایان چقدر سست
و پرفتور است و بنیان پیمان حق شاهق قصور شب و روز بشکر رب غفور
پیردازید که در این بیت معمور مسکن و ماوی گرفته اید و از بنیان مطمور بکلی
بیزار و منفور شدید والبهاء علیکم ع ع

هوالبهی

ای منجذب بشمیم نسیم عنایت سریزدان و رازرحمن را در آئینه حقیقت و دریای
عبودیت اکتشاف نما و پرتو جهان افروزی بزرگی و آزادگی و رستگاری را در مطلع
بندگی و خاکساری استان پروردگار مشاهده کن در حیز امکان تا عنان لامکان
بلندی و صعود و ترقی جز ببال و پر عبودیت نتوان و قربیت حضرت مقدسه
جز بتحریک جناح رقیت ممکن نه پس بدان که منتهی آرزوی این مرغ بی پروبال
پرواز در اوج بندگیست نه آزادگی و طیران در حوض چاکری است نه فلک سروری
پس تا توانی مرا باین صفت بخوان و این نعت ستایش کن تا دلم خرم گردد
و جانم بشادی همدم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء تاج بندگی را بر تارک
اینعبد از اکیلی سروری ترجیح داده چه که باین مفتخر و متباهی بوده و هستم ع ع

هو الابهي

يامن اراده الله ملكوت آلايات و اقامه على تثبيت الاقدام لعمرالله
ان اهل ملكوت الابهي يخاطبونك باعلى النداء و يبشرونك برحمة اختصك الله
بها فى عالم البقاء و يشيرون اليك بالبنان و يقولون هذا الذى خدم
عهدالله و نصر ميثاق الله و وفى بما عاهد عليه الله و روج دين الله و اعلى
كلمة الله و نشر نفحات الله و قام على نصره امرالله و نفس الحق ان ذرات الكائنات
من حيث حقائقها المرتبه على النظم الوجودى يصلين عليك و يتبهلن الى الله
و يناجين ربهن و يقلن رب ايد عبدك هذا بجنود ملكوتك الابهي و انصره
بقبيل من الملائكة المقربين ايرب هذا عبدك الذى اخلص وجهه لوجهك
الكريم و سجد لنورك المبين و هدى الى صراطك المستقيم و منهجك القويم
و تحمل كل مشقة فى سبيلك و احتمل كل تعب فى محبتك و قطع الفيا فى
و السباسب و المفاوز و الجبال و طوى البيداء و الصحراء و القفار و نادى
باسمك فى كل الجهات فاجعل له المواهب جوائز ما انشاء و انشد من المحامد
و النعوت بالثناء على جمالك الابهي ع ع ايرب ان فى عنقه
رسم السلاسل من حديد و فى ارجله اثر الكبول و الوثيق و فى جسده علائم
العذاب و العقاب الشديد فى حبك فاعطف عليه بعين رحمانيتك و اغرقه فى

فی بحار الطافک و احسانک و ادخله مدخل صدق و اخرجہ منخرج صدق و اجعل له
من لدنک سلطاناً نصیراً ايرب اعین احبتک شاخصه الی انوارک و ناظره الی ملکوتک و
تترصد ظهور تاييدک لعبدک هذا فنور ابصارهم بمشاهدة آیات رحمتک الی تنزل علی
عبدک و انوار موهبتک الی تغشاه بفضلک و جودک انک انت الکریم المعطی
الروف الوهاب ع ع

هو الله

ای منادی باسم الله در سبیل آلهی گردنرا وقف زنجیر نمودی و پای را
مرهون کند ثقیل جسم را در زندان انداختی و جان را رهین صد هزار آفات
نمودی و چون از سلاسل رها یافتی سرگشته کوه و هامون شدی و آواره
صحرا و دریا و کشور روس و مرز و بوم روم تا آنکه در بقعه مبارکه وارد شدی
و بشرف تقبیل آستان مقدس موفق گشتی هنوز نفس نکشیده که هاتف
ملکوت جلیل حی علی الرحیل فرمود سریعاً توجه بان سمت نمودی و عاجلاً
دشت و بحر و جبل قطع نمودی تا در محفل یاران درآمدی و در انجمن دوستان
داخل شدی امید است که تلافی بشود جمیع مکاتیب که تسلیم فائزه مسامزه
نموده بودید جواب مرقوم شد و باو تسلیم گشت ع ع

هوالبهی

ای اسیر سبیل آلهی تفاصیل واقعه مولمه و حوادث مزعجه یعنی فاجئه اردبیل و مشقت سبیل وزحمت سلاسل وزنجیر کل متلو و مسموع و معلوم گردید مسطور مفصل مشروح که ترجمان وقایع معهود و باقامیرزا شعاع الله مرقوم شده بود قرائت و تلاوت گردید خوبست مهمانیها مکمل و مائده های مفصل بود فیها ماتشتبهی الانفس و تلذبه الاعین هنیئاً مریناً گوارا و سازگار باد ملا رومی میگوید نفس مومن اسغری آمد یقین یعنی از ضرب چوب و چماق و دکنک مالا یطاق فربه و سمین و سفید رخ و سیمین بدن گردد و باین عیش مهیا و سفره مهنا وقت تشریف بردن شما اشاره و ایما شد البته فراموش نفرمودید حال الحمد لله در وعده وفا و از داد صفا پیدا شد ای یار دیرین چرا اینقدر بی انصاف و بیدین بودی جمیع این اطعمه لذیذه و مائده های لطیفه را تنها خوردی و هیچ بیاد این رفقا و فقراء نیفتادی ایا این شرط وفا جوئی و خوش خوئی و دلجوئی بود یا بیاد این فتاده خاک سر چونکه خوردی جرعه بر خاک ریز باری علی العجاله تو کوی سبقت ربودی و جام موهبت نوشیدی تا ببینیم ما چه خواهیم کرد لکن من و جمیع دعوی داریم زیرا شخصی روزی بسید محمد معهود گفته بود که چرامیرزایحیی در جمیع موارد بلا فوراً فرار اختیار مینمود چنانچه

چنانچه در این امر هیچ وهنی و مشقتی و زحمتی براو وارد نشد همیشه تحریک فساد میکرد و فوراً خود فرار مینمود و حضرت اعلی روح العالمین فداه سینه مبارکش را هدف صد هزار گلوله و رصاص فرمود و ابدادر جمیع موارد محافظه نفس خویش

نفرمودند و جمال مبارک روح الوجود لبلائه فداء در جميع مواقع بلایا وکل مخاطرات رزایا حاضر و بنفس مبارک تحمل انواع مصائب و بلیات میفرمودند و در صد هزار خطرها و مشقتها و زحمت ها و تحت سلاسل و اغلالها افتادند در جواب گفته بود الفرار مما لا یطاق من سنن الانبیاء این بجهت اتباع سنن انبیا بود و تاسی بحضرت اولیا و حال ما باشما دعوا داریم که چرا آنشب که غلامها خواستند شمارا فرار دهند تمکین و قرار یافتید البته باید شما نیز اتباع سنن سلف بفرمائید این نظر بقول سید محمد است والانفوسیکه از صهبای آلهی مست و مخمورند و در دفتر دانائی مذکور و مسطور مستوری نخواهند و مهجوری نتوانند شهره آفاق شوند و واله شیدا گردند جام بلا جویند و راه وفا پویند چون دردانه موهبت در آغوش صدف محبت پرورده گردند و چون ذهب ابریز در تاب تب آتش رنگ دل پذیر یابند و لب از شکرانه لب ریز کنند گاهی در طوفان اعظم بلا چون حضرت نوح کشتی راند و گهی وقت هبوب صرصر قضا چون حضرت هود قرار و سکون یابند وقتی

*** ص ۲۲۵ ***

چون جمال خلیل جلیل در نائره جفا رخ برافروزند و زمانی در شدت سورت علل و اسقام چون حضرت ایوب از حرّات تب زار زار بسوزند و وقتی چون یوسف زنجیر و سلاسل زندانرا در عشق جمال رحمن طوق زرین و حمائل سلطنت علین سازند ساعتی چون یحیی حضور سر ببازند و آنی چون عیسی مریم بفقر و درد و غم همدم گردند و سر بر سر دار برافرازند گهی چون حبیب محبوب صد هزار جفا تحمل نموده عاقبت مسموم عروج برفیق اعلی نمایند و وقتی چون هزبر صائب اسدالله الغالب باسری شکافته رخی شکفته کنند و روزی چون شهید مظلوم نیر ساطع مشهود معلوم لب تشنه در راه خدا در صحرای کربلا جان بازند باری وقایع بسیار نهایت ندارد اینست صفت عاشقان

جمال ذوالجلال و سمت مدهوشان جام محبت رحمن در ترکی میگویند
حسینی مشرب اول برجان ایچون خوف و رجادن کیچ فضای کربلای
عشقه وار مردانه مردانه در وقت قرائت مکتوب شما قسم بجمال قدم و اسم
اعظم روحی لاحبائه الاسراء فداء که آرزوی انصدمات و بلیات مینمودم
باری وقت جان بازی و جان نثاری و سرمستی و هشیاری و بیداری
و گریه و زاریست که انشاءالله بعون جنود ملاءاعلی و تاییدات متابعه از
ملکوت ابهی جهان و جهانیانرا زنده نمود و عالمرا قمیص جدید بخشید و بنفحا

*** ص ۲۲۶ ***

و بنفحات قدس شرق و غربا معطر و بانوار ساطعه از شمس حقیقت آفاقرا منور
نمود و البهاء علیک و علی کل عبد ابتلی فی سبیل الله محبوب العارفين عبدالبهاء
عباس

هو الله

ای احبای آلهی جناب آقا میرزا جلیل در نشر نفحات الله سعی بلیغ و جهد عظیم
دارند و فی الحقیقه شب و روز را صرف این مقصد جلیل مینمایند اگر چنانچه مشغول
بتحصیل معاش اهل و اطفال شده بکوشند از این مقصد عظیم بازمانند و اگر چنانچه عیال
و اطفال را مهمل گذارند و باطراف سفر نمایند این نیز مخالف حکم الله است و مباین رضاء
رحمن لهذا اگر چنانچه نفسی از احبای آلهی از جهة حقوق مبلغی بایشان تقدیم نماید و
قبض بگیرد و قبض را تقدیم نماید عندالحق مقبول و محبوب و محسوسست ع ع

هو الله

ای متمسک بحبل مبین آنچه مرقوم نموده بودید معلوم و مفهوم شد
صحائف بود نه صفحه رسائل بود نه نامه چه که در الفاظ مختصره مطالب مفصله
و معانی مکرره مندمج و مندرج بود کلام بر دو قسم است یکی جوامع الکلم
و فصل الخطاب که بغایت موجز و مفید است دیگری اساطیر و حکایات

*** ص ۲۲۷ ***

که مسهب و طویل و مطنب است ولی معانی قلیل و کمیاب پس نفوسیکه
در ظل کلمه توحید داخل اهل معانیند نه الفاظ و طالب حقایقند نه مجاز جمیع
لسانها نزدشان مقبول و مرغوب اگر معانی محبوب موجود چه لری و چه
کردی و چه تازی و چه دری و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی مفقود مردود
چه فارسی و چه عربی و چه حجازی در خاطر دارم که در عراق روزی
بحضور نیر آفاق شخصی از لره‌های بروجرد حاضر و آنشخص عامی صرف بود
چون جمال قدم و اسم اعظم کمال اظهار عنایت فرمودند رویش باز شد و
بکمال اشتعال و توجه مخاطباً لوجه اضاء به ملکوت السموات والارض این
ابیاترا در نهایت شور و وله و شوق و شعف عرض نمود و چند شعری خواند
از آنجمله این بیت بود هر کجا مزی ویا سر خاک مهلی مه دراز میشوم
در خاک گل و پل مکنم مه دلم خو مشود تازلف تو قنقل مکنند باری جمال
مبارک آنقدر تبسم فرمودند و اظهار عنایت کردند که حد و وصف ندارد
باری مقصود اینکه شما در نهایت فصاحت و بلاغت مکتوبرا مرقوم فرمائید
و آن لسان محبت است ای لرشکر کن خدا که آب کری و پاک و طاهر
و مطهر بی محابا روزبانرا برگشا والبهاء علی اهل البهاء ع

هوالبهی

ای یاران من و یاوران من بانگ بانگ عبودیت است و جلوه جلوه
رقیت استان مقدس کل فناء محضیم و معدوم بحت هر یک در فرائض
بندگی بکوشیم و در لوازم چاکری جهد بلیغ نمائیم و خلعت عبودیت را
زیبایش دوش رقیت نمائیم مظهر تایید حضرت احدیت گردیم عنوان
ربوبیت و القاب الوهیت مخصوص ذات مقدس است نهایت ستایش
و نیایش ما محویت و فنا و عجز و نیاز در درگاه کبریاست اینست موهبت
کبری اینست رحمت عظمی اینست جنت ماوی اینست فردوس اعلی اینست
سلطنت ارض و سما اینست شرف باذخ اینست مقام شامخ اینست
فضل عظیم اینست فوز مبین هنیئاً للفائزین سقیماً للقائمین رعياً
للطالبن حضرت شهید ابن الشهید علیه بهاء الله الابهی ذکر آن یارانرا
در محررات خویش فرموده و نهایت ستایش نموده که احبای آن اقلیم
چون بنیان حصین و حصن حصین ثابت بر میثاق و منجذب اشراقند و چنین
سزاوار است زیرا جمال قدیم و صبح مبین و آفتاب ملکوت عظیم روحی
لاحبائه الفداء عنایت خاصی باهالی کشور خراسان داشتند و دائماً در کمال
بشاشت متبسمانه ذکر احبای خراسان میفرمودند و این عنایت آثارش
اینست که در میثاق الهی کل ثابت و راسخند قوم ظلوم جهول نقض را نفوذی در آن

صفحات نشد و اهل شبهات را امیدی نماند حال بشکرانه این تایید و توفیق و صیانت و عنایت رب مجید باید احبای آلهی بکمال حکمت در تحکیم دعائم امرالله و تاسیس و ترویج شریعت الله و نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله و ترقی نفوس در جمیع مراتب وجود و تربیت اطفال و تعلیم فنون نافعہ بنورسیدگان و تدرج در مدارج مدنیت و تکثیر صنایع وطنیه و ترویج تجارت و تحسین زراعت و تعمیم معارف و تعلیم نساء و تکریم ورقات و رعایت اماءالرحمن و الفت و اتحاد احبا و خدمت حکومت و صداقت بسریر سلطنت و خیرخواهی عموم و اطاعت پادشاه غیور بجان و دل بکوشند اعلیحضرت شهریاری ایدہ الله علی احیاء البلاد فی الحقیقه از بدو جوانی و بدایت کامرانی در حق این طایفه نهایت صیانت را مجری و غایت حمایت را منظور داشته اند لهذا احبا باید بکمال همت و صداقت در جمیع مراتب خدمت و جانفشانی نمایند ای یاران حق این نصایح را بجان و دل گوش نمائید اگر چنانچه از بعضی مامورین جور و جفائی بینید این از اجبار علما و اصرار سفهاست خود سرانه تعدی مینمایند اما دولت ابد مدت ابداراضی نبوده نیست و بقدر امکان صیانت میفرماید لهذا از وقوعات حادثه محزون مباشید در کمال راستی و درستی اطاعت و خدمت بدولت و اولیاء امور نمائید و در

*** ص ۲۳۰ ***

و در فکر ترقی و مدنیت عموم و علویت مملکت باشید تا آنکه چون شمع در عالم مدنی روشن گردید ملاحظه کنید که ممالک سائره در ترقیات عصریه چقدر پیش آمده اند جمال قدم بجمیع وصایا و عهود شمارا بر آنچه سبب حیات و ترقی درجاتست دلالت فرموده اند شما باید حزب ترقی باشید تا لشکر حیات گردید و جنود نجات شوید و هم چنین از برای شما تاییدات آلهیه از هر جهت اسباب ترقی مهیا فرموده عنقریب برادرانتان از اروپا و امریکا

بایران خواهند آمد و تاسیس صنایع بدیعه و بناء آثار مدنیت و انواع کارخانه ها و ترویج تجارت و تکثیر فلاح و تعمیم معارف خواهند نمود همین قدر امن و امان بهمت حکومت بحد کمال برسد خواهند آمد و خطه ایران را رشک جهان و غبطه اقالیم سائر خواهد نمود آنوقت حکومت بی نهایت خوشنود خواهد شد و نوایای اینعبد در خیر خواهی دولت و خلوص بسریر شهریاری ظاهر خواهد گشت ای یاران آلهی این دنیای فانی لیاقت دل بستگی ندارد و شایستگی تعلق نداشته و نخواهد داشت امری در این عالم مهم شمرده نشود مگر ظهور فضائل و خصائل و مناقب انسانی که اعظم ودیعه آلهی است و آن جلوه رحمانی عبارت از ظهور این نصایح و وصایاست والبهذا علیکم ع

*** ص ۲۳۱ ***

هوالبهی

ای یادگار سه بزرگوار عموی بزرگوار حضرت حاجی حسن با رخی چون ماه روشن در انجمن شیدائیان و محفل سودائیان شب و روز پر شعله و سوز بود گهی از سورت نار محبت الله چون آتش برافروختی و حجابات منجمدان بسوختی و گهی چون ابر نیشان با چشمی گریان ناله و فغان آغاز نمودی باوجود آنکه در دبستانی درس و سبقی نخواند طوطی شکرشکن علم و عرفان بود باآنکه در حجره تجارت نشو و نما نموده در محفل معرفت بنهایت فصاحت و بلاغت ناطق بود مومن بنقطه اولی روحی له الفداء بود و موقن بجمال قدم روحی لمرقده الفدا گشت جان و مال فدا نمود و عزت و اعتبار قربان کرد آیت تقدیس شد رایت توحید بر پا کرد ناطق بود و کامل منادی حق بود

واضح تا آنکه در آذربایجان اهل کین در کمین نشستند و آن مشتاق جمال
حی فرید را خفياً شهید نمودند و الیوم در قطب ملکوت ابھی باهنگ ملاء
اعلی در وجد و طرب است و جذب و وله لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون والسلام علیه یوم ولد و یوم
استشهد و یوم بعث فی الملکوت الابھی والبهاء علیه عموی بزرگوار ثانی
جناب حاجی جعفر پرجوش و خروش بود و چون جدوه پرشعله حرارتش موثر در

*** ص ۲۳۲ ***

در خویش و بیگانه و چون از جام عشق محبوب یگانه سرمست بود ترک لانه و آشیانه
کرد و در ارض سر بشرف مثل بساحت قدس موفق شد و مدتی در کمال
جذب و طرب بسربرد و چون نیر آفاق را باین سجن اعظم حرکت دادند و او را
منع نمودند فوراً حنجر خویش را بخنجر بدست خویش قطع نمود و خون خود را
قربان پای دلنشین کرد ولی اجل محتوم نشده بود و مسجونیت در معیت
اسم اعظم مقدر بود لهذا خارق العاده آن قطع وصل شد و آن زخم
التیام یافت و در این زندان بلا و سجن اعظم مدتی در نهایت مشقت
بسربرد و عاقبت کاس موت را در نهایت مسرت بنوشید فطوبی له
و حسن ماب و الان در مقعد صدق عند ملیک مقتدر در غایت سرور
و اما پدر بزرگوارت جوهر تقی و آیت هدی جناب مشهدی تقی علیه بهاء الله ابھی
بدلالت عمو حضرت حاجی حسن بافق مبین توجه نمود و استفاضه از فیض عظیم نمود
رخرا بانوار هدی روشن کرد و دل را بایات تقی و ریاحین صفا گلشن فرمود
شب و روز بذکر حق مشغول بود و از مادون دور و مهجور قلبی پر نور داشت و روحی
پر سرور او نیز در ارض سر وارد و بسر حقیقت واقف گشت شب و روز
ساکت و صامت و در محافل سامع و عارف بود چشمی از جهان و جهانیان
پوشیده داشت و قلبی از خوف و خشیت آلهی پراندیشه تا آنکه اسیر شد

و او نیز با حاجی جعفر در این سجن اعظم مسجون گشت سالهای چند در مشقت
و زحمت بود و در کمال رضا و تسلیم شاکر از بلا یا و محن بود تا آنکه در زندان
در کمال مظلومی و اشتعال با چشمی گریان و قلبی بریان صعود بملکوت یزدان نمود
و در این وقت بر سریر عزت قدیمه مستقر و در ملکوت ابهی بنفحات قدس
جان پرور بهره ور و خطاب بتو میکند و میگوید ای پسر من بنده آستان بودم
و از خدام دوستان سالهای چند در ملک زیست نمودم و در عبودیت حضرت
احدیت بجان و دل کوشیدم و بفضل و موهبت جمال قدم بارخی چون
آفتاب بملکوت ابهی شتافتم و ترا یادگار گذاشتم ای پسر سراج مرا در ملک
ادنی روشن کن تا در ملکوت اعلی در انجمن بالا بتقدیس و تنزیه یادت نمایم و تایید
طلبم ای پسر شمع مرا روشن کن و شجر مرا با ثمر نما بنیان مرا آباد کن و بنیاد مرا
محکم و استوار ای پسر جوی مرا روان کن و کوی مرا معمور و آبادان ای پسر
خادم میثاق باش و آیت موهبت نیر آفاق تمسک به پیمان جو و مظهر الطاف
یزدان شو ای پسر حدیقه مرا گل صد برگ خندان شو و گلبن مرا بلبل خوش الحان
تا آهنگ جانبخشت چون خروش نهنگ بحر عشق بافق اعلی رسد و بمسامع
سکان ملکوت ابهی در آید تا من در انجمن لاهوتیان بوجود تو افتخار نمایم و در
صوامع ملکوت بذکر تو مشغول گردم جناب عبدالله و جناب مهدیقلی و جناب تقی

تقی یادگاران آن متصاعد بملکوت رب جلیل را از قبل اینعبد تکبیر ابدع
ابهی ابلاغ نمائید والبهاء علیک و علی کل من اقبل الی الرب الکریم الحمید ع ع

هوالبهی

ای منیر پرتو نور ظهور چون برقله طور زد سنگ خارا متلاشی شده و صخره صماء
متفانی جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء در هر دم بصد هزار انوار
اشراق فرمود و تجلی آشکار نمود چه سنگ سختی بودیم که ابداً متاثر نشدیم بلکه
صخره جلمود وجود باقی و برفرار و بزبان و بنان اظهار تبتل و تضرع و ابتهال
مینمائیم هیهات ثم هیهات اگر بگفتار تمام میشد کار آسان بود کلمات
مکنون فارسی را تلاوت فرمائید بوضوح بیان میفرماید پس تو ای منیر چون
این اسیر مباش بحقیقت وجود مجاز را محو کن و جز جمال مبارک هر چه هستی محو
کن تا از فیوضات و تجلیات نصیب مفروض را ببری و بکلی فانی در او گردی
همیشه در دل مذکور بوده و هستی والبهاء علیک و علی کل ثابت علی الميثاق
ومنصام علی المعاق فی یوم الطلاق ع ع

هوالله

یا من شم رائحة الوفاء هر حقیقتی از حقائق آلهیه و حقائق کونیه چه اعیان
چه معانی رائحه دارد و نفحه می بخشد حقیقت وفا چون گل صدبرگ حمراء رائحه

*** ۲۳۵ ص ***

مشک جان بخشد و جانها را روح و ریحان ارزانی نماید پس ثبوت و
رسوخ بر عهد و پیمان را نیز رائحه طیبه موجود ع ع

هو الله

ای شجره ثابتته الاصول والاعراق جناب آقا محمد اسمعیل و جناب آقا عبدالعلی
علیهما بهاء الله الابهی محفوظ و مصون وارد این ارض مقدسه گردیدند و بنفحات
قدس حدیقه نوره مشام و دماغ را معطر و معنبر فرمودند و بیاد جمیع دوستان هستند
و انشاء الله در هر ساعتی بموهبتی موید گردند و قوای تقدیس کوی دوست
چنان نفوذ نماید که عبدالعلی عبدالبهاء رجوع نماید و اسماعیل بذبح عظیم فدا
وارد شود چه که این ذبح عظیم آیت فداست که عبارت از فنای محض و فقر
باتست پای نه برفرق ملک آنکه در آ درظل فقر تابه بینی ملک باقی را
کنون از هر کنار و البهاء علیک ع ع

الله ابهی

التحیّته التي فاحت نفحات قدسها على الارحاء والثناء الذي عبقت
انفاس طيبه في مشارق الارض و مغاربها عليك يا ايها المستشهد في سبيل الله
وامستقتل في محبة الله الفادي الرحمانى والقربان الربانى الباذل النفس النفيس في

*** ص ۲۳۶ ***

فی الطريق الوجدانی المجاهد فی الله حق جهاده الثالث علی عهد الله و میثاقه
المستضی من نوره و اشراقه اشهد بانک اقامت حدود الله و توجهت الی
مکتوب الله و اخلصت وجهک لله و اشتعلت بنار محبته الله و ادركت یوم الله
و آمنت بطلعته المشرقة من النقطة المقدسة الاولى و انجذبت بنفحات قدس
محبوبک الابهی و اثنت علی الله و نادیت باسم الله و تمسکت بميثاق الله

وفديت روحك وذاتك ودمك وجسمك وظاهرک وباطنك فى سبيل الله
حتى شربت كاس الشهادة الطافحة بصهباء موهبته الله وهرق ثارك
على التراب وتقطعت فى مضجع الراحة واضعاً راسك على وسادة الطمانيته
لعمرك الله ان فاطمة الزهراء بكت عليك فى الجنة الماوى وسيدة النساء صاحت
وناحت على مظلوميتك فى الفردوس الاعلى والاسية الكبرى ولولت بالعويل
عليك فى الرياض الغناء والسارة والحواء بكتا عليك بدلدموع السائله كغيث
السماء اسئل الله بان ينزل من سحب رحمته غيث اللطاف وان يطيب
تربتك بصيب الاحسان وينزل على مرقدك طبقات النور بالبر والاكرام و
يجعلك وفداً عليه وضيافاً كريماً لديه ويدخلك فى القصر المشيد فى ظل رب
مجيد ويرزقك مشاهدة جماله الابهى فى جنته اللقاء ويجللك بانوار الاحسان
ويظلللك بسحاب الفضل والاكرام ويجعل لك المقام فى اعلى غرف الرضوان

*** ص ۲۳۷ ***

وينزلك منزل صدق نزلاً من غفور رحمن وطوبى لمن يزورك ويتقرب الى
قبرك ويتبرك بذكرک ويتاثر من شهادتك والتحيته والشناء عليك
مادام النسيم يسرى من مهب موهبته الله ع ع

هو الله

ای سلیمان حضرت مهدی چون سراج هدی در زجاج ملاء اعلى بر افروخت
و چون پروانه حول شمع امرالله بال ویر بسوخت در محبت جمال قدم سربداد
و سرور دو جهان شد و در قربانگاه عشق جان بیاخت ولی تا دامنه ملکوت
ابهی دواسبه بتااخت و در قطب ملاء اعلى علم بر افراخت پس توکه یادگار آن

بزرگواری راه او پیش گیر و روش او طلب و ثبوت و استقامت در موارد
بلا بنما تا مومن ممتحن گردی و موقن موتمن نظر عنایت با تست و توجهات
حضرت احدیت شامل حال تو والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ای ثابت بر میثاق اهل فتور هر چند شرورند و بیشرم و پر غرور ولی ایشانرا
بخداوند غیور و آگذار ان ربک لباً لمرصاد آنچه فرض بر اهل بهاست
صبر و سکون است و شکیب و تحمل در کل شئون تا توانی مظهر الطاف رحمن باش و
ملائکه رحمت یزدان این نفوس متزلزله چون خفاشان ظل

*** ص ۲۳۸ ***

ظلمتکده خود را از انوار ساطعه شمس میثاق محروم نموده اند و از شعاع نیر
اشراق محجوب دیگر چه ذلتی اعظم از این و چه نقمتی اکبر از این فسوف تری
المنکرین فی خسران عظیم و تجد المحتجبین فی خذلان مبین و تقول الحمد لله
رب العالمین ع ع

هوالبهی

یا من ثبت فی امرالله از مفتريات اهل فتور مکدر مشو و از اراجیف زاغان
خریف گریبان مدر شان غراب نعیب است و صفت ذأب افتراس
و درندگی بعید و قریب البته خفاش پر خاش بر مداح آفتاب کند و لابد دباغ
بد دماغ مذمت گلشن و باغ نماید یهود جحود از نفحات مسیحائی محروم

و ابوجهل عنود از جمال محمود محجوب پس صبورتحمل کن و از قصور اهل فتور؟ غماض

نما

و بحق حواله کن این نفوس ضعیفند و در ادراک خفیف باید مدارا کرد
و با این اطفال تحمل بسیار بلکه ندامت آید و پشیمانی حاصل نمایند و اگر چنانچه
مصر گردند سطوت ملکوت ابهی کفایت است و آیات قهر ملاء اعلیٰ مسلط
بر اهل هوی و البهائم علی کل ثابت علی میثاق الله ع ع

هو الله

ای محزون مکاتیب شما رسید و از اخبار شدت مشقات و اکدار شما نهایت

*** ص ۲۳۹ ***

تاثیر حاصل گردید ولی سبب البته مجهول نه و قتیکه در اسلامبول بودید چون
بمقتضای میثاق قائم فرداً و حیدراً چگونه مقابل کل نهایت استقلال
ثابت و بجنود غیب موفق چنانکه خود متحیر بودید که این چه قوتی است
و این چه قدرتی چون موخر ادرارض اقدس گوش را باستماع بعضی اقوال
و آلوده فرمودید ملاحظه کردید که بغتة جمیع ابواب مسدود شد باید فوراً
متنبه شوید تا آنکه در حمام با آن شخص معهود ملاقات نمودید و آن صحبتها
میان آمد حتی شما را دلالت کرد که بسرایه بروید و از بعضی اهل غرض که غریق
رشوات حضرات بودند سؤال نمائید که آیا شکایت شده این کلمه را
بجته این مرقوم مینمایم تا بدانی از جمیع تفصیلات جزئی و کلی واقف و مطلع
بودم ولی نخواستم چیزی ابراز دارم شما قصوری ندارید و غرضی نداشتید
ولی اینها پایی بودند این سبب شد که ابواب مفتوحه مسدود شد حال اگر
فتح آن ابواب را خواهید تلافی مافات کنید و از من مپرس چه کنی خود خوب

میدانی که در چه دریا باید شست شو نمائی قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
اما قضیه مبلغی که بجهت ادای دین خواسته اید اولاً آنکه جمال قدم روحی لثربه
الفداء هر چند ابواب خزائن و جود را بروجه این عبادش مفتوح نموده و این
بی سرو سامانرا در بحر غنا مستغرق کرده ولی موقتاً بحسب ظاهر نظر بحکمتی کما

*** ص ۲۴۰ ***

کمال عسرت را مقدر داشته کنج در آستین و کیسه تهی تا جمیع یاران
ما بین عالمیان بتقدیس و تنزیه صرف محشور و معروف گردند و بالعکس
موقتاً باهل فتور گشایش عنایت فرمود که سست عنصران چند نفر مفتون
گردند ولی عنقریب تری المتزلزلین فی خسران مبین و ثانیاً آنکه اینعبد
با وجود آنکه تا بحال اعانت ظاهریه از نفسی ننموده اهل فتور ولوله در آفاق
انداختند که نفوس ثابته بر میثاق بجهت منفعت دنیا بوفای قیام کردند
واویلا اگر این عبد بنفسی اعانتی مینمود و چون حضرات بعضی حرکات میکرد
فی الحقیقه اگر عزت قدیمه خواهی بر میثاق ثابت شو و اگر غنی ابدی جوئی
بر میثاق ثابت شو اگر راحت سرمدی جوئی بر میثاق ثابت شو و تلافی
مافات کن هر چند تو قصوری نداری ولی اهل فتور بر تو سراً هجوم نمودند
در محضر تو مفتیاتی چند گفتند که تاثیرش این صدمات شد و البهائ علیک
ع ع فوالله الذی لا اله الا هو بمجرد تلافی مافات جمیع ابواب مفتوح میگردد

هوالبهی

ایخادم احباء الله ایغاصب حق عبدالبهاء زیرا خدمت یاران
و خادمی دوستان منصب ابدی و ماموریت سرمدی اینعبد است و تو منصب مرا
غصب نمودی و در کمال دلیری مشی و حرکت مینمائی از خدا بترس این رداء

من است چرا در بر نمودی و این تاج من است چرا بر سر نهادی یا عهد
وکالت میکنی که بالنیابه از من در کمال خضوع و خشوع بخدمت احبای آلهی
قیام نمائی و از ادعای اصالت بگذری و یا آنکه شکایت بقاضی شهر
ومفتی قصر مینمایم الحمدلله مجتهدین بسیار بیک نقض عهد رشوت هر حکم
می توان گرفت والسلام ع ع

هوالبهی

یا من ینادی بالمیثاق جناب حاجی چون طلبکار سرهنگ ترک و سرباز
آذربایجان حاضر و این عبد چون مدیون پاک باز مقروض و مفلس و متحیر
و متفکرم که چگونه این دین تومان یکهزار منفعت را در هر ماهی ادا نمایم زیرا
حاجی مکاتیب مطلوبه را در هر ماهی منفعتی منضم فرماید چندی بود نظر بمشاغل
عظیمه این عبد مهلت داده بودند و بسیار معقولی میفرمودند حال الیوم
مثل داین و طلبکار که خوف افلاس مدیون او را بیقرار و مضطرب نماید بغتة حاضر و دفعةً
پنج سند را تحصیل خواهند و تا نگیرند بر نخیزند فرق میان
جناب حاجی و سرباز آذربایجانی اینست که سرباز طلبکار در خانه را بگیرد و در کمین
نشیند ولی جناب حاجی در وثاق داخل شوند و طلبکاری فرمایند باری
از جمله سند ها که مرقوم فرموده اند سند است که باسم شماسست باری ناچار

ناچار از ادای این دین مستوعب شدیم علی الخصوص که بر این دین مستوعب ربی
و منفعت مرکب نیز محقق است جناب حاجی سؤال میفرمایند که تکلیف

شما چیست تکلیف اینست که در جمیع شئون خود را فداء امرالله نموده در
اطراف بنشر نفحات الله و تثبیت قلوب علی میثاق الله مشغول گردند این
است ثمره وجود و مقام آقا میرزا محمود بلا میرزا مشکل است نوشتن تکفیر
مینمایند ذرهم فی اوهام الانجاد والغفلة یتیهون و قل بسم الله مجریها
ومرسیها وانشر الشراع و اجر السفینته علی بحر العبودية للبهاء فانها المقام المحمود
والظل الممدود والرغد المرفود والورد المورود ع ع

هو الله

الحمد لله الذی تنزه ذاته و تقدست کینونة عن ادراک حقائق مشرقة
عن افق العرفان و کیف اهل النسیان و علت و ارتفعت ان ترف
اجنحة طیور الافکار فی اوج عرفانه فکیف الذباب و البغاث فان الحقیقة
الربانية و الکینونة الصمدانية غیب فی ذاته و کتیز مخزون فی کنه صفاته و الحقائق
الذوتت بکلمته و شیتت بقدرته کیف تحیط بعظمة جلاله و تدرك حقیقة
ذاته لان المحيط اعظم من المحاط و المدرك له لسلطة علی المدرك تنزهت
ذاته ان تحاط و تقدست کینونته ان تدرك لا تدركه الابصار و هویدرك

*** ص ۲۴۳ ***

البصار و هو اللطیف الخیر و التحية و الثناء علی الجواهر الرحمانی و المظهر الصمدانی
و الهیکل النورانی الذی قدر و هدی و اظهر و اعطا و جمع و نادى و قال ما عرفناک
حق معرفتک فانه النور الوحید الذی اضاء الفضاء الوسیع بشعاع الیقین
فی بیان کنه الرب العالمین و اقر بالعجز و التقصیر و اعترف بالمنع و التحذیر

فان الامكان حده العجز عن العرفان والا من اشتداد عرى الطغيان يدعى
اولو النسيان معرفة كنه الرحمن والحال كل ما متيزوه بالاوهام فى ادق
معانى البيان تصور ذهنى او تخطر قلبى لا يكاد يروى الظمئان او يشقى العيان
والصلوة والسلام والبهاء على كل من اتبع هذا الطريق واهتدى الى الصراط
المستقيم والحمد لله رب العالمين ايها النحير البصير والبحرالخضم الخبير اعلم
ان الكينونة الاحمدية والحقيقة المحمدية لما نظرت الى حقيقه الوجوب وعزتها وذاتية
الامكان وذلتها والقدرة الالهيه وصولتها والعجز الخلقى فى ساحة
العزة وعظمتها بين بلسان فصيح وبيان بليغ بان حقيقة الذات القديمه
من حيث هى هى مقدسه عن كل نعت وثناء ومنزهة عن كل مدح وبيان
ووصف وتبيان وان الحقيقة المتدوته باية من آياتها كيف تستطيع ان
تدرك كنهها وان آية من آيات قدرتها كيف تقدر ان تحيط بحقيقتها فان
الذات البحت وعين الجمع غيب منيع لا يدرك وكينونته خفية لا تنعت انما

*** ص ٢٤٤ ***

انما العرفان من حيث آثار الاسماء والصفات التى كانت آيات باهرات
للذات ومشاهدة شئون الحق فى حقائق الكائنات فان الحقيقة
الانسانية من حيث هى هى آية معروفه ناطقة ببناء بارئها ومبينته
لاسرار موجدتها وشارحة المتون الحكمة البالغة المودعة فيها فتعالى الذى
خلقها وابدعها وانشئها وفى انفسكم افلا تبصرون فنبأ على ذلك
قال من هو غنى على فروع سدره المنتهى بابدع نغم وايقاع لو كشف الغطاء
ما ارددت يقيناً فهذا العرفان هو معرفة ايات الملكوت المودعة فى حقيقة
الانفس والافاق سنريهم آياتنا فى الافاق وفى الانفس حتى تبين لهم
انه الحق فانظر بالنظر الحقيقى والبصر الروحى ان حقائق الكائنات الموجودة

فى مراتب مختلفه و مقامات متفاوتة فلا يقدر الموجود فى الرتبة الدانية ان يدرك بل يستخبر عن الموجود الذى فى رتبة اعلى من رتبة فانظر فى مراتب الجماد و النبات و الحيوان و الانسان فان الجماد مهما يترقى الى ذروة الكمال لا يكاد يدرك حقيقة النبات ولا صفاته ولا كمالاته بل صعوده فى الصقع الذى وجد فيه بحسب ذلك الرتبة و المقام و ان النبات مهما تدرج فى رتب الكمال لا يكاد يصل الى حقيقة الحيوان و يدرك القوة الحسائية و الكمالات الموجودة فى العالم الحيوانى فان كمالاته بالنسبة اليه امر وجدانى

*** ص ٢٤٥ ***

فالفا قد كيف يدرك الحقائق و ان الحيوان مهما ترقى و تصاعد الى اوج الكمال و تدرج الى اعلى درجة الاحساس و الادراك بالسمع و العيان لا يكاد يدرك الحقيقة الانسانية و كمالاتها و ذاتية البشرية و صفاتها و احاطتها و قدرتها و اتساع فكرها و اتقاد ناردكرها فانه محروم عن ذلك و ممتنع محال له عرفان ذلك فاذا كان كل حقيقة امكانية لا تقدر ادراك حقيقة امكانية فوقها فكيف الامكان و الوجوب سبحانه الله عما يصفون فلاجل ذلك قال مخاطب لولاك ما عرفناك حق معرفتك ثم ان مطلع الهدى علياً عليه السلام لما انظر الى الاثار و الايات و اسرار المودعة فى حقيقة الكائنات و ارجع البصر و ما راى من فتور قال كشف الغطاء ما ازددت يقيناً و كلا البيانين واقعان فى محلهما و مطابقان لاس اساس المسائل المعضلة الالهية التى عجزت النفوس عن ادراكها و قصرت العقول عن عرفانها و انك انت فاشكر الله ربك بما اغناك و بين لك فى الكتاب اسرار كل شئى بابدع تبيان و اظهر افصاح خارج عن الخفاء و كن فى امر ربك ثابتاً ناطقاً و منادياً و هادياً حتى يجعل لك انه هوناصرک و مويدك و موفقك على ما يحب و يرضى و السلام على من اتبع الهدى ع ع

هو الابهي

آلهى آلهى

*** ص ٢٤٦ ***

آلهى آلهى انى ابسط اليك اكف التضرع والتبتل والابتهاال و اعفر وجهى بتراب
عتبة تقدست عن ادراك اهل الحقايق والنعوت من اولى الالباب ان
تنظر الى عبدك الخاضع الخاشع بباب احديتك بلحظات اعين رحمانيتك
وتغمره فى بحار رحمة صمدانيتك ايرب انه عبدك البائس الفقير ورقيقك
السائل المتضرع الاسير مبتهل اليك ومتوكل عليك متضرع بين يديك
يناديك ويناجيك ويقول رب ايدنى على خدمة احبائك وقونى على
عبودية حضرة احديتك ونور جبينى بانوار التعبد فى ساحة قدسك
والتبتل الى ملكوت عظمتك وحققنى بالفناء فى فناء باب الوهيتك واعنى
على المواظبة على الانعدام فى رحبة ربوبيتك ايرب اسقنى كاس الفناء
والبسنى ثوب الفناء واغرقنى فى بحر الفناء واجعلنى غباراً فى ممر الاحباء
واجعلنى فداء الارض التى وطئتها اقدام الاصفياء فى سبيلك يارب العزة
والعلى انك انت الكريم الرحيم المتعال هذا ما يناديك به ذلك العبد فى
البكور والاصال ايرب حقق آماله ونور اسراره و اشرح صدره و اوقد
مصباحه فى خدمة امرك و عبادك انك انت الكريم الرحيم الوهاب
وانك انت العزيز الروف الرحمن ع ع

هو الابهي

*** ص ٢٤٧ ***

يا ابراهيم ان الخليل الجليل قد اخرجوه من الوطن القرب الى العدو
القصى اتبعاء الاذلال فيكل الاحوال فابى الله بل جعل هذا الخروج سبباً
للعروج الى اوج منطقة البروج فسوف ترى نشر اوراق الشبهات اورث
الثبوت و الرسوخ فى قلوب الاحباء فى كل الجهات ع ع

هو الابهي

يا يوسف ايها الصديق لا تتبس من الاحتباس فى عنایت الحب والاحزان
فسوف ياتى رائد الملكوت الابهي و يدلى دلوا الوفاء وينجيك من البئر الظلماء
ويدخلك فى مصر البهاء و تستقر على سرير العلى و تمشى عزيزاً مكيناً جليلاً بعد ما
كنت غريباً ذليلاً حقيراً ع ع

هو الابهي

يا رضا ان الرضاء بالقضاء سمة اهل الانقطاع و سنة اهل الانجذاب بنفحات
ملكوت الابهي و عليك البهاء ع ع

هو الابهي

يا من انجذب بنفحات الله حمد خدا را كه بنسيم حدائق حقائق ملكوت ابهي زنده
و ترو تازہ گشتى و از انفاس طيب حدائق ملاء اعلى بروحى فائض بى اندازه فائز

شدی و از صهبای محبت الله سرمست و مخمور گشتی و از مشاهده آیات توحید

*** ص ۲۴۸ ***

توحید بصر منور کردی و قطع صحرا و عبور از دریا نموده بوادی ایمن طور سیناء
بقعه مبارکه وادی طوی ارض مقدسه رسیدی و در عتبه سامیه حاضر
شدی و طواف ملاء اعلی نمودی و حیات تازه یافتی و بروحی بی
اندازه فائز گشتی و خلق جدید شدی حال با تاییدی ملکوتی و قوتی جبروتی
و روحی مسیحائی و فتوحی بطحائی و بشارتی رحمانی و اشارتی ربانی و رخی افروخته
و دلی بنار محبت الله سوخته و علمی افراخته و شمشیر لسانی آخته و نطقی فصیح
و کلامی بلیغ عزم دیار آلهی نما و منادی عبودیت این عبد بهائی گرد و تبشیر
بمیثاق رحمانی و مروج عهد یزدانی ربانی لعمر الله روح القدس ینفت فی
فمک و روح الامین یلهمک فی قلبک و شدید القوی عن یمینک و ذومرة
یسعی عن شمالک ع ع

الله ابھی

ایغلام علی اعلی این غلام مضاف بنام جمال کبریاء و علی اعلی و شطر ثانی از اسم
جمال مبارک ابھی ایکاش اینعبد بحقیقت این اسم موسوم و متحقق میشد تا معنی
مبین و حقیقت عبودیت جمال قدیم روحی لاحبائه الفداء در این کینونت فنا
واضح و آشکار گردد هنالک اتغنی و اترنی و انگرد و اترنم و اقول طوبی لی من هذا
الفضل العظیم بشری لی من هذا النعم المقیم لعمری ان هذا الهو الصراط المستقیم

والبهاء عليك وعلى كل عبد منيب ع ع

هو الابهي

اي بنده آلهي هر چند حقائق جسمانيه در ناحيه بعينه واقع ولي جواهر صافيه
از حدود قرب و بعد فارغ هميشه حاضري و بملكوت ناظر ع ع

هو الابهي

يا من اقتبس جذوة من النار الموقدة في سدرة السينا قد تلوت آيات شوقك
الى الله واطلعت بما يتاجج بين ضلوعك والاحشاء من نيران محبة الله وابتهلت
الى الله وبسطت اكف الضراعة الى الملكوت الابهي مستدعيان يوفقك على رفع
لواء الهدى في تلك الانحاء والارجاء ونشر شرع التقى في تلك البحار والاطراف
وان يهدي الله بك عصبة تخوض في معامع العرفان وتجول في مضمار الايقان
وتتسابق في ميدان اليقين وتهجم على صفوف الجهل والوف المتحجبين
بسيوف مسولة من الدلائل والبراهين واعنة مطلقة من الحجج والبرهان المبين
واسنة مشروعة من القول اليقين وانك انت اذا سمعت هذا النصح العظيم
وشتمرت عن ساعد الجهد في هذا الامر الكريم وشدت الحنصر على هذا العمل البديع
لترى ابواب التاييد مفتوحة على وجهك وجنود التوفيق مترادفة في ظهرك ونفحات
القدس معطرة لمشامك وبحور المكاشفة متسعة قدام وجهك وسحاب الفيض

الفيض ممطرة على ارضك و انوار الشمس الحقيقة ساطعة على بصرك و نسمة الله
تبتفضة لقلبك و نفحة الله محيية لروحك و البهاء عليك ع ع
توجه بصفحات قفقاز فرمائيد و در اطراف و اكناف آن ولايت مرور و عبور
فرموده بقدر امکان نفوس را بشريعت الله و ميثاق الله و ملكوت الله دلالت
و هدايت فرمائيد پس يا بطهران و يا باصفهان مراجعت و البهاء عليكم ع ع

هو الابهي

ايرب ترانى مقصوص الابههر بكسور الجناح متسعر الاحشاء مرتعد الاعضاء بما ورد على
سهام الجفا من ذوى البغضاء و وقعت تحت مخالف العدوان و ابتليت
بانياب ذاب كاسرة من اهل الطغيان فوعزتک اندق عظمى و احترق دمی
و تناثر لحمى و اشتبك على الالام و الاحزان و اضمحلت منى كل القوى فنسيت
ذاتى و نفسى و وجودى في هذه النشأة الاولى و كل لسانى و انقطع نطقى و جف
قلمى و انحل جسمى و انحنى ظهري و ضاق صدرى و تكدر صفاء قلبى ادركنى
بفضلک يا ربى الابهي و انقذنى من بين يدي هولاء و ارفعنى الى جوار رحمتك
فى الملاء الاعلى لامستريح فى ظل سدرة رحمانيتك و ارياح فى قباب رحمتك
التي احاطت الاشياء انك انت الكريم الرحيم الغفار ع ع

هو الابهي

ای بنده آستان حق محزون مباش مغموم مباش بشارت حضرت احدیت
جام عنایت بر کبر و صہباء مسرت بنوش سرمست شو مدهوش گرد مخمور

شو مسرور شو فضل عظیم است لطف عمیم انوار مواهب ساطع و اشراق
رغائب لامع چشمه حیات جاری است و ینبوع عنایت پر جوش و ساری
شمع هدی روشن است و ساحت دلها رشک گلزار و چمن اسم اعظم
مجلی بر ملک و ملکوتست و جمال قدم فائز از حیز لاهوت از نفعه مشکبار
گلزار میثاق آفاق معطر است و از انوار اشراق شرق و غرب منور لکن مزکوم
محروم و کفیف در حجاب کثیف و صمیم در عذاب الیم عنقریب پرتو میثاق
شعشه بر آفاق زند و آفتاب عهد بذل انوار بر خاور و باختر نماید هر خفاشی
از مهر نورپاش در گریز و هر جعلی از نفحات قدسی در پرهیز کرم مهین را
نور مبین صد عظیم است و شعله نورانی سارق لیلہ ظلمانی را بلاء کبیر نغمه
بلبل چمن مکروه زاغ و زغن و آهنگ طیور قدسی مبعوض غراب مزابل و گلخن
پس تو شکر نما که انوار ترا جلاء بصیرت شد و این نفحات رایحه مصر احدیت
و این شهد حلاوت مذاق گردید و این آهنگ بانگ صلاهی ملکوت شد و البهائ
علیک ع ع

هو الابهی

ای یاران

*** ص ۲۵۲ ***

ای یاران آلهی و ای دوستان حقیقی صبح میثاق چون اشراق بر آفاق نمود
روحانیان بکمال روح و ریحان دست بشکرانه گشودند و به پرتو عنایت روشن
گشتند و به وجد و اهتزاز آمدند و دل و دیده منور نمودند و در نشر بوی

گلستان حقیقت کوشیدند و دراعلاء کلمه آلهیه سعی بلیغ نمودند و به جنود
ملکوت ابهی موید گردیدند و بجیوش ملاء اعلی منصور شدند و حزبی کور صفت
و ظلمت پرست و خفاش بصیرت از پرتو این صبح نورانی افسرده و پژمرده
گشتند و هریک بحفره خزیدند و بگوشه ظلمتی دویدند و بایکدیگر رمز گفتند
و سردر سرگشودند که این صبح اشراقی ندارد و این نور میثاق آفاق نیاراید
ظلمت خوشتر است و فرقت بهتر آفتاب حقیقت غروب نموده و نیر
اعظم افول کرد لیل الیل آمد و شب پر تعب گشت ظلمت احاطه نمود دیگر
تا هزار سال شب تاریک است و ظلمت محیطه بدور و نزدیک پس شب و روز
باید بنقض میثاق برخواست و بقوت شبها آفاق را ظلمانی نمود چون
از هر جهت عربده نمودند و ظنون و اوهام ترویج کردند کوب عهد پرتوی
پر اشراق نمود مخدول و منکوب و محروم گشتند و علم میثاق بر قطب
آفاق بلند شد ع ع

هوالبهی

*** ص ۲۵۳ ***

یا من اقتبس نار المحبته من السدره الرحمانیه قد غرست شجرة الميثاق فی
بحبوحة الفردوس و آوت الیها طيور القدس و ظللت علی اهل الانس و
ازهرت و اورقت و اثمرت و خضلت و نصرت و اهترت من نفحة ازهارها
المخلصون و ذهلت من مشاهدتها عقول الناظرین ولكن المتزلزین لفی

خسران مبین وان المترفین لفی ذل عظیم از صفات امناء بیت العدل
استفسار فرموده بودید امناء بیت العدل رجالی هستند که باید ملت بقاعده
انتخاب منتظم مکمل ایشانرا انتخاب نمایند و ایشان از برای ریاست عدل
میان خود نفسی را انتخاب نمایند و شبهه نیست که این نفوس باید مومن
و موقن و ثابت و راسخ و بکمالات آراسته باشند تا صیبتشان در میان
عموم چون رائحه مسک معطر باشد و او را ملت انتخاب نمایند و حال عقل
و حکمت مقتضی اجراء احکام انتخاب نیست زیرا اسباب ولوله و فتنه میشود
ولی عند حصول الوقت و مساعده الزمان البته باید قواعد و احکام انتخابرا
با کمال آزادگی اجرا کرد تا بیت عدل در ظل سلطنت شهریاری و تحت صون و
حمایت پادشاهی بخدمات فائقه قیام نمایند و در خدمات سریر سلطنت بکمال
صداقت و خیرخواهی جان فدا نمایند و شبهه نیست که اکثریت ملت نفوس
و پاک منزله را که بکمال آراسته است انتخاب نمایند ع ع

*** ۲۵۴ ***

هوالبهی

یا من استنشق رائحة الوفاء قد اعترضت عصبه النقص علی عبدالبهاء انه اطفاء
سراج الامرین الوری قل ویل لکم یا حزب الشقاق اماترون ان قوة كلمة الله
احاطت الافاق وان صیت امرالله بلغ مشارق الارض و مغاربها قل مالکم
لا تتبهنون و ویل لکم لم لا تتیقضون و حسبتم انفسکم ایقاضاً کلاً انکم
لفی مضاجع الجهل ترقدون عزعتم انکم تبصرون او تسمعون هیهات هیهات
بل انکم صم بکم عمی فی صقع الميثاق تحشرون و انکم الاخسرون فسوف فی

غمرات الذل تغرقون ع ع

هوالبهی

ایعاشقان روی حق دوستانرا محفلی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل بذكر و فکر حق و تلاوت و ترتیل آیات و آثار جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء مشغول و مالوف گردند و انوار ملکوت ابهی و پرتو افق اعلی بر آن مجامع نورا بتابد و این محافل مشارق اذکار است که بقلم اعلی تعیین و مقرر گردیده است که باید در جمیع مدن و قری تاسیس شود و چون تقریر یابد مجامع خصوص منسوخ شود ولی حال چون مجامع عمومی در بلاد موسس نه چه که سبب هیجان اشرار و تعرض فجار گردد لهذا محافل خصوصی که عدد نفوس حاضره مطابق عدد

*** ۲۵۵ ***

اسم اعظم است اگر تاسیس گردد و لا باس فیه و مقصد از این آنست که در این محافل جمع کثیر حاضر نگردد که بادی جزع و فرع و شیون جهلا گردد و این مجامع روحانی در نهایت تنزیه و تقدیس ترتیب یابد تا از محل و ارض و هوایش نفعات قدس استشمام گردد و جمال قدم نظر بحکمت امریه فرمودند که در بلاد حال بیش از عدد اسم اعظم احبا در جائی اجتماع نمایند موافق حکمت است مقصود این است که در شریعت آلهیه محل عبادت و مجمع تلاوت عمومی مشرق الاذکار است و بس و او ناسخ جمیع مجامع و محافل عبادیته ولی معارف و مجامع خیریه و مجالس شوریه و محاضر نافع نیز جائز بلکه لازم و واجب ولی حال نظر بحکمت کل از محذور خالی نه لهذا باید حال بمجامع روحانیه کفایت گردد و نمره اول این مجامع جمیع خدماترا علی العجاله باید تکفل نماید واحبای آلهی باید بجهت مواد

بریه این مجمع بقدر امکان معاونت نمایند تا انشاءالله مشرق الاذکار
در نهایت عظمت و جلال تاسیس شود این وقت این موقت منسوخ گردد
والبهاء علیکم یا احباءالله ع

هوالبهی

ایدوستان آلهی و یاران حقیقی لله الحمد در آستان مقدس جمال ابهی کل مقبول
و مشمول لحاظ عنایت سلطان وجود هستید ابواب بخشایش جمال قدم بر وجوه

*** ص ۲۵۶ ***

بر وجوه مفتوح و صدور ثابتهین بفیض قدیم و میثاق رب قیوم مشروح
عواطف ملکوت ابهی محیط بر کبیر و صغیر و الطاف شمس حقیقت ملاءاعلی
رایکان بهر جوان و پیر بحر فضل پر موج است و جنود تایید فوج فوج
ولی باید حفظ مراتب نمود و قانون وجودی و ما منا الا ولد مقام
معلوم را مراعات کرد اصاغر باید رعایت و احترام اکابر کنند و اکابر
باید عنایت و مهربانی در حق اصاغر نمایند جوانان باید خدمت و حرمت پیران
نمایند و پیران باید محافظت و رعایت جوانان نمایند این حقوق متبادله است
نه چنان باشد که هر کس خود رای و مستقل الفکر باشد حضرات ایادی علیهم
بهاءالله هرگاه در مجلسی قراری بفرمایند کل باید اطاعت و انقیاد نمایند و در
کمال سرور و رضا مجری دارند زیرا این اطاعت فرض و واجب است هرنفسی
وحده پی بعواقب امور نبرد و آنچه الیوم لازم است نداند و رای مصیب ندارد
اگر چنین باشد که مختار باشد و هر چه پسندیده بیند مجری دارد بکلی

شیرازه امور از هم در رود و امور مختل گردد و پریشانی صوری و معنوی دست دهد لهذا باید که هر یک از احباب تصویری نماید و امر مهمی بخاطر آرد مراجعت به مجلس حضور حضرات ایادی علیهم بهاء الله و ثنائیه و عزه و علائیه نماید هرگاه حضرات ایادی تجویز نمودند معمول دارد والا فلا فقره از کتاب الله که مدل

*** ص ۲۵۷ ***

بر این است در لوحی مرقوم و ارسال شد تا احبای آلهی بدانند که چگونه باید تمکین از ایادی امر داشته و البهائ علیکم اجمعین ع ع

الله ابهی

یا من انشاءه الله فی ظل رحمته ابشر بفضل مولاک فان غمام الجود یجود و سحائب المواهب مزعاد و مبراق و انوار الفیض فی اشد اشراق و العشاق فی وله و احتراق و لا یطفی نیرانهم سیول الاماق لعمرک هذه النارنور و هذا العذاب عذب و سرور و هذه الکاس مزاحها کافور طوبی للمحترقین بنار الاشتیاق طوبی لدموع تحلبت فی الفراق طوبی لزفرات قلوب تلهب من الاشواق ع ع

هو الله

ای پارسیان کشور پارس مشرق زمین است و اهل پارس عزیز و نازنین ملک ایران اقلیم خاورانست و مملکت یزدانیان از آغاز چنین بوده است مدتی فتوری حاصل شد و قصوری پدیدار گشت ماه اوج عزتش غروب نمود و ستاره هوش و دانشش افول فرمود خردمندان بیخبر گشتند و دانشمندان نادان

شدند پرتوی از کشور خارج درخشید و لشگری از سپاه اقلیم مجاور رسید
بساط پارسیان پیچیده شد و نشاط ایرانیان باخر رسیده روز روشن در نظرشان
تار شد و گلزار و گلشن خارزار گشت مدتی گذشت حال باز نوبت نیک اختر

*** ص ۲۵۸ ***

نیک اختری رسید و آفتاب طالع فرخی دمید نسیم عنایت بر این اقلیم
وزید و پرتو بخشش ساطع گشت مهر انور از ملک خاور درخشید و شمیم
جان پرور از کشور ایران وزید پس این بخشش را غنیمت شمرد و این عطا را
از اعظم آمال دانید دست یکدیگر گرفته یکجان و یکدل و یک مقصد گردید و
بکوشید تا آن عزت قدیمه شاهد انجمن گردد و آن مرغ چمن در این گلشن
بسراید ع ع جناب یوسف خان را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید چون در
پوست پیش بایشان مرقوم شد لهذا در این سفر باو چیزی مرقوم نگردید انشاء الله
مویذ و موفق باشند ع ع

هو الله

یا من تمسک بذیل الکبریاء اعلم ان لسان الغیب من الملکوت الابهی یخاطبک
بهذا الاثناء و یقول یا مهدی ثبت القدم علی العهد القدیم و قوالقلب
بالمیثاق الوثیق و شنف الاذن بلئالی ذکر ربک الرحمن الرحیم یا مهدی قد
هاج اعاصیر التزلزل والاضطراب و ماج طماطم التذبذب و الانقلاب فالتق علی
القلوب ما تطمئن به النفوس و تجلی به الابصار و هو عهد الذی اخذه الله فی
ذالبقاء لمركز الميثاق و الیوم هجموا المتزلزلین هجوم الجراد و ثبوا و ثوب
السباع و اطلقوا الاعنته و اشرعوا الاسنة و نادوا بالویل و انحدروا

کانسیل یشتتوا شمل الاحباء ویتزلزل اقدام الضعفاء ویضطرب الجهلاء
ولکن الذین راقت سریرتهم زادت بصیرتهم وازدادت استقامتهم و ثبتت
اصولهم و تعدلت فروعهم واما الضعفاء سترونهم هائمین فی هیماء والعماء
ذرهم یلعبون مکتوب آنجناب واصل واز مضمون قلب محزون شد و کمال تاثیر
حاصل گشت ولی ای بنده قدیم جمال قدم الحمد لله صراط واضح و دلیل لائح
و سراج ساطع و حجت بالغ و نور آلهی لامع عهد آلهی مشهود و مرکز میثاق
موجود مرجع منصوص و مبین مخصوص مشهور جمال مبارک جای توقف
نگذاشتند و محل تردید باقی ننهادند مگر آنکه نفسی امر را بر خود عمداً مشتبه نماید
و آفتاب را حجاب و آب زلال را سراب گمان کند و یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها
گردد باوجود مبین منصوص بنص قاطع مخالفت نماید و خود سرانه بتاویل
متشابهات و القاء شبهات پردازد البته از اوج عرفان بحضیض خسران
افتد و در اسفل غفلت و ذهول مقریابد آنجناب باید ضعف را حفظ فرمایند
که مبادا بالقاء زخرف قول از دور و نزدیک پریشان گردند و گوش باقوال
بیخردان دهند ع ع

هوالبهی

ایمدهوش صهبای آلهی و پرجوش درآتش محبت ربانی درشب و روز آنی نمیگذرد مگر

مگر آنکه در خواطر مشتاقان گذری و بیاد یاران آبی با وجود این چگونه گمان کنی

که محرومی و مهجور و منستی و متروک و حال آنکه مخصوص آنجناب ورقه ارسال شد
 همچو مدان که آنی فراموش شوی و یا دقیقه از فکر بروی همیشه مذکور بوده وهستی
 و در مجامع قلوب حاضر و موجود بوده و خواهی بود این روابط معنویه جبل
 متین آلهی است و هن و فتور و سستی و قصوری در آن ممکن نه بیقین مبین
 بدان که احبای باوفای حق در این محضر ذکرشان چون شمع ساطع است
 و یادشان چون شمس لامع از فضل اعظم جمال قدم امیدواریم که روابط قلبیه
 ایشان یوماً فیوماً شدید تر گردد و انجذابات روحیه شان عظیمتر شود از
 مواهب این قرن مبارک مطلع عنایات حضرت احدیت گردند و از
 الطاف عظیمه ایام مشرق کواکب افق رحمانیت شوند کور عظیم است
 و صاحب کور جمال مبین سمایش شریعت تقدیس است و فائض بر مزرعه
 هر عزیز و خسیس و شمسش حقیقت ذات الوهیت است که جمیع مظاهرش
 در سائر اکوار بمقام عبودیت بودند ارضش ارض حقایق کلیه مستفیضه از
 اشعه ساطعه از نیر اعظم است و بحرش محیط اکبر است حدائقش جنان فردوسی است
 و شقائقش معطر بنفحات قدسی چشمه اش عین تسنیم است و کوثرش ماء معین
 فیه شفاء للشاربین اثمارش مالا رات عین ولا سمعت اذن

*** ص ۲۶۱ ***

ولا خطر علی قلب بشر و نعماتش الحان طیور بقاست و اصواتش ترنمات
 حمامه وفا نغمه اش حقائق و معانی است و رنه اش بدایع آیات رحمانی
 بحرش عذب فرات است نهرش زلال آب حیات قطره اش چون دریا در
 جوش و خروش است و ذره اش چون آفتاب مشهور و معروف مقصد از
 این اذکار آنکه ما منتظریم که انشاء الله موید بخدمت امرالله گردی و موفق
 بر اعلاء کلمه الله در اینصورت چگونه فراموش شوی استغفرالله عن ذلک

مطمئن بعنایت باش والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ایمشتعل بنار محبت آلهی آنچه از قلم آن نفس زکیه تحریر یافته بود بکمال حب
قرائت شد و بستایش حضرت پروردگار زبان گشودیم که بفضل و موهبت
خویش عبادی تربیت فرمود که بعد صعود جمال قدم روح الوجود لتراب
مقدم احبائه الفدا چون اشجار حدیقه رحمن اصلها ثابت فی الارض و فرعها
فی السماء ثابت و نابت گشتند نفحات محبت الله از ریاض قلوبشان
منتشر بافاق است و انوار عرفان از وجوهشان ساطع در سبع طباق مظاهر
استقامتند و مطالع عنایت نجوم سماء هدایتند و زهور گلزار موهبت
در لوح منشور کائنات آیات توحیدند و بین جنود وجود رایات رب مجید یا

*** ص ۲۶۲ ***

یا جوج شبهاترا سدی از زبر حدیدند و ماجوج تزلزل و اضطراب را شهابی
مبین بر عهد و پیمان آلهی ثابت و راسخند و بر حکم و میثاق رحمانی مستقیم
وقائم والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ای مستشرق بانوار هدایت شکر کن حضرت رب قیوم را که در وادی طوی
سینای خدا طور بقا انوار هدی مشاهده نمودی و بتجلیات شمس افق
تقدیس مشرف گشتی در بریه قدس دویدی و آثار قدرت حضرت سلطان
احدیت را در عالم جان و دل مشاهده کردی تا باین فضل فائز شدی و باین

موهبت واصل والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ای پیک محبت الله جبرئیل در بارگاه رب جلیل ملک مقرب است و بنده
معظم زیرا واسطه وصول وحی رب مجید اعظم است و قلوب ابرار بانوار
فیض آلهی روشن کند پس تو کار همنام خود گیر و سررشته از رفتار او بیاموز
او وحی آلهی رساند تو نفعات وحی را به مشام ابرار برسان و دماغ روحانیانرا
معطر کن ع ع

هوالبهی

*** ص ۲۶۳ ***

ای ناطق بحمد وستایش پروردگار در این محضر احمد باش یعنی بستایش جلیل اکبر مشغول
شو و بثنای پروردگار دهان باز کن تا آنکه ولئن شکرتم لازیدنکم مشهود گردد و من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها معلوم شود ای احمد اگر بانچه باید و شاید الیوم قیام نمائی قسم
بمربی وجود که در ملکوت آلهی ممدوح و محمود گردی والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ای ناظر بملکوت ابهی در این عالم ظلمانی شهاب نورانی ذکر خداست و در این تنگنای
ترابی فسحت روحانی و وسعت وجدانی عرفان محبوب یکتا اگر مونس جان طلبی
با ذکرش همدم شو و اگر فسحت جنان و وجدان خواهی قلب را منبع عرفان و مشرق

کوکب ایقان فرما والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ایمطلع عبودیت صرفه اگر سلطنت دو جهان خواهی حلقه بندگی در گوش کن
و اگر حشمت آسمان جوئی غاشیة بردگی بر دوش افکن و اگر اشراق انوار
احدیت خواهی در مقام عبودیت ثابت و مستقیم شو و اگر شمول عنایت حضرت
ربوبیت جوئی در مقام محویت استقرار یاب درمان بجهة دردمند است
و وصل محبوب بجهة مستمند والبهاء علیک ع ع

*** ص ۲۶۴ ***

هوالبهی

ای مشرق بانوار ایمان و مطلع آثار ایقان قلب بمنزله مشکاة است و ایمان بمنزله
مصباح و ارکان بمنزله زجاجات این انوار چون در این مشکاة روشن گردد
گلشن شود و انوار فیوضات از این زجاجات ظاهر و ساطع شود پس بجان
و دل بکوش و بجوش و بخروش که شئون رحمانی از حقیقت نورانی انسانی
ظاهر و باهر شود علیک بهاء الله ع ع

هوالبهی

ای موقن بظهور آلهی حضرت سید الشهداء روح العالمین فداء در مشهد فداء

صحراي کربلا جانبازي فرمود و جان و دل و اهل و اولاد و مال و منال کل را
آنروح مجرد ارزان و رایگان در سبیل رحمن فدا فرمود تا دوستان آلهی را رسم
عشق آلهی آموزد و یاران معنوی را اسرار محبت آلهی غنی خذوا ولی اسمعوا
وبی اقتدوا والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ای سرمست باده ایمان اگر سلطنت جهان باقی خواهی چون سمی بزرگوارت
جانفشانی کن و اگر اکلیل شهریاری جوئی سر در سبیل پروردگار نثار کن
اگر عزت پایدار میطلبی ذلت در راه حضرت رب الارباب اختیار نما و اگر حیات

*** ص ۲۶۵ ***

حیات آلهی و زندگانی سرمدی خواهی جان و دل را فدا کن ع ع

هوالبهی

یا بن الجبار اگر چه طفلی انشاء الله در ملکوت الله بالغی اگر چه صغیری در این بساط
بفضل حق کبیری چه بسا بالغین که محروم شدند و مردود گشتند و چه بسا
طفل رضیع که از ثدی عرفان آلهی لبن معرفت الله نوشید تو انشاء الله
گوی بلوغ را از میدان رشد و هدی بریائی ع ع

هوالبهی

ایمهددی بانوار هدایت الله نارهدی در شجره مبارکه نابته در طور سینا مشتعل
و نور بقا در افق انسان طالع و متئلا و شمس حقیقت در ملکوت ابهی فائض و نیر
اعظم از جبروت اعلی ساطع و لامع افاضات چون غیث هاطل نازل و تجلیات
جمال ابهی از مطلع غیب مترادف و متتابع پس افسرده مباش پژمرده مباش
والبهاء علیک ع ع

هوالبهیی

ای ذبیح آلهی در قربانگاه عشق مشهد فدا در سیل جمال ابهی بجان جولانی باید و بدل
سعی و اقدامی شاید تا موهبت و فدیناه بذبح عظیم رخ بگشاید
و عنایت رب جلیل در حق اسمعیل در انجمن عالم جلوه نماید پس ای طالب دیدار جما

*** ص ۲۶۶ ***

جمال مختار آیت خلّت حضرت خلیل شو و جان باز و جان نثار چون حضرت
اسمعیل تا ابواب موهبت را از هر جهت گشوده یابی و الطاف سلطان احدیت را
چون نور رخشنده بینی و البهاء علیک ع ع

هوالبهیی

ای علی نورانی در این بساط رحمانی تمکنی جو و در این جنت ابهائی تفسیحی و این
بحر صمدانی تعمقی و در این گیسوی مشکبوی دلبریکتا تعلقی و در این مسجد اقصی
تهجدی و در این عشق و شور و شیدائی تخلع و تهتکی در نامه مجنونان از نام من
آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی و البهاء علیک و علی احباء الله فی وطنک

ع ع

هوالبهی

ای متمسک بحبل متین آلهی جوهر هدی تقوای ربانی است و خشیت آلهی
و این وقتی در حقیقت انسانیه تحقق یابد که هیکل و جود در جمیع شئون بطراز تنزیه
و تقدیس مزین گردد به قسمیکه قلب مطلع آیات توحید شود و روح مشرق
انوار تجرید وجه مرات نصره الرحمن گردد و ارکان مصدر ظهور و بروز صفات
حضرت یزدان والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ایمظهر تسلیم و رضا اگر مظهریت این دو صفت ممدوحه و حقیقت محموده را بتمامها

*** ص ۲۶۷ ***

طلبی در این حیات روحانی همیشه مست و مخمور صهبای آلهی باش و از عالم وجود
و حیز شهود خبری مجو و ثمری مطلب اینقدر بدان که آنچه واقع خیر است
ساطع حکمتش پنهانست و سبیش غیر عیان چون ظاهر گردد هر نفسی مدعن وقایع شود
والبهاء علیک ع ع

هوالبهی

ایطیب روحانی جسم ضعیف عالم بصد هزار امراض مزمنه مهلکه گرفتار
و وجود علیل آدم در معرض خطرهای عظیمه بیراحت و مبتلا اگر معجون دریاق
فاروغی تدبیر مینمودی همتی فرموده بودی و جانها را از این مضاجع بیماری
نجات میدادی و چون خوب نگری مشهود گردد که این علت شدید را

علاجی جز محبت طیب حقیقی نه و این عوارض و اوجاع عظیمه را ضمادی
جز عرفان جمال رحمن نه و این جروح خطرہ را مرهمی جز اخلاق محبوب
آفاق نیست پس ای حکیم وقت معالجه و مداواست و هنگام ضماد و مرهم
است تا توفیق آلهی چه کند والروح والبها علیک و علی احباء الله ع ع

هوالبھی

ای زنده بنفحات محبت الله زبان بذکر آلهی باز کن و در فضای جان فزای
عرفان پرواز کن بیاد حق دمساز باش و با نفحات اسرارش همراز عنق

*** ص ۲۶۸ ***

عنقریب جهانیان را در زیر خیمه یکرنگ یابی و جمیع این شئون زخرفیه
از حشمت و دولت و ثروت و مکنت را هباء منشا مشاهده کنی پس تو
ای طیر آشیان ایقان توجه بعالم دیگر کن و در دریای بیکران معرفت
آلهی سیرو سفر نما اگر جمالی جوئی جمال باقی بجو و اگر کمالی خواهی اخلاق
حضرت

رحمانی طلب تا از مطلع امکان بانوار حشمت بی پایان ظاهر گردی و از مطلع
عالم بشعاع اعظم لائح شوی طوبی للثابتین طوبی للراسخین والبهاء ولروح
علی احباء الرحمن فی جمیع شئون والاحوال ع ع

هوالبھی

ایدوستان آلهی و ایمطالع انوار عرفان جمال رحمانی در جمیع اوقات بدرگاه
حضرت پروردگار تضرع و ابتهال می رود که این طیور حدائق توحید را در فضای

قدس تجرید پرواز دهد و در آشیان ثبوت و استقامت منزل و ماوی عنایت
فرماید و در فردوس عبودیت بمقتضای حقیقت ایمان و عرفان موفق نماید
ایمدهوشان خمر الطاف و ای سرمستان صهبای عنایت حضرت رحمن
وقت اشتعال و انجذاب است و هنگام موج و فیضان ذرات وجود
در حرکتند و قطرات بحر شهود در موج و برکت و شما که جوهر عالم انسانید
باید چون روح در جسد امکان مهتز و متحرک باشید تا این جسم بیجان زنده شود

*** ص ۲۶۹ ***

و این عالم امکان مطلع انوار عوالم لامکان گردد اگر بعنایت حضرت
دوست پی بردید قسم بجمال قدم که از شدت لطافت و بشارت اجسام حکم
جان یابد و قلوب مطلع انوار رحمن گردد و هنیئاً لکم من هذا الفضل
الذی احاط اشراقه ملکوت السموات والارضین ع ع

ای سرگشته صحرای عشق چون نسائم صبحگاهی در ریاض قلوب احبای آلهی
مرور نما دلها بمتابه جان بیاد جانان زنده کن و جسمها را بنفحة حیات
ذکر ملیک اسماء و صفات روان بخش نعره بزن و فریادی از دل بر آر
چوگانی بگیری سببی بتاز گوئی بزن نغمه آغاز کن و ترانه ساز نما بانفحة حق دم ساز
شو و آوازی در آفاق در افکن جوشی بزن شوری بیفکن پیرهن چاک کن
و چون گل صد برگ خندان در این گلستان جلوه نما تا نفس باقی است
وقت را غنیمت شمر و جان در راه جانان بسپر عمرها بسر آید و جانها
بلب آید جز زیان و خسران چیزی نماند و حکمت را از دست مده زیرا میزانست

ع ع

هوالبهی

ایگلهای بوستان عرفان در این اوقات که امم عالم مقاومت با امر اسم اعظم

*** ص ۲۷۰ ***

اعظم خواهند و احزاب ممالک و ملل مقابلی با جمال قدم جویند صعود و
عروج آفتاب فلک توحید را وسیله نمودند و بگمان و ظنون خویش بهانه کردند
غباری از اوهام بر انگیختند و بند و عهد و پیمان کسیختند و آبروی انصاف
و عدل را بریختند و با حق در آویختند ولی غافل از آنکه شمع آلهی را بادهای
مخالف خواموش ننماید و آفتاب فلک هستی بغبارهای اوهام مخفی و پنهان
نگردد بحر بخشش رحمانی از امواج باز نماند و ابر نیشان ربانی از فیضان ممنوع
نشود نسائم جود از مهب عنایت مقطوع نگردد و روایح مواهب
از گلزار رحمت انقطاع نیابد یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون ایدوستان شهاب ثاقب باشید
و سیوف قاطع گردید انوار لامع باشید و نجوم ساطع گردید اشجار
توحید شوید و اثمار تفرید بار آورید تمسک بعروة الوثقی جوئید و توسل
بذیل مطهر جمال ابهی نمائید و البهاء علیکم یا احباء الله و اودائه فیکل بکورو

اصیل

عبده عباس

هوالبهی

جناب آقا عزیز الله علیه بهاء الله الابهی مکتوبیکه بجناب آقا سید اسد الله مرقوم

نموده بودید ملاحظه شد حمد حضرت موید حقیقی را که آن سرگشته سودائی جمال

*** ص ۲۷۱ ***

آلهی در سبیل الله و اعلاء کلمة الله اواره دشت و هامون و سرگردان
در کوه و بیابان گشته و مظهر آیه مبارکه من یدع الناس باسمی فانه
منی گردیده امید از الطاف بی نهایت حضرت احدیت چنان است
که موفق و موید گردی یوید من یشاء علی ما یشاء انه قوی قدیر اخوی آنجناب
جناب شاهویردیرا به تکبیر ابدع ابهی از قبل این طیر آشیان محبت الله مبلغ
گردید و بگوئید از لطف بی پایان حضرت منان مطمئن باش که بلحظات اعین
رحمانیتش ملحوظی و در کھف حفظ و حمایتش محفوظ بشکر حق مشغول شود و بشنایش
مالوف که باین فضل عظیم فائز شدی و در این حشر اعظم در ظل شمس حقیقت
محشور طوبی لامة الله التی ولدتک و رضعتک و طیب الله ترا بها بصیب
رحمة و غفرانه فی ابشری لها لصعودها فی هذا الایام التی احاطت الامکان
المصیبتة الکبری و الرزیه العظمی و تقبل الله منها خدماتها لاحباء الله و اودائه
فی سبیل حبه و نفعات الله تمر علی مشام و قلوب ضالعک و ظلع اخیک الاول و ظلع اخیک
الثانی و بهاء الله علی ابنیک خلیل و حیب و ابناء اخیک ذبیح و فیض و نصره و نسئل
الله ان یویدهم و یشبتهم علی امره و یدفع عنهم شر اعدائه و بنفیض علیهم سحائب جوده
و احسانه و یجعلهم آثار فضله و عنایة بین خلقه انه هو المقتدر القدیر و بلغ
اشواقی و تحیتی و تکبیری لاحباء الله جمیعاً هناك و الروح علیک ع ع

هو الله

ای نهالهای بارور بوستان محبت الله در جمیع احیان مستغرق دریای خلق
و خوی حضرت یزدان گردید و مشعوف در محبت جمال رحمن حالت سرمدی
جوئید و اشتعال و اشتغال ابدی خواهید چون قطره در امواج بحر فانی گردید
و چون ذره در عوالم انوار شمس پرواز کنید و چون پروانه حول شمع بال و پر سوزید
و چون حربا حیران آفتاب گردید اگر زبان بگشائید از خلق و خوی حق بستائید
و اگر بنالید از درد عشق و احتراق فراق جمالش بنالید و بزارید و اگر بکشید
بسر کویش بشتابید و اگر بنوازید بشاخسار عرفانش بسرائید و اگر بسوزید بنار
محبتش بر افروزید و اگر ببالید بعنایت حضرت احدیتش بیسائید اگر قوت
بیان خواهید لسان ببرهانش بگشائید و اگر حقیقت تبیان جوئید بسط
حقائق عرفانش دهید و اگر الهام رحمن طلبید از جوهر ایقان دم زنید و اگر
حکمت اشراق آرزو دارید توجه بملکوت ابهی نمائید اگر صبح هدی جوئید نظر بافق
اعلایش کنید و اگر دریای بی پایان مشاهده خواهید در زبر و الواحش بنگرید
و اگر انوار اسرار جوئید در کلماتش تفکر نمائید ذلک من فضل الله یوتیه
من یشاء والله ذو فضل عظیم والبهاء علی احباء الله ع

هو الابهی

آلهی انت الذی سبقت رحمتک و سبغت نعمتک و تمت حجتک
و کمل برهانک و ظهر سلطانتک و برز اقتدارک و اکملت لعبادک دینک المبین

و مددت صراطک المستقیم و اظهرت منهجک القديم فاحفظه یا آلهی
عن تحریف الغافلین و بدع المتبدعین و احفظ حصن امرک عن المارقین
بقدرتک یا ارحم الراحمین و بسطانک النافذ فی ملکوت السموات و الارضین
والبهاء و الروح علی عبدک الذی جعلته ثابتاً علی امرک العظیم و راسخاً علی حبک
بین العالمین ع ع

هو الابهی

ایجلیل خلیل اخلاء رحمانی نفعه معطری که از حدائق قلوب احبای آذربایجان
منتشر شد چنان آذری بجان عاشقان جمال جانان زد که کل و لاله از رخسارشان
شکفته گشت هنیئاً لقلوب اصبحت ریاض محبت الله و لارواح غدت
مستبشرة بنفحات الله و لصدور انشرحت بذكر الله و نفوس انتعشت
بنسمات الله و اقدام ثبتت علی میثاق الله و ظهور اشتدت فی اعلاء کلکة الله
و ابصار توجهت الی ملکوت الله و السن نطقت بذكر الله و اذان سمعت نداء الله
حرارت نار عشق آلهی که در دل و جان آن آشفته روی محبوب حقیقی ظاهر امید

*** ص ۲۷۴ ***

امید است که چنان در نفوس اهل آن خطه و دیار تاثیر نماید که شعله نار موقده
آلهیه در هر شجری و مدری و حجری تاثیر نماید و جبال و تلال و دیار بانوار کتاب
وحی رحمن روشن و منور گردد ای یاران آلهی و دوستان روحانی و عاشقان
جمال یزدانی وقت جوش و خروش است و هنگام استماع نغمه سروش
خود را بکلی فراموش نمائید و محو و فانی شوید از برای خویش وجودی نگذارید
و در سبیل آلهی ظاهر و باطن چون ظل فانی گردید احبای آن بلاد را از قبل این
فناهی ذره فانیه عند اشراق شمس جمال ربک الابهی تکبیر ابلاغ فرمائید و بگوئید

که مشام این مشتاقان مترصد و منتظر که بوی خوش یزدان از آن مهیب
آذربایجان به جمیع آفاق بوزد و اریاح لواقع بهار رحمانی از آن شطر بسائر
اقطار مرور کند تا اشجار هیاکل انسانی بخلعت بخشش آلهی مزین گردد و سبز
و خرم شود ذلک من فضل الله یوید به من یشاء والله ذو فضل
عظیم والبهاء والروح علیک و علی عباد الله المخلصین ع ع

هوالبهی

ای منجذب عوالم معانی در این ایام که اریاح افتتان از جمیع جهات آفاقرا
احاطه نموده است و شدائد سینه شداد من فی بلاد را در تزلزل و اضطراب
انداخته و بحر احزان در امواج است و سیل اشجان در جریان آتش حسرت افروخته است

*** ص ۲۷۵ ***

و پروانه های شمع جمال دوست بال و پر سوخته ارکان وجود در تزلزل
و ارتجاجست و قوائم دعائم امکان در اضطراب باید احبای آلهی بر
استقامت و ثبوت چنان قیام نمایند که جمیع من علی الارض را حیران نمایند
ای مشتعل بنار محبت الله در این وقت که جمودت و خمودت ارکان وجود
اهل عالم را اخذ نموده است بیا تو آتش عشقی در قلب امکان روشن کن و شعله
بجان عالم زن که شاید در این خاکدان فانی آثار روحانی جمال باقی مشهود و نمایان
گردد و بلکه نورانیت الهیه ظلمات حال که مدلهمه آفاقرا بروشنائی جمال محبوب آفاقی
زایل نماید و صبح احدیت طالع و لائح شود والروح والبهاء علیک و علی احباء الله

ع ع

هوالبهی

ای گوش پر هوش شنوا اگر خواهی که خروش سروش شنوی یک سرسیم را
در مرکز صدور نصب نما و سر دیگر را بملکوت ابهی و ررف اعلی متصل نما تا پیاپی
فیض دمام رسد و راز و اسرار حضرت بی نیاز جلوه گر گردد محرم لاهوت شوی
و موید بالهامات حی قیوم لایموت کاشف اسرار شوی و هاتف ابرار
گهی ربطی بین لاهوت و ناسوت دهی و واسطه بین مکان و لامکان گردی
کثیف صرف را مستفیض از لطیف بحت نمائی و ثقیل کرانرا مستفید از خفیف آسما

*** ص ۲۷۶ ***

آسمان کنی جسم مرده را در روح عالم جان دهی و جهان تاریک را
رشک انوار آسمان نمائی سبحان الله این چه موهبت است که از حضرت احدیت
در این کور اعظم شده و چه عنایتست که از جمال قدم بمظاهر محبت شده که
چنین قوه قدسیه در حیز حصول است حرارت معانی قلم و مداد و اصابع
و فواد کل را مضمحل نموده دیگر چگونه توان دست نگاهداشت و خطر امریت و منظم
نگاشت والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای مستبشر ببشارت الله و مطمئن بفضل و موهبت سلطان احدیت ذکرت
در سجن اعظم در انجمن روحانیان مذکور و در حلقه آزادگان مشهور اگر چه بظاهر
غائبی بیاطن در حضور حاضر بجسم بعیدی بجان قریب بتن محرومی بدل محرم
سر مصون در محفل یارانی و در محضر مشتاقان توسل بذیل اطهر جو و توجه بجمال
انوار کن مهجور مشو مخجول مباش محجوب منشین پرده بر انداز و مقنعه بر افکن
روی نورانی بنما و چهره رحمانی بگشا شهره آفاق شو و شیدای حسن مالک

یوم میثاق بازار عارفان بشکن و دکان شکران بگشا رو بگلزار کن وسیر
مرغزار نما عندلیب راز شو و آغاز ساز کن و بنغمه آواز دمساز شو چنگ
و چغانه بزن و نغمه و ترانه بر آرمجلس انس در گلشن محبت الله ترتیب ده

*** ص ۲۷۷ ***

صهبای عرفان بنوشان و الحان ایقان بنواز آتش موسی بین آنکل رعنا
بین سینه سینا بین آن ید بیضا بین تا از فضل ایام محروم نگردی ع ع

هوالبهی

ایمشتاق ملکوت الله عالم امکان مطلع انوار جمال رحمن شد و حیز جهان
مرکز ظهور حضرت یزدان گشت فیوضات غیر متناهیة احاطه نمود و تجلیات
متابعه رخ گشود انوار شرق و غرب را روشن کرد و گلهای معانی
و ریحان آلهی کوه و دشت را گلزار و گلشن نمود جهان رشک فردوس جنانشد
و کیهان غبطه آسمان گشت عندلیب حقایق در حدائق تقدیس بالحان بدیع
تغنی کرد و ورقاء بیان بر افنان تیان بفنون الحان ترنی نمود بلبل وفا
بر اغصان سدره منتهی بگلبنانگ پاریسی نغمه سازی نمود و حمامه فردوس ابهی
بر شجره طوبی بلحن حجازی بسرود افسر سلطان گل نمودار شد و با رخی افروخته
و عشاقی جان سوخته عرض دیدار کرد و هر شکوفه و گیاهی را چمن آرائی آموخت
با وجود این مواهب عظیمه که چشم امکان ندیده مردم مرده و پژمرده بودند
و چشم دوخته و افسرده محشور شدند زهی افسوس و حسرت که چنین محروم
شدند و هزار ندامت که چنین مهجور گشتند و البهائ علی اهل البهائ بما فازوا
بهذا الفضل العظیم ع ع

هوالبهی الابهی

ای اماء رحمن بادهای مخالف شمع پیمانرا احاطه کرده و طیور غرور
عندلیب گلشن میثاقرا احاطه نموده ستمکاران دست تطاول گشوده
و جفا کاران چون غراب کین در کمین نشسته کشتی پیمانرا امواج طغیان
هجوم نموده و هیکل عهد را صبیان مهد از هر جهت لسان طعن گشوده تیرهای
افتراست که از هر سو پیران و لشکر اعتساف است که از هر جهت در ظلم و عدوان
کار بجائی رسیده که پیر گفتار لسان افترا گشوده و اوراق شبها
نشر نموده و نسبت باینعبداقوالی افترا زده که اگر نفسی ذره شعور داشته
باشد فریاد بر آرد سبحانک هذا بهتان عظیم از نفس گفتار معلومست
که اینعبد بیزار از این اقوال است بیان عبدالبهاء واضح است و نطق طیر
ملاء اعلی شارح هرگز هدیر و رقاء بنعیق غراب بغضا مشتبه نگردد و الحان
طیور قدس باصوات زاغ و زغن متمائل نگردد و صفیر باز اوج عزت
بشهیق و زفیر جعدان جفا مشابه نشود تهلیل و تکبیر ملاء اعلی بهذیان
عربده جویان حیز ادنی مطابق نیاید بانچه از قلم عبدالبهاء جاری مراجعت نمائید
و بدقت ملاحظه کنید به بینید بهیچوجه این اقوال ادنی مشابتهتی بالحن این طیر فنا
داشته و دارد لاوالله این مغرور را گمان چنانست که اگر ظلمت را نور

گوید بیخردان اذعان نمایند و اگر صرف نور را لیل دیجور نامد بیهوشان
باور کنند شخص واحد را اگر دمی بالوهیت ستاید کل قبول کنند
و در نفسی دیگر نسبت زندقه دهد جمیع اعتراف کنند نفسی را اگر روزی بشیطانی
و محرومی از فیض آسمانی مذمت کند عموم هذا هو الحق المبین گویند و اگر در
روز دیگر همان شخص را بجوهر رحمانی زبان ستایش گشاید کل پذیرفته ندای
هذا هو القول الصحيح بر آرند چنانچه بمرکز نقض بخط خویش نوشته والان موجود
که یک سجده کن و خود را و عالمی راحت نما وهم چنین در حق مرکز نقض
در مکتوب دیگر نوشته و الان موجود که ده سال قبل از صعود من بجناب
حاجی محمد حسین کاشی گفتم این شخص سراب است نه آب ابداً چیزی نیست
و این قبل از نقض عهدش بود دیگر حال معلومست که چه سان است این
گفتار آن پیر گفتار است از پیش حال لسان ستایش گشوده و به پرستش بر
خواسته و او را کوکب لامع دانسته و سرابش را هذا بارد و شراب دانسته
شعله میثاق را لیلۀ ظلما گفته و مه تابان پیمان را تاریکی دو جهان دانسته
حال آنکه بخطش موجود که اقرار بالوهیت کرده و بصفت ربوبیت ستایش
نموده ز چه رو الست بریکم نرنی بزنی که بلی بلی گفته و لکن هیکل پیمان
اینخطاب و گفتار او را قبول ننموده و امر نموده که بعنوان عبودیت مخاطب گردد

گردد سبحان الله این چه تلون است و این چه تردد این چه ضعف است
و این چه وهن این چه حرکت سرطانیست و این چه تلون حربائی این شخص

هر چند تا بحال رداً علی مرکز الميثاق رسائلی چند نشر نموده ولی اینعبد
 تابحال کلمه در حق او نه نگاشته اما چون این ایام اوراق افترائیه از او
 مطبوع باین ارض رسیده ملاحظه شد اگر سکوت شود شاید بعضی نادانان
 گمان صدق کنند و در افتتان شدید افتند شمائل آن بیحیا را که در
 فتوغرافست بدقت ملاحظه کنید که در این چشم دریده ابدأ اثر حیا هست
 لا والله تا واضح شود تعرف المجرمون بسیماهم وترهق وجوههم الغبرة علیها
 فتره آلهی ترانی اسیرابین یدی هولاء الظالمین و ذلیلاً تحت
 سیاط المعاندين و مظلوماً تتابعت علیه السهام و ترادف علیه وقع
 السنان من اولی الغل والطغیان الذین نقضوا ميثاقک و انکروا عهدک
 و استهزوا بوصیتک و سخروا من صفوتک و جاحدوا بایاتک و حاججوا
 برهانک و الحدوا کلمتک و انکروا رحمتک و بدلوا نعمتک ایرب نکتس
 بقدرتک الکامله اعلامهم و اشف اسقامهم و امح ارقامهم و سکت انقامهم
 و کشف غشاء ابصارهم و افتح ختام قلوبهم و اسماعهم و اهدهم الی صراط
 ميثاقک و اجعل لهم نصیباً من اشراقک انک انت المقتدر العزیز القيوم

*** ص ۲۸۱ ***

هو الله

ایسلیل دخیل جلیل نامه ات ملاحظه گردید و معانیش فرح و مسرت بخشید
 زیرا ذکر یاران آلهی بود و وصف خلوص و صفاء و وفاء احبای جمال ابهائی
 البته نفوسیکه در ظل اسم اعظمند باید چنین باشند ولی امید چنین که یاران
 هریک چون نسائم صبحگاهی در نهایت لطافت سبب بیداری و آگاهی
 دیگران گردد زیر الیوم مدد ملکوت ابهی متتابع بر مخلصین از مبلغین است

زیرا این سپاه روحانی در میدان حربند و منظور نظر پادشاهی لهذا بدرگاه
جمال ابهی عجز و نیاز مینمائیم که احبای آن اقلیم کریم را در جمیع شئون موفق
و موید فرماید الحمد لله رایت تقدیس در جمیع آفاق بلند است و صیت حق
مشتهر در شرق و غرب ای احبا وقت همت است و هنگام جانفشانی
و قیام بر وفای محبوب رحمانی و اما قصور عبدالبهاء در تحریر و رسائل از کثرت
غوائل و مشاغل و شدت فتنه و فساد و غرور اهل فتور خدا هدایت فرماید
که فرصت دقیقه ئی آسایش ندهند جمعی هستند بی کار و مستریح و آسوده
نه تبلیغی نه تربیلی نه تسبیحی و نه تقدیسی نه تعبی نه مشقتی نه زحمتی نه تجارتی
نه صنعتی نه فلاحتی شب و روز در فکر فتنه و فساد هر روز از این انبان ماری
از فساد بیرون آید و عبدالبهاء فرداً و حیداً با امم شرق و غرب در هر نقطه در

*** ص ۲۸۲ ***

در گیرودار گهی در معموره امریک صف جنگ بیاراید و گهی در مظموره
افریک در میدان حرب در آید گهی در هر نقطه ایران بهجوم و رجوم اهل فرقان
پردازد و گهی بمدافعه اهل بیان برخیزد گهی در هندوستان سپاه را پناه
گردد و گهی در رنگون و سواحل جیحون لشگر و قشون کشد و شب و روز
بمخابرات و مجاوبات و حل مسائل و فسخ عزائم و جواب معضلات پردازد
و دائماً مستمراً لیلاً نهاراً آتش فساد اهل غرور را در هر نقطه ئی بنشانند و
دفع شبهات کند و جواب متشابهات دهد روزی در حکومت محلیه فساد
کنند و روزی دیگر در مرکز ولایت بواسطه عوانان آتش مفتریات افروزند
و فسادهای سریه که سبب تبعید و نفی و سرگونی مرکز میثاقست مجری
دارند یومی گفتار بروجردی را بسفارت دولت ابد مدت ایران فرستادند
و انواع مفتریات و ترهات بر زبان راند و حال آن عنود در سفارت دولت
علیه در طهران بانواع فتن و فساد در اسباب قتل و بلا یاء اینمظلوم کوشد

و با مرکز نقض بخط رمزی در اینخصوص مخبره مینمایند و شب و روز در این قضیه میکوشند تا خدا چه مقدر فرماید و قضا چه امضا کند اگر آنان در فساد و فتنه اند الحمدلله عبدالبهاء در اصلاح و افلاح شب و روز مشغول اگر آنان دم این مظلوم را هدر نمودند این بی سروسامان در فکر خلاص و نجات کل و راحت و آسایش عموم

*** ص ۲۸۳ ***

آنها نشر شبهات را اسباب حیات شمردند اینعبد ترویج آیات بینات را وسیله نجات داند آنان فضیحت و رسوائی امرالله و مسرت اعدا را علت مفخرت گمارند اینعبد نشر نفحات و اعلاء کلمة الله را مدار عبودیت داند ان الله لا یصلح عمل المفسدین ملاحظه فرمائید که اهل فتور و اصحاب غرور تا بحال مقدار خردلی ثمری داشتند و یا شخص غافل را هوشیار نمودند و یا خفته را بیدار کردند اقلای یک نفس را تبلیغ نمودند لا والله جز آنکه در منتهای تکبر و غرور بوسائطی غیر مشروع در اغوای نفوس کوشیدند و اوراق شبهاتی تنظیم نمودند و باطراف انتشار دادند تا بنیان میثاق آلهی را ویران نمایند و تشتیت و تفریق در میان احبای رحمن اندازند اینست همت و غیرت و شجاعت و شهامت اصحاب غرور و چون در جمیع نقاط عالم خائب و خاسر گشتند و علم میثاق موج بر آفاق زد بر فساد و فتنه و افترا در نزد اولیای امور سیاسیہ قیام نمودند تا عبدالبهاء را از میان بردارند و میدانی از برای خویش مهیا سازند و باطل ماهم یعلمون اگر بحر عذب فرات مفقود گردد اهل ذائقه آلهیه گرد ملح اجاج نگردند و شعله نورانیه اگر خاموش گردد پروانه حول ظلمات طواف نکند این تدبیر اخیر حضراتست باری با وجود این مشاغل و بلائی و متاعب عبدالبهاء چگونه بمخبره مستمره با هریک از احباب در نقطه پردازد الحمدلله چون بحر بی پایان گشته اند و البهائ علیک ع ع

هوالبهی

ایدوستان حضرت یزدان در این کور اعظم که شمس قدم از آفاق امم طالع
ولائح گردید و بفیوضات غیر متناهی شرق و غرب امکانرا روشن و نورانی
فرمود و بنسائم حدائق ملکوت جمیع جهات را روح حیات
مبدول فرمود و ببوی خوش ازهار ریاض معانی مشام اهل عرفانرا معطر
نمود قیامتی برپا فرمود و رایت حمایتی بر افراخت قسطاس مستقیم
نصب کرد و صراط قویم ممدود نمود ارض محشر مبسوط گشت و حشر و نشر
مشهود گردید افواج ملائکه مقربین چون امواج پیایی رسید و جنود
ملاء عالین چون صفوف طیور اوج مبین متتابع پدید اساس کور جدید
در این دور مجید نهاد و بنیان عظیم در اینجهان بدیع و عالم مقیم بنیاد کرد
ابواب ملکوت گشود و راه نجات و حیات بنمود گلشن موهبت
نامتناهی بیاراست و محفل تجلی مزین کرد دست بخشایش بگشود و ید بیضاء
بنمود جمیع را بر موائد ممدوده دعوت فرمود و کل را بر خوان نعمت مضوعه
خواند هر ذره را استعداد افاضه عنایت کرد و هر قطره را جوش و خروش
بحور عظیمه احسان فرمود تا کل متفق شده و در ظل کلمه واحده بعهد و
میثاق الهی توسل جسته در کمال قوت و قدرت باعلاء کلمه الله قیام نمائیم

و بنشر نفعات الله پردازیم و در سیلش جان بیفشانیم و بجان و دل بکوشیم
و بجوشیم تا نفعات قدس عالم را معطر نماید و جذبات انس قلوب و افئده

امم را مسخر نار آلهی در قطب امکان شعله بر افروزد و شعله طور
قلب اکوانرا بسوزد نسائم روح بخش اشجار وجود را سبز و خرم کند
و نعمات مزامیر جانفزا مسامع ملاء اعلی را ملتذ نماید حال قلوب ساکن و نفوس
صامت و وجوه محجوب و صدور غیر مشروح این شئون جفاست نه فنون
وفا آثار خمودت است نه بشارات رب و دود پس ای احبای آلهی بیائید
سر از بالین دیرین برداریم و دیده را بنور مبین روشن کنیم و چنانچه باید
و شاید بوفای بعهد قیام نمائیم و در این سبیل جان بازیم و بسوزیم و بسازیم
تا افق عالم روشن گردد و گلخن جهان گلشن شود و آیات اسم اعظم در قطب
عالم استقرار یابد ع ع

مفتوح گردد

هو الله

هو در محفل شور

رب و موید کل جمع انعقد لاعلاء کلمة رحمانیتک و موفق کل عصبه
اتفقت علی خدمة عتبه فردانیتک اسئلک بجمالک المتسترفی عوالم
غیبک الابهی ان تشمل هولاء لحظات عین رحمانیتک و تویدهم
بشدید القوی و تشدد ازهم بقوتک النافذة الجاریة فی کل الاشیاء انک

*** ص ۲۸۶ ***

انک انت سمیع الدعاء و انک لعلی کلشی قدیر الیوم محفل شور را
اهمیت عظیمه و لزومیت قویه بوده و بر جمیع اطاعت فرض و واجب
علی الخصوص که ارکان ایادی امر هستند ولی باید بنوعی مذاکره و مشاوره
کرد که اسباب کدورتی و اختلافی فراهم نیاید و آن اینست حین عقد
مجلس هریک بکمال حریت رای خویش را بیان و کشف برهان نماید
اگر دیگری مقاومت میکند ابدأ او مکدر نشود زیرا تا بحث در مسائل

نگردد و رای موافق معلوم نشود و بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است در نهایت مذاکره اگر اتفاق آراء حاصل گردد فنعم المراد و اگر معاذالله اختلاف حاصل شود باکثرت آراء قرار دهند و چون قراری از قرارهای شور را احبایا بعضی استنکاف نمایند اجزاء با کسی معاتبه و مجادله ننمایند سکوت کنند و باینعبد مرقوم دارند و دیگر آنکه مذاکره در محفل شور را کسی نباید نقل کند و در بدایت اجتماع باید طلب توفیق خاص بجهت اعلیحضرت شهریاری نمایند و التماس تایید تام بجهت حضرت صدارت پناهی کنند و ابداً در مجلس شور از امور سیاسیہ دم نزنند بلکه جمیع مذاکرات در مصالح کلیه و جزئیہ اصلاح احوال و تحسین اخلاق و تربیت اطفال و محافظه عموم از جمیع جهات باشد و اگر چنانچه نفسی بخواهد

*** ص ۲۸۷ ***

کلمه از تصرفات حکومت و اعتراض بر اولیاء امور نماید دیگران موافقت نه نمایند زیرا امرالله را قطعاً تعلق بامور سیاسیہ نبوده و نیست امور سیاسیہ راجع باولیای امور است چه تعلق بنفوسی دارد که باید در تنظیم حال و اخلاق و تشویق بر کمالات کوشند باری هیچ نفسی نباید که از تکلیف خود خارج شود ع

هوالله اول فریضه اصحاب شور خلوص نیت و نورانیت حقیقت و انقطاع از ما سوی الله وانجذاب بنفحات الله و خضوع و خشوع بین احبا و صبر و تحمل بر بلاء و بندگی عتبه سامیه آلهیه است و چون باینصفت موفق و موید گردند نصرت ملکوت غیب ابهی احاطه نماید ثانی فریضه اثبات وحدانیت جمال غیب ابهی و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کینونته باطنه حقیقه صریحه

عبدالبهاء بدون شائبه ذکرى دون آن وهده غایتى القصوى و منتهى
معارجى العليا وجنتى الماوى و هى نور وجهى و نیته قلبى و شفاء صدرى
وقرة عینى و رواء غلتى بردلوعتى و برء علتى و من اعتقد بغير هذا فقد خالف
عبدالبهاء ثالث فریضه ترویج احکام آلهیه در بین احبا از صلوة
و صیام و حج و حقوق و سائر احکام آلهیه بالتمام و هم چنین دائما تشو

*** ص ۲۸۸ ***

تشویق و تحریض کل احباء بموجب نصوص قاطعه آلهیه بر اطاعت و خدمت
سریر سلطنت عادله شهریارى و صداقت و امانت در خدمات اعلى حضرت
داد پرور تاجدارى و تمکین از اولیاء امور حکمرانى رابع فریضه
حفظ و صیانت عموم احبا در جمیع موارد و مواقع و تمشیت امور عمومیه
از قبیل تربیت اطفال و تهذیب اخلاق و تعلیم علوم نافعہ از جمیع جهات
و تاسیس مدارس و مکاتب بجهت ذکور و اناث و تکفل فقرا و ضعفا
و صغار و ایتام و ارامل و ایامى و تدبیر وسائط صنعت و کسب و توسیع
احوال عموم خامساً منع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد
و عدم مداخله در امور سیاسیه بالکلیه و عدم مکالمه در این خصوص و لویشق
شفه و دلالت بر تمکین در جمیع احوال و سکون و محبت و دوستى با عموم
سادساً مدارا با اهل فتور و تشبث بجمیع وسائل در ارجاع آن نفوس
بر میثاق حضرت رحمن ع ع

هوالبهى ای جمع در امور جزئى و کلی انسان باید مشورت نماید تا
بانچه موافق است اطلاع یابد شور سبب تبصر در امور است و تعمق در مسائل
مجهول انوار حقیقت از رخ اهل مشورت طالع گردد و معین حیات
در چمنستان حقیقت انسان جاری گردد انوار عزت قدیمه بتابد و سدره وجود

با شمار بدیعه مزین شود ولی باید اعضای مشورت در نهایت محبت و الفت
و صداقت با یکدیگر باشند اصول شور از اعظم اساس الهی و باید افراد
ملت در امور عادیه نیز شور نمایند ع ع

هو الله

ایخادم میثاق از بدو دخول در ظل سدره مقصود در خدمت آستان
اسم اعظم در کمال خلوص بجان و دل کوشیدی حال باید انشاء الله این موفقیت
کبری تا ختم مستمر گردد تا فاتحه الالطاف با خاتمه الاعطاف
دست در آغوش یکدیگر نموده کل ایام بجانفشانی در سبیل
جمال قدیم بگذرد در فکر گوشه نشینی ولو در عتبه سامیه باشد مباش زیرا
وقت میدانست و ربودن گوی و زدن چوکان در وقتش جمیع آرزوها
حاصل میشود و باستان مقدس میرسد در امر تبلیغ همت نمائید که استعداد
شدید است این فرصت را نباید از دست داد وهم چنین در منع خیل و خداع
متزلزلین در مجلس در کمال تعمق و تدبیر مذاکره فرمائید و اصول مشورت را
مجری دارید یعنی هر یک در هر خصوص دلائل و براهین بیان نماید و اگر طرف
دیگر مقاومت کند و اعتراض نماید صاحب رای اول نباید مکدر گردد و محزون
شود بلکه ممنون گردد و بیان نماید تا قناعت حاصل گردد و اگر چنانچه ملاحظه

نمودند که رای دیگری موافقت است تسلیم کند زیرا انوار حقیقت
یعنی رای صحیح و موافق از تصادم افکار و مقاومت آراء ساطع گردد
والا محسنات و مضرات هیچ امری معلوم و مشهود نشود باری مقصود
اینست که در امور تعمیق و بحث دقیق مجری گردد تا افکار و آراء ترقی نماید
والبهاء علیک ع ع مسئله تبلیغ را بسیار اہم شمارید زیرا
این ایام وقتش است در مدت قلیله انتشار کلی در ایران خواهد شد و جمیع را
فرداً فرداً بعد از تبلیغ عهد اطاعت و انقیاد و صداقت و امانت و خدمت
بدولت ابد مدت بگیریید ع ع

هو الابهی

یا من تمسک بحبل المیثاق تالله ان سکان الرفیق الابهی والمتصدرین
فی دسوت الملاء الاعلی لفی شعف وانجذاب و شغف واشتیاق الی اولی الثبوت
والرسوخ علی میثاق الله و تبهلل وجوههم عند ذکرهم و ینشرح صدورهم
بنفحات تعبق من حدیقة قلوب هولاء فیابشری لهم من هذا الفضل الذی یتلأ
کالسراج فی زجاج العوالم کلها وانک انت ایها السراج الوهاج بنور محبت الله
استبشر بهذه البشارة الی تطیر بها قلوب اصفیاء الله و ثبت الاقدام علی صراط الله
هذا المیثاق الذی اخذه الله تحت شجرة انیسا یوم ظهوره و اشراقه فی در البقاء

ثم تجسم و تمثل في ملكوت الاعيان صورة لوح منقوش بالقلم الاعلى
سبحان ربى الابهى تالله الحى القيوم يويدك فى ذلك جنود ربك
وينصرک فى ذلك ملائكة مقربون ع ع جميع دوستان جمال ابهى روحى
لاحبائه الفدا را بکمال اشتياق جانفشانيم چه که نفحات جانبخش ملکوتش
از حدائق قلوب اين هياکل تقدیس درمرور شب و روز بياد رخ دلجویشان
در شعف و سروريم و از عون و عنایت آلهی امید شديد که هریک چون سد
حدید در مقابل یا جوج نقض و ماجوج تزلزل واضطراب در امر قیام نمایند
تا قوت تایید مشاهده نمایند و سطوت نصرت پروردگار تماشا کنند
لعمرا لله الیوم طفلى ثابت مقاومت من على الارض نماید تا چه رسد باین اطفال
مهد و جنود صبیان نقض عهد و البهائ علیکم فى کل آن و حین ع ع
هو الله جناب خان اذن طواف مطاف ملاء اعلى دارند و آنجناب با حصول
اسباب با روح و ریحان که بسهولة قطع مسافت شود من استطاع
اليه سیلا شرطست والبهاء علیکم یا اهل البهاء ع ع

هو الابهى

ایدوستان ایدوستان این دور کور خداوند جلیل است و این قرن عصر
حیّ قدیر عالم وجود در حرکت و جنبش است و جهان آفرینش آینه الطاف خدا

خداوند پر بخشایش مشرق امکان بمصایح هدی روشن و منور است
و مطلع اکوان بنور موهبت کبری مزین بحر فضل و جود پر موج و خروش
است و گوش هوش عاشقان جمال ابهی همراز هاتف و سروش جنود
تایید ملکوت ابهی پی در پی میرسد و صبح هدی از ملاء اعلی دمادم میدمد
نیسان رحمت پر فیضانست و سراج عنایت چون مه تابان آسمان
ابواب ملکوت مفتوحست و صلاهی عام گوش زد هر نزدیک و دور
ظل ممدود است و مقام محمود و کل در صون حمایت رب و دود شکرانه
این فضل وجود اینست که چون آتش افروخته باشید و چون شمع پرشعله
و سوخته چون برق سریع و روشن باشید و چون شهد حلاوت هر انجمن
والبهاء علیکم یا احباء الله ع

الله ابهی

یا ابن دخیل سرخیل اهل میثاق باش و سرور جهان اشراق حمد خدا را که
در استان مقدس الیوم که صبح صعود است مذکوری و در انجمن روحانیان معروف
یا مجید پر تمجید رب فرید شاهد است که حب شدید دلالت بر این تحریر جدید نمود
مقصود اینست که بدانی که خاطرت در این بساط چه قدر عزیز است
ای محیی الدین از فضل بها روحی لاقدام احبائه الفدا امید است که حیات

بجهان و جهانیان بخشی و روح نجات مبذول داری
ایکاظم کظم و هضم از صفات مخلصین است الحمد لله تو کاظم غیظ
قلوبی و هاضم ناملایمات اهل فتور مویدی و موفق

ای عطار نافه اسرار هر دم نثار کن و صد هزار مشام معطر نما و آفاقرا
معبر کن عطر محبت مشام مشتاقانرا تروتازه نمود
رب تبهل الیک امة من امائک ان لا تذرھا فرداً و ازرقھا قره عین
ذریة طیبة انک انت الحکیم العلیم
ای آهنگر عشق نفوسی چون آهن سردند در آتش میثاق انداز
چون برافروزد هریک را تیغ بران نما چون خادم مشرق الاذکار
پادشاه و شهریاری رب احفظ عبادک المخلصین فی سیمان من شر
اعدائک و ازرقهم الامن والامان بفضلک و جودک و صونک و حفظک
انک انت القوی العزیز ایرب صن عبادک الثابتین علی میثاقک فی ظل
سدره رحمانیتک انک انت الحفیظ ع ع

یا ابن ابن الدخیل جد بزرگوارت چون سرخیل ذاکرین بود و در جمیع اشعار
و اذکار مقصودش جمال قدم و حضرت اعلی بود لهذا خوش دارم که ترا ابن
ابن دخیل خطاب کنم تا ذکر جدت را بر زبان و قلم برانم از الطاف این عصر

*** ۲۹۴ ص ***

این عصر عظیم و مواهب این قرن جلیل امیدوارم که چون نجم منیر از افق
اثیر طالع و لائح گردی
ای عبدالحمید حمد کن خداوند مجید را که در آستان حق ممدوح و محمود
و حمیدی این موهبت چون اکیلل سلطنت بفرق تو تابانست طوبی لک
بشری لک
ای محمود محمد بمعنی ستوده است و خداوند چنین فرموده این قلم
عبد بها ستایش تو مینماید و تعریف و توصیف تو میکند و البهاء علیک

ای محمد جعفر جعفر در لغت نهر جاری بود انشاء الله معین صافی
 وعین جاری هستی سر چشمه محبت الله گردی و عین نابع معرفت الله
 ایصمد صمد بی نیاز را گویند از حق میطلبم که از مادونش بی نیاز گردی
 و از جمیع من فی الوجود مستغنی و آزاد والبهاء علیک
 یا حسین در راه جمال حسین موعود بعد از قائم جانفشانی نما و در سبیل
 آن مظلوم فدا و قربانی طلب حسینی مشرب اول بر جان ایچون خوف و
 رجادن کچ فضای کربلای عشقه وار مردانه مردانه در پناه حق قدیم باش
 و در ظل رب عظیم

ای علی اکبر علویت کبری در خلوص و استقامت بر امر جمال ابهی است

*** ص ۲۹۵ ***

از این عین تسنیم بنوش و در این بحر پرخروش شنا نما
 یا اسم الله جناب سلیل جلیل آنحضرت اقا سید حسین را تکبیر ابدع ابهی
 مکبر و در کمال اشتیاقم خوب از برای او اسبابی فراهم آمده است که در
 معیت است از تایید آلهی سائلیم که چنانچه آرزوی آنجنابست آنچنان
 موفق شود والبهاء علیک و علی جمیع احباء الله هناک ع ع

هو الله

ایسلاله و دودمان حضرت خلیل جلیل آن نور مبین حضرت ابراهیم
 دعا در حق ذریه خویش فرمود که ای خداوند مهربان سلاله مرا عزیز بگردان
 و پیشوایان عالمیان کن در درکه یزدان این دعا مقرون بقبول گردید
 آین بود که ارض کنعان به حشمت و دیانت یعقوب مسرت قلوب شد

و معمور بمواهب رب و دود گشت و حضرت ماه کنعان هر چند در بدایت
در چاه حسودان افتاد ولی در نهایت باوج ماه رسید و ملجاء و پناه برادران
ستمکار گردید و حضرت کلیم در وادی رحمانی شعله نورانی بر افروخت
و در قله طور لمعه نور روشن کرد و حضرت داود سلطنت و جود تاسیس
نمود و حضرت سلیمان حشمت بی پایان بنا نهاد و حضرت روح بنفخه مسیحائی

*** ص ۲۹۶ ***

مسیحائی جهانرا معطر کرد و حضرت رسول آفاق یثرب و بطحا را روشن کرد
و حضرت اعلی روحی له الفدا جهانرا جهان تازه و نفخه حیات در هیکل کائنات
دمید تا باین دور اعظم رسید صبح رحمانیت دمید و فجر احدیت
روشن گردید و شمس حقیقت درخشید خلق جدید پدید شد و فضل
ربیع کور بدیع رسید نسائم بهاری وزید سحاب رحمت فیض عظیم بخشید
و باران شدید کرد شمس حقیقت آفتاب ملکوت چنان پرتو و حرارتی افاضه
کرد که جمیع اشیاء خلعت جدید و بحلل بدیع جلوه نمود یوم سرور آمد
و حشر و نشور شد خیمه آلهی بلند شد و سریر رحمانی مستقر گردید جنت ابهی
در کمال عظمت در جهان خرگاه مرتفع نمود لهذا وقت آن آمد که خداوند
مهربان آنچه بحضرت ابراهیم وعده نموده وفا فرماید و سلاله و دودمان
جلیل را عزیز فرماید و در انظار بزرگوار کند اینست که ایشانرا در این شریعه
تقدیس داخل فرمود و در ظل شجره میثاق منزل داد و در قصر مشید منزل
عنایت فرمود و در مدینه عهد ماوی داد والحمد لله روح آن بزرگوار در ملکوت
ابهی از ایمان و ایقان و ثبوت بر پیمان ابناء و دودمان مسرور و شادمانست
و نفوسیکه در سبیل آلهی در صدمه و مصیبت افتادند و جام بلا نوشیدند
آن اشخاص در ساحت مقدس از جواهر وجود معدودند و مظاهر الطاف

نامحدود خواهند گشت ع ع

هو الله

ایمظهر عرفان حقیقت محبت الله چون قمیص یوسف رحمانست
رایحه طیبه اش آفاقرا معطر نماید و چون نسیم صبحگاهی اجساد مرده را
زنده فرماید چون نفخ صور میت پرفتور را حیات بخشد و چون جلوه
طور و لمعه نور ساحت سیناء صدور را روشن کند لهذا بوی خوش
گلشن آن دل پاک تا بساحت افلاک واصل است و شعشعه تجلی نور
بر آن صدور تا این بقعه مبارکه متواصل ای خوشابحال تو ای فرخنده
طالع ای مبارک دل ای پاک طینت وکل ایمظهر لا یسعی
ارضی ولا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المومن
ایمطلع لزال یتقرب الی العبد بالنوافل طوبی لک ثم
طوبی لک والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای منجذب بنفحات ملکوت ابهی شرح الله صدرک بفیض طافح
من سحائب عنایة البهاء آنجناب کتابی مرقوم نموده و بنام یکی از احبای
آلهی فرستاده بودید در نهایت شوق و اشتعال تلاوت شد حال این

این گم گشته بادیه محبت الله بجوش و خروش آمده و بالنیابه جواب مرقوم
مینماید نوشته مخصوص بجهة احبای مراغه و بنات و شیشوان و عجب شیر
مرقوم شد بجهت ایشان بخوانید و تکلیفشان الیوم اینکه به کتاب عهد آلهی
که عروه و ثقای عالم ایجاد و سفینه نجات و حبل ممدود بین الوری و الملکوت
الابهی است متمسک شوند این عهد و وثیق آلهی و میثاق شدید رحمانی سراج
هدایت ملکوت وجود است و باید بنصائح آلهی که در آن کتاب مبین که
محض جود سلطان وجود است عمل نمود و چون باران بهاری و فیض نیسانی
برکشت زار نفوس انسانی ببارید تا از این بذل و بارش آثار بخشش یزدانی
از افق حقائق انسانی طالع و لائح گردد ان هذا الفضل عظیم و آنجناب
اذن زیارت روضه مطهره دارند و حکمران آن ارض چون نصرت مظلومان
نموده اند بر کل لازم که پیاداش این عدالت بصدق و راستی احترام ایشانرا
نگهدارند و از ملکوت عزت از برای او تایید طلبند و زحمات شما و
مشقت و زمان مرض مستولی معلوم و مشهود اجر جزیلش توفیق
و تایید است که انشاء الله عنقریب میرسد قربان و فدائیکه بدرگاه آلهی
تقدیم نمودید مقبول و محبوب واقع شد فیض و بخشش و انعام و انفاق
باید عام باشد البته این خوشتر و دلکشتر است آلهی یا من امطر سحاب

القضا بسهام البلاء علی نفوس الاحباء بعد الزریة الكبرى و المصیبة العظمی
ایرب هولاء تسع نفوس من اخص احبائک رفعتهم الیک و ادورتهم علیک
و اسکنتهم فی جوار رحمتک الكبرى و ادخلتم فی فردوسک الاعلی ایرب
ارزقهم مائدة اللقاء فی جبروتک الاعلی و ادخلهم فی ظل سدرتک المنتهی

انک انت الغافر المعطى الرحيم ع ع

هو الله

ای گم گشته بادیه پیما اگر چه چون باد بادیه پیمائی ولی از جام عنایت سرمست
وباده پیمائی پیمانہ آلهی بدست گیر و عهد الست بخاطر آرومی پرست شو
چشم از دو جهان بیوش و جان در ره جانان نثار کن خوشتردمی آندم
که یم عنایت بجوش و خروش آید و شبنمی از فیض دریای کبریا بجان این
مشتاقان رسد و دل عزم کوی دوست کند و روح آهنگ صعود
بملاء اعلی و ملکوت ابھی نماید و بمیدان فدا شتابد و بقربانگاہ حق درنهایت
شوق و اشتیاق بدود ای ذبیح الله ز قربانگاہ عشق بر مگر و جان بده
در راه عشق چه مبارک دم است آندم و چه همایون ساعتی است آنساعت
گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا ورنثار جان و دل داری بیار و هم بیار
رسم ره اینست گر وصل بهاداری طلب ورنباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

*** ص ۳۰۰ ***

زحمت میار باری حضرت بیچون این بندگان درگاه احدیتش را بجهت
عیش و عشرت و ناز و نعمت و آسایش و راحت نیافرید جام می و
خون دل هریک بکسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین افتاد یکی را
همدم گل ولاله و ساغر و پیمانہ نمودند و یکی را مونس آه و ناله یکیرا پیمانہ
سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشکبار لیلی را غمزه دلسوز دادند
و مجنونرا آه جگر سوز پس معلوم شد که نصیب عاشقان روی دوست تیر
جفا است نه در عطا جام بلاست نه جای صفا سوختن است نه آسودن
آتش است نه آسایش جان باختن است نه علم افراختن است مظلومیت

است نه مسروریت نیرآفاق را مدت حیات در زندان و نفی بود بلدان
و آوارگی و آزادگی منقضی شد و اسیر زنجیر سجن یوسفی بود و در این غربت
در نهایت کبریت بافق عزت صعود نمود دمی نیاسود و ساعتی نیارمید
در آتش سوزان چون گل خندان تبسم میفرمود و در سبیل غم حباب آسا
در حرکت دوریه شوقیه عیش و طرب میفرمود حال این آوارگان نیز باید بکلی
طمع آسایش و راحت را قطع نمائیم و از دنیا و آنچه در اوست در گذریم
چشم از غیر دوست بپوشیم و از آنچه غیر از اوست ببریم و باو پیوندیم صد هزار
حسرت و افسوس اگر بعد از آن روی نورانی و جمال رحمانی جرعه از جام صفا

*** ص ۳۰۱ ***

نوشیم یا از کسی آرزوی وفا کنیم و یا دمی بخواهیم که بیاسائیم و یا راحت جوئیم
و یا ناز و نعمت طلبیم چونکه گل رفت و گلستان در گذشت نشنوی
دیگر ز بلبل سرگذشت باری شبها را بمناجات بگذرانید و روزها در تضرع
و ابتهال در حالتی باشید که از این عالم بکلی بیخبر گردید جز او ندانید و غیر از او
نشناسید و غیر از او نجوئید و نپرسید والا افرئیت من املخذ
الیه هویه این جهان تراب دریای سرابست نه آب و شراب عالم
خیال است نه جهان آمال مجاز است نه حقیقت زحمتست نه رحمت نعمت است
نه نعمت عنقریب اهل این بساط منطوی شود و این اختران متواری از حضيض
حیات فانی باوج رحمت جاودانی پرواز نمائیم و از جهان و جهانیان بی نیاز
گردیم اینجهان در نزد جاهلان که طیور ترابیند دشت و صحراست و گلگشت و دریا
اما در نظر مرغان چمنستان آلهی قفس تنگ و آشیانی از خاک و سنگ
تا چند این جانهای پاک اسیر آشیان خاک و تاکی این طیور قدس در این
گلخن زندانی مبتلای حرمان و محروم از فیض روحانی و فوز وجدانی ای پروردگار
ای پناه آوارگان تو آگاه فغان و آه صبحگاهی عنایتی فرما و رحمتی کن

تا جانهای مشتاقان بملکوت احدیت بشتابند و ارواح اوارگان
در سایه رحمت بیسایند فرقت پر حرقت جانرا بگدازد و حرمان و هجران

*** ص ۳۰۲ ***

و هجران روانرا مرده و پژمرده نماید پس ایخدای مهربان تاییدی بخش
و توفیقی ده تا از این دام و دانه برهیم و باشیانه رحمت برپریم و در شاخسار
وحدت در حدیقه عنایت بانواع الحان بمحامد و نعوت تو مشغول گردیم
باری احبای آلهی باید بعون و عنایت غیرمتناهی بحالت و انجذاب و انقطاعی
مبعوث شوند که شمع روشن انجمن عالم انسانی گردند مظاهر اخلاق رحمانی
باشند و مطلع انوار وجدانی در صدق و صفا آیات کبری گردند و در مهر
و وفا آیات عظمی سبب راحت و آسایش جهان آفرینش باشند و علت
عمران و آبادی کشور و اقلیم گردند در اطاعت و خدمت حکومت مشار
بابنان باشند و در صداقت و حسن نیت مشهور و معروف نزد سروران
و با بندگان خدا از هر ملت و امتی دوست مهربان و در صنایع و بدایع
استاد ماهران گردند و در زراعت و تجارت فائق بر هم کنان مختصر آنکه
باید حضرت احدیت و سروران حکومت و اهالی مملکت کل از احبای آلهی
راضی باشند نه شاکی ممنون باشند نه دلخون چه اس اساس امر آلهی
اخلاق رحمانی است و بنیاد بنیان یزدانی شیم و روش روحانی دوستان
چون باین موهبت عظمی موفق گردند شاخ هستی بارور گردد و ایوان کیهان
جهان انوار شود و الا ظلمت اندر ظلمت و نکبت اندر نکبت و غفلت

*** ص ۳۰۳ ***

اندر غفلت اگر از عوالم هزله خذله حرکت اعتساف مشاهده نمائید برآنها
مگیرید و خجلت آنها را مپسندید چه که نمیدانند و مطلع نیستند که در هر

عصری از ستمکاران چه جوری بر یاران آلهی واقع و از نادانان چسان
جفا بر اولیای ربانی وارد لهذا ستم روا دارند و جور و جفا مجری دارند
جغدها بر بازها ستم میکنند پرو بالش برگناهی میکنند که چرا تو یاد آری
زان دیار باز قصر و ساعد آن شهریار جرم او اینست که باز است و بس
غیر خوبی جرم یوسف چیست و پس دشمن طاووس آید پر او ای بسا شه را
بکشته فراو حضرت روح الله ابن مریم را اسرائیلیان آنچه طنز
و تمسخر می نمودند و اذیت و جفا میکردند و سب و شتم و لعن و ضرب روا
میداشتند آن جان پاک دعا و مناجات میفرمود که ای خداوند این
نفوس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان چون ندانند چنین کنند اگر
بدانند نکنند پس ای خداوند آمرزنده گناهشان بیامرز و ای یزدان مهربان
از قصورشان در گذر اینست صفت مخلصین و روش منقطعین از خدا
بخواه که این آوارگان نیز تاسی بانروح مقدس روحی له الفدانمائیم مظلومیت
موهبت آلهیه است و صفت مظاهر احدیت حضرت نور حدقه مصطفی
و زیور حدیقه مرتضی جناب سیدالشهدا و یحیی ابن ذکریا و اکثر انبیا و اولیا

*** ص ۳۰۴ ***

و اولیاء روحی لهم الفداء در کمال مظلومیت جام شهادت نوشیدند
و زهر هلاکت چشیدند و بمقصود خویش رسیدند حال ملاحظه فرما
چه زیانی دیدند جمیع از این عالم بجهان دیگر رحلت نمودند نه صدمات خاصان
حق باقی و نه راحت ستمگر ناحق نه سرشک چشم مظلومان بر قرار و نه خوشی
قلب جاهلان نه آنشهد و شراب و شکر و کباب و شاهد و شمع جهانتاب باقی
و نه آن شام مظلومان و آه ستمدیدگان و حسرت آوارگان و عسرت
یتیمان باقی جمیع منتهی شد ولی ملاحظه نما که چون نام سید الشهدا روحی
له الفداء بر زبان آید دل زنده گردد و جان بشارت آید روح را وجد

و وله حاصل گردد و روزی صد هزار گرسنه از میمنت نام مبارکش
سیر گردد و صد هزار تشنه سیراب شود این آثار بزرگواری او در جهان
ترابی است دیگر ملاحظه فرما که در عوالم آلهی و ملاء اعلی چه خبر است باری
این مسئله مطول شد حقیقت حال مشهود و واضحست حال ما بعوام کالانعام
کاری جز دعا نداریم ولی امید داریم که سروران حکومت و ارکان سلطنت
قاهره منع تعدی و تعرض علمای سوء و مرده بی شعور را بفرمایند زیرا اینها
کم کم جسارت را مزداد نمایند و بر تهور بیفزایند و رعایای صادق شهریار را
دست تناول بگشایند عاقبت بر نفس حکومت بشورند و رخنه در بنیان

*** ص ۳۰۵ ***

سلطنت افتد تعرض علما باین طایفه محض تحصیل نفوذ است و قوت
و شهرت در هر شئون تا دیگران بهراسند و اطاعت و انقیاد نمایند
و بدین سبب زمام امور را در کف اقتدار گیرند و هر چه بخواهند بکنند
ملاحظه نما که روش و طریق علماء سوء مسلک دینی نه و طریق ترویج شریعة الله
نیست وسیله حکومت و عظمت و حصول و ثروت و عزت است
و از این روش و حرکت جز مضرت حاصل نگردد آیا این سلوک موافق
مسلک اولیا است یا مطابق مشرب انبیا حضرت سید الشهداء
و ائمه هدی و سایر اصفیاء از عزت دنیا بیزار و از هر چه غیر رضائیت پروردگار
در کنار بودند حال این علما هر آمالی دارند جز رضای حضرت ذوالجلال
گرگان درنده اند شبان اغنام شده اند و پلنگان خونخوارند ادیب
دبستان ادیان گشته اند زاغان حسودند بلبلان حدیقه وجود را ظلم
و ستم نمایند و کلاب عنودند آهوان بر وحدت را صد گونه تعدی مشهود
کنند پس ارکان حکومت اعلی حضرت شهریاری گذشته از عدالت بین رعیت
محض ملکداری باید رعایت علمای عاملین فرمایند و ممانعت روسای

جاهلین دست اینگونه نفوس چون ذاب ضاربه را از تطاول باز دارند
و هجوم چنین فئه یاغیه را منع فرمایند والا روز بروز جسارت افزایند و در

*** ص ۳۰۶ ***

و در امور مملکت مداخله نمایند و ملک و کشور بر هم زنند مثلاً ملاحظه فرمائید
چون امنیت و سلامت از مملکت مسلوب گردد و قوه محافظه مغلوب رعیت
هجرت به ممالک خارجه نمایند و اهل اطاعت راه غربت گیرند چنانچه از وقایع
خراسان جمع کثیری هجرت به ترکستان نمودند و حکومت آنسامان در نهایت
رعایت و حمایت بندگان یزدان این یک ضرر از ضررهای علمای نادان
زیرا عالم متدین بکار دین و دولت خورد و سبب عزت و راحت اهالی
مملکت گردد نه جاهلان در حدیث است اما من کان من الفقهاء
صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهویة مطیعاً لامر

مولاه فالمعوام ان یقلدوه باری مقصود اینست که ملازمان درگاه
اعلی حضرت شهریاری باید حکمران بر کشور و بشر باشند نه هر گرگ خونخواری
و مردم آزاری اما ستایش که در حق آنشخص شاخص فرموده بودید صحیح
و مقبول بجا بلکه انذات محترم و یگانه در دانه صدف حکومت مستحق اعظم
ستایش است ایده الله و شیده واید عزه و اقباله فی الدنیا والاخره
اگر حسن تدبیر آن دبیر دیوان عدل و انصاف نبود آن فاحبه عظمی لعن الله
من ارتکبها غبارش بدامن بی گناهان میرسید و ظلمش روی معصومان را
تیره ناک میکرد شورشیان مجهول و محفوظ و مبرا و مستور میماندند و مظلومان

*** ص ۳۰۷ ***

باین عمل فجیع و ظلم صریح و بدبختی عظیم متهم و بد نام مشهور میگشتند و تا
روز رستخیز از این تهمت شدید و فضاحت عظیم نجات نمیدیدند لهذا

خدمت نمایانی بدیوان آلهی فرمودند و پاداش انشد استقرار در ایوان
بلند یزدانست ای پروردگار شهریار جدید را تاج عزت سرمدی بر سر نه
و بر تخت کامرانی مستقر فرما و آنشخص خطیر پرتدبیر را بر مسند عدالت
و عزت و موهبت استقرار بخش توفیقی ملکوتی روا دار و تاییدی لاهوتی
ارزان فرما حکمش را بمثابه روح در جسم کشور نافذ کن و حکمت حکومتش را
در هیکل اقلیم چون عرق شریان نابض فرما محفوظ و مصون بدار و موفق
و ممنون کن خلاصه این آوارگان قدر این همت را میدانیم و این عنایت را
فراموش نمینمائیم جمال مبارک هفت سال پیش از این بعد از ظهور همتشان
در حق بی گناهان عنایت فرمودند و دعای خیر نمودند این دعا تاثیرات
عظیمه خواهد بخشید و بتاییدات عجیبه موید خواهند گشت و هذا
وعد غیر مکذوب حتی پیش از صعود با دوشخص از احباء در حق آنذات
محترم مکالمه فرمودند و با یکی پیغام دادند که یا بالذات برساند و یا خود
بنگارد یکی از آن دوشخص آقا سید علی اکبر بود و اگر فیض حضورشانرا ادراک
فرمودید عرض کنید که در مدت هزار و سیصد سال هجری ملاحظه فرمائید که

*** ص ۳۰۸ ***

که چه قدر وزراء و امراء و عظماء و روساء در دنیا آمده اند به هیچوجه اثری
و خبری از هیچیک نیست مگر سرورانی که حفظ و حمایت اغنام آلهی نمودند
و بداد مظلومان رسیدند و دادرسی ستمدیدگان نمودند خاصه وزرائیکه
باستان احدیت خدمتی نمودند آن سروران رویشان چون بدر منور
و خویشان چون عطر معطر و نامشان در جهان ملک و ملکوت مشتهر در زمانی
که حضرت اعلی روحی له الفداء در اصفهان تشریف داشتند و حضرات علماء
علم طغیان بر افراشتند مرحوم مغفور معتمدالدوله منوچهر خان چند روز
محافظه آنحضرت فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از رسائل ذکر

خیری از او فرمودند و ستایش کردند حال بدقت ملاحظه نمائید که آن وزارت و دولت و مکنت و ثروت و شکوه کل بباد رفت و زحمات و مشقات بهدر داده شد و اثری باقی نه مگر این همت و خدمت جزئیه چون باستان احدیت بود در دیوان آلهی ثبت شد و آثار نورانیش در افق عزت سرمدی واضح و روشن و عیان در جهان ملکوت مستقر بر سریر بزرگواری است و در عالم ناسوت نام مبارکش در جهان و کیهان برقرار و باقی باری ما شب و روز دعا مینمائیم که تاییدات الهیه گوهر رخشنده تاج شهریاری گردد و توفیقات صمدانیه اختر درخشنده مرکز خیر خواهی و بعنایت آن تاجدار

*** ص ۳۰۹ ***

و این همت این بزرگوار کشور و اقلیم رشک ممالک روی زمین گردد و کوکب منیر امن و امان طالع و لائح از افق آن ملک عظیم شود تا بوم و بر معمور گردد و بنیان ظلم و تعدی مطمور آنحضرت باید در هر موقع و محل ناس را نصیحت نمائید و نادانانرا بصیرت بخشید که جمیع ملل عالم الیوم در خدمت دولت خویشند جانفشانی نمایند و شب و روز در نهایت همت و خیر خواهی عزت دولت را سعادت عموم دانند و بر شوکت سریر سلطنت را اعظم وسیله معموریت مرز و بوم شمرند لهذا نیر عظمت و اقتدار در افق آنمملکت روز بروز روشن تر گردد و سعادت اهالی یوماً فیوماً بیشتر شود از عصیان و طغیان بعضی بیخردان در مملکت ال عثمان و بد خواهی دولت و خیانت بر سریر سلطنت ملاحظه کنید که اهالی مملکت چه قدر ذلیل شدند و در نظر جمیع اهل عالم چگونه حقیر گشتند عزت اهالی محو شد و ثروتشان برباد رفت ذلتشان شدید شد نکبتشان پدید گشت پس ای دانایان قدر این شهریار را بدانید چه که مهربانست و محب امن و امان عادل و داد پرور است عاقل و معدلت کستر در مدت

مدیده حکومت آذربایجان چون پدر مهربان رفتار فرمود وبر مسلک
نوشیروان حرکت نمود این همان سرور رعیت پرور است سالار ولا

*** ص ۳۱۰ ***

ولایت بود حال بعون آلهی شهریار کشور گشت خلق همان خلق است
و خوی همان خوی می همان می سبو همان سبو الحمد لله از روز جلوس
شهریاری آثار بزرگواری و رعیت پروری ظاهر و عیان دیگر چه می خواهید
پس ای اهالی یکدل و یک جهت گردید و خیر خواه و در اطاعت کوشید
و نوایای خیریه اعلی حضرت شهریار را خدمت نمائید تا در جمیع مراتب ترقی
نمائید و از جمیع مضرات توقی قسم باستان مقدس حضرت دوست
که این عبد زیارت عتبه مبارکه بکمال عجز و نیاز دعا می کنیم و سریر تاجدار را
تایید و توفیق می طلبیم والبهاء علیک و علی کل من ثبت علی الميثاق

ع ع

هوالبهی

نغمه جانسوزه باشلر بلبل گویای حق	نوبهار اولدی آچلدی نوگل رعناى حق
گل کولر اغلاردمادم دیده مینای حق	مطرب بزم آلهی چنگ معنی ساز ایدوب
چونکه روشن ایلدی نور خدا سینای حق	وادی ایمن سراسر گلشن توحید الوب
کل کبی صد جلوه ایلر دلبر زیبای حق	اولدی گلزار و گلستان محفل روحانیان
چونکه کوکلنده طوتشدی شعله موسای حق	آتش نمرودیان اولدی گلستان خلیل
اسم اعظم فیضی در هر نفعه عیسای حق	نفعه روح القدس اولدی جهان منتشر

*** ص ۳۱۱ ***

پرده سترو حجابی پاره پاره ایتما دن قمنغی دلداده اولور رسوای حق شیدای حق
ایدل بیچاره بین یاره سکا اکسک دکل تاکه دوره باشلادی جام می و صهبای حق
جناب میرزا علینک اشعاری او قنوب حلاوت معناسی قلبه بر انجذاب ایراث
ایتمسیله بوغزل تنظیم اوله رق الحان مرغان چمنستان حقیقتله تغنی و ترتیل
اولنه ع ع

هوالبهی

طوغدی کون آفاق عالم مشرق انوار در صبحه دوندی شام فرقت نوبت دیدار در
لوحه دلدن سیلون هر نقش موهومی بودم شعله نور حقیقت لمعه اسرار در
دلبر رعنا قلوب رخسارنی پیدا بزه خواب غفلتدن اویاندی کوکلمزیدار در
لشگر غم صالدر رسه هر زمان یوقدر ضرر چونکه سالار کوگل اول حیدر کرار در
حسرت داغ درون وقتی کچوب آه ایلمه چونکه یاردلنشین باغ مهربان غمخوار در
بزم وحدت گلشن آسا رونق باغ ارم ساقی کل چهره نک الده ایاغ سرشار در
آتش موسی بتون سینایی پارلاتدی بوشب صبح نورانی آچلدی طور آتش بار در
هوالمحمود فیکل فعاله

زنجیر یوسفی چون کرده احسان اولور مصر حقیقتده عزیزهر کشوره سلطان اولور
ملک سلیمان منحصر بو توده غبراده در ملک آلهیدر کنش بیحد و بی پایان اولور

فیض قدم باق صبحدم که موج یم که جام جم برقطره جک اندن ایچن سرحلقه
مستان‌الور

فیض خدا درقاندرر عشقی یورکلر یاندرر طاتی آغز صولندر ره‌در دنه درمان‌الور
عالم بتون اغیار در انحق سکا حق یاردر دل عاشق دیدار در یارم بکا مهمان اولور
معشوق چون غمخوار در جام عطا سرشار در عشقک دلخون‌خوار درقانلر بتون ارزان اولور
بیچارهدل نالان اولور پر آه و پرفغان اولور پردرد و بی درمان اولور هر دم سکا قریبان‌الور
ایدلبر مهپاره یم افتاده بیچاره یم بو غربته آواره یم کو کلم همان بریان‌الور

هوالمقصود

نورهدی تابان شده طور تقی رخشان شده موسی بجان پویان شده کهسار سینا آمده
صبح جبین نور مبین و انعارض گلگون بین بالعل رنگینی چنین آنعزه غراء آمده
هر دم نسیمی میوزد بوی عبیری میرسد صبح امید میدمد غبراء نورا آمده
دریای حق پر موج شد هر موج از آن یکفوج شد وان فوجها براوج شد هر پست بالا آمده
صوت انا الحق هر زمان آید زواج آسمان می نشنود جز گوش جان اذان صما آمده
ابر گهر باراست این فیض درر باراست این نور شرر باراست این انوار بهراء آمده
آفاق عنبر بار شد امکان پر از انوار شد بس خفته ها بیدار شد تعبیر رویا آمده

عشق خدا خونریز شد عالم شرانگیز شد

جام عطا لبریز شد چون دور صهبا آمده

هوالبهی

ایمشتاق ملکوت ابهی انوار حق رخشان شده در یای حق جوشان شده وجه هدی تابان شده

خفاشها پنهان شده ابرکرم گریان شده برق قدم خندان شده کلشن فضای
جان شده پراز گل و ریحان شده بلبل بصد الحان شده در روی گل حیران شده
مدهوش سرگردان شده مست رخ جانان شده مخمور وهم سکران شده پراه و
پرافغان شده سوی خدا نالان شده کی مالک و رحمن من غفار من یزدان
من ایروح ریحان من ای آرزوی جان من ایواقف پنهان من ای
درد و ایدرمان من این جمع یاران تواند محور پیشان تواند سرگرم و حیران
تواند خسته زهجران تواند مرده زحرمان تواند یک پرتوی از روی خود
یک نفخه از کوی خود بر ما تو احسانی بکن از جود رحمانی بکن وز فضل ربانی بکن
رحمی زیزدانی بکن تا زندگی یابیم زنو

باز آمد آن مغنی باچنگ ساز کرده	دروازه بلارا بر عشق باز کرده
بازاریوسفانرا از حسن در شکسته	دکان شکرانرا یکیک فراز کرده
شمشیر بر نهاده سرهای سرورانرا	وانگاه شان زمعنی بس سرفراز کرده
خود کشته عاشقانرا بر خونشان نشسته	وانگاه بر جنازه یکیک نماز کرده
تا حلقه های زلفش حلق کراست روزی	ای مابرون حلقه کردن فراز کرده

بوجام آلهی عهد پیمان آلهیده ثابت و راسخ اولانلره مخصوصدر

هوالبهی

ای ابن ابن دخیل جلیل دخیل نبیل سالها در ذکر خداوند جلیل چون طیور حدائق توحید در گلشن تجرید نغمه سرائی نمود و بانواع الحان بر شاخسار تسبیح بسرود اغیار از سرش بیخیر بودند و اشرار از فغانش بی اثر جگر سوخته داشت و شمع افروخته اهل راز بالمش دمساز بودند و اهل نیاز در باطن اسرار همراز و انباز توکه نهال آن باغی و شعله آن چراغ پرتوی بیفروز و جهانی بسوز از این رویا که دیده دلایل بر این است و عنقریب اسرار تاویل این رویا در جهان کبریاء و افق اعلی تا افق ادنی ظاهر و عیان گردد و پرتو موهبت آن دوستان جمال احدیت را احاطه کند والبهاء علیک ع ع

هوالله

یا حفید الدخیل وسیل ذلک الرجل الجلیل وقت آنست که چون آفتاب بتابی و چون بشیر با قمیص یوسفی بشتابی و یعقوبان مشتاق را دیده روشن نمائی و در مصر آلهی چون طوطیان هند شکرشکن گردی و از نار عشق آذر جانی در دل آذربایجان زنی تا ثابت و محقق گردد که منشعب از عنصر جان و دل آن دخیل جلیلی نه منفصل از عنصر آب و گل و چنان در قطب وجود نعره

حی علی الميثاق زنی تا بملکوت ابھی رسد والبهاء علیک وعلی کل ثابت
علی العهد ع ع

هو الله

ای امة الله جناب آقامیرزا حیدر علی علیہ بهاء الله الابھی وساطت نموده و ذکر
آن ورقه را در تحریر خویش بکمال توقیر فرموده و استدعای ترقیم این رقیم کرده
با وجود آنکه این قلم شب و روز در جولان و مداد مستمر در جریان و سیلان
باز مکاتیب اطراف چون خزینة پادشاه مغفور بیت را معمور نموده از هر طرف
مکاتیب ریخته و پاشیده و جواب تاخیر افتاده ملاحظه کن که چه توجهی در حق
تو گردیده با وجود آنکه مکتوبی از شما نرسیده جواب مرقوم میشود که ای ورقه
نورانیه از حق بخواه که جد نبیل حضرت دخیل را نسل جلیل باشی و چون حمامه
ایکة تقدیس در ریاض توحید بانواع نعمات بسرائی ع ع

هو الابھی

ای یاران حق و دوستان آلهی در کل احوال و جمیع احیان در انجمن رحمن مذکور
و مشهورید و محمود و ممدوح تاجی از عنایت جمال قدم بر سر دارید و خلعتی
از الطاف اسم اعظم در بر نفعه مشکبار ریاض ملکوت ابھی در مشام دارید و رائحه
گلشن ملاء اعلی در دماغ رخی از نور هدی روشن دارید ودلی از مواهی جنت

جنت ابھی گلزار و چمن مذاقی از شهد محبت الله شکرین دارید و کامی از
حلاوت ذکرالله پر انگین گمان مبرید که آنی بگذرد و قلب مشتاقان از یادتان
فارغ باشد و دقیقه منقضی شود و از خاطر روحانیان فراموش شوید از فضل
جمال قدم سائل و آملیم که آن یاران جانی را در کل احیان بنسائم جانبخش رحمانی
مہتر فرماید و بنفحات قدس تازه و تروتازه دارد ای یاران حقیقی
دست بذیل کبریاء زید و تشبث بعروۃ الوثقی نمائید و بعبودیت جمال قدم
واسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لاحبائہ الفدا قیام نمائید و بہ بندگی
آستانش جانرا بشارت دهید قسم بجمال مقصود کہ الیوم مقامی اعظم
از عبودیت نہ اکلیل مرصع اہل ملاء اعلی است و تاج و ہاج سکان ملکوت
ابھی ع ع

ہوالابھی

ای احبای آلہی اگر چه از سنان و سهام قضا در این مصیبتہ کبری دریای
خون در قلب و روح موجش باوج اعلی رسیدہ و لکن فیوضات نامتناہیہ
و شئونات رحمانیہ از ملکوت ابھی و جبروت اعلی متتابع و مترادف است
آن شمس حقیقت و نیر اعظم جهان آلہی را افول و غروبی و صعود و نزولی و ہبوط و
عروجی و غیب و شہودی در ذات اقدسش نبودہ این ظہور و کمون و طلوع

و غروب نظر بعوالمست آفتاب انور در جميع اوقات در مرکز خویش در نقطه
احتراقست این شب و روز و مهر جان و نوروز و بهار و خزان و کانون
و حزیران بالنسبة بکره ارض است نه مهرتابان فی الحقیقه یزدان پاک را
طلوعی جز درافق ابهی و ملکوت اعلی نه چون غمام غیبت زائل گردد خورشید
تابان در مرکز تقدیسش آشکار شود پس ای عاشقان جمال جانان زبان بشکرانه
گشائید که بفیوضات چنین آفتابی فائزید و بساحل چنین دریائی وارد طوبی لکم
ثم طوبی لکم ع ع

هو الابهی

ان النیر الاعظم المتلئلاً علی آفاق الامم قد غاب عن مشرق العالم و یلوح و یضئ
من افقه الابهی و ملکوته الاعلی علی الاکوان و یفیض الانوار علی الاخیار
و ینشر نفحات الحیات علی القلوب و الارواح کما اخبر به من قبل فی لوح الرویاء
المنتشرة فی البسیطة الغبراء قال و قوله الحق عند ذلك صاحت
وقالت کل الوجود لبلائک الفداء یا سلطان الارض و السماء الی م اودعت
نفسک بین هولاء فی مدینة عکا اقصد ممالک الاخری المقامات الی ما
وقعت علیها عیون اهل الاسماء عند ذلك تبسمنا اعرفوا هذا الذکر الاحلی
و ما اردناه من السر المستسر الاخفی انتهى یا احباء الله ایاکم و التزلزل و الاضطرا

والاضطراب و الفرع و الاضطرار و الخمول و الخمود من هذا الیوم المشهود
الیوم یوم الاستقامة الکبری الیوم یوم الثبوت و الرسوخ بین ملا الانشاء
هینئاً للنفوس الثابته الراسخه کالبنیان المرصوص من هذا العاصف القاصب

القاصم للاصلاب والظهور فانهم المويدون وانهم الموفقون وانهم المنصورون
بجنود الملاء الاعلى وتتلأأوجوههم فى افق العالم بانواريتبارك بها اهل سرادق
الكبرياء وانهم المخاطبون من ملكوت الابهى فى كتاب الاقدس المنزل من جبروت
الاسماء قال وقوله الحق قل يا قوم لا ياخذكم الاضطراب اذ غاب ملكوت
ظهورى وسكنت امواج بحريانى ان فى ظهورى لحكمة وفى غيبتى حكمة اخرى
ماطلع بها الا الله الفرد الخبير ونريكم من افقى الابهى وننصر من قام على نصره
امرى بجنود من الملاء الاعلى وقبيل من الملائكة المقربين انتهى شمس
حقيقت نير اعظم از افق امكان غروب واز مشرق لامكان طلوع فرمود
وبين نداى آلهى مخاطباً لاجبائه الثابتين الراسخين نطق ميفرمايد من الكتاب
الاقدس يا اهل الارض اذ اغربت شمس جمالى وسترت سماء هيكلى لا تضطربوا قوموا
على
نصرة امرى و اعلاء كلمتى بين العالمين ع ع

هو الابهى

ان شمس الهدى نور السموات العلى مصباح الملاء الاعلى قد صعد من مشكوة الناسوت

*** ص ٣١٩ ***

يوقد ويضى فى زجاجة ملكوته الابهى واوج افقه الاعلى وبفيض انواره على الابرار
ومظاهر التقديس من الاخيار يا احباء الله لا تضطربوا ولا ترزعزعوا فاثبتوا
وراسخوا فى امره و حبه وهذا ما اخبر به فى الواح قدسه و صحائف مكنونه من قبل
ومنه ما نزل فى لوح الروياء الشائعة الذائعة فى افاق الدنيا ان العروج يكون
من سجن عكا ولا تبديل لكلمات الله قال وقوله الحق عند ذلك صاحت
وقالت كل الوجود لبلائك الفدايا سلطان الارض والسماء الى م اودعت

نفسك بين هولاء فى مدينة عكا اقصد ممالكك الاخرى المقامات التى
ما وقعت عليها عيون اهل الاسماء عند ذلك تبسمنا اعرفوا هذا الذكر الاحلى
وما اردناه من السر المستسر الاخفى انتهى ولذى ثبت على امره بشره
ببشارات كبرى و تايد شديد القوى و الموهبته العظمى قال و قوله الحق
قل يا قوم لا ياخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهورى و سكنت امواج بحر
بيانى ان فى ظهورى لحكمة و فى غيبتى حكمة اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد
الخبير و نريكم من افقى الابهى و نصر من قام على نصره امرى بجنود من الملاء الاعلى
و قبيل من الملائكة المقربين انتهى و لما شرب هذه الكاس مظاهر قدسه
و مطالع انواره و مشارق آياته و مهابط و حيه من قبل لم يفروا المخلصون من بعد
عروجهم و لم يهنوا فى الاستقامة على امر الله بل ثبتوا فنبتوا و رسخوا فانتصروا

*** ص ٣٢٠ ***

فانتصروا و اضئت وجوههم من الافق المبين و هولاء احباء امنائه و اصفياه
فكيف يليق لنفوس انجذبت بنفحات قدسه و اقتبست الانوار من شمس جماله
و استفاضت من غمام جوده فى يوم ظهوره و تجلى شهوده في هذه النشاته
الكبرى فطوبى للراسخين و طوبى للثابتين و طوبى للمخلصين فى يوم هذا الفزع
العظيم ع ع

هو الابهى

ايمهتدى بنور هدى نامه ات رسيد و براقبال و توجهت اطلاع حاصل شد
ملاحظه كن كه سائق عنايت تورا در باديها و درياها سير و حرکت داد تا بباطوم
رسيدى و منتبه بامر حى قيوم گشتى از ظلمات غيوم نجات يافتى
و مشاهده انوار كوكب معلوم نمودى از سراب اوهام گذشتى و بشاطى

بحر ایقان و عرفان وارد شدی دیده بمشاهده آیات کبری روشن
کردی و دل را بنفحات رحمن رشگ گلزار و چمن نمودی این موهبتی است
که جمیع مافی الارض بان معادله ننماید ذلک من فضل الله يعطيه من يشاء
والله ذو فضل عظیم باری چون شعله طور و لمعه نور اشراقی بان قلب
مشتاق کرد باید چون حضرت کلیم انی اجد علی النار هدی بگوئی و روز
بروز بان نار موقده ربانیه بیشتر تقرب یابی تا از شجره وجود ثمر محمود ظاهر

*** ص ۳۲۱ ***

گردد و از قلب نورانی سنوحات رحمانی ظاهر و آشکار شود و بظاهر
همان سلسله که مشغول بودید باشید ولی تبلیغ امر را منظور نظر دارید
و به حکمت بالغه در ترویج دین الله بکوشید مکتوب شما مدتی گذشت
تا که رسید بوصول جواب مرقوم شد و علیک البهاء ع

هوالبهی

ای احبای آذربایجان لابد لنا من آذربایجان آذری بجان
ناقضان زنید و تبریز را جام لبریز میثاق کنید میلانرا کاس پیمان نمائید
و ممقانرا مرکز قآن عهد کنید سیسانرا سیستان رستم دستان نمائید
و اسکورا مینوی الطاف طلعت یزدان اردبیل را معین سلسبیل نمائید
و سلماس را معدن الماس رحمن نمائید مراغه را باغ و راغ معرفت الله کنید
و خوی را آئینه خوی دلجوی آن دلبریکتا آن اقلیم از قدیم ملحوظ لحاظ عنایت
بوده و منظور نظر حضرت احدیت جمال قدم نظر الطاف داشتند و احبای
آن دیار مشمول عواطف حضرت مختار وهم چنین حضرت اعلی روحی له الفدا

مدتی در قلاع و حصون آن دیار مسجون بودند و در میدان فدا معلق گشتند و آن سینه
چون آئینه هدف هزار رصاص گشت و آن جسد مطهر پاره پاره بر روی افتاد
و همچنین شهدای دیگر در آن کشور جانفشانی نمودند و کاس شهادت را از ید سا

*** ص ۳۲۲ ***

ساقی عنایت نوشیدند آن ثار الهی چنان در آنزمین بجوش آید که شرق و غرب را
رنگین و رشگ رنگین سلیمانی کند با وجود این وقایع جان سوز و اشراق شمع
شب افروز و این رستخیز در تبریز باید شورانگیز شد و باطراف و اکناف مشکبیز
گست تا حرارت محبته الله بتابد و رایحه محبت الله مشامها را معطر کند ای
یاران دمی نیاسائید و نفسی میاورید و شب و روز بشتابید و بکوشید و بخروشید
تا در ایام حیات آنزمین را انبات کند و آن دشت و صحرا اشجار بارور بارساند
و سر حقیقت طلوع کند و آفتاب مشرق احدیت از ملکوت غیب بتابد این دلبر
جان پرور یعنی هدایت الهیه لابد روزی در آن حجله جلوه نماید و این سوره شادی
و بزم طرب در آن خطه زیب و آرایش یابد ولی تفاوت اینجاست در ایام عبودیت
این بندگان شاهد مطلوب هدایت در انجمن شهود جلوه نماید یا آنکه بعد از غروب
و صعود این نفعه بمرور آید و این شمع در زجاجه جمع بر افروزد پس ای یاران
دلنشین من ای مونسان و قرین من ایخواجه تا شان عبدالبهاء و ای قرنای اسیر
اسیر محبت بها بیائید تادست بیکدیگر داده همعهد شویم وهم نفس گردیم و متفق شویم
و متحد گردیم و جان فشانی کنیم و برجها و جهانیان استین بیافشانیم تا تخم وفا
در اینعالم پر جفا بکاریم و باروئی روشن و بشارت پرآیات از این جهان فانی
آهنگ آنجهان باقی کنیم و چون لشکر مظفر شکست بصفوف اعدا داده باطل

و دهل و چتر و علم تا دامنه ملکوت ابهی بکوئیم و برویم آلهی آلهی هولاء عباد
توجهوا الی ملکوت رحمانیتک و تشبثوا بذیل فردانیتک و انقطعوا عن دونک
وتبرءوا عن غیرک و اخلصوا وجوههم لوجهک الکریم و سلکوا فی المنهج القویم
والصراط المستقیم و ثبتوا علی الميثاق و اقتبسوا الانوار من نیرالافاق و انجذبوا
الی کوکب الاشراق و اتقدت فی قلوبهم نار الاشواق الی ملکوت قدسک و لاهوت
انسک و انزجروا من الملاء الادنی و انجذبوا الی الملاء الاعلی شوقاً الیک و توکلاً
علیک ایرب انر مصباحهم و نور صباحهم و قدر نجاههم و فلاحهم انک انت
الکریم انک انت الرحیم انک انت الفضال القدیم ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان قصیده غراء ملاحظه گردید فی الجملة تصلیح و تعدیل شد
و ارسال شد فی الحقیقه پر ملاحظت و سبب بشاشت احبا گردید و فی الحقیقه
در این سفر بسیار بزحمت افتادید ضرر ندارد میگردد بقول خواجه بگذرد این
روزگار تلخ تر از زهر قدر عافیت را من بعد خواهی دانست زیرا صحبت
و معاشرت عندلیب و طاوس بعد از ابتلای بمعاشرت زاغ منحوس حلاوت
دیگر دهد عنقریب خلاصی خواهی ولی اگر خدا مدد فرماید چاره جز فرار نداری
باری اینها مزاح بود جوهر مقصود آنکه انشاء الله در این سفر بیش از پیش موفق به

به تبلیغ امرالله میگردی و تشنکان بادیه حرمان را به چشمه حیات دلالت میفرمائی
و آذان طالبانرا بنغمه جان بخش یا بهاالابهی بابهره و نصیب مینمائی
آنجمال بیمثال با آن عنایت و مهربانی با وجود صد هزار بلائی بی پایان ایام
مبارکش را در تربیت این بینوایان بگذرانند حال باید هر دم صد هزار جانفشانی
نمائیم و ایام را در خدمت آستان مقدسش بگذرانیم تا تاییدات ملکوت
غیبش را مشاهده نمائیم وعلیک البهاع ع هوالله بعضی از احبا
در سرسرمذمت یاران دیگر نمایند و اساس غیبت را در نهایت متانت
وضع نمایند و اسمش را دلسوزی امرالله گذارند البته کمال مواظبت را داشته
باشید و جمیع را منع صریح نمائید زیرا هیچ خصلتی مضرترا از این صفت عیب جوئی
نه علی الخصوص بامرالله ابدأ نباید نفسی کلمه اشاره غیر لایق نسبت باحدی از
احباءالله اظهار دارد عجبست ممن اشتغل بعیوب الناس و هو غافل عن عیوب
نفسه مسلک روحانیان ست نهایت دقت را در منع از این خصلت بنمائید
و ابدأ مگذارید احدی جز ستایش از زبانش جاری گردد

هوالبهی الابهی

صبح است و نور احدیت از مطلع غیب رحمانیت ساطع و لامع و فیض جلیل
ملیک فردانیت از جهان پنهان متهاطل و متراکم بشارات ملکوت از

از جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علو امر و بشارات سمو کلمه الله از جمیع اطراف میدمد کلمه توحید در ترویج است و آیت تفرید در ترتیل دریای فضل وجود متلاطمست و سیل فیض شهود متدافق انوار تاییدات رب غفور جمیع اقالیم وجود را احاطه کرده و جنود ملاءاعلی باعانت احبا و نصرت اصفیا هجوم نموده صیت جمال قدم روحی لاحبائه الفداء جهانگیر گشته و آوازه امرالله در شرق و غرب عالم منتشر شده این امور کل اسباب سرور ولی عبدالبهاء در بحرا حزان مستغرق و آلام و محن چنان تاثیر در اعضا و جوارح نموده که فتور کلی در بدن حاصل گشته ملاحظه نمائید که فرداً و حیداً من دون ناصر و معین در قطب عالم ندای حق را بلند نموده جمیع ملل و امم معارض و منازع و مجادل از جهتی امت سالفه معلوم و واضح که چقدر در جمیع اطراف متعرض و معارضند و از جهتی اخبارات امت هزله کاذبه میرسد که چگونه در صدد قلع و قمع شجره مبارکه آلهیه هستند و چه نسبت و افتراها بجمال قدم روحی لاحبائه الفداء میزنند و مشغول بنشر رسائل ردیه بر اسم اعظمند و در سرسر در نهایت سعی و کوشش که اذیت شدیدی وارد آرند و از جهتی اهل غرور بکل دسائس متمسک که وهن کلی بر امرالله وارد آرند و اسم عبدالبهاء را از لوح وجود محو نمایند با این همه بلایا و اینهمه رزایا و هجوم اعدا در میان احبا نیز اغبرار موجود با وجود آنکه

آنکه امر جمال قدم روحی لاحبائه الفداء عبارت از حقیقت محبت است و سبب اتحاد و الفت تا کل امواج یک بحر گردند و نجوم باهره اوج نامتناهی یک فلک لئالی اصداف توحید گردند و جواهر متلثله معدن تفرید بنده یکدیگر کردند و نیایش و ستایش و پرستش همدیگر کنند زبان بمدح و ستایش هر یک از احبا گشایند

و نهایت شکرانه را از یکدیگر نمایند نظر بافق عزت کنند و بانتساب آستان
 مقدس جز خیر یکدیگر نه بینند و جز نعمت یکدیگر نشنوند و بجز مدح و
 ستایش یکدیگر بر لسان نرانند بعضی بر این منهج قویم سالک الحمد لله
 بعون و عنایت آلهیه موفق و موید در جمیع ممالک ولی بعضی بر این مقام اعز
 اعلی چنانچه باید و شاید قائم نه و این بسیار سبب حزن عبدالبهاست
 چنان حزنی که بتصور نیاید زیرا طوفانی اعظم از این از برای امرالله نه و وهنی اشد
 از این کلمه الله نیست باید احبای آلهی کل متحد و متفق شوند در ظل علم واحد
 محشور شوند و برای واحد مخصوص گردند و بمشی واحد سلوک نمایند و بفکر واحد
 تشبث کنند آراء مختلفه را فراموش نمایند و افکار متفاوته را نسیان
 فرمایند زیرا الحمد لله مقصد مقصد واحد است و مطلوب مطلوب واحد کل بنده
 یک آستانیم و شیر خوار یک پستان در ظل یکشجره مبارکه ایم و درسایه یک
 خیمه مرتفعه ای یاران آلهی اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است

*** ص ۳۲۷ ***

که ثمری جز خمودت نیارد اسباب تفریقست و اعظم وسیله
 تشبث اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند مستمعین باید در کمال روحانیت
 و بشاشت او را منع کنند که از غیبت چه ثمری و چه فایده آیا سبب
 رضایت جمال مبارکست یا علت عزت ابدیه احبای آلهی آیا سبب
 ترویج دین الله است و یا علت تشبث میثاق الله نفسی مستفید گردد
 و یا شخصی مستفیض لا والله بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود
 و نه چشم حقیقت را بیند ولی اگر نفسی بستایش دیگری پردازد و بمدح و ثنا
 لسان بگشاید مستمعین بروح و ریحان آیند و بنفحات الله مهتر گردند و قلوب را
 فرح و سرور آید و ارواح را بشارت احاطه کند که الحمد لله در ظل کلمه آلهی نفسی

پیدا شده که مرکز خصائل و فضائل عالم انسانی است و مظهر عواطف و الطاف حضرت رحمانی رخی روشن دارد و زبانی ناطق در هر انجمن روحی پر فتوح دارد و جانی موید بنفحات حضرت رحمن حال کدام یک خوشتر و دلکشتر قسم بجمال ابهی که چون خیر یاران شنوم قلب بنهایت روح وریحان آید و چون اشاراتی از کدورت دوستان بینم در نهایت احزان مستغرق گردم اینست حالت عبدالبهاء دیگر ملاحظه فرمائید که چه باید و چه شاید جمال قدم روحی لاحبائه الفدا الحمد لله ابواب عنایت را از جمیع جهات گشوده و بشائر

*** ص ۳۲۸ ***

و بشائر تأیید و توفیق را واضح و مشهود نموده دل‌های احبا را بمحبت ربوده و جنود ملاء اعلی را بنصرت اصفیا موکل فرموده حال باید یاران با دلی چون آفتاب و نفسی مشکبار و لسانی ناطق بذکر حق و بیانی واضح و جبینی لائح و همتی بلند و قوتی ملکوتی و تاییدی لاهوتی و صفتی روحانی و انبعائی وجدانی در بین ملاء ارض مبعوث شوند تا هریک افق مبین را نور منیر شوند و فلک اثیر را کوکبی بدیع بوستان آلهی را درخت بارور شوند و گلشن رحمانی را گل معطر گردند کتاب ایجاد را ایات باهره شوند و صفحه کائنات را کلمات جامعه عصر اول است و نشئه اولای دور نیر اعظم پس تحصیل فضائل باید در این قرن بشود و تعدیل خصائل باید در این عصر بگردد جنت ابهی در دشت و صحرا در این ایام باید خیمه برافرازد و انوار حقیقت چهره گشاید و اسرار موهبت رخ بنماید و فیض قدم جلوه نماید و آفاق ریاض احدیت گردد و اقالیم جنت فردوس شود و جمیع شئون و کمالات و اوصاف و نعوت آلهیه از حقایق صافیه و سنوحات رحمانیه آشکار و واضح شود عبدالبهاء در جمیع احیان در آستان حضرت یزدان متضرع و مبتهل است که ای خداوند مهربان بنده درگاه توایم و ملتجی باستان مقدس تو جز رکن شدید پناهی نجوئیم و بغیر کھف حمایت التجا نکنیم حفظ و صیانت فرما و عنایت و حمایت کن ما را

موفق نما تا رضای تو جوئیم و ثنای تو گوئیم و در راه حقیقت پوئیم مستغنی

*** ص ۳۲۹ ***

از غیر تو گردیم و مستفیض از بحر کرم توشویم در اعلاء امرت کوشیم و درنشر
نفحات سعی بلیغ نمائیم از خود غافل گشته بتو مشغول شویم و از مادون بیزار
شده گرفتار تو گردیم ای پروردگاری آمرزگار فضل و عنایتی و فیض و موهبتی
تا بر این موفق شویم و باین موید گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و بینا
انک انت الکریم انک انت الرحیم انک انت الغفور العفو القابل التوبه و غافر
الذنوب شدید المحال والبهاء علیکم یا احباء الله

هو الله

ای یاران روحانی الحمد لله اعلی حضرت شهریار ایران با قلبی چون آفتاب
و مرحمتی چون فیض سحاب و عدالتی چون روح در هیکل ایران ظاهر و آشکارند و
حضرت

صدارت پناه در نهایت مروت و عنایت بجمیع طوائف رعیت پس باید شکر
بدرگاه احدیت نمود و در کمال اطاعت و صداقت و امانت بخدمت سریر
سلطنت پرداخت زیرا خدمت بچنین حکومت از جمله فرائض منصوصه آلهیه است ع ع
منتسبین و دوستان آلهی در این ارض الحمد لله در کمال تقدیس و منزّه از شوائب غیر
مرضیه

در ظل کلمة الله محفوظ و مصونند ع ع

هو الابهی

ای منجذب بنفحات قدس تا بحال دوسه مکتوب مفصل و مختصر ارسال گردید و رسید

*** ص ۳۳۰ ***

و خواهد رسید در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد واقفند که با طایفه و نفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه سقیم خواه عارف خواه غارف خواه متحرف خواه متصوف نه بیرحم مفتی هستیم که بخون ازادگان رقم زنیم و نه بیشرم قاضی که حکم شرع الهی را از بنیان براندازیم و نه بیمروت مجتهد که آبروی عارفان بریزیم و نه معجب و متکبر حکیم که باهر ناطقی درستیزیم و نه مدعی سلوکیم که علم شکوک برافرازیم و نه عارف کاملیم که از ذرات کائنات ندای حق را استماع کنیم و در سدره انسان انکار نمائیم و نه شیخی بایال و کویالیم که دو هزار حدیث مسلسل روایت کنیم بلکه اسیر و غریبیم و ساده و حقیر و ذلیل درگاه قدیم بیسرو سامان او هستیم و بیچاره و بیدرمان از هرسری سرا و جوئیم و در هرافقی نور او طلبیم با جمیع ادیان بکمال روح و ریحانیم و با کل بتمام الفتیم نه کلفت و با جمیع در فکر محبت و رحمتیم نه زحمت مامور بدوستس و انسیم نه نفرت و وحشت اگر ایشان در ایمان ما شبهه دارند ما در کمال عرفان ایشان مقرر و معترفیم چه کنیم قسمت چنین بود و نصیب چنان عندلیب حزین را آه و زاری آموختند و مرغ رنگین را ناز و طنازی فاخته جان سوخته را باه و این قرین نمودند و طاوس باغ برین را جلوه نازنین شمع را افروختن آموختند و پروانه را سوختن مقصود اینست که ما در ایشان نظر حقارت

*** ص ۳۳۱ ***

نمودیم بلکه تعجب کردیم با وجود این مراتب عرفان و ایقان و حقیقت مشهود و عیان چگونه معنی و متمم حدیث مستور و پنهان ماند باز ملاحظه مینمائیم احوالات مختلف است و مقامات بیشمار عارفان و اصفانرا حالات مختلف

شیخ سعدی میگوید گهی بر طارم اعلی نشینم گهی تا پشت پای خود نه بینم
باری بهیچ وجه پایی ایشان نشوید ان الانسان علی نفسه بصیرة وان
التي علی معاذیره آن رساله را یکی از احباء الله مرقوم نموده بود تا توانی
سبب روح و ریحان باش و مظهر رحمت رحمن از برای نفوس مراتب است
امیدواریم کل از معین انصاف بنوشند ابداً جدال جائز نه والبهاء علیک ع

هوالبهی

ای سرگشته کوی آلهی ترا که گفت که در زمره آوارگان در آئی و در انجمن
دلدادگان در افتی و در حلقه بینوایان داخل شوی و در مجمع عاشقان وارد
گردی دلی آسوده داشتی و جانی از هر مصیبتی آزاده آسایش وجدان داشتی
و با راحت جان همدم بودی جمعیت خاطر را به پریشانی مبدل کردی و آسودگی
دل را بالودگی محنت مبادله نمودی چون این آوارگان بیسرو سامان شدی
و چون این دل باخته گان گم گشته صحرا و بیابان شدی خانه بتالان و تاراج
دادی و بشغالهای شیراز باج و خراج باری نمیدانستی که در این مصائب شد

*** ص ۳۳۲ ***

شدیده خواهی افتاد و در این بلایای عظیمه گرفتار خواهی گشت آخر میخواستی
که از آوارگی این بینوایان عبرت گیری و از اسیری این ستمدیدگان پند و نصیحت
یابی باری این سبیل آلهی است و این طریق حضرت ربانی راه جانبازی
و فداکاری و گذشتن از هر راحت و کامکاری است این قمیص مظهر هیچ
رنگ آرایش قبول ننماید و این جمال انور هیچ زینت و زیوری را نپذیرد از هر جامه
عریان بمیدان آید و از هر قیودی آزاد عیان گردد اگر چنان نبود هر اسیر
شهوئی علم محبت آلهی بر افراختی و هر مبتلای خوشی و ثروتی خیمه جذب ربانی

بلند نمودی عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود
وفی الحقیقه اگر بلا یای سبیل آلهی نبود کام عاشقان جمال بچه شیرین گشتی
و اگر جرعه جام محن و آلام در محبت رحمن نبود ذائقه مشتاقان بچه ملتذ گشتی
حضرت اعلی روحی و روح الوجود لساخته فدا در مناجات میفرماید که خدایا
اگر بلا یای سبیل تو نبود من هرگز قبول نمی نمودم که از عوالم قدس تو باین مقامات
شهود آیم شما نیز از این بحر اعظم نصیبی داشتید و از این کوثر ممزوج بکافور
حق سهم و بهره گرفتید ولی این قدر کفایت است امید از فضل حق
چنانست که من بعد تاییدات غیبیه برسد و بانچه آمال و ارزوی دل و جانست
واصل گردید در جمیع اوقات که در عتبه طاهره فائزیم بیاد شما هستیم

*** ص ۳۳۳ ***

از خدا میطلبیم که آنجنابرا بموهبتی موفق فرماید که انوارش تا ابد در افق
عالم روشن و طالع و ساطع باشد ع ع

هوالبهی

ای ابراهیم سمی خلیل رب رحیم همانم تو چون در ستاره آسمان نظر نمود
بجهت تنبیه قوم خویش که عقیدت حقیقت تاثیر اجرام سماویه داشتند هذا
ربی فرمود و چون افول کرد لا احب الا فلین گفت پس طلوع ماه تابان
شد باز بجهت ایقاظ غافلان هذا ربی فرمود و چون غروب کرد لا احب الغارین
گفت پس ظهور خورشید رخشان گشت باز تنبیهاً للمحتجین هذا ربی
فرمود و چون افول نمود باز لا احب الا فلین فرمود پس چون کل حقائق
امکانیه را در ظهور تجلیات شمس تقدیس محو و فانی مشاهده کرد توجه بمنظر اکبر
فرمود و گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً مسلماً

وما انالمشركين حال تونيز بمباركي همنامي آن بزرگوار چشم از جميع کواکب
ليل ونهار بيوش و به آفتاب حقيقي کلمه آلهيه که از افق توحيد مشرق و لامعست
توجه فرما و آن کلمه جامعه اليوم امر جمال مبارک است که محيط بر جهان آفرينش
است و نورانيت وجود بطلوع و ظهور و بروز آنست اليوم جميع حقائق صافيه
و کينونات مجردة بمنزله بدور است که بايد اقتباس انوار از شمس امر آلهي و کو

*** ص ۳۳۴ ***

و کواکب لامع شریعة الله نمایند و آنچه تقابل بیشتر واقع انوار بیشتر لامع
این فضل و موهبت که از افق توحيد ظاهر و باهر است قدرش را بايد دانست
و حرزش بايد نمود هر موسمی بهارنه و هر صبحدمی بوی نسیم مشکبارنه پس تا جان باقی
و جانان با موهبتی عظیمه ممد و معین بايد همتی نمود تا نصیب او فربرد و بهره
اعظم گرفت عبدالبهاء ع

نامه های زردشتیان جناب شهریار علیه بهاءالله الابهی ملاحظه فرمایند

هو الابهی

ای شهریار یزدان پاک یار بوده که باین دربار بار یافتی و بایوان جهانیان
جهان آسمان پی بردی باده دانائی را از ساغر و مینای خدائی نوشیدی
و آب زندگانی را از چشمه شناسائی آشامیدی خوشی کن و شادمانی نما که در این بزم
در آمدی و از این جشن بهره بردی بپاداش این بخشایش ستایش یزدان
سپهر برین کن و سپاس یکتا خداوند آسمان و زمین که به چنین دهش
سرفراز شدی و به چنین بخشش دمساز و همراز گشتی بزودی پرتو

آفتاب جهان یزدانی پرتو افتد و رویت را در جهان بالا روشن کند ع ع

جناب ملا خداداد علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

*** ص ۳۳۵ ***

هو الابهی

ای داد خدا بزرگتر دهش و داد از شناسائی پروردگار و آمرزگار است سپاس
اورا سزاست که دلت را بان پرتو روشن نمود و نخستین بخشش ستایش
و نیایش کردگار است که در روز درخشش مهر تابان او پرستش گردد درود او را
که جانت بان بهره مند و سرت ارجمند شد پس ای سوخته مهر آتش یزدان
در این گلشن شوری و درود و سرودی بزن آوازت را با رازی نیاز دمساز
کن تد تا در جهان چون جان و مانند روان زندگی بخشد و آزادگی و پاکی آرد پرتو
آفتاب خاور خدائی رویت روشن کند و رخت را چراغ انجمن نماید عبده عباس

جناب ملا خسرو علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای خسرو کشور شناسائی خسروان گیتی ستان سالهای سال بکوشند
و بجوشند و بخروشند و جان فشانیها نمایند تا کشور خاک را سالار شوند
و توده سیاه را فرمانروا گردند و بپایان در زیر آن سامان یابند و درفششان
سرنگون گردد و دیهیم و افسرشان واژگون شود پرتوشان تاریک گردد

و بزرگواریشان خواری شود تو ببخشایش خدائی خسرو کشور دانائی شدی و شهریار
جهان شناسائی بزرگواریت جاودان است و رستگاریت بی پایان دیهیم

*** ص ۳۳۶ ***

دیهیمت پایدار است و افسرت بگوهر آبدار تابدار سرت همیشه بلند است
و سرافرازیت در هر دو جهان ارجمند رخت به پرتو آسمان ایمان یزدان روشن باد ع ع

نامه های زردشتیان هندوستان علیهم بهاءالله الابهی

هو الابهی

خسرو بمان
جانش روشن باد
ستایش پاک یزدانرا که ببخشایش آسمانی جهان دل و جان آدمی را روشن و
کیهان جاودانرا گلشن فرمود پس نیکو فرخنده کسی است که در آفرینش
با هوش و بینش گشته بهره ارجمند برد و پایه بلند یابد و از خاور بزرگواری
چون مهر مهر پرور چرخ برین بدرخشد صد آفرین بر جان تو باد ع ع

هو الابهی

جمشید اردشیر علیه بهاءالله
رویش سفید باد
اوست بهرام از بخشش و بزرگواری پروردگار و دهش و پرورش کردگار
جانهای تازه شده اند که آینه دار آفتاب جهان یزدانی گشتند و از دریای
بی پایان بهره بردند و اکنون از باده خمخانه آسمانی چنان سرمستند که فریاد
مستی و بیخودی ایشان بگوش سروش سپهر برین میرسد ع ع

شاپور جانش روشن باد

اوست خسروکشور بالا

شاپور پورشاه بود امید وارم که تو پرتو آسمان شوی اگر او تاجدار کشور

*** ص ۳۳۷ ***

خاک بود تو شهریار جهان تابناک گردی اگر او یاره و دیهیم و افسر
شاهنشاهی داشت تو نشانه بندگی و آزادگی درگاه خدائی در گوش کن
این بندگی از هزار پادشاهی برتر ع ع

اوست دانا و توانا

یار

اسفند

ای اسفندیار گویند اسفندیار روئین تن بود وهمجنگ تهمتن تیغ و تبر
بر او کارگر نبود و تیر و خدنگ را گذر نه ولی چشم را که روشنائی جان و روانست
به تیری آهسته خسته و آزده نمود پس تو روئین تن شهریار دیرین شو تا سرا پا
از هر آسیبی آسوده باشی و از هر هستی جاوید ع ع

اوست دانا و بینا

نوروز

جهانگیر

ای جهانگیر نوروز روزیست که آفتاب جهانتاب جهان جاوید در آسمان
بزرگواری درخشید و روشنائی فزون بخشید و رهنمون شد این بهار
جانبخش بود که درختان پژمرده را تازه و زنده نمود گل و شکوفه شکفته شد
و نرکس و بنفشه آشفته گشت نوروز خدائی این بود ع ع

اوست دوست آسمانی

روزبه

بهرام

ای بهرام روز توبه باد که در این روز در جهان هستی پا نهادی و به گلستان
راستی شتافتی خوشترین روز نوروزیست که جان نو بخشد و راه پروردگار

*** ص ۳۳۸ ***

پروردگار نموده گردد اگر بدانی که در چه روز پرشکوه جامه هستی پوشیدی
و باده راستی نوشیدی از شادمانی جامه بدری و شیدا و آشفته شوی

ع ع

خدا بخش

مهربان

اوست مهربان خدای بخشنده

ایمهربان خدا بخش مهر و بخشش جهان آفرین را در سپهر برین بنگر این
نشانه بخشایش اودر جهان آشکار و هویدا ست اندیشه نما که در جهان پنهان
چه نهانست این نم و شبنم است و آن دریائی ژرف و شگرف
زیور و روشنائی این پرتوی از درخشندگی آنست پس ستایش پاک یزدانرا
که آن کشور روشن را بدوستان داد ع ع

فولاد

رستم

اوست دانا و توانا

ای رستم تیغ فولاد کشور خاک گشاید و شهر و آبادی اندوهناک ستاند
پولادان خدائی زبانست که بستایش یزدان گشائی و گم گشتگان را راه نمائی
این شمشیر کشور جان و دل گشاید نه آب و گل و این تیغ جان بخشد و مرده
زنده نماید و ناتوانانرا توانا کند ع ع

مهربان

فرود

اوست یار مهربان

ایمهربان فرود فرود آنچه مهربانی نمود طوس برآشفتم و آنچه خوشخوئی کرد

*** ص ۳۳۹ ***

و دلجوئی نمود خشم و بیباکی دید چه که باخاکیان در افتاد مهربانی پرتو
یزدانست و خوشخوئی روشنی آسمان و دلی در دلهای پاک روشنائیست
و در جانهای اندوهناک تاریکی نگاه باین و آن مکن مهربان باش ع ع

نامدار

دلش روشن باد

بنام فرخنده پروردگار

ای نام دار نامداران در جهان بسی پدیدار شدند ولی پرتو شکوهشان دمی بود
و دریای خروش شان شبنمی چراغشان خواموش شد و خاکشان روپوش
مگر نامدارانی که ساغر دانائی به پیمودند و بیابان بزرگواری پیمودند و چشم
بینائی گشودند و رخ بدرگاه خدائی سودند پس تو بکوش که چنین نامدار گردی

ع ع

رستم مهربان

روانش روشن باد

بنام ایزد دانا

ایرستم مهربان یزدانست که آفتابش تابان و اخترانش رخشان
و ابرش پر باران و خوانش گسترده و بخشش آماده است بی نوایانرا پناه

دهد و بیسر و سامانرا خیمه و خرگاه درویش راتوانگری بخشد و مستمند را
ارجمندی دستوران بی بهره شوند و دهقانان پرورده و برگزیده درگاه خدا

بهره‌اش فزون باد

فریدون

بنام خداوند بیمانند

ای فریدون همنام تو بنیاد ستم برانداخت و کشور را از دشمن پرداخت

*** ص ۳۴۰ ***

پرداخت درفش کاویان برافراخت و بنیاد داد بنهاد موبدان پرور
بود و دهقان سرور بیچارگانرا پناه بود و درماندگانرا مهربان و غم خوار
تو نیز باندازه خویش شیوه نیکان پیش گیر عبده عباس

مهرش پایدار باد

مهربان

اوست مهر پرور مهربان

ای مهربان مهر پرتوی از مهر سپهر یزدانست و بخششی از دریای بیکران
ایزد مهربان این پرتوروشنی چون بجان زند گلشن گردد و بدل زند
گلزار و چمن شود نیروی فرهنگ و هوش گردد و دمساز فرشته و سروش
چراغ راز خوانه دل گردد و باده خمخانه بزم گل و بلبل ع ع

شاه سیاوش همراز سروش باد

اوست دهنده فرهنگ و هوش

ایشاه سیاوش همنام تو دامن‌ی پاک داشت ورخی تابناک از جهان خاک
آزاد بود و در راه هوشیاری چالاک پایان به تیرستم آزرده شد و به تیغ
دشمن سربریده ولی زیانی نه چه که درانجمن ستمدیدگان سرافراز شد و بریختن
خون بیچارگان انباز نگشت عبدالبهاء عباس

جانش خوش باد

فریدون اردشیر

اوست توانا و گویا و بینا

ایفریدون فریدون پرورنده سپهر هوش دانایانرا بفرهنگ و دانش رهنمونست

*** ص ۳۴۱ ***

تو آئینه جهان نمای آن گوهر تابناک شو اردشیر شیر پرخشم رزمگاه بود تو شیر
دشت مهر یزدان شو تا دلیر رزمگاه با دیوان و اهریمنان گردی و تا از مردانگی
تو جهانی در پناه خداوند درآیند و در خانه آسایش بیارمند ع

مهربان

بهرام

اوست بهرام روشن مهربان

ای بهرام بهرام یزدان چون پدر مهربان پرده برانداخته دلجوئی یاران فرمود
و خوشخوئی و خوش روئی دوستان را آموخت کیهان تازه را به پرتوی بی اندازه
زیور بخشید و چون خورشید تابان بدرخشید ابر بهمن شد و بارید و در گلزار
و چمن چون سرو آزاد ببالید و چون مرغ بامداد بنالید گوش باز کن و باواز
انباز گردان ع

اوست خسرو کشور خدائی

ای کیخسرو هم نام تو جهان پستی را فراموش نمود و بجهان راستی دل بست
اختر جاودانیرا نه پسندید از خاور هستی یزدانی درخشید و ساغر زندگانی
آسمانی کشید و شیرینی دیدار پروردگار چشید تو که همانمی بکوش که از این
دریا بهره بری ع ع
نوشیروان
اوست پادشاه جهان آسمانی

ای نوشیروان نوشیروان داد گستر بینوا پرور بنیادی برپا نمود که جاودان

*** ص ۳۴۲ ***

جاودان استوار و برپاست شهریاران بایاره و افسر هم بستر خاک شدند
و او چون اختر تابناک از خاور جهانبنانی در کیهان جاودانی روشن و نورپاش است
اگر بنیادی نهی چنین بنه جانت شاد باد ع ع
فریدون
فریدون اردشیر شادیش فزون باد
اوست دانای مهربان

ای مست باده هوشیاری هوشیار و بزرگوار نیاکانند که چون دریای گشایشند
و چون سپهر پر آرایش چون مهر و مه در جهان تابان روشنند و چون اختران
آسمان یزدان کیهانرا زیور بخشند پس تو بکوش که از آن بزرگواران گردی ع ع

جمشید رویش چون خورشید باد

اوست روشنی جهان آسمانی یزدانی

ای اخگر سوخته پیکر جمشید اگر چه چون خورشید درخشید لکن ماه وهورسپهر مهر
پروردگار را در این روزگار پرتوی دیگر است و تابش درخشش بیشتر که آن روشنی
چراغ بود و این آفتاب جهانتاب جهان بالا بکوش تا روشن گردی ع ع

بهرام همیشه بکام باد

اوست یگانه دوست

ای اختر خاوری بهرام اختر یست که از خاور میدمد و بباختر میدود اگر چه

*** ص ۳۴۳ ***

تابانست ولی گهی اشکار و گهی پنهانست تو از یزدان بخواه که ستاره درخشنده
آسمان بالا گردی و همیشه آشکار و هویدا و پرتو افشان جان تو خوش باد ع ع

رستم جانش خوش باد

اوست توانای بی همتا

ایرستم تهمتن پیل تن چون دیوبند توانا بود مردان دلیران را بنیاد بر انداخت
توبه نیروی یزدان اهریمنان را چون نبیره نریمان بر انداز تا تهمتن شهریار لشگر

شکن گردی و شهسوار رزمگاه با اهریمن آن جان میگرفت تو جان ببخش او از پا
میانداخت

ع ع

تو بلند کن

جهانبخش چراغش روشن باد

اوست بخشنده جان و جهان

ای جهان بخش بخشنده جهان پاک یزدانست و درخشنده جهان آسمان خدای مهربان
جهان خاک تنگ و تاریکست و جهان تابناک پهن و نزدیک اگر توانی
روش نیاکان گیر تا پرورش یزدان بینی و جهان جاویدان بخشی زیرا
چون رو بنمائی و ره به پیمائی جهانبخش و جان بخش شوی و زندگانی روان دهی
عبدالبهاءعباس

بهرام سروش کامش پر نوش باد

اوست روشنی راه نما

ای بهرام بانگ سروش است که از جهان بالا میزند و آهنگ پر خروش است که به

*** ص ۳۴۴ ***

که بگوش هوش میرسد بیدار شو بیدار شو و از دیوان و اهریمنان بیزار شو بیزار شو
و از نادانان و دستوران خود پرست در کنار شو در کنار شو تا جوش و خروش سروش یابی

بمبئی مهتر هرمزد یار جانش شاد باد بخواند

اوست خداوند مهربان اوست هوشیدر آسمان

ای هوشیار آنچه نگاشتی وداستی سخن راستان بود و داستان بندگان آستان
بزرگوار مهر تابان هوشیدر جهان یزدان آفتاب سپهر روشن بود که آرایش
بگلشن کیهان داد و بهرام پس از او چهره برافروزد و رخ بگشاید و جهان جان
ودلرا در زیر نگین آرد و دیهیم شهنشاهی گیتی یزدانی نهد و افسر فرخنده بزرگواری
آسمانی برسر نهد آئین رنگین و روش دلنشین بزرگوار هوشیدر فرهنگ
آسمانی را در روی زمین پرکند و این جهان تاریک را بپرتو آن مهر سپهر برین
روشن و رخشنده نماید بهار جانبخش از آن آئین بهین جهانرا پیرهنی از گل
و سمن و بنفشه و نسترن و برگ و شکوفه بپوشاند جانت شاد باد ع ع

مهتر نوش که رخس روشن باد

اوست روشن

ای نوش لب هر لیبی که در ستایش و نیایش خداوند آفرینش به جنبش آید
سخنش چون آب زندگانی یزدانی همه نوش است و رازش آواز سروش

*** ص ۳۴۵ ***

اگر فرشته پدیدار نه نشانه اش آشکار است آنچه گفتی و در سفتی و بزاری
و نیاز آواز بر آوردی در درگاه یزدان پسندیده آمد ای روی تو خوش خوی تو
خوش گفتگوی تو خوش پیک یزدانست که پیایی از آسمانست سپاه سپهر
برین است که پشت دوستان دلبر پرده نشین است ریزش ابر بخشش
خداوند مهربانست که چون باران بی پایانست پس امیدوار باش و چشم بیدار
دار بزودی نشانه خوش و روزگار دلکش پدیدار گردد چشمها روشن گردد

و دلها گلشن شود مغز خوشبو گردد و سخن نغز گفتگو پرتو آفتاب عالمتاب گردد
و روشنی ماه درخشنده در کنگره بارگاه هریار دیرین کامی شیرین کند و دهانی پر
انگبین ایندم که تو مشکین دمی و زندگی بخش چون باران و شبنم جانت روشن باد
روانت

گلشن و دلت گلزار و چمن همه برادران پارسیان که از باده نوش سرمستند
و از پرتو آفتاب یزدان تابان و روشن یاد مینمائیم و بسیار آرزوی دیدار
رخ فرخشان را مینمائیم درود و پیام برسانید ع ع

اوست روشنائی یزدانی

ای یاران مهربان هر چند شما در کشور خاورید و ما در بوم روم و زمین باختر
ولی در بزم یگانگی یاور و یاریم و از بیگانگی بیزار یکدیگر را بدیده و دل نگرانیم
و آزاده از بند دگران پرتو یزدان جوئیم و راه خداوند مهربان پوئیم و جستجوی

*** ص ۳۴۶ ***

و جستجوی روی نیاکان کنیم و دانش و هوش خواهیم و بانک سروش شنویم
آواز آسمانی بگوش رسانیم و چون دریا بجوش آئیم و چون مرغ چمن بخروش
و فریاد برآریم که ایدوستان یزدانی خورشید سپهر جاودانی در فشی از پرتو یزدانی
بر خاور و باختر زد و بردشت و کهسار میغ بیدریغ ببارید و باد اردی بهشت
روی زمین را بهشت برین نمود و چمن آرایش از داد آفرینش یافت هنگام
بیداریست و سزاوار هوشیاری آهنگ گلستان یزدانی نمائید و باهنگ
پارسی بسرائید چون سرو آزاد در این جویبار ببالید و چون مرغان شاخسار
در گلشن و گلزار بنالید و چون ابر بگرئید و چون گل بخندید و چون نرکس
دیده نگران بگشائید و چون بنفشه از باده مهریار مهربان مست و مدهوش گردید

خوان بخشایش است که گسترده در پهن دشت آفرینش است وابر
دهش وپرستایش است که در پرورش وریزش است پس خداوند را
نیایش کنید که به چنین بخششی بهره مند شدید ودر چنین انجمنی ارجمند
گشتید ودر چنین بزمی سرمست وخرسند شدید ساغری بدست
گیرید و باده هوش بنوشانید و هر مدهوش را پر هوش نمائید روز
فیروزی است و هنگام پرده سوزی ودم دم رخ افروزی بنده درگاه
روشنی جهان

*** ص ۳۴۷ ***

هوالبهی

ای سرگشته دشت و صحرا در سبیل آلهی هرنفسی در بادیۀ سرگردان پریشان
افتان و حیزان یکی در صحرای آمال و آرزوی جهان ترابی سرگشته و حیران
و دیگری در تیه نفس وهوی پریشان و سرگردان و دیگری در بادیه جهل و غوی
بیسر و سامان و دیگری در دشت احتجاب از جمال حق ساعی و پویان
حال آن ناظر الی الله در راه خدا سرگشته کوه و دشتند پس شکر کن که در این
بیابان واله و حیرانی و در این کوه و دشت سرمست باده محبت اللهی هنیئاً
لک مرئئاً لک تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دلسوختگان
رسید وقتی که این لقب باو عنایت شد معلوم شد که در این سبیل
بیلای عظیمه تصادم خواهد نمود مدتی در این صحرای پرشور چویان یود
واغنام متعلقه بمادبة الله را شبان از صبح تا بشام در عالم خود بحالت
خوش در این بیابانها بسر می برد و بنوای حقیقی خفیفی در عشق جمال قدم
غزلخوانی مینمود و ترانه سازی میکرد البته صد هزار مرتبه جانم بفدایت

گفته این همه کردی نمردی زنده هان بمیرار یار جان بازنده خونده
و بلسان قلب اقتلونی اقتلونی یا ثقاف ان فی قتلی حیات فی حیوة
فریاد کرده و آیه مبارکه احس القصص تلاوت نموده تالله انی الحوریة ولدی

*** ص ۳۴۸ ***

ولدی البهاء فی قصر من الیاقوت الرطبة الحمراء وانی و من فی الفردوس
لمشتاق الی نفس قد قتل فی سبیلہ باری از الطاف حق و عنایتش
و تأییداتش امیدواریم که ما هم انشاء الله از این کاس نصیب بریم و بهره
برداریم و البهاء علیک و علی احباء الله ع

هو الابهی

ای خادم درگاه حق این خادمی تو از شهنشاهی عالم برتر است و این بندگی
تو از سلطنت جهان بهتر زیرا این شهریاری جهان سراب بقیع است بلکه
سم نقیع و لکن خادمی تو سلطنت باقیه است و حکومت سموات عالیه
فنعم ما قال عبید و لکن الملوک عبیدهم و عبدهم اضحی له الکنون خادماً
باری این جامه عبودیت رداء عزت قدیمه است و این خاک بندگی تاج و افسر
شهنشاهی جهان باقی این است که اکلیل جلیل اینعبد ذلیل در درگاه جمال ابهی
مقام عبودیتست و اعظم مباهات قیام بر بندگی این عتبه علیا است
اللهم وفقنی علی ذلک و حققنی بذلک انک انت الموفق القدير ع

هوالبهی

ای ناطق بذکر آلهی در قرآن کتاب آلهی از خصائص اهل توحید کظم غیظ
بیان فرموده چنانچه میفرماید الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس

*** ص ۳۴۹ ***

والله يحب المحسنين هر چند اینمقام عظیم است و حصولش صعب و عسیر
اما اهل بها را روحی لهم فدا شان دیگر است و مقام دیگر منتهای آمال
و آرزویشان فدای جمیع شئونست بجهت حیات عالم و احیای شعوب
و قبائل و امم چون سالک باینمقام بلند اعلی رسد اولاً غیظی از برای او
حاصل نشود که کظم نماید و خودی خود موجود نماند که عفو کند لکن اینجواهر وجود
و لالی خزائن رب و دود هنوز در پس پرده غیرت حق پنهانند عنقریب
کشف نقاب و رفع حجاب نمایند و البهاء علیک عبدالبهاء عباس

هوالبهی

ای دل بسته عالم بالا و ملاء اعلی آنچه بجسم ظاهر مشهود و موجود از عالم پست
و سفلی است و آنچه مدرک و مشهود چشم جان و دیده بصیرتست بالا و علویست
در عالم پست و جسمانی و انقلابات و کون و فساد متتابعاً جاری و حکم تعز
من تشاء و تذلل من تشاء و تحیی من تشاء و تمیت من تشاء
ساری لهذا بلندیش پستی است و هستیش نیستی نورش ظلماتست
و کشفش حجاب عزتش ذلتست و راحتش مشقت دارائیش فقدانست
و سودش زیان و ربحش خسران چه که عاقبتش محرومیتست و منتهایش
مهجوری پس اگر عالم بالا طلبی و ملکوت غنا جوئی بافق ابهی نظر کن و بملاء اعلی

اعلیٰ تعلق بنما تا علوبی پایان بینی و بالا و سمو بیکران مشاهده کنی ع ع
ورقه مطمئنه والده را بتکبیر ابدع ابهی مکبر شوید و از قبل این عبد تسلی دهید
نسئل الله بان بفرع عینها بالصبر انه کریم رحیم ع ع

هو الله

ای ابناء آن اب را حم چون نمرود عنود و قوم عاشور آن سرور وجود
و جمال محمود را از وطن مالوف اخراج نمودند گمان کردند که آن شمع نورانی را
خواموش نمودند و آن کوکب رحمانی را بافول و غروب مبتلا کردند و حال آنکه
تیشه بر ریشه خود زدند و بنیان خویش را ویران نمودند آن ملل و دول
در خاک مذلت مطمور شدند و آن نجم بازغ از مشرق نور با صیت مشهور
طالع و لائح گشت اگر این اخراج وطن نبود کجا حضرت خلیل شخص جلیل میشد
واز کجا ارض مقدس موطی قدم آن نور مبین میگشت و از کجا بقعه مبارکه
موهوب اسرائیل میشد و از چه جهت نسل اسمعیل پیدا میگشت و بچه وسیله
یوسف کنعانی از قعر چاه باوج ماه میرسید حضرت کلیم چگونه مشاهده
نار موقده در سدره سینا مینمود و چگونه با ثعبان مبین وید بیضا مبعوث
میگشت و چگونه قوم اسرائیل مستولی بر یهودیه و فلسطین و جلیل میشد
بساط سلیمانی از کجا گسترده می گشت و سلطنت داودی کجا تاسیس میشد

نفحات قدس حضرت روح الله کی در مرور میامد و روح مسیحائی کجا قوت اسم
اعظم مینمود صیت حضرت خلیل چگونه شرق و غرب میگرفت قوت بازوی

حضرت رسول چگونه نمودار میشد و وحی جبرئیل از کجا نازل میگشت جمال
نقطه اولی از کجا کشف غطا میفرمود این قدرت و عظمت و سلطنت و موهبت
در سلاله خلیل چگونه ظاهر میگرددید انوار نیر آفاق و شمس حقیقت عالم اشراق
چگونه بر اقالیم عالم می تافت و در مطالع کون دور میزد و در ارض مقدسه
استقرار میفرمود و جمیع وعده‌های انبیا چگونه ظاهر میگشت و وعده‌های
آینده اسرائیل چگونه ظاهر میگرددید و اجتماع انباء خلیل در ارض میعاد بموجب
وعده‌آلهی چگونه میسر میشد این مواهب جمیع از فیوضات آن اخراج از بلد است
ملاحظه فرمائید که این غربت پر کربت چه کرامتها در زیر سر داشت پس ای انباء
خلیل منتظر ظهور جمیع این وعده‌های آلهی شوید و کل در ظل کلمه توحید در آئید
تا آن وعده‌های شیرین که از لبهای شکرین انبیا صادر کل ظاهر شود ع

هوالبهی

ای بنده شمس بها ابراهیم علیه السلام در جواب الّک حاجة اما
الیک فلا فرمود و شربت تسلیم از دست ساقی بها نوشید تو نیز توکل
بجمال قدم و اسم اعظم کن و در نهایت تضرع و تبتل در مقام تسلیم قدم گذار تا

*** ص ۳۵۲ ***

تا مهبط نور وفا گردی و منبع زلال صفاع ع

هوالبهی

ایدوستان آلهی و منجذبان ملکوت رحمانی از عادات آلهی و حکمت‌های بالغه صمدانی
آنکه چون فصل ربیع آید و صولت خریف شکند و بهار جان بخش برسد

و آفتاب انور ببرج حمل بخرامد و ابر نیسانی گوهر فشاند و لواقع اردی بهشت
بوزد و نسائم جانبخش ارزی بگذرد و درخت سبز شود و شاخسار شکوفه نماید
ودشت و صحرا و کوه و تلها چون زمرد خضرا غبطه سندس و استبرق گردد
گلها و لاله ها چمن بیاراید و مرغزار و گلزار رشک باغ جنان شود و سرو
در بوستان ببالد و بلبل بنالد و عندلیب ناله و فغان نماید و غنچه نکته در دهان
گیرد و جمیع این مواهب حضرت بیچون رخ بگشاید و لکن هنگام ثمر و میوه تر
و نتیجه این اثر فصل صیف است و موسم حرارت و ضبط در شدت صولت تابستان است
وحدت و تابش حرارت شمس آسمان

پس حال که بهار آلهی منتهی شد و بساط ربیع معنوی منظوی گشت لطافت
گل و سنبل جمال حقیقی مخفی شد و حسن و جمال محبوب ابهی در ملکوت اعلی
و جبروت

بقا ممالک اخری جلوه فرمود باید از اشجار حقائق احباء الله در حدایق امرالله
اثمار لطیفه طیبه و فواکه بدیعه رطبه روحانیه ظاهر و هویدا گردد و الا از آن
بهار آلهی نصیب نداشته و بهره نبرده و از فصل نیسان فیوضات حضرت

*** ص ۳۵۳ ***

یزدان محروم مانده و از نسائم جانبخش ریاض احدیت مایوس گردیده و لایق
سوختن و افروختن گلخن است چه که باغبان آلهی را مقصد در غرش
این اشجار و نشانیدن نهالهای بیهمال در این مرغزار و فیض بهار آلهی
و بخشایش غیر متناهی ربانی و اشراق و تربیت شمس حقیقت و هبوب
لواقع عنایت و موهبت جمال احدیت ظهور اثمار و بروز فواکه طیبه مشکبار است
و موسم بهار اگر چه طراوت و لطافت اشجار و شاخسار بیشتر و شکوه و جلوه
و زینت و زیور گلها و ریاحین و ازهار باهر تر و دشت و صحرا سبز و خرم

تراست وموسم استفاضه از فیض آلهی است لکن ظهور و نتایج و ثمره و فواکه
مالارعت عین ولا سمعت اذن ولا خطر بقلب بشر در موسم تابستانست
طوبی لشجرة ظهرت منها التیجه والثمر العظیم ع ع

هو الله

ای رفیق افلاس وقتی که تو طبل افلاس بکوفتی من بجهت شروط رفاقت
وعهود و مودت شیپورش را بنواختم حال تو که جشن و سور گرفتگی و بزم سرور
بیاراستی هیچ از ما یاد ننمودی و رسم رفاقت ملحوظ نداشتی نه شربتی نه شیرینی
نه نباتی و نه انگبینی نه استماع نغمه و سازی و نه صوت اواز و شهنازی نه مشاهده
آئین سوری و نه حضور طرب و حبوری این انصاف و مروت نیست یا بزودی

*** ص ۳۵۴ ***

یا بزودی قسمت ما از شیرینی جشن و سور بفرست و یا رفاقت افلاس را بهمزنم
اینها مزاحست از لطاف سبحانیه سائل و آملیم که آیت وصلت پریمیمنت باشد
و بموهبت آلهیه موید و ورقه طیبه والده را تکبیر ابدع ابهی مکبر شوید خوشا
بحال او که به چنین عنایتی موفق گشت که از معین هدایت نوشید اصل جشن
و سور و بزم سرور اوست این مبارک و ممتیتمن است و مسعود و محمود و فرح مشهود
والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای باغ عرفانک نهال بیهمالی رستخیز روح انگیز در قیامت پر کرامت در

ترک قریب اولور عرب غریب اولور فرس عجیب اولور؟؟ اقا یقین اولور
ناقص کامل اولور عالم جاهل اولور فقیر غنی اولور توانگر فقیر اولور عزیز
ذلیل اولور ذلیل عزیز اولور جناب رب جلیل قرآن مجیده بیورمشدر
ونرید ان تمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین سن وارثیندن سن ع ع

هو الابهی الابهی

ای ثابت برییمان تحریرت واصل و تقریر در نهایت حلاوت از عنایت
جمال قدم ملتسم که روز بروز بر محبت و مسرت و تبتل و عبودیتت

*** ص ۳۵۵ ***

بدرگاه احدیت بیفزاید و آنآفا در ترقی باوج حقیقی باشی هر چند مدتیست
فرصت کتابت و تحریر نداشتم لهذا در ارسال مکاتبات قصور حاصل گشت
ولی در جمیع اوقات در طلب تایید از ملکوت ابهی در حق احباء فتوری نشد
و همیشه از آن شطربوی خوش بمشام میرسید رایحه رایحه ثبوت بود و نفحه نفحه
رسوخ الیوم اعظم امور انجذابست تا انسان بتواند که بکمال طوع و شادمانی
بعبودیت آستان یزدانی پردازد یعنی دل منجذب بانعالم گردد و انقطاع
از دنیا حاصل شود و تعلق بملاء اعلی یابد باری الحمد لله بنشر نفعات مشغولی
و جمیع اوقات باعلای کلمة الله مالوف آیت هدایتی و سبب نورانیت
در آن بلاد و عباد از خدا بخواه که روز بروز بیشتر موفق شوی تا پیشتر آئی
و نزدیکتر گردی و مظهر من تقرب الی شبراً اتقرب الیه ذراعاً
شوی تاییدات جمال حق با توست و توفیقات نیر اعظم باتو دیگر لطفی

اعظم از این نه و عنایتی اکمل از این نیست جناب استاد شیخعلی را تکبیر برسان
و بگو ای یار عبدالبهاء لسان ستایش بدرگاه کبریا بگشا و بگو خدایا شکر تو را
که نعمت ابدی بخشیدی و موهبت سرمدی مبذول داشتی لب تشنه را
بماء معین دلالت فرمودی و ماهی دل سوخته را بعین تسنیم در آوردی
و سرگشته را بحصن حصین دلالت کردی و گمگشته را براه رشاد موفق

*** ص ۳۵۶ ***

موفق فرمودی شکر تو را و حمد تو را جناب آقا نعمت الله نراقی را تحیت
برسان و بگو امیدوارم که نعمت الهی باشی و موهبت بهائی در هر سری
شوری افکنی و آتشی در دل آنسامان زنی شعله بر افروزی و پرده پندار
هر بیمقدار را بسوزی جناب آقا کیشی علیه بهاء الله را بیان اشتیاق نما
و بگو امیدوارم که بهاکیش گردی و از نیش ناقضین محفوظ مانی و از نوش
ثابتین محظوظ شوی ثبوت بر پیمان اعظم موهبت رحمن است و سلوک
در شریعت الله منتهی آمال مخلصان بعبادت حق به پرداز جلوه موهبت بینی
نماز آغاز کن تا فیض بی نیاز مشاهده کنی روزه نوزده روزه بگیر تا هر روزت
فیروز شود و هر یومت یوم نوروز جناب استاد هاشم را تکبیر برسان
و بگو حضرت هاشم ترید میفرمود و مهمان و ضیوف را اطعام مینمود
تو از مائده سمائی خوانی مهیا کن و جمیع نفوس را باین ضیافت دعوت فرما
هشم ترید را تاثیر مفید نه ولی مائده جدید سبب قوت روح گردد
و علت انشراح نفوس جناب آقا خیر الله را تحیت و فیر تبلیغ کن و بگو
خیر رحمن هدایت خداست و ضرر شیطان ترلزل و فتور در پیمان این
باب فیوضات است و آن اسفل حرکات الحمد لله از این باب داخلی و از این
شراب شارب مست باده الستی و مدهوش پیمانۀ میثاق پروردگار

*** ص ۳۵۷ ***

جناب آقا حسن را تکبیر برسان و بگو در حدیث است که میفرماید روی الحسن
عن ابی الحسن عن جد الحسن ان احسن الحسن الخلق الحسن امیدوارم
که باین منقبت کبری که تخلق باخلاق الله است موفق و موید شوی جناب
آقامحمد علی را تکبیر ابدع ابهی تبلیغ کن و بگو در این دم متضرع بملکوت قدیم
و متبهل بافق اسم اعظم که تو را موفق برضا فرماید و سالک در سیل حضرت کبریا
آیت موهبت شوی و سبب هدایت حق جناب زین العابدین را تکبیر
بلیغ برسان و بگو انشاء الله زین الثابتین گردی و خیر الراسخین در بزم
پیمان مست پیمانۀ موهبت گردی و در محفل عرفان شمعی درخشان در جنت
ابهی درخت بارور گردی و میوه تازه و تریبار آری و البهاء علیهم اجمعین
ای بنده بها نهایت آرزوی عبدالبهاء این بود که به هریک از دوستان
نامه علیحده مرقوم نمائیم ولی شدت مشغولیت مانع و حائل است باید
ولو کلمۀ تحریر گردد و احبای آلهی قناعت نمایند و علیک البهاء ع

هو الله

ای بنده خدا مکتوب مختصرت معانی مفصل داشت یاران آلهی را که
در آن سامان ساکنند بگو باید شب و روز در ترویج پیمان کوشید
و استقامت بر عهد حضرت رحمن زیرا اساس عهد است و کلنگ و تیشه

*** ص ۳۵۸ ***

و تیشه اطفال مهد مشغول بهدم باید مردان میدان آلهی بقوه رحمانی شبهات
بیوفایانرا رفع نمایند و دسائس و وساوس ایشانرا دفع کنند

تا افاق بنور وفاق روشن گردد اذن حضور دارید ع ع

هو الله

ای احبای آلهی آثار قدرت آلهی دمبدم از ملکوت ابهی چنان جلوه
مینماید که عقول نفوس حیران مانند پیک احدیت از مرکز لامکان بعالم
امکان متتابع و متواصل و بشارات کلیه در هر نفسی وارد و نازل آیات
ملکوت در ترتیل است و ملاء اعلی در تکبیر و تهلیل این چه عظمتست که آثار
باهره اش آفاقرا احاطه نموده و این چه قدرتست که قوه قاهره اش
ارکان امکانرا بحرکت آورده در جمیع اقالیم الیوم این آواز بلند است
و آوازه اش شرق و غرب را احاطه نموده انظار کل ملتفت و اذان کل
مترصد تا حکمت بالغه الهیه چه اقتضا نماید و شجره مبارکه فوراً نشو و نما
کند اگر صدمات ناقضین نبود و خیل و فساد و خداع ناکثین نه یعنی
این لطمه کبری بمیان نیامد الیوم امرالله چون افتاب در عالم کیهان
عیان و مشرق و نمایان بود قاتلهم الله انی یوفکون ولی باوجود
این بعون و عنایت آلهی شمس حقیقت از ملکوت غیب چنان اشراق نماید

*** ص ۳۵۹ ***

که عنقریب این غیوم کثیفه و ابرهای تیره و تاریک بکلی متلاشی گردد و اشعه
ساطعه شرق و غرب را روشن نماید و علیکم التحیه و الثناء ع ع

هو الابهی الابهی

ای یاران عبدالبهاء هر چند مدتی است که بظاهر تحریر ارسال نگشت این نه

از تقصیر بود بلکه موانع بیحد و خارج از حصر لذا فتور و قصور حاصل گشت اما در آنچه باید و شاید نهایت مواظبت مجری است یعنی در عجز و نیاز بدرگاه رب بی نیاز که آن یاران آلهیرا همواره سرمست جام آلهی دارد و در کمال روح و ریحان در ظل شجره پیمان رحمن محشور نماید پرتو عنایت بر سر و دلبر موهبت در انجمن دوستان جلوه گر الحمد لله فضل بی منتها را مظهرید و الطاف بی پایانرا واصل و رهبر نسیم جان پرور عنایت در وزیدنست و قلوب ثابتان پیمان مشتعل بنار محبت الله افق امکان بفیوضات غیب لامکان روشن است و پرتو تجلی نورانی از دلبر پرده نشین واضح و آشکار و بندای و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائكة المقربین منادی پس ای یاران آلهی در خدمت امر قیام کنید و بنطق فصیح و بیان بلیغ و وجه صبیح و فم ملیح نشر نفحات الله نمائید تاییدات روح

*** ص ۳۶۰ ***

روح القدس بینید و نفثات روح الامین مشاهده کنید از توجه در وقت صلوة سؤال نموده بودید در کتاب اقدس نص صریحست که میفرماید اذا اردتم الصلوة و لّوا و جوهکم الی شطری الاقدس تا آنکه میفرماید و عند غروب شمس الحقیقة و التبیان المقام الذی قدرناه لکم اینمقام مقام مقدس است که باثر قلم اعلی در لوح مخصوصی تصریح شده است و در آن لوح احکام دیگر نیز موجود که جمیع باثر قلم اعلی است و آن لوح در محفظه مبارک بود و بعد البهاء پیش از صعود آن محفظه را تسلیم فرمودند و آن محفظه حائز اوراق کثیره بود ولی بیوفایان بهانه از میان بردند و الان در نزد ایشان است مقصود اینست که آنمقام باثر قلم اعلی معین است و آن مطاف ملاء اعلی است و من دون آن در وقت صلوة بجهتی توجه جایزه هذا هو الحق المعلوم ع ع ای حبیب محل توجه و مطاف ملاء اعلی مرقد منور است

هوالبهی الابهی

ای ثابت برپیمان نامه روحانی آنجناب با معانی رحمانی واصل و مفهوم و معلوم شد
فی الحقیقه از اسرارش نسّمات اسحار و نغمات ازهار درمرور بود مشامرا لطافت روحانی
مبذول داشت سبحان الله این چه موهبت است که آثارمداد حکم گل گلشن فواد

*** ص ۳۶۱ ***

جوید و دماغها را معطر کند و این نیست مگر موهبت جمال قدم و اسم اعظم که چنین
فضلی مبذول فرمود و چنین قوتی بکلک مشکین عطا کرده که نفوس را نشئه
صهبای معنوی بخشد و صدور را فرح و انشراح ابدی رایگان کند باری
امیدوارم که در جمیع احیان بخدمت آستان حضرت یزدان موفق گردی
و در عبودیت عتبه مقدسه شریک و سهیم عبدالبها شوی و یقین است
مویده و خواهی شد زیرا فی الحقیقه قلب بسیار پاک است و از جمیع قیود
آزاد جز رضای الهی مقصدی نداری و جز محویت و فنا آرزویی نداشته و
نداری این اخلاق و صفاتست که سبب حصول حیاتست و این روش
و سلوکست که مقناطیس تایید ملک الملوک است از هیچ شئونی محزون مشو
و از هیچ حوادثی ملول نگرد الحمدلله آنچه باید و شاید و لازم است بان مویده و موفق
روز بروز این ینوع موهبت در تزیید و نبعان است و این عنایت گنج
شایگان ای یار مهربان اگر بدانی که الان در چه حالتی این نامه مرقوم میگردد
البته چنان بشارت احاطه کند که از لطافت پرواز نمائی زیرا قلب عبدالبهاء
از نفحات حبت در اهتزاز است و بکمال تذلل و انکسار تاییدت را از حضرت
پروردگار می طلبیم و این دعا البته در آستان الهی مستجاب خواهد شد و بجهت
آن نفوسیکه نامه خواسته بودید مرقوم شد و در طی این مکتوب است مسئله

مسئله سید رستم را بسیار اهمیت دهید که نتایج مستحسنة خواهد داشت
نظر بحال مکنید ملاحظه استقبال داشته باشید در آینده ثمره کلی بخشد
و جمع کثیری بنفحات قدس حیات ابدی یابند و در ظل شجره مبارکه تربیت یافته
از اشجار ریاض تقدیس شوند زیرا اکثری از آن طایفه در نهایت صفای
قلب و صدق طینت هستند و الیوم اعظم وسیله دخول در ملکوت آلهی
صداقت است و صفای قلب و علیک البهاء ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان ورق مسطور ملحوظ شد و معانی موفور مفهوم الحمد لله
در این سفر بخدمات فائمه موفق گشتی و بلایا و مصائب شدید در محبت
جمال قدم تحمل نمودی روایت کنند که پولس و پطرس به بلدی وارد گشتند
و اهالی آن دیار از صائبین بودند و چون در معبد وارد و بکمال حکمت به نصیحت
حاضرین پرداختند و دلالت و هدایت کردند تا نفوسی چند اندک اندک
اقبالی نمودند فوراً یهود استشمام نفوذ کلمه حضرات را نمودند و بان بلده
بشتافتند و القاء شبهات کردند و نفوس را متزلزل نمودند و از
اندک اقبالی که بحضرت روح نموده بودند منحرف ساختند و عاقبت آن جمع
غیر را تحریک بر اذیت آن دو بزرگوار کردند و چنان دست تطاول گشودند

که یهود ممنون گشتند و آن دو آواره سبیل محبت الله را بزدند بدرجه که
تاب و توانی باقی نماند و بزمین افتادند بعد قوم عنود باغوا ی یهود آن دو نور

محمود را کشان کشان بخارج بلد انداختند آن شب را در نهایت عذاب
کاس عذب فرات نوشیدند و از شدت درد استخوان حرکت نتوانستند
صبحی بولس برخواست گفت ای پطرس برخیز و بشتاب بلدی نزدیک است
و در چنین روز هر سال در آن بلد بازار عمومی گردد و جمع غفیری از هر طرف
مجمع گردند و باید بان بلد بشتابیم و آغاز نصیحت کنیم و زبان به هدایت کبری
بگشائیم شاید نفوس پرده احتجاب بردرند و بنور هدی منور گردند چشم بگشایند
و دل بعرفان آلهی بیارایند پطرس گفت یا بولس از خدا بترس استخوان من
از شدت درد نزدیک است متلاشی گردد و ناتوانی تن و خستگی جسم و کوفتگی بدرجه
که

حرکت نتوان چگونه ما بان سامان بشتابیم پولس در جواب گفت ای پطرس
اگر چنانچه این ضرب و طعن و قتل در سیبیل آلهی نبود مذاق را چه حلاوتی و دل و جانرا
چه راحتی لذت و حلاوت در این است که ما نعره زنیم و آنان طعنه زنند ما بگوئیم
ما بگوئیم و آنان بکوبند برخیز یا پطرس فرصت را از دست مده وقت را غنیمت
شمار تا جان و توانی باقی جان بازی نمائیم و تحمل مصائب و بلایا در سیبیل آلهی کنیم
مختصر اینست که رفتند و گفتند و در معانی سفتند آنان نیز باز تقصیر نکردند خدمت

*** ص ۳۶۴ ***

خدمت درستی بایشان نمودند و فی الحقیقه این خدمت بود نه اذیت رحمت
بود نه زحمت عذب بود نه عذاب منحت بود نه محنت عطا بود نه جفا زیرا
ایام کل بگذشت و آن بساط منظوی شد هر کامران ناکام گشت و هر عزیز
ذلیل و خسروان اسیر قبری فرش و حصیر ولی آن دو بزرگوار هر چند بدست
ستمکار افتادند و جفای بیشمار تحمل نمودند عاقبت ان نعمت عین نعمت
شد و آن زحمت رحمت حضرت احدیت گشت و الی الابد چون دو نجم
بازغ از افق ملکوت ساطع و لامعند مقصود اینست که هر چند بی ادبان

خدمت شما بی ادبی نمودند و زبان بطعن گشودند و سب و لعن کردند و عاقبت
با کمال بی احترامی عذر شما را خواستند و سرگون از بلد کردند عیبی ندارد باید
شکر و حمد نمود که به چنین فیض عظمی فائز شدید و بچنین فوزیینی موفق گشتید
ای بنده بها جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء را بکرات و مرات
سرگون کردند از اقلیمی به اقلیمی بردند و از کشوری به کشوری تاسی بجمال مبارک
نمودی و از بحر بلایای او قدحی نوشیدی نوشت باد انشاء الله باز از این
جام لبریز فرح انگیز نشئه خیز بیاشامید و از این نقل لذید میل فرمائید
هنيئاً مريئاً آلهی آلهی هذا عبدک الذی ترک اللذة المعاش وراحة
العراش والعزة والعلو والكبرياء و سافر فی سبيلک الی الديار و طوی الوهاد

*** ص ۳۶۵ ***

و قطع الجبال والقفار و جاس خلال الديار و نادى باسمک بين الابرار
و دعا النفوس الی ملکوت الاسرار و تحمل کل مشقة و بلیة فی سبيلک
من الفجار ايرب ایده بجنود الغیب و وفقه علی اعظم الامال حتی تدل الآثار
علی الاسرار و الظواهر علی الضمائر و الاجهار علی الاسرار انک انت المقتدر العزيز
المتعالی الغفار مکاتیبی که بجهت آن نفوس طلب نمودید مرقوم شد در جوف است
ارسال دارید ع ع

هو الله

ای منادی میثاق مکتوبی از آنجناب وارد و نفحات قدس از آن استشمام شد
زیرا در نهایت انقطاع و خضوع و خشوع و محویت و فنا و تواضع تام نسبت

باحبا تحریر یافته بود معانی سبب فرح قلوب بود و مضامین با دمی انشراح
نفوس گشت که الحمد لله جمال قدیم را بندگانی مظهر خلق عظیم موجود منقطعند
و منجذب مستبشردند و مبتهل بکلی فانی از مادونند و قائم بر عبودیت حی قیوم
از خویش بیگانه اند و آشنای حضرت یگانه ای ثابت بر میثاق جام موهبت
لبریز است و باده محبت الله فرح انگیز انوار هدی لامعست و نجوم ملاء اعلی
ساطع ابواب ملکوت گشوده است و کنوز موهبت رب و دود آماده ساقی
عطا را جام وفا در دست و نور هدی بر جمیع آفاق مبذول و منتشر الطاف

*** ص ۳۶۶ ***

الطاف حضرت بیچون چون رود جیحون جاری و فیض قدیم مانند سیل ساری
وقت شکرانه است و هنگام نغمه و آهنگ مستانه حزب غرور بوسائط
و وسائس مشغول و در بادیه شبها ت حیران و سرگردان چنان گمان
نمایند که باین مفتریات رخنه در امر الله نمایند هیئات هیئات حصن حصین
به هجوم اهل سجن منهدم نگردهد و بیت معمور به تیشه اهل غرور مطمور نشود گلشن
آلهی از نعره زاغ و نعیب کلاغ از طراوت و لطافت نیفتد و نور هدی
بغمام ظنون و اوهام مستور نماند آنچه کنند بخویش کنند و تیشه بر ریشه ء
خویش زنند عنقریب ملاحظه نمائید که نفحات معطره محبت الله آفاق را زنده
نموده و هیاکل توحید در نهایت لطافت و صباحت و ملاحات در عرصه
وجود محشور شده سبحان الله این چه اوهام است و چه تصور محال
آیا پیمان رحمن فراموش شود و ندای حضرت یزدان از آذان معدوم گردد
باری مقصود اینست آنجناب باید در جمیع اوقات مواظبت نفوس اطراف
نمائید و کل را بنصائح آلهیه و وصایای رحمانیه تربیت کنند تا درهای قلوب
یاران در آغوش عهد و پیمان پرورش یافته هر یک زینت اکلیل جلیل گردند
وعلیک التحیه
الثناء ع

هو الله

ای منادی میثاق دو ماه قبل مکتوبی مفصل بواسطه مسافرین قزوین ارسال شد

*** ص ۳۶۷ ***

حال جناب خان خواهش نگارش این نامه نمودند چه نویسم و چه گویم
خود میدانی که در این بساط چقدر عزیزی احتیاج به بیان نه مثلی است مشهور
الحال یعنی عن المقال مختصر بیانی میشود و آن اینست که در هر وقت
بخاطر عبدالبها خطور نمائی روح و ریحان حاصل میشود و بدون اختیار
استدعای تایید و توفیق میگردد و یقین است که موید و موفق خواهی شد
مطمئن باش هذا وعد غیر مکذوب چنان تاییدی مشاهده خواهی نمود که خود
حیران مانی ذلک من فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم نفس
خلوص و انقطاع و انجذابت مانند مقناطیس تایید و توفیق را جذب می نماید
و سبب روشنائی رخت در دو جهان میگردد ای یار مهربان در ایندم
بیاد تو پرداختم بسیار مسرور شدم چرا که خلق و خویت و روشنائی رویت
در مقابل عبدالبها مجسم شد فافرح بهذه البشارة التي یترنح منها اعطاف
الملاء الاعلیٰ وعلیک التحیة و الثناء ع ع

هو الله

ای یاران عبدالبهاء حمد کنید خدا را که صبح صادق صادق روشن و پیرانوار
و نخل باسکید پرمیوه و پر بار و شهد فائقید پر حلاوت در کام ابرار مظاهر

فیوضات آلهیه و مشمول بلحاظ عین رحمانیه در ظل شجره انیسا آرمیده اید

*** ص ۳۶۸ ***

آرمیده اید و در جنت ابھی مرزوق باعظم نعماء ای یاران آلهی شکرکنید
خدا را که افسری مرصع از دردانه آلهی برسر دارید و ردائی از خلعت ربانی دربر
جهان ملکوت را رهبرید و آستان مقدس حضرت احدیت را بنده کهنتر
اینست سلطنت دو جهان اینست موهبت حضرت یزدان یا آلهی
و محبوبی و حرزی و موئلی هولاء عباد طابت سرائرهم بنفحات قدسک و تقدست
ضمائرهم عن حب دونک و ترنحت قلوبهم بصهباء محبتک و استقامت
نفوسهم علی امرک و ثبتت اقدامهم علی عهدک و میثاقک و ناجوک مناجات
الابرار فی الاسحار و تذللوا تذلل الاسیرالی ملکوتک المنیر و توقدت
افدتهم بنیران الاشتیاق الی مشاهدة جمالک یا نیر الافاق و اشتد علیهم
الاحترق فی بادیة الفراق آلهی ادرکهم بنفحات ازهار ریاض رحمانیتک و نسما
اسحار حدائق فردانیتک و اغرقهم فی بحار رحمتک و اجعل تحلب دموعهم
و دقاً مطفناً لتوقد قلوبهم و مسکناً للهب زفیرهم و سلوة فی هجرانهم آلهی آلهی
اجعلهم اشجاراً ناضرة خضلة ریانة بغیث هاطل من سحاب رحمانیتک
و فیض شامل من سماء ربانیتک حتی تصبح تلك الاشجار دانية بقطوف مظلمة
الفروع مخضرة الاوراق بالغة الاثمار حلوا المذاق انک انت الموید الموفق
الکریم و انک انت الرحمن الرحیم ع

هو الله

ای بنده بهاء بعد از عصر است و خسته گی از گرمی هوا و کثرت تحریر اوراق
بیحد و حصر با وجود این در کمال روح و ریحان بذکر شما مشغولم و بیاد شما مالوف
و از حق میطلبم که در انجمن آلهی چنان رخ بر افروزی که ظلمات نقض را بسوزی
و باشراق انوار میثاق رخ منور نمائی و نعره یابهاء الابهی بلند کنی و چون شیر
ژیان در فضای پیمان غرشی بزنی که روبهان تزلزل و فتور و شغالان پر غرور
ره بیابان عدم گیرند و بکلی مقطوع الامال و مایوس از اضلال گردند و علیک
التحیة و الثناء امة الله ظلع محترمه را تحیت برسان و بگو خوشا بحال شما
که از بدایت امر الله خادمان آلهی بودید و خدمتکاران درگاه رحمانی در امر الله زحمت
کشیدید و مشقت دیدید این از فضل وجود آنسلطان وجود است و موهبت
خداوند و دود و علیک التحیة و الثناء ع

هو الله

ای یاران رحمن از آن اقلیم خیر انجذاب و اشتعال و ثبوت بر صراط مستقیم
می آید که الحمد لله یاران در محبت جمال یزدان جانفشانی مینمایند و بتحمل بلا یا
ورزایا شادمانی و کامرانی کشور آذربایجان همواره ملحوظ نظر رحمانی بود لهذا
عبدالبهاء را امید چنانست که در آنخطه و دیار نفوسی مبعوث شوند آیت رحمت

رحمت پروردگار و مروج آثار کردگار آذری از محبت الله بجان آذربایجان
زنند تا مملکت تبریز بصبهای محبت الله جام لبریز گردد و خوی منشاء نشر
نفحات خلق و خوی جمال ابهی شود و میلان مرکز انعطاف و میلان بملکوت
اعلیٰ مراغه ببارقه موهبت روشن گردد و ممقان از قاصدان رحمان
ارمغان یابد و این بعون و عنایت حضرت رحمن عنقریب حاصل گردد
و این دلبر شاهد انجمن شود فاستبشروا ببشارات الله و اهتروا بنفحات الله
و توکلوا علی الله و علیکم التحیة و الثناء ع

هو الله

ای سوکلی احبای آلهی عالم امکان بر ظلمت ضلالتت مبتلا اولوب قرانلق
هر جهتچه استیلاء و حق یولی کزلی و ناپیداء اولمغله خلق بتون بتون گمراه وطریق
هوس و هوایه رهنما اولمشلر ایدی دریای رحمت طالق لوب امواج
موهبت قراوقیالره یتیشوب چارپوپ گوهر گرانبهای هدایت کبری نثار
اولمقده در شمس حقیقت مشرق رحمانیتدن طوغدی و شعاع و شوقی آفاقی
نور سحرکبی قاپلادی دون کیتدی کون طوغدی حرمان و هجران منتهی
اولوب دیدار قاپولری آچلدی شجره حقیقتنک اودی یاندی و ندای
آلهی شجره حقیقت انسانیه دن اهل هدایت قولاقلرینه دیمکله نغمه آلهیه دن اهتزازه

کلوب نشئه لوب مرغان چمن کبی آهنگ ملاء اعلیٰ ایله حبور و سرور وجد و طرب
ایدزک و اطوبی و اطوبی یی و نعره باباهاء الابهائی عیوقه چیقاردیلر سزکه آذربایجانی
شانلی جانلی احبای جانفشانی سکز جناب کبریایه دو دست شکرانه یی قالدوپ

سنوحات رحمانیه و انجذابات ربانیه ایله مناجات ایتملرو بیوریللیگیز
 که ای یگانه پروردگارمز و شفقتلی آمرزگامز و دلبر مهربانمز حضرت رحمانمز
 کوزلر کریاندر و یورکلر مانند شمع سوزاندر و شعله سی داغ نمایاندر جانلر قربان
 اولسون کوللر سوزان اولسون حسرتمز بی پایان اولسون اشتیاقمز شعله فاران
 اولسون فضل و عنایتی مبدول ایله و رحمت و عاطفتیله مشمول ایله و حضرت
 الوهیتنک شان عظمتنی آشکار ایله هر نه قدر بیچاره یز افتاده یز
 سن کریمسک رحمان و رحیمسک فضل و موهبت ایله معامله ای یار
 مهربانمز جانمز و جانانمز راحت وجدانمز رحیم و رحمانمز تیش فریادمزه رب
 رحوممزه سن سن معشوق غیورمز سن سن مجلی طورمز سن سن مالک یوم النشور
 مزسن سن بزاسیرز حقیرز فقیرز سن امیرسن نیراعظم فلک اثیرسن
 نورایله ملک الملوک جهانگیرسن انت الکریم انت الرحیم وانت العزیز القدیم

ع ع
 هو الله

ای دوبنده صادق جمال ابهی فضل بی پایانست و موهبت پی در پی آشکار و عیان

*** ص ۳۷۲ ***

و عیان ابواب فلاح مفتوح است و صدور اهل نجاج مشروح سپاه
 ملکوت ابها است که بقوه الهام متهاجم است و لشکر ملاء علی است که در
 نهایت سطوت براقالیم قلوب صائل پس ای یاران شکر این فضل نمایان کنید
 و بجان و وجدان وجد و طرب برانگیزید و جام لبریزی بدست گیرید
 رستخیزی بریا نمائید شادمانی کنید و کامرانی ترویج آئین رحمانی نمائید و علیکم
 التحية و الثناء ع ع

هو الله

اللهم يا ذا العظمة والكبرياء والعزة والعلی تعز من تشاء وتويد من تشاء وتهدى
من تشاء وتحرم من تشاء وتحیی من تشاء وتمیت من تشاء قد اخترت بفضلک
عباداً اخلصتهم لوجهک ووجهتهم الى جمالک وانستهم بطلعتک وبعثتهم
من مرقدهم منادين لامرک مقبلين الى كلمتک مروجين لدينک ومهيجين
للقلوب الخامدة عن نار محبتک اولئک نجوم هدايتک وسرج موهبتک ومعالم
دينک وشعائر شريعتک واعلام هدايتک وامواج بحر موهبتک بهم اشرفت الارض
وبهم سيرت الجبال وبهم سجرت البحار ونسفت الراسيات واهتزت البقاع
ورويت السهول والحزون والديار وبهم فاضت السحاب وانبتت ساهرة
الرياض صل اللهم عليهم بدوام الوهيتک وبقاء ربويتک وابدية سلطنتک

*** ص ۳۷۳ ***

وسرمدية حكومتک اللهم ارتفع اعلامهم وقدس اسمائهم ونزه افكارهم
وطيب اسرارهم وفجر عيونهم وكفر ذنوبهم وحسن شئونهم وتمم سرورهم
واجعلهم مظاهر آيات توحيدک ومطالع اسرار تفريدک ومجامع اخلاق
تقدیسک ومنابع اعین علمک ومصادر اسرار تعالیمک ومنقطعین عن الدنيا
وما فيها ومتبهلين الى ملكوتک الابهی ناطقين بثنائک بين الملاء ناشرين للوائک
بين الوری منادين باسمک فى المحافل العليا مبشرين بظهورک فى المجامع السامية
الاولی انک انت رب الملك والملکوت ولك العزة والجبروت تعطى من تشاء
وتمنع عن تشاء تعز من تشاء وتذل من تشاء انک انت الکریم الروف الوهاب
ثم اسئلك يا آلهی بموهبتک التى خصصت بها عباداً من الملاء الاعلی
واسكنتهم فى خباء مجدک فيظل طلعة رحمانيتک فى الاخرة والاولی ان تكون
ظهيراً لعبدک الفقير الذى ابتلى بكل شرير ايرب انه اسير جمالک ومستجير

بابک و سمیر ذکرک رب اجعله سداً حکیماً فی مقابله اهل الهوی و حاجزاً
حصیناً فی مقاومة کل من ضل و غوی و انجده بجنودک یارب الاخرة
والاولی و اجعل کلمه هی العلیا و کلمه اهل الشقی هی السفلی رب انسه فی وحشته
و جالسه فی کربه و تحنن علیه فیکل الشئون والاحوال و انصره بملائکه النصریا
ذوالجلال والاکرام و قدر له کل خیر فی الملاء الاعلی انک انت مالک الاخرة والاولی

*** ص ۳۷۴ ***

والاولی باری ای ثابت برییمان بفضل و موهبت حضرت احدیت مطمئن
باش و بعون و عنایت او موقن زیرا عاقبت منصورى و مظفر و منظوری و مکرم
چون مرغ سحر در این گلستان آغاز نغمه و آواز کن و بابدع الحان دمساز شو
آهنگی بلند کن که مسامع اهل ملاء اعلی ملتذ گردد و گلبانگی بزن که مرغان چمن
ابهی به پرواز آیند به تبلیغ لسان بگشا و بحکمت بهدایت نفوس قیام کن مطمئن
بتاییدات آلهی باش و متیقن بفیوضات غیر متناهی عنقریب ملاحظه نمائی
که جنود حیات و جیوش نجات فتوحات روحانیه نمایند و کشور قلوب و اقالیم
روح بگشایند این نفوس سپاه آگاهند نه تباه جان بخشند مرهم نهند
شفای دل و جانند و هر دردیرا درمان گردند سیف شان کلمه الله است
و سپر شان تقوی الله رایشان کلمه توحید است و آیتشان جوهر تقدیس
و تنزیه توکل بحق کن و توسل با وجود و بقوتی ربانی و قدرتی رحمانی و عزمی روحانی
و فیضی آسمانی و توجهی قلبی و تنزهی روحی و بیان فصیح و تبیانی بدیع و لسانی
بلیغ در آتش بلا بسوز و تبلیغ امر الله کن این نفوس معدوده غیر محموده
از بیخردان ابلهانند خود را محروم نمایند و خویش را مایوس کنند فسوف
تریهم فی خسران مبین قوه میثاقرا که مقاومت تواند و فیض نیر آفاق را
که تواند منع کند این نفوس در ظلماتند و لکن افق ابداع روشن و این زاغان

مرغان گلخند ولی حدیقه پیمان گلشن جنان رائحه مسکيه از گلستان
عهد منتشر گردد که در هر دم صد هزار ناله اسرار ایثار نمایند کن مطمئناً
بذکر ربک و فضل مولاک ان ربک بک لرؤف رحیم ع ع
الله ابھی

ای ناشر میثاق سپاه ملکوت ابھی و جنود جبروت اعلی متتابع از
عالم بالا در هجوم است صفوف و الوف ملل عالم ادنی متوالی مدحور و مذموم و مکسور
افواج چون امواج متواصل و جیوش پر خروش مترادف با این سطوت قاهره
و شوکت باهره و قوت غالبه و قدرت کامله البته عنقریب خضعت الاعناق
و ذلت الرقاب و خشعت الاصوات تحقق یابد قل سیروا فی الارض
فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین صد هزار مرتبه تجربه گشته
و مشهود و واضح شده با وجود این باز سهو و خطا مینمایند و خبط و نسیان
میکند قدری باید اهل فتور قرآن تلاوت نمایند و دقت در قصص قرون
اولی کنند و در آیه مبارکه جند هنالک مهزوم من الاحزاب
فکر نمایند تا مظهر لعل بتذکر او یخشی گردند الحمد لله آن شمع روشن
محبت الله در شبستان هندوستان بانوار ثبوت و رسوخ چنان برافروخت
که آنجمع را بمثابه شمع شد عنقریب بارقه تایید را چون انوار سحر منتشر بینی و

و آیات نصرت جمال غیب را مشروح و مشتهر مشاهده کنی آهنگ ملکوت ابھی
شنوی و نغمه یا بشری بر آری و ناله و حنین محتجبین شنوی و امتازوا
الیوم ایها المجرمون ملاحظه کنی باری کمر همت را براعلاء کلمة الله بر بند و عطر

تقدیس امرالله را منتشرکن مجمع روحانیان را در آنسامان چنان گرم کن
که صوت تکبیر و تهلیلش بمجامع ملاء اعلى رسد و آهنگ توحیدش بمسامع
اهل ملکوت ابهى واصل گردد والبهاء عليك و على كل ثابت على الميثاق
بقوة نیرالافاق ع ع

هو الابهی

آلهی آلهی کیف يدلع لسانی و کیف يتحرك بنانی و ان احزانی تموج موج القلزم الاعظم
ويتلاطم كالمحيط الزاخر المتفاقم و اشتدت على الامور وضافت البسيطه على
كانها بئر ظلماء ليس لها قرار مقدور و انى تجزع فيها كاوس البلاء فيكل آن
و زمان و احترق نيران البساء والضراء فى كل وقت و آن منها يا آلهی
هذه الكاس الحنظل التى سقيتها في هذه الايام من يد قضائك المحتوم
و قدرتك المقدور حيث دعيت عبدك سليمان العرفان الى ملكوتك فاجاب
و رفعته اليك يا رب الارباب و اجرته فى جوارك و ادركته من الاحتراق فى
فراقك و تركتنى خائضاً فى بحور الحرمان عن وصالك و وتائهاً فى تيه الهجران

*** ص ۳۷۷ ***

عن لقاءك ايرب هذا عبدك الذى آمن بك و آياتك و استشرق من انوارك
و اكتشف من اسرارك و آمن بجمالك الاعلى و استظل فيظل سدرتك المنتهى
و شرب كاساً دهاقاً من يد ساقى العطاء الى ان انجذب نفحات ملكوتك الابهی
و سرع الى مشهد اللقاء و حضر بين يدك خاضعاً خاشعاً متصدعاً مشتعلاً
منجذباً فائزاً بالاصغاء و سماع الخطاب و نطق بالصواب و توله من نور الانجذاب
و ذاق شهد الوصال و ثمل من صهباء مشاهدة الجمال فى سرادق الجلال و توجه
الى العدوة القصوى جنوب الغبراء و نادى باسمك و نطق بثنائك و دعا الى

امرک و بین برهانک و اشهر آثارک و کشف اسرارک و هدی جمأ الى معین
عذب عنایتک و ادخلهم فی خباء هدایتک و نور ابصارهم بانوار موهبتک
و صفی قلوبهم بظهور الطافک فرجع الى مقر اشراقک و عاد الى مطلع
انوارک و مکث فیظل قبّتک النوراء طائفاً حول مطاف ملائک الاعلی
مقبلاً تراب عتبتک العلیا ساجداً لترتبه البقعة المباركة البيضاء الى ان
ارتحل الى جوار عفوک و غفرانک و دخل علی تزلک بجودک و احسانک ایرب
ادخله فی خباء مجدک و حدیقة قدسک و ریاض رضاک و ارزقه لقائک و اسکنه
فی جوارک و ادر علیه کاوس الطافک و ادم علیه موائد مواهبک و اجعله نوراً
فی الافق المبین و اعل درجته فی العلیین انک انت الکریم الرحیم ع ع

*** ص ۳۷۸ ***

هو الابهی

یا من سمی بفضل الحق افاض الله علیک سجال الفضل والعطاء و کشف بک
عن اعین المحتجبین الغطاء و ایدک بجنود من ملاء الاعلی سبحان من کشف القناع و تجلی
سبحان من اشرفت الارض بنوره و اضائت السماء سبحان من انشاء
الخلق الجدید و احیی الموتی سبحان من حشر الخلق و نشر الوری سبحان من
مدد الصراط و وضع المیزان و حاسب من فی الوجود فی یوم الطامة الکبری سبحان
من اجار المخلصین فی جوار موهبته العظمی سبحان من ادخل الموحدین
فی الجنة الماوی سبحان من نکل المحتجبین فی نار تلظى سبحان من
اورد الموقنین علی مناهل النهاء سبحان من اذاق المرتابین صدید الغوایة
و الضلالة و العمی سبحان من اخلد المشتاقین فی الحدیقة النوراء سبحان
من عذب المبغضین فی جحیم البغضاء سبحان من انطق الصادقین بالثناء

سبحان من ابلى الكاذبين بالحزس فى محافل الهدى سبحان من سطع ولمع
واشرق من المركز الاعلى سبحان من افاض غمام رحمته على الثرى
سبحان من ربى الوجود بتربته الروحانيين اهل العليين من ملكوت او ادنى سبحان
من احبى الوجود بنفحات اهل السجود فى النشأة الاولى سبحان من نور
الارجاء و اضاء الانحاء و عطر الافاق و عمم الاشراق و حير الاحداق و نفخ

*** ص ٣٧٩ ***

روح الحيات فى هيكل الامكان بحب و وفاق و ربى الوجود بفيض الجود و ان
اليه المساق و ايد القلوب و شيد النبيان المرصوص بزير حديد من قوة
الميثاق و جعل الثابتين فرحين بما اتاهم و مطمئين بفضل مولا هم
واقام على المتزلزين قيامة الاماق سبحان من غاب فى نقاب الجلال و تحجب
بحلل الغياب فى هوية ملكوته الغائبة عن الاحداق سبحان من ادام
فيض جبروته و استمر جود ملكوته و دام اشراقه و استدام سطوع انواره
من افق الغيب على اهل الوفاق ع ع

هو الابهى

اللهم يا موئلى و مهربى و مقصدى و منائى ترانى يا آلهى مستغرقاً فى غمار البلايا
و متعمقاً فى بحار الرزايا و يمور منها على العمق المتلاطم و يموج منها على القلزم
الخصم المتفاقم و ان الشهام مفوقة و الاسنة مصوبة و السيوف مسلولة و
الهجوم من كل الجهات القاصية و الذانية و انى فريد و حيد جريح صريع عليل
ذليل بين ملل ساطية و امم عاتيه و مع ذلك تقدر على مصائب قاصمة للظهور
و غالبية على ظلام الديجور شاقفه للجيوب قاطعه للقلوب منها مصيبة
عبدك الذى انشئته فى مهد عنايتك و ارضعته من ثدى رحمتك و رتبية فى حجر

موهبتك وارشده فى حصن هدايتك حتى اجتذبه بنفحاتك الى مدينتك و

*** ص ٣٨٠ ***

و شرفته بلقائك واسمعه خطابك و حملته كتابك و ارسلته الى الديار بنفحات
الاثار والالواح والاسرار وجعلته بريداً لكلامك المجيد ووسيطاً لا يصل
كتابك الكريم فشمرياً آلهى عن اذيال الجهد البليغ و لم جهداً بالسعى
فى المهامه والسباب و لم يقصر بالوخذ فى البوادي والصياصي والبرارى
حتى اوصل زبرك و صحائفك الى احبائك والقى قميص الواحك على اعين
اصفيائك

فارتد بصيراً كل عين ابيضت من البكاء فى فراقك و تعطر كل مشام استعد
لاستشمام نفحات قدسك و تابعت يا آلهى منه هذه الخدمات الباهرة
فى مدينتك الزاهرة و هو حامل لالواح تبشيرك و قاصد لاقاليم تعليمك
الى ان هاجر بقدرك و قضائك الى ارض السرمقر نشر نفحاتك واعلاء كلمتك و ظهور
برهانك و هو اول من حمل صحفك الى سائر الجهات و نشر يا آلهى تلك النفحات
و شرح قلوب احبائك بالبشارات و لما ارسلوك يا محبوبى المترفون الى هذا السجن
المحتوم و قطعوا عنك النبء الى الذين احترقوا بنار الحرمان فى سائر الاقاليم
القاضية الثغور فقصدك ذلك القاصد الغيور و لم تاخذه لومة الجمهور
ياربى الغفور فدخل سجنك الاعظم و ورد عليك بقلب خافق و فواد مضطرم
و دمع منسجم و صبر منصرم و تشرف يا محبوبى بالمشول و حظى بالحضور و اكتحل
بترية عتبتك الطاهرة الزكية فى عين قريحة منهمة الدموع ثم ارسلته الى

احبائك الذين قرحت اعينهم من البكاء فى فراقك و احترقت قلوبهم بنار الجوى
فى هجرانك و تفتتت اكبادهم من نيران الاسى متسعرين الاحشاء و حملته
الالواح والمرسولة الى الاحباء فى اقاصى الارحاء ايرب طوى البيداء و قطع الصحراء
و تجاوز الجبال و البحار و الهضاب و بلغ رسائلك و فرح قلوب احبتك
و شرح صدور صفوتك و جعلهم ناطقين بذكره فى عتبتك و مستشفعين فى
حضرتك و توالى يا آلهى منه هذه المساعى الجليلة و تابعت منه هذه الخدمات
العظيمة و توفى بالقبول و المثل و الاصغاء و الخطاب و صدور الالواح و حصول
الفوز العظيم فى كل صباح و مساء ايرب نور وجهه فى الملاء الاعلى و عطر مشامه
بنفحات القدس فى جبروتك الاسمى و ادخله فى ملكوتك الابهى و شرفه باللقاء
و اسكنه فى جوار رحمتك الكبرى و انله الموهبته العظمى و ظلل عليه السدرة المنتهى
و اسقه من كاس التسليم فى حدائق الغلبا و البسه حلل الغفران و الاحسان
فى الرياض العليا انك انت الكريم و انك انت الرحمن الرحيم ع ع

هو الله

اى كوكب برج بلاغت اهل نجوم گویند يعنى رياضتيون قديم كه كوكب
بلاغت و فصاحت و بديع و بيان عطارد است و برجش جوزا چنانچه
شاعر عرب گفته انا صخرة الوادى اذا مازوحت و اذا

وذا نطقت فاننى الجوزاء حال معلوم شد ستاره فصاحت
ونجم بلاغت و برج نير معرفت نه عطارد است و نه جوزاء بلکه نير تابان نظم ونثر
و کوكب ساطع شعر و انشاء ثرياست و برجش سيار گاهى قطعه آسيا
و گهى خطه اروپا و اميدواريم عاقبت مسيرش استقرار در افق ملکوت
ابهى و البهاء عليك وعلى كل ثابت على ميثاق الله العلى العظيم ع ع

هو الله

ايتها العصبة المويذة بجنود من ملكوت الابهى طوبى لكم بما اجتمعهم فى ظل كلمة الله
و آويتهم الى كهف ميثاق الله و ارتاحت انفسكم بالخلود فى جنة الابهى و ترنحتم من
النسائم الهابة من مهب عناية الله و قمتم على خدمة امر الله و نشر دين الله و اعلاء
كلمة الله و رفع آيات التقديس فى تلك الانحاء و الارحاء لعمر البهاء ان القوة الكلية
اللاهوتيه تنفث فيكم بفيوضات من روح القدس و تويدكم بامر لم ترعين الوجود مثله
يا عصبة الميثاق ان الجمال الابهى وعد الاحباء الثابتين على الميثاق
بالنصرة العظمى و التأييد بشديد القوى فسوف ترون لمجمعكم النورانى آثار باهرة
فى القلوب و الارواح تمسكوا بذيل رداء الكبرياء و ابدلوا جهدكم فى ترويج ميثاق الله
و الاشتعال بنار محبته الله حتى يهتز قلوبكم من نفحات الخضوع التى تنتشر من قلب

عبد البهاء ثبتوا الاقدام و قووا القلوب و اعتمدوا على الفيوضات الابدية
التي ستتابع عليكم من ملكوت الابهى و اعلموا ان انوار البهاء ساطعة عليكم
حين اجتماعكم فى جنة النوراء عليكم بالاتحاد و الاتفاق عليكم بالائتلاف

والارتباط حتى تكونوا كنجوم الثريا او عقود الدرارى النورا متحدين الاجسام
والارواح بهذا يتاسس بنيانكم ويلوح برهانكم وتبهر نجومكم ومنتعش نفوسكم
وعليكم التحية والثناء و عند ماتدخلون محفل الشور الروحانى رتلوا هذا المناجات
بقلب خافق بمحبة الله ولسان طاهر عن غير ذكر الله حتى يويدكم شديد القوى بالنصرة
الكبرى آلهى آلهى نحن عباد اخلصنا وجوهنا لوجهك الكريم و انقطعنا عن دونك
في هذا اليوم العظيم واجتمعنا في هذا المحفل الجليل متفقين الراء والنوايا متحدين
الافكار فى اعلاء كلمتك بين الورى رب رب اجعلنا آيات الهدى ورايات
دينك المبين بين الورى وخدمة ميثاقك العظيم يا ربنا الاعلى و مظاهر توحيدك
فى ملكوتك الابهى وكواكب ساطعة الفجر على الارحاء رب اجعلنا بحوراً تتلاطم
بامواج فضلك العظيم ونهوراً دافقة من جبال ملكوتك الكريم واثماراً طيبة على شجرة
امرک الجليل و اشجاراً مترنحة بنسائم موهبتك فى كرمك البديع رب اجعل ارواحنا
معلقة بايات توحيدك وقلوبنا منشحة بفيوضات تفريدك حتى تتحد اتحاد الامواج من
البحرالمواج و تتفق اتفاق الاشعة الساطعة من السراج

*** ص ٣٨٤ ***

هو الله

اللهم ايد الملك المظفر المعظم
بتايداتك الغيبية ووفقه بتوفيقات سمائيه واحفظه من شر الاعداء
فى صون حمايتك و اشمله بلحظات اعين رعايتك
انك انت الحافظ العظيم ع ع

هوالمقتدرعلى مايشاء باسمه المهيمن على الاسماء يا آلهى الرحمن والمقتدرعلى
الامكان اسئلك بنفسك تحفظ السلطان ثم اسئلك بان لا تنظراليه والى جريرات من
سبقه فى الملك بل الى بحر جودك وسماء فضلك وشمس الطافك ايرب كّف عنه
اكف السّوء باليد التى جعلتها فوق ايدى الخلق انك انت المقتدر المتعالى الحكيم